دعای آمدن باران که معمول به مرحوم خلد مکین ثقة الاسلام طاب ثراه بود
اینست که این آیات و دعا را نوشته در مزرعه که خشک باشد
قدری بکنند زمین را و این دعا را بر روی زمین گذارند قدری خاک
خشک بریزند البته باران خواهد آمد اگر نیامد دعا را منعکس
گذارند یعنی نوشته را طرف زمین گذارند و خاک بر روی آن بریزند

دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی
الماء علی امر قد قدر وحملناه علی ذات الواح
ودسر اللهم انا نسئلك بهذه الآيات المبارکة
وبما دعاك به نوح علی نبینا واله وعلیه السلام
فاجبته وبحبیبك محمد واله الطاهرین ان
تصلی علی محمد واله اجمعین وان ترحم علینا وتنزل
علینا من سماء جودك وسحاب کرمك ماء وافیا
ومطرا کافیا شافیا انك ارحم الراحمین
وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین

و باید آن مزرعه ملک باشد نه وقف یا خالصه دیوانی
تمام شد شب یکشنبه ۲۳ صفر هزار و سیصد هفده ۱۳۱۷

مجلس ۲۶

چون رشتهٔ کلام در ذکر واجباتی بود که بزرگ آنها کبیره

بود اینک میگوئیم که سیم از واجباتیکه بزرگ آنها کبیره است زکوة است و آن عبادتی

است که بآن امتحان کرده میشود بنده زیرا که سرّ در وجوب کردن زکوة بلکه در

ترغیب و تحریص کردن بمطلق بذل کردن مال است چند چیز است اول آنکه خدا

پرستی تام و توحید تمام آن است که از برای آدمی محبوبی بجز خداوند یگانه

نباشد زیرا که محبت شرکت بر نمیدارد و توحید زبانی فائده چندانی ندارد

و محبوب دوست خود را بمفارقت سایر محبّا امتحان میکند و چون مال

نزد اکثر مردمان محبوب و باعث تمتع از انس باین عالم گرفته اند و از مرگ

گریزانند پس در دعوای صدق محبت خدا امتحان ایشان بدست برداشتن

یکی از محبوبها که مال است شده است و از این جهت حق تعالی میفرماید ان

الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة خلاصه یعنی آنکه حق تعالی

نفسهای مؤمنین و مالهای ایشان را خریداری نمود که در عوض بهشت بایشان عطا

فرماید و شکی نیست که بالاترین لذات بهشت لقای پروردگار است

و مردم در این خصوص سه طائفه اند یکی در دعوای محبت تام و توحید کامل

صادق اند و از عهدهٔ عهد خود برآمده اند و در حال جز خدا هیچ یک را راه

نداده اند دست از مال و متاع دنیا شسته و در دنیا را برای عقبی بسته

اند و این طائفه دیگر التفاتی بوجوب زکوة نمیکنند حتی آنکه از بعضی از

اکابر ایشان پرسیده اند که در دویست درهم چه قدر زکوة واجب فرمود اما بر عوام بحکم

ائمهٔ طاهرین علیهم السلام

شرع

بروایة معراج السعادة وحقایق

شریعت پنج درهم و اما بر ما دادن همهٔ اموال چنانچه از حضرت صادق علیه السلام
بر سبیل نقد در چه قدر مال زکوة واجب است فرمود اما زکوة واجب در هزار
درهم بیست و پنج درهم و اما باطن پس آن است که هر چه برادر مؤمن بان محتاج
تر باشد از تو خود را اختیار نکنی طائفهٔ کسانی هستند که از اموال
دنیا بقدر حاجت نگاه میدارند بجهت ضرورة و لکن فاضل را از ذخیره
نمیکنند بلکه بمصارف خیرات و مبرّات میرسانند و این طائفه اگر چه
از طائفهٔ اول پست مرتبه ترند و لیکن ایشان نیز اقتصار بر قدر
واجب نمیکنند و جمیع انواع خیر را بجای آورند و طائفهٔ سیم کسانی
هستند که زیاده از قدر واجب را نمی آورند و لیکن در واجب خود
کوتاهی نمیکنند اما سیوم آنکه وجوب زکوة و ترغیب در بذل مال
موجب پاک کردن نفس است از نجاست بخل که از صفات مهلکه
چنانچه فیض قدس الله روحه در حقایق از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند
ثلث مهلکات شحّ مطاع و هوی متّبع و اعجاب المرء بنفسه
و حق تعالی بر این تنبیه فرموده در کلام مجید انسان را باین فرموده و من یوق شحّ نفسه
فاولئک هم المفلحون و رفع صفت خبیثهٔ بخل حاصل نمیشود مگر بذل
مال مکرر تا عادت کند ... بذل و عطا تا حقیقت نفس ملکهٔ جود و سخاوت شود
امّا ... آنکه وجوب زکوة و بذل مال موجب شکر نعمت است زیرا که خدا
را بر بنده حق نعمت بدن و نعمت مال است و عبادات بدنیّه

بجا

[illegible]

موجب

موجب شکر نعمت بدن است و بذل اموال موجب شکر نعمت مال مالیه
و چه قدر قبیح است که کسی دعوی اسلام کند و فقیر بینوائی و مضطری را به بلیه
و در شکر نعمت پروردگار حفظ تقصیر نماید چنانچه قبیح است که شخص با کمال
صحت بدن و تندرستی با وجود عدم مانع و عارضی در ادای عبادات تساهل
کند مست بادهٔ غفلت و غرور در ادای شکر نعمت حق تعالی کوتاهی نماید مانند
ابنای این زمان که بکبر شکر نعمت پروردگار را ترک کنند که نه بعبادات
و نه ببذل مالی و صدقات راغب اند چنان شیطان پرست شده اند که هر چه
بایشان نصیحت کنی و موعظه نمائی افسانه می پندارند اللهم اهدنا و ایاهم سواء الطریق
ایشان نیز بعد از آنکه دانستی که دادن زکوة موجب شکر نعمت است پس در ادای
کوتاهی مکن که میفرماید لَئِن شکرتم لازیدنّکم و لَئِن کفرتم ان عذابی لشدید پروردگار
عالمیان سلب نعمت غنا از تو میفرماید و ترا ذلیل و خوار می نماید چنانچه مکرر
در این اعصار دیده شده که حق تعالی به بعضی از فقراء بجهة امتحان و اتمام حجّت نظر
لطف فرموده با نعمت و دولت لبالب ساخته و ایشان کرامت نموده
را دولت خیر و عطا و زکوة و بذل مال که ... ملک غنی بیّنه و بگریز حق
عین بیّنه چنان باد نخوت غنی بدماغ اغنیا راه یافته که گوش گنجا بسخن حق تعالی
نکرده و آنچه علما آیات و اخبار بر ایشان تلاوت کنند استماع ان ننموده اند
وصفت بخل که خبیث ترین صفات مهلکات است فطرهٔ خود قرار داده اند
و حق تعالی هم در آن ... فقر و پریشانی را بر ایشان مسلط کند و آن
از دست ایشان بیرون میرود و چنان فقر و پریشانی بر ایشان مسلط میشود که

بعضی

که مورد عبرة خلایق ومحل ترحّم واقع میشوند و چنین ترک زکوة موجب عقاب شدید
عظیمه است لذا لازم دانست که بیان آنها بقدری که وقت مساعدة نماید
شرح داده شود و گفتار در این باب در چند فصلست فصل اول
در بیان آنکه زکوة ثابت است در مال و در ابدان و در جاه
و در لسان و در عقل و در علم اما در بیان آنکه بدانکه زکوة از اموال حقوق
اگر واجب شود و از بدنها حق هرگاه لازم شود در دفع ظلم از برادر مؤمن
و از پای حق هرگاه طلب یاری کند در بار کردن متاعی که بر زمین افتاده باشد
و ترسد که تلف شود یا ضرری بجهت باو رسد و از جاه حق در حاجتی که خواهند
روا کنی یا شر سفیهی که عیب او را اظهار کند باشد دهن او را ببندی
منع بکیری زیرا که حق تعالی واجب ساخته است زکوة جاه را چنانچه
واجب ساخته زکوة مال را اما زکوة مال پس در گندم و جو
و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره است و احکام و شرایط
آن در کتب فقهیه مذکورست اما زکوة بدن پس بر دو قسم است یکی
زکوة دادن برای حفظ بدن چون زکوة فطره دوم روزه گرفتن زیرا که
روزه گرفتن زکوة بدن است چنانچه در خبر از رسول خدا صلی الله
علیه وآله روایت میکند که فرمود لکل شیء زکوة و زکوة البدن
الصیام دوم زکوة نفس بدن و آن ثابت است در جمیع اعضای
بدن از چشم و گوش و زبان و دست و پای بلکه در قلب و در هر موی
چنانچه در مصباح الشریعه مذکورست قال الصادق علیه السلام علی کل جزء

من اجزائك

من اجزائك زكوة واجبة لله تعالى بل على كل منبت شعرك بل
على كل لحظة فزكوة العين النظر بالعبرة والغض عن الشهوات
وما يضاهيها وزكوة الاذن استماع العلم والحكمة والقرآن و
فوائد الدين من الموعظة والنصيحة وما فيه نجاتك وبالاعراض
عما هو ضده من الكذب والغيبة واشباههما وزكوة اللسان
النصح للمسلمين وايقاظ الغافلين وكثرة التسبيح والذكر وغيره
وزكوة اليد البذل والسخاء بما انعم الله به عليك وتحريكها
بكتبة العلم ومنافع ينتفع بها المسلمون في طاعة الله تعالى
والقبض عن الشرور وزكوة الرجل السعي في حقوق الله من
زيارة الصالحين ومجالس الذكر واصلاح الناس وصلة الرحم
والجهاد وما فيه صلاح قلبك وسلامة دينك هذا مما تحتمل
القلوب فهمه والنفوس استعماله وما لا يشرف عليه الا عباده المقربون
المخلصون اكثر من ان يحصى وهم اربابه وهو شعارهم و
دثارهم حاصل کلمات شریفه آنکه بر هر عضوی از اعضا و هر جزئی از اجزای
تو زکوة است که واجبست اداء آن زکوة برای حق تعالی بلکه بر هر محل رویدن
موئی از بدن تو زکوة واجبست بلکه بر هر چشم بهم زدن زکوة واجبست
پس زکوة چشم نظر کردن از روی عبرتست در اشیاء و غض بصرست از نظر کردن

از روشنیهات و چیزهائیکه شبهات باین و زکوة گوش شنیدن علم و حکمت و قرآن
و شنیدن چیزهائیست که فائدهٔ دردین داشته باشد نشر کردن دادن موعظه و نصیحت
آنچه که دراو نجاتست از مهالک اخرویه و اعراض کردن از چیزهائیکه ضد اینهاست
مثل کذب و غیبت و امثال اینها از مهالک اخرویه و زکوة دست نصیحت
کردنست مر مسلمانان را و بیدار کردن غافلانست و بسیار نوشتن کلماتست و امثال — و ذکر
اینها و زکوة دست عطا نمودن و اظهار سخا و جود کردنست بآنچه که خدا بتو
داد از نعمتها چون کتابت کردن علم و مانند آن از منافعیکه منتفع شوند بآن مسلمانان — وحرکت دادن او در خیر
در طاعت خدا و نگهداشتن او از شر و زکوة پا سعی کردنست در اداء حقوق
حق تعالی از زیارت صلحا و رفتن در مجالس ذکر و در اصلاح میان مسلمانان و در
صله کردن رحم و رفتن بجهاد و آنچه که دراو صلاح قلب تو است و سلامت دین تو
آنچه که گفته شد چیزهائی بود که قلوب مردمان می‌فهمیدند او را و نفوس خلایق — از خیرات و نیکوئیها
عمل باو میکردند لکن آن منافعیکه از کثرت خفاء پی باو نمی‌برند و ملتفت او
نمیشوند مگر بندگان مقربین و عباد مخلصین پس آن منافع و مصالح خفیه زیاده است
از حد احصاء و آن بندگان خالص که مقرب درگاه حضرت احدیت میباشند
از جمله صاحب الادراک آن مصالح نفس الامریه میباشند و آن منافع خفیه و مصالح — منافع خفیه
نفس الامریه شعار آن مقربین درگاه حضرت احدیه میباشند مؤلف گوید که
مأخذ این مطالب مذکوره در قرآنست اذ لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
چنانچه در سورهٔ ابراهیم میفرماید لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید
طریقهٔ استنباط آنکه ظاهر و هویداست که هریک از جوارح و اعضاء از نعم
ظاهریه و باطنیه نعمتیست از نعمتهای عظیمهٔ الهیه که شکر هریک واجب

و سپاس

و سپاس آن لازمست و شکر هریک از این نعم عظیمه آنست که
او را در مصرفیکه محبوب حق تعالی و پسندیدهٔ ذات اقدس الهی است صرف
نمائی و از آن محلیکه مبغوض خدا و ناشایسته است در نزد حق تعالی
باز داری و صرف ننمائی زیراکه شکر نعمت نعمت افزون کند
کفر نعمت از کفت بیرون کند چنانچه در منبع الصادقین در ذیل
همین آیهٔ شریفه روایت میکند که الشکر قید النعم و صید لها
یعنی شکر قید نعمت است و صید نعمت یعنی نعمت حاصله را بند میکند
و نگذارد که زائل شود و نعمت نیامده را صید کند و تحصیل نماید
و ایضا در آن کتاب از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کند که آنحضرت
فرمود اذا وصل الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها
بقلة الشکر یعنی چون اوائل نعمت بشما رسد اواخر آنرا نرمانید
باندک گردانیدن شکر یعنی چنین سر نعمت بدست آمد و زمام آنرا
گرفتی اگر شکر و سپاس آن بجا آوردی آن نعمت تا آخر بدست تو می‌آید
و اگر کم نمائی شکر را آن نعمت رم میکند و زمام از دست تو
میرباید و دیگر بدست تو نخواهد آمد چنانچه این فقره کرات و مرات
بتجربه معلوم و محقق شد پس بطریق اشاره بر سبیل اجمال کیفیت شکر

جوارح و اعضاء ایشانرا تکلیم و تکلم که طریق شکر نعمت چشم اینست که اورا
صرف کنی در نظر کردن در مصنوعات بنظر عبرت و از ان پی بری بذات اقدس
صانع تعالی و نظر کردن در قرآن و ادعیه و اخبار و فضائل امیر مؤمنان و
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و نظر بصورت علما که بروایتی
افضلست از اعتکاف یکسال در بیت الله الحرام و نظر در اخبار وارده در مصائب
سید مظلومان و گریستن در سحرها از خوف خدا و گریستن در مصائب سید مظلومان
و امثال این از اعمال حسنه که موجب رضا و خوشنودی حق تعالی است و کفران نعمت چشم
حفظ ان از نظر بر نامحرم و اسباب قمار و شراب و دف و طنبور و سائر اسباب لهو و
لعب و نظر کردن بزخارف دنیویه که موجب اشتعال شهوات نفسانیه میباشد
و امثال ان از محرمات و مکروهات و افعال ناشایسته قبیحه و شکر نعمت گوش اینست
که او را صرف نمائی در استماع مواعظ و نصایح و قرآن و ادعیه و اخبار و فضائل
اهل بیت و مصیبت سید مظلومان و امثال ان و حفظ کنی او را از استماع لهو و لعب
و غیبت و نمیمه و غنا و تار و طنبور و امثال ان و شکر نعمت زبان اینست که او را
صرف نمائی در امر بمعروف و نهی از منکر و ارشاد ضال و اصلاح بین الناس و ذکر و دعا
و قرآن و استغفار و ذکر مصائب سید مظلومان و امثال ان و حفظ نمائی او را از
تهمت و غیبت و نمامی و سب و لعن بر غیر مستحق و کفر و کذب و امثال ان از [illegible] و قبایح
و شکر نعمت دست اینست که او را صرف کنی در بلند کردن بدرگاه حق تعالی برای مناجات و
و بذل کردن و عطا کردن و بر سر ایتام مردم مالیدن و نوشتن قرآن و دعا و اخبار و
فضائل اهل بیت و مصائب امام مظلوم و سائر شهدا رضوان الله علیهم و تعمیر
مساجد و روضات مطهره و امثال ان و حفظ کردن ان از

در [illegible] زدن مسلمانان و اذیت مؤمنان و سیلی بر صورت یتیمان و برداشتن
تازیانه در پیش روی سلطان جائر که از مهالک عظیمه است چنانچه در ارشاد
القلوب روایت میکند که من علّق سوطا بین یدی سلطان جائر جعل ذلک
السوط یوم القیمة ثعبانا من نار طوله سبعون ذراعا
یسلطه الله علیه یوم القیمة فی نار جهنم و بئس المصیر یعنی
کسیکه بردارد تازیانه در پیش روی سلطان جور کننده حق تعالی در قیامت
ان تازیانه را اژدهائی کند از آتش که درازی ان بمقدار هفتاد ذرع باشد
و مسلط میکند ان اژدها را بر او در قیامت در آتش جهنم و بد جائیست
آن و حفظ کردن او از کمی در مکیال و موازین که در شان ایشان فرموده ویل للمطففین
الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون
و حفظ کردن او از لمس اجنبیه و امثال ان از افعال قبیحه و شکر نعمت پا
اینست که او را صرف کند در سعی در خیرات چون رفتن بمکه و سعی صفا و مروه
و امثال ان و مشی کردن در زیارات و رفتن بر روضات متبرکه ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین که این از افضل اعمال است نزد حق تعالی چنانچه در
جامع الاخبار از حضرت علیه السلام روایت میکند که فرمود من زار الحسین [illegible]
کتب له بکل خطوة حجة مبرورة و کلما رفع قدمه عمرة و ایضا در جامع الاخبار از
بشیر الدهان از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود یا بشیر ان

و هم چنین صرف کند اورا در تشییع جنازه و عیادهٔ مریض که هر یک موجب ثوابهای
غیر متناهیه میباشند چنانچه در جامع الاخبار از رسول خدا صلعم روایت میکند که فرمود من
شیّع جنازة فله بکلّ قدم یمشیها مائة الف حسنة و یرفع له مائة الف
درجة و یمحی بها مائة الف سیّئة و ایضا در آن کتاب از رسول خدا روایت میکند که فرمود من
عاد مریضا فله بکلّ خطوة خطاها حتی یرجع الی منزله سبعون
الف الف حسنة و یمحی عنه سبعون الف الف سیّئة و یرفع له سبعون الف الف
درجة و یوکّل به سبعون الف الف ملک یعودونه فی قبره و یستغفرون له الی
یوم القیمة و هم چنین صرف کند در اصلاح میان مسلمانان و زیارت مؤمنان و
زیارت اهل قبور و امثال آن از اعمال خیر پسندیده چنانچه اقدام در هر او حبّ
و نفر چنانچه در جامع الاخبار از رسول خدا صلعم روایت میکند که فرمود من عمل فی
تزویج حلال حتی یجمع الله بینهما زوّجه الله من الحور العین و کان
له بکلّ خطوة خطاها و کلمة تکلّم بها عبادة سنة و باید او را حفظ
کند از مشی در محرمات و افعال قبیحه چون رفتن برای سرقه و زنا و مجلس شراب
و قمار و غیر مجالس لهو و لعب و غیبت و نمامی و امثال ذلک و صرف در لهو
معصیت و برای اعانت ظالمین و سعی در ظلم نمودن که اقبح افعال است چنانچه در
ارشاد القلوب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود در آن کتاب روایت میکند
من مشی مع ظالم لینصره و هو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام
و ایضا در آن کتاب از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که
فرمود اذا کان یوم القیمة نادی مناد این الظلمة و اعوان الظلمة و
اشباه الظلمة حتی من بری لهم قلما او لاق لهم دواة قال فیجمعون
فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی جهنم ... است که حفظ کند هر یک

از اعضاء

از اعضا و جوارح ظاهریه را از صرف در اعمال قبیحه و افعال ناشایسته
که اگر منع نکند الفاظ را از این افعال ناپسند هر آینه کفران نعمت کرده و لایق
بو بال عمل خود خواهد رسید و هم چنین است اعضا و جوارح باطنیه چون قلب
و نفس و روح که هر یک از اینها نعمت است بسیار بزرگ که واجب و لازم است
بر بنده که در مقام شکر گذاری این نعمتها نیز برآید و هر یک را بمصارفیکه محبوب
و پسندیده است صرف نماید و از موارد دیگر قبیح و ناپسند است صرف ننماید
مثلا شکر نعمت قلب این است که اورا پر کند از محبت خوف و رجا و قرار
دهد بنوعیکه هر یک مساوی یکدیگر باشند نه خوف بحدی باشد که بمرتبهٔ یأس رسد
و نه رجاء بنوعی باشد که بحد غرور رسد بلکه همیشه باید خائف و لرزان باشد
زیرا که قلبیکه از خوف خدا میلرزد [illegible] محبوبست در نزد خدا چنانچه در
جامع الاخبار از رسول خدا صلعم روایت میکند که فرمود اذا اقشعر قلب
المؤمن من خشیة الله تعالی تحاتت عنه خطایاه کما تحاتّ
من الشجرة ورقها یعنی هرگاه قلب مؤمن از خوف خدا بلرزه بیاید میریزد
گناهان او مانند ریختن برگها از درخت و باید او را محل ایمان قرار دهد
و از کبر او را پاک کند چنانچه در ارشاد القلوب از رسول خدا صلعم روایت
و شکر نعمت نفس این است که او را صرف کنی در اموریکه مخالف خواهشهای
او و هوای نفس است بانیکه عادة دهی او را از بجهت طاعات و تعب عبادات
و مانع شوی او را از تحصیل اموریکه موافق هوا و هوس اوست و موجب

و همیشه مواظب او باشی

ساعة خیر من عبادة سنة و لا ینال منزلة التفکّر الّا من خصّه الله بنور المعرفة و التوحید

طغیان و سرکشی اوست و هرگاه سرکشی کند با او بتازیانهٔ خشوع و جوع و گرسنگی
و تشنگی مجاهده نمائی و تادیبش نمائی که این افضل طاعات و اعظم عبادات
است چنانچه در معراج السعادة از حضرت صادق ع روایت میکند که فرمود خوشا بحال
بنده که با نفس و هوی و هوس خود جهاد کند و هر که لشکر هوای خود را بشکند رضای
پروردگار را یابد و هر که عقل بر نفس اماره اش غالب شود بجهد و طاعت لی
به تحقیق که بفوز عظیم فایز گشته است و پردهٔ تیره تر و موحش تر از نفس و هوا
میان بنده و خدا نیست و هیچ حربه از برای قطع این مانند خشوع و گرسنگی
و تشنگی روز و بیداری شب نمیباشد پس اگر کسی که چنین کند بمیرد در زمرهٔ
شهدا و اگر زنده ماند و بر این جادهٔ مستقیم باشد عاقبت او برضوان اکبر
میرسد و از این جهت بود که جمیع انبیا و اولیا و ائمهٔ هدی صلوات الله
علیهم اجمعین پیوسته نفوس مقدسهٔ خود بر رنج انداخته اند چنانچه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بسیاری ایستادن بنماز پاهای مبارک او ورم
کرد تا آنکه نازل شد در حق آن جناب طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی چنانچه
در تفسیر منهج الصادقین از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت میکند که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز شب یکپا را بر داشتی جهة زیادتی
تکلیف و مشقت حضرت سبحانه این آیه را و ایضا روایت کرده از مغیرة بن
شعبه که رسول خدا صلعم چندان در نماز شب بر پای ایستاد که هر دو پای او
ورم کرد و ویرا گفتند یا رسول الله نه ترا خدا آمرزنده است این همه

رنج

رنج چرا بر خود راه میدهی و این همه تعب چرا میکشی فرمود که
افلا اکون عبدا شکورا آیا خدا را بنده شاکر نباشم
پس ای برادر عزیز که مقصود از جناب این بود که امت اقتدا
باو کنند و نفس را عادت دهند به تعب عبادة و رنج طاعة
تا آنکه اداء شکر نعمت نفس را کرده باشند و همیشه مواظب حال
او بوده با او در مجاهده باشند که جهاد با نفس جهاد اکبر است و مجاهده
نفس آن است که بعقل مستقیم با نفس و اراده او که مخالف با شرع
باشد معارضه نماید و باستعانت خدا و تذکر آیات و احادیث
و مواعظ او را منقاد و مطیع حق تعالی گردانند و تابع شرع سازند
و مانند اسب چموش که او را به تدبیر و تعلیم رهوار سازند
تحمل بارهای تکالیف بر آن آسان گردد چنانچه در عین الحیوة
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت میکند که رسول
خدا صلی الله علیه و آله لشکری بجهاد فرستاد و چون برگشتند فرمود
که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچک را بجا آوردند و جهاد بزرگتر
بر ایشان باقی ماند پرسیدند که جهاد بزرگتر کدام است
فرمود که جهاد نفس است پس فرمود که بهترین جهادها جهاد
کسی است که جهاد کند با نفس خود که در میان دو پهلوی اوست
العزیز شکر نعمت نفس آن است که او را صرف نمائی در طاعات

واگر او را صرف نمائی در هوا و هوس نفسانی پس کفران کرده ای این نعمت را
امّا شکر نعمت روح که اعظم نعم الهی است آنست که او را صرف حاجات
در اعمال خیر و افعال پسندیده در نظر شارع مقدس مانند اتیان واجبات
و مندوبات که موجب ترقّی روح میشوند بنوعیکه میرسانند او را
بمقام قرب و زلفی و او را باز دارد از افعال ناپسند و اعمال قبیحه
مانند اتیان محرّمات و کبائر و مکروهات که این موجب کفران
و باعث زوال و نقصان روح میشود زیرا که روح الایمان که ممیّز میان
انسان و حیوان است بارتکاب بعضی از معاصی زائل میشود چنانچه در
سابق در طیّ معانی کثیره بتفصیل بیان شد و در کافی از امیر مؤمنان
علیه السلام روایة میکند که فرمود ان للانبیاء و هم السابقون
خمسة ارواح روح القدس و روح الایمان و روح القوّة و روح البدن — و روح الشهوة
فبروح القدس بعثوا انبیاء و بها علموا الاشیاء و بروح الایمان
عبدوا الله و لم یشرکوا به شیئا و بروح القوّة جاهدوا عدوّهم
و عالجوا معاشهم و بروح الشهوة اصابوا لذیذ الطعام و نکحوا الحلال
من شباب النساء و بروح البدن دبّوا و درجوا ثم قال علیه السلام
و للمؤمنین و هم اصحاب الیمین الاربعة الاخیرة و للکفّار و هم
اصحاب الشمال الثلثة الاخیرة کما للدوابّ پس از این خبر
شریف معلوم میشود ما به الامتیاز میان حیوان و انسان روح الایمان

است و عبادة و طاعة بواسطهٔ این روح است و از
اخبار کثیره معلوم میشود که بارتکاب معاصی کبیره این روح
ایمان زائل میشود و میرود زیرا که صرف این نعمت عظیم در
مصارف قبیحهٔ مذمومه کفران این نعمت است و کفر
هر نعمت مستلزم زوال و نقصان آن نعمت است چنانچه
حق تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاد میکنیم و اگر کفران
نعمت کنید عذاب من شدید و عظیم است و در عین الحیوة از حضرت صادق
علیه السلام روایت میکند که فرمود هر که را چهار چیز دادند از چهار چیز
محروم نگردانیدند کسیرا که راه دعا دادند او را از اجابت محروم
نگردانیدند و کسیرا که راه استغفار دادند توبهٔ او را قبول کردند
و کسیرا که راه شکر دادند او را از زیادتی نعمت محروم نگردانیدند
و کسیرا که صبر کرامت کردند او را از اجر و ثواب محروم نگردانیدند
و ایضا در آن کتاب از آن جناب بروایة دیگر نقل کرده که فرموده است
چیزیست که با او هیچ چیز ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام
شدائد و الحاح در استغفار نزد گناه و شکر در هنگام نعمت — وقت
و ایضا در آن کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که
فرمود که طعام خورندهٔ شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه دار است
که از برای خدا روزه داشته باشد و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند

در معرض این در آورده ... [illegible]

قوا بنی شکر است که بنده با همه وصبر کند و مالدار که شکر کند در ثواب
شد محروم است که قانع باشد و چنانچه در شکر نعمت این قدر از ثواب
ام چنین در کفر نعمت عذاب اخبار کرده گردیده است چنانچه خداوند تبارک و تعالی
بفرماید ان عذابی لشدید و بد آنکه هر گناه کاری در هر معصیت از معاصی
کفران نعمتی کرده زیرا که آن معصیت البته به عضوی از اعضا ملحق پس در
در کفیدن مدخلیة داشتند به نعمتها را لا است و کفران بهمه را

گفت اما زکوة جاه پس عبارت است از زکوة آبرو
یعنی از نعم الهیه که به بندگان عطا فرموده آبرو است که بعضی را در نزد
مردم آبروی زیاد میدهد که بسبب آن آبرو امورات مردم را اصلاح
میکنند و از برای بعضی در نزد دیگری در مقام شفاعت بر می آیند و حوائج
ایشان را بر می آورند و از این جهت است که بعضی تفسیر کرده اند صدقه جاه
را شفاعت چنانچه در عدة الداعی در تعداد صدقات میفرماید النافع
صدقة الجاه وهی الشفاعة و این لازم مخالف است زیرا که شفاعت کردن
در حقیقة سؤال است و سؤال کردن مستلزم ریختن آبرو است پس
زکوة دادن آبرو آن است که برای درماندگان در مقام شفاعت و سؤال
برآید و صرف آبروی خود برای محتاجان نماید و جلوگیری الوشفاعت از ایشان
بانی ملاحظه اطلاق زکوة لسان و صدقه لسان برا و ملحق چنانچه در عدة
الداعی روایت میکند قال رسول الله صلی الله علیه تصدق بها الاسیر و تحقن
بها الدم و تجری بها المعروف الی اخیک و تدفع بها الکراهة و قیل المواسات

... نفس لباس خود را فروخت و در عوض آن دراهم داد
وان آبروی او است که او را فروخته و آن بهترین مالها است فی الجاه
پس سزاوار است که عوض از آن احراز کند ... در معراج ۹۹

[illegible]

فی الجاه والمال عوض ذلك بقائهما ... بالدرین صدقات صدقه زبان که
باید عوض کرد که صدقه زبان چه چیز است حضرت فرمود که صدقه زبان آن است که
شخص شفاعت کند در حق درمانده مانند شفاعت کردن در حق اسیری که او
را رها کند یا در حق کسیکه قصد کشتن او دارند تا از کشتن او درگذرند
یا مانند آنکه شفاعت کنی در باب کسیکه بسبب شفاعت تو نفعی به برادر مؤمن تو
برسد یا بسبب شفاعت تو ضرری از برادر مؤمن تو رفع شود و گفته شده که
مواسات یعنی یاری کردن در جاه و مال حافظ بقاء مال و جاه است یعنی
مواسات در جاه باعث بقای جاه تو میباشد و مواسات در مال باعث
بقای مال تو میشود پس هرگاه خواهی که اگر در حق کسی شفاعت کنی یا نکنی
عطا نمائی از جاه تو کم نمیشود و از مال تو کاهش ملحوظ اما زکوة لسان
پس آن واسطه شدن است در میان مردم و سعی کردن و همراهی ملحق است
در خاموش کردن آتش عداوت و اصلاح ذات البین چنانچه حق تعالی
در کلام مجید خود اشاره فرموده لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة
او معروف او اصلاح بین الناس حاصل معنی آنکه نیست خیری در بسیاری از
راز ایشان یعنی سخنان و گفتگوهای مردم مگر راز گفتن کسیکه امر کند بصدقه
دادن یا امر کند بمعروف ~~بعضی از مفسرین گفته اند~~ که مراد از صدقه در
این آیه زکوة جاه است و مراد از معروف قرض است یا اصلاح میان
مردم کند و محمد رضا در تفسیر فارسی روایت میکند که روزی سعید بن قیس وقت
امیر مؤمنان علیه السلام را در کنار دیوار دید عرض کرد یا امیر المؤمنین این وقت

و از محمد رضا و منهج الصادقین
برمی آید که

[illegible]

بیرون آمده فرمود که بیرون نیامده ام مگر آنکه یاری کنم مظلومی را یا بفریاد غمگینی برسم او را
اثنا زنی آمده دل از جا کنده شده و میلرزید که بکجا رود تا آنکه نزد آنحضرت
رسید گفت یا امیرالمؤمنین شوهر بر من ظلم و تعدی میکند و سوگند یاد کرده که مرا بزند
بانی نزد او بیا آنجناب سر فرو افکنده آنگاه سر برداشت میگفت که نه والله
تا آنکه حق مظلوم گرفته شود پرسید که خانه تو کجاست گفت فلانجا پا در رفت
تا بخانه او رسید زن گفت که این خانه منست آنحضرت سلام کرد جوانی بیرون
آمد فرمود که از خدا بپرهیز که زن خود را ترسانیده گفت ترا چه کار
قسم بخدا که برای سخن تو او را میسوزانم آنحضرت هر جا که میرفت
بدست دره و شمشیر در زیر دست میگرفت و کسی را که حکم دره بر
او لازم می آمد دره میزد و کسی را که حکم شمشیر لازم می آمد شمشیر میزد جوان
نادانسته شمشیر کشیده دید حضرت فرمود که ترا امر معروف و خوب و نهی از
بد میکنم تو رد معروف میکنی اگر توبه نکنی خوب والا ترا میکشم و مردم
از هر کوچه روی کرده خبر امیر مؤمنان میپرسیدند تا آنکه رسیدند بی ادبی جوان
خود را بدست آنحضرت انداخته گفت یا امیرالمؤمنین از من عفو کن
پس حضرت فرمود که زن داخل خانه شود و بازگشته میفرمود که الحمد لله
که اصلاح کرد خدا بین میان زن و شوهر و خدا میفرماید لا خیر فی کثیر من
نجویهم تا آخر را خواند اما ذکوة در عقب پس آن منفعت کردن و صلاح
اندیشیدن است چنانچه در عدة الداعی از رسول خدا صلی الله علیه روایت میکند که
فرمود تصدقوا علی اخیکم بعلم یرشده و رأی یسدده یعنی صدقه
دهید بر برادر ایمانی خود بعلمی که موجب ارشاد او شود و برأی نیکوئی و صلاح اندیشی
خوب که باعث تأیید او گردد اما ذکوة علم پس آن بذل علم است باهلش

در ره تعلیم عمل و نتیجه یا ناشی نازیانه را گویند

در ره تعلیم ... شمشیر ... سنان ... نماید

و اظهار علم و انتشار اوست برکسانیکه مستحق آن باشند چنانچه در عدة الداعی
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود من الصدقة ان یتعلم
الرجل العلم و یعلمه الناس و ایضا از آنجناب روایت میکند که قال علیه السلام
زکوة العلم ان تعلمه من لا یعلمه و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند
که فرمود لکل شیء زکوة و زکوة العلم ان یعلمه اهله بدانکه علم از
نعم عظیمه شریفه کثیرة الفوائدست البته در اداء زکوة او که تعلیم جهال
مجد باشد مسامحه نکنی و بخل منما که در حقیقت اداء زکوة شکر نعمت اوست که
مستلزم بقاء و ازدیاد نعمت علمست و برای اطلاع تو بر بعضی از فوائد و منافع
علم بیان میکنیم یک روایت شریفه را که مشتملست بر بعضی از فوائد و منافع آن بر ملکوم
که در عدة الداعی از کتاب منتقی الیواقیت نقل میکند که در آن کتاب
مرفوعا الی محمد بن علی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب
علیهم السلام نقل میکند که محمد بن علی میفرماید که خبر داد مرا حضرت رضا علیه السلام
از پدر بزرگوار خود موسی علیه السلام و آنجناب از پدر خود حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام و آنجناب از پدر بزرگوار خود حضرت امام محمد باقر علیه السلام و او
حضرت از پدر بزرگوار خود علی بن الحسین و او از پدر بزرگوار خود امام مظلوم و
او از پدر عالیقدر خود امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده آن بزرگوار
فرمود سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول طلب العلم فریضة
علی کل مسلم فاطلبوا العلم من مظانه و اقتبسوه من اهله فان

المناقب لمحمد

تعليمه

المنار علم الطريق

سراء شادى وخوشى ضراء سختى

تعلموا العلم فإن تعلمه لله حسنة وطلبه عبادة والمذاكرة به تسبيح والعمل به جهاد و
تعليمه من لا يعلمه صدقة وبذله لأهله قربة إلى الله تبارك وتعالى
لأنه معالم الحلال والحرام ومنار سبيل الجنة والمؤنس في
الوحشة والصاحب في الغربة والوحدة والمحدث في الخلوة
والدليل على السراء والضراء والسلاح على الأعداء والزين
عند الأخلاء يرفع الله به أقواما فيجعلهم في الخير قادة تقتبس
آثارهم ويهتدى بفعالهم فينتهى إلى رأيهم وترغب الملائكة في خلتهم
وبأجنحتها تمسحهم وفي صلاتها تبارك عليهم يستغفر لهم كل رطب
ويابس حتى حيتان البحر وهوامه وسباع البر وأنعامه وإن
العلم حياة القلوب من الجهل وضياء الأبصار من الظلمة وقوة
الأبدان من الضعف يبلغ بالعبد منازل الأخيار ومجالس الأبرار
والدرجات العلى في الدنيا والآخرة والفكر فيه يعدل بالصيام
ومدارسته بالقيام به يطاع الرب عز وجل وبه يعبد وبه
توصل الأرحام وبه يعرف الحلال والحرام العلم إمام العمل والعمل تابعه
يلهمه الله السعداء ويحرمه الأشقياء فطوبى لمن لا
يحرمه الله منه حظه حاصل معنى روايت شريفه آنكه امير مؤمنان عليه السلام
ميفرمايد كه شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرمود طلب كردن علم فرض است
بر هر مسلمانى پس طلب كنيد علم را از اهل علم پس آن بزرگوار بعد از امر بطلب علم
براى ترغيب وتحريص در مقام بيان فوائد ومنافع علم برآمده تعداد ميفرمايد از
آنها فرمود اول آنكه تعلم ويادگرفتن او ~~[illegible]~~ محض از براى رضاى حق تعالى

جائيكه گمان داريد وقرار گيريد علم را از

حسنه

حسنه است دوم آنكه طلب كردن علم عبادت است سوم مذاكره كردن علم يعنى بعد
از تعلم او با او را گفتگو كردن تا فراموش نشود تسبيح است يعنى ثواب تسبيح دارد
سيم آنكه عمل كردن بآن بر طبق او جهاد است يعنى ثواب جهاد دارد پنجم آنكه
ياد دادن علم بكسى كه نميداند صدقه است وچون صدقه هر چيزى
در واقع شكر نعمت است وشكر هر نعمتى مستلزم زيادتى آن نعمت است
لهذا تعليم نمودن ويادداندن موجب زيادتى علم است ششم آنكه بذل
كردن موجب قرب ونزديكى برحمت حضرت پروردگار عالم است زيرا
كه علم شخص حلال وحرام يعنى از او حلال از حرام شناخته ميشود هفتم آنكه علم
~~علامت راه بهشت است يعنى راه [illegible] علم بايد شناخت~~
يعنى راه بهشت بعلم شناخته ميشود هشتم آنكه در زمان وحشت كه عالم قبر ولحد و
برزخ باشد علم انيس ومونس شخص است نهم آنكه در غربت وتنهائى رفيق
~~[illegible]~~ دهم آنكه هم صحبت شخص است در خلوة دهم آنكه دليل است ~~در [illegible]~~ در شادى
وخوشى وناخوشى ~~[illegible]~~ وراه نماينده است بر رفع تنگى و
سختى يازدهم آنكه اسلحه شخص است در دفع اعداء دوازدهم آنكه زينت است
از براى شخص در نظر دوستان سيزدهم آنكه بسبب علم حق تعالى بلند ميكند گروهى را
بمرتبه كه آن گروه ميشوند كشاننده خلائق در خير يعنى گروه علما بمرتبه
علو مرتبه كه حق تعالى بايشان عطا فرموده مردم را ميكشانند بخير بلكه
بمرتبه شأن ايشان بلند ميشود كه مردمان پيرو آثار ايشان ميكنند
وبكردار وافعال ايشان هدايت مييابند پس آراء خلايق منتهى ميشود برأى ايشان

بر گشادگى امور

چهاردهم آنکه ملائکه طالب و راغب میشوند در دوستی اینچنین کسی پانزدهم آنکه
ملائکه تبرک میجویند باینچنین کسی باینکه پر و بال خود را بالین [illegible] میمالند
و در نماز خود طلب برکت میکنند برای علما شانزدهم آنکه طلب مغفرة و آمرزش
میکنند برای علما هر خشک و تری حتی ماهیهای دریا و مار و مور و عقرب و حشرات
الارض و درنده گان صحرا و چهارپایان صحرائی هفدهم آنکه علم حیوة
قلبهاست هر مرده دلی و هیکه عالم شد زنده دل میشود هیجدهم آنکه علم
روشن کننده دیده هائیست که کور شده از ظلمت جهل و قوة بدنهائی
است که ضعیف شده از جهت جهل و نادانی نوزدهم آنکه علم میرساند
بنده را بدرجات نیکان و منازل اخیار و مجالس ابرار و میرساند
بنده را بدرجات بلند در دنیا و آخرت بیستم آنکه فکر کردن در علم
معادل و مساوی است با روزه یعنی فکر علم ثواب روزه را دارد
و تدریس کردن علم ثواب کسی را دارد که شب تا صبح بعبادة مشغول باشد
و علم جوهریست که سبب اطاعت کرده میشود حق تعالی و عبادة کرده میشود پروردگار
عالم و سبب صلهٔ ارحام میشود و باو شناخته میشود حلال و حرام و علم
امام عمل است و عمل تابع و دنباله اوست علم چیزیست که حق تعالی الهام میکند
بسعداء و نیکوکاران و اشقیاء و بدکاران را محروم میسازد از این نعمت
عظمی پس خوشا بحال کسیکه خداوند تبارک و تعالی محروم نکرد این کس را
از محظوظات از علم و بهره بردن از او فصل دوم در آیات
نازله در باب زکوة پس میگوئیم که آیات دالّه بر وجوب زکوة
بسیار است در سوره بقره میفرماید و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة

از جهل بیمار جاهلی

عالم

فصل دوم در بیان آیات

وارکعوا

واركعوا مع الراكعين و ايضا در اين سوره مباركه ميفرمايد و اقيموا
الصلوة و آتوا الزكوة ثم توليتم الا قليلا منكم و انتم
معرضون و ايضا در اين سوره مباركه ميفرمايد و اقيموا الصلوة
و آتوا الزكوة و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله
ان الله بما تعملون بصير و ايضا در اين سوره مباركه ميفرمايد من ذا الذي
يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة و الله
يقبض و يبسط و اليه ترجعون و اين آيه شريفه بنا بر بعضی از
تفاسير دلالت ميكند بر ترغيب و تحريص و استحباب مطلق انفاق در راه خدا
و مطلق صدقات چنانچه در مجمع قرض را به انفاق در سبيل الله و طاعته تفسير
كرده و در جامع الاخبار هم اين آيه شريفه را در باب ذكر فضيلت اداء زكوة
بيان فرموده و از بعضی از اخبار هم وارده در شأن نزول اين آيه مباركه هم معلوم
ميشود كه مراد از قرض مطلق صدقات است اعم از زكوات واجبه و مستحبه
يعنی مطلق انفاق بر بندگان و درماندگان در راه خدا چنانچه در مجمع
و منهج الصادقين روايت ميكند از حضرت صادق عليه السلام كه فرمود لما نزلت من
جاء بالحسنة فله خير منها قال رسول الله صلى الله عليه و آله رب زدني فانزل
الله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها فقال رسول الله صلى الله عليه و آله
رب زدني فانزل الله سبحانه من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه
له اضعافا كثيرة و الكثيرة عند الله لا يحصى و در مجمع البيان از كلبی نقل
ميكند كه سبب نزول آيه اين شد كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود

من تصدّق بصدقة فله مثلها فی الجنّة یعنی هر کس که صدقهٔ کند پس برای آن
کس هم مثل آنچه صدقه کرده در بهشت مهیّا است پس ابو دحداح انصاری که اسلم و
عمرو بن دحداح است عرض کرد یا رسول الله من دو باغ دارم که نخلستان است
اگر یکی از آنها را در راه خدا صدقه کنم آیا هم مثل آن برای من در بهشت مهیّاست
حضرت فرمود بلی ابو دحداح عرض کرد آیا زوجهٔ من با من است حضرت فرمود
عرض کرد دختران ام با من است حضرت فرمود بلی پس ابو دحداح یکی از آن دو باغ
که بهتر بود صدقه کرد و داد برسول خدا صلی الله علیه واله پس این آیه نازل شد
که حضرت صادق در آخر روایتی فرمودند فیضاعف الله له صدقته الفا الفا و
ذلک قوله اضعافا کثیرة پس ابو دحداح آمد دید که زنش و دخترش در آن باغ
او صدقه کرده بود هستند پس ابو دحداح در نزدیک در باغ ایستاد و صدا زد
که بیائید و گفت ای ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در
بهشت چندان بستان و نیز دو دختر با من باشید پس ام الدحداح
گفت خوشنی شود درست نیکو معامله است خدا مبارک کند بجهان تو پس حضرت
رسالت صلی الله علیه واله فرمود که بسا درخت بزرگ و سرای فراخ که در بهشت
برای ابو الدحداح خواهد بود و ایضا در منهج الصادقین روایت میکند که بعد از
نزول این آیهٔ شریفه حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که حق تعالی روز قیامت
با بعضی بندگان گوید عبدی استطعمتک فلم تطعمنی ای بندهٔ من منی از
از تو طعام خواستم بداد و استسقیتک فلم تسقنی و از تو شراب طلبیدم
نداد و از تو جامه طلب کردم مرا محروم گردانید فلا منعنک الیوم فضلی
کما منعتنی منی امروز فضل و بخشش خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از من

باز گرفتی

[illegible]

باز گرفتی و در سورهٔ نساء فرماید واقیموا الصلوة واتوا الزکوة[2]
و در سورهٔ حج میفرماید فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واعتصموا
بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر و در سورهٔ نور میفرماید
واقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الرسول لعلکم ترحمون
و در سورهٔ احزاب واقمن الصلوة واتین الزکوة واطعن الله
ورسوله و در سورهٔ فصلت میفرماید وویل للمشرکین الذین لا
یؤتون الزکوة وهم بالاخرة هم کافرون و در سورهٔ مجادله میفرماید
فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الله ورسوله والله
خبیر بما تعملون و در سورهٔ مزمل میفرماید واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
واقرضوا الله قرضا حسنا[2] و در سورهٔ مؤمنون میفرماید والذینهم للزکوة
فاعلون و از این قبیل آیات بسیار است که دلالت میکنند بعضی بر وجوب
خصوص زکوة و بعضی بر استحباب آن و جمله دلالت میکنند بر محبوبیت و مطلوبیت
مطلق صدقات و عموم انفاق لیسته بدر مانده گان و محتاجان و ذکر همه الآیات
موجب تطویل است و اکتفا میکنیم برای تنبیه و ترغیب و تحریص دوستان بذکر
یک آیه و آن هدایة و شرح آن و آن آیه اینست که در سورهٔ توبه میفرماید والذین
یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشّرهم بعذاب
الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم

و در سورهٔ توبه میفرماید
خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم
وتزکیهم بها و
صل علیهم ان صلوتک
سکن لهم والله
سمیع علیم در منهج
الصادقین از کنز العرفان
نقل کرده که مراد از صدقه
در این آیه زکوة مفروضه
است شرعا و اجماع
امت است برای این

وما تقدموا
لانفسکم من خیر
تجدوه عند الله
هو خیرا واعظم
اجرا واستغفروا
الله ان الله
غفور رحیم

هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون حاصل معنى آيه شريفه
آنكه كسانيكه كنز ميكنند طلا و نقره را و انفاق نميكنند آن اموال را در راه
خدا پس بشارت بده بكنز كنندگان بعذاب دردناك ... و مراد بعدم انفاق عدم زكوة
است يعنى زكوة نميدهند و در منهج و مجمع و صافى و غيرها از كتب تفاسير از رسول خدا
صلى الله عليه و آله روايت كرده‌اند كه فرمود كل مال لم تؤد زكوته فهو كنز و ان كان ظاهرا
و كل مال اديت زكوته فليس بكنز و ان كان مدفونا تحت الارض يعنى هر مالى كه
زكوة آن داده نشد آن كنز است و مصداق آيه است اگر چه ظاهر باشد يعنى دفن
نشده باشد و هر مالى كه زكوة آن داده شد پس آن كنز نيست اگر چه دفن كرده باشند
آنرا در زير زمين و ايضا در اين دو كتاب ~~...~~ يعنى منهج و مجمع و صافى و
غير اينها از كتب تفسير ~~...~~ از امير مؤمنان عليه السلام روايت
كرده‌اند كه فرمود ما زاد على اربعة آلاف فهو كنز اديت زكوته او لم تؤد
و ما دونها فهى نفقة يعنى هر مالى كه از چهار هزار ~~...~~ تجاوز كند و زياد
شود پس او كنز است خواه زكوة او داده شود يا نداده باشند و هر مالى كه كمتر
باشد از چهار هزار پس او نفقه است و كنز نيست و مؤاخذه در آن و عيد
آيه نميشود و مرحوم مجلسى قدس الله روحه در كتاب ... در ... مواعظ حضرت
صادق عليه السلام از آنجناب روايت ميكنند كه فرمود لا ... اربعة آلاف و اثنى عشر الفا
درهم كنز و لم يجتمع عشرون الفا من حلال و صاحب الثلثين الفا هالك
و ليس من شيعتنا من يملك مائة الف درهم يعنى مال چهار هزار است

دراد

و مراد اين است كه مالى كه حفظ آن ضرر ندارد و ضبط آن وبال نيست بر صاحبش اين است
كه چهار هزار باشد مؤلف گويد كه مراد از اربعة آلاف الف در اين روايت و
در روايت سابقه درهم است چنانچه در اين روايت اخيره معنى آن ذكر شده
مال با اثنى عشر الفا درهم كنز است و كسيكه مالك صد هزار درهم را از شيعه
ما نيست و هم چنين مراد درهم است از آن روايتيكه در انوار از حضرت
صادق عليه السلام روايت ميكنند كه فرمود ما اجتمعت عشرة آلاف من حلال
قط يعنى البته بالقطع و اليقين جمع نميشود ده هزار درهم از حلال هرگز
پس واى بر اهل اين زمان آن كسانيكه جمع ميكنند صدها و هزارها را از طلا و نقره
و زحمات زياد جمع ميكنند صد هزار و دويست هزار و سيصد هزار
بلكه كرور كرور از طلا و نقره و آنها را معبود خود ميكنند و مانند فرعون
و نمرود شده طغيان كرده‌اند و دست از دين و آئين و مذهب و ملت برداشته‌اند
و از قوانين شرع و قواعد مقرره خدا و رسول اعراض نموده‌اند و از جميع
از اين آيات و اخبار كه بر ايشان ... و خراج مرتبه ...
و بخنده ميكنند ... بلكه از بعضى روايات بر مى آيد كه مالى كه جائز است حفظ آن
و مصداق آيه شريفه والذين يكنزون الذهب والفضة نيست آنست كه
تجاوز نكند از ده هزار درهم و نگذرد از آن عدد چنانچه در تفسير صافى
در ذيل همين آيه شريفه نقل ميكند و هم روايت اخرى انما عنى بذلك ما جاوز
الفى درهم يعنى در روايت وارد شده كه مراد از كنز در آيه آن مالى است كه تجاوز كند

كه ظاهرا اين است

٢١

ده هزار درم الی آخر پس عزیز من شخص مؤمن که اعتقاد بقرآن و اخبار و معاد و روز جزا دارد نباید که در نزد خود جمع کند زیاده از ده هزار درهم را بلکه باید زیاده را انفاق کند و در راه خدا بمحتاجان و درمانده کان و اقتصار نکند بمجرد زکوة واجبه و قدر واجب زیرا که در شریعه دو زکوة واجب است یکی ظاهره و یکی باطنه اما ظاهره آن مقدار است که فقها در کتب فقهیه تفصیل از برای آن فرموده‌اند و اما باطنه پس آن حدی ندارد بلکه باید برادر مؤمن را در هر چه که محتاج شد بر نفس خود اختیار کند و او را مقدم دارد بر خود چنانچه در اصول روایت میکند که و سئل فی کم تجب الزکوة من المال فقال الزکوة الظاهرة ام الباطنة ترید فقیل علیهما جمیعًا فقال اما الظاهرة ففی کل الف خمسة و عشرون و اما الباطنة فلا تستأثر علی اخیک بما هو احوج الیه منک یعنی پرسیده شد از معصوم علیه السلام در چه مقدار از مال زکوة است حضرت فرمود آیا از این سؤال اراده زکوة ظاهره کردی یا زکوة باطنه را قصد نمودی عرض کرد از هر دو فقره سؤال کردم حضرت فرمود اما زکوة ظاهره یعنی زکوتیکه واجب شده در ظاهر شرع پس در هر هزار بیست و پنج است که ربع عشر است اما زکوة باطنه یعنی زکوتیکه در باطن شرع مقرر شده است یعنی آنچه که در باطن محبوب است و رضا خدا و رسول است آن است که اختیار نکنی نفس خود را بر برادر دینی خود در چیزیکه او محتاج تر باشد بآن چیز از تو یعنی هرگاه برادر تو محتاج است بآن و تو هم حاجتدار بآن نیستی یا او اشد احتیاجا باشد از تو نسبت بآن چیز از تو باید مضایقه نکنی و او را بر خود اختیار کنی پس

اگر چنین

٢٠

اگر چنین که باشی از عهده تکلیف زکوة برآمده و ادای وجوب واقعی نموده پس مرد مؤمن نباید اقتصار کند بمجرد اداء تکلیف ظاهری بلکه باید که ادای تکلیف واقعی باطنی هم نماید تا آنکه بمقام قرب الهی رسیده و بیرون باشد علیه السلام کهم تا بعد آنکه در تخصیص این اعضا مذکوره بذکر در آیه شریفه وجوه چندی محتمل است اول آنکه تحصیل مال بجهة آنست که موجب فرح قلب بوده و از آن فرح در صورة ظاهر میشود و بآن مالها خوش خورند و سیر میشوند و پهلوها ورم میکنند و بآن مالها لباسهای فاخر پوشند و بر دوش میگیرند پس از این جهت که این اعضا محل ادراک حظوظ اموال است لهذا عذاب را باین اعضا مخصوص فرموده است دوم آنکه چون این اعضا از آلت محسوس است و آن اعضا و لطیف چون الم انها بیشتر موجب درد و الم میشود مخصوص بعذاب شده است سیم آنکه این اشارات بآنست که داغ بر جمیع اعضا واقع میشود زیرا که اعضاء انسان از سه قسم بیرون نیست یا در غایة لطافت است یا در کمال صلابت است یا متوسط است پس بیان فرموده که بر همه اقسام داغ میشود اما آنکه در غایة لطافت است پس مثال زد از برای آن بجبهه و آنکه در کمال صلابت است مثال زد از برای آن بظهر و آنکه متوسط است مثال زد از برای آن بجنب چهارم آنکه چون اغنیاء فقرا را ببینند ابرو گره نمایند و پهلو خالی نمایند و پشت کنند پس حق تعالی از این جهة این سه عضو را

پیش از
تخصیص بکر داد پنجم آنکه جهت بیش و تشخص برای شالات بانیکه مال را داغ
رفتن و قبل از مردن خرج در راه خدا نکردی و خیر را پیش نفرستادی پیش روی تو داغ
کرده شد و ظهر پشت سر تشخص است شالات بانیکه بعد از تو هم در مصرف خیر
صرف نشد زیرا که از فرط دنائت و خست کاری نکردی که مال تو بعد از تو در راه خیر
صرف شود پس پشت سر تو هم داغ کرده شد و جنبین شالات به پهلو
و شمال یعنی اموال در خیر چون صرف نشد بلکه در راه شر و معصیت صرف
شد پس جنبین تو هم داغ کرده شد **فصل سیم** در اخبار وارده
در این باب بقدریکه بنظر قاصر رسیده و چون زکوة مقرر است در درهم و دینار
و مواشی و غلات پس هرگاه ترک کند یکی از اینها را در قیامت جهات
برا او انواع عذاب یک نوع این است که حضرت صادق علیه السلام خبر میدهد
چنانچه در فقیه از آنجناب روایت میکند که فرمود مامن ذی مال ذهب او فضة
یمنع زکوة ماله الا حبسه الله یوم القیمة بقاع قرقر وسلط علیه شجاعا
اقرع یریده و هو یحید عنه فاذا رای انه لا یتخلص منه امکنه من یده فقضمها
کما یقضم الفحل ثم یصیر طوقا فی عنقه و ذلک قول الله عز و جل سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة و مامن ذی مال ابل او بقر او غنم یمنع زکوة ماله
الا حبسه الله یوم القیمة بقاع قرقر یطاه کل ذات ظلف بظلفها و ینهشه کل
ذات ناب بنابها و مامن ذی مال نخل او کرم او زرع یمنع زکوته الا
طوقه الله عز و جل ربعة ارضه الی سبع ارضین الی یوم القیمة حاصل معنی

آنکه نیست هیچ صاحب مالی از طلا و نقره که زکوة آنها را نداده باشد
مگر آنکه حبس میکند او را حق تعالی روز قیامت در بیابان وسیع مسطح و مسلط میکند
براو اژدهائیکه از شدت زهر بلکی او مو بر سر نیست و آن اژدها حمله میکند
براو و او فرار میکند در آن بیابان و آن اژدها او را دنبال میکند و تعاقب
مینماید آن شخص چون می بیند که خلاصی نیست او را از آن اژدها و گریز گاهی
برای او نیست آخر الامر لا علاج دست خود را در دهان آن اژدها اندازد
و آن اژدها دست او را میشکند و می خورد مانند کسیکه ترب بخورد چون از
خوردن دست او فارغ شود در گردن او طوق زند و این است قول حق تعالی
سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و هم چنین نیست هیچ صاحب مال شتر یا گاو
گوسفند که منع کند زکوة آنها را و نه دهد زکوة آنها را مگر آنکه حبس کند او را
حق تعالی در قیامت در بیابانیکه وسیع و مسطح باشد و لگد میکند او را هر حیوان
صاحب سم و هر حیوان صاحب نیش او را نیش میزند و نیست هیچ صاحب
مالی از خرما و مویز و غلات که زکوة آنرا نداده مگر آنکه حق تعالی
قطعه از زمین را تا طبقه هفتم میگرداند طوق در گردن آن شخص تا
قیامت و از ذیل این روایت استفاده میشود که کسانیکه زکوة غلات
را نمیدهند همچنین که هر دزد آن زمین مزرعه را حق تعالی طوق میکند بگردن

او در عالم قبر و برزخ همین نحو معذب است تا قیامت و ایضاً در فقیه از حضرت
صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود مانع الزکوة یطوّق بحیّة قرعاء تأکل من دماغه
ذلک قول الله عزّ وجلّ سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی کسیکه زکوة نمیدهد طوق
میزنند در گردن او ماریکه در سر او موی ندارد از شدت زهر او و آن مار سر را بسوی
انکس فرو برد و مغز سر و دماغ او را بخورد و این است قول حق تعالی که فرمود سیطوّقون
ما بخلوا به یوم القیمة و ایضاً در فقیه از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام روایت
میکند که فرمود ما من عبد یمنع من زکوة ماله شیئاً الا جعل الله ذلک یوم القیمة ثعباناً
من نار مطوّقاً فی عنقه ینهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب و هو قول الله عزّ
وجلّ سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی ما بخلوا به من الزکوة و ایضاً در
ان کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود ما من رجل یمنع درهماً
فی حقه الا انفق اثنین فی غیر حقه و ما من رجل یمنع حقاً فی ماله الا طوّقه
الله به حیّة من نار یوم القیمة حاصل انکه نیست مردیکه منع کند یکدرم را
از حق خود مگر انکه انفاق میکند دو درهم در غیر حق با حیف و کم یا مراد این باشد
که اگر یکدرهم از حق را ادا نکند و ترک نماید این باعث میشود که دو درهم
ضرر بر او وارد میشود زیرا که باعث میشود دو درهم از مال او در غیر محل صرف
میشود و نیست کسیکه منع کند حقی را که ثابت است در مال او مگر انکه حق تعالی
ان مال را در قیامت ماری میکند که در گردن او طوق میزنند الخبر ملاحظه
نما در مضامین این اخبار که در ظاهر مال است لکن در باطن و فی الامر

مارها و اژدرهایست که تحفه برای خود کشیده ملتفت باید عاقل هوشمند دشمن برای خود
جمع نکند تو میبینی اگر یکدانه عقرب کوچک در میان جامه خواب تو باشد نمیتوانی در
انجا بخوابی و از او فرار میکنی پس چه خواهی کرد وقتیکه اژدرها و مار در
گردن تو مانند طوق بپیچد و از منافذ دماغ و گوش و دهن داخل شود و
از اندرون تو بخورد و در جوف تو نیش زند و گاهی دست ترا بخورد و
لب ترا نیش زند چگونه طاقت ان نیشها را در قیامت داری در حالتیکه اگر یکدود
زنبور ترا نیش زند بی طاقت میشوی دست و مردم میکنید و گاهی است که خونابه از
او جاری میشود با انکه سوزش نیش زنبور دنیا فوری است و بزودی رفع میشود و
سوزش نیش مار و عقرب قیامت تا هفتاد هزار سال باقی است پس وای بر
بر عاقبت دوای از غفلت و جهالت و حرص که درهم و دینار را ابزار
زحمت جمع میکنی در میان صندوق انبار ضبط میکنی و حقوق واجبه از ان
نمیدهی و حال انکه عنقریب مرگ گریبان ترا میگیرد و بعد از مردن این دراهم
و دینار بحسب ظاهر منتقل میشود بدیگری و ان غیر از او محظوظ میشود و لذت
میبرد و باطن این درهم و دینار ذخیره اخرت تو است که باطن آن مارها
میشود که موجب عقوبت تو و داغها میشود که با ان ترا داغ میکنند و خبر نداری
که چگونه داغهایست اگر کسی سوزنی را سرخ نماید و بر بدن تو گذارد
طاقت نمیآوری و جزع میکنی پس چه خواهی کرد با ان داغها در قیامت که
از حدت هر عضو یکی بگذارند سوراخ کند و از جانب دیگر بیرون برود چنانچه

احنف بن قیس

در تفسیر منهج الصادقین در ذیل آیه شریفه الذین یکنزون الذهب و الفضة از احنف
روایت میکند که میگوید در مدینه با جمعی از قریش نشسته بودم مردی را دیدم با جامه
خشن و درشت اندام آنجا بایستاد و گفت بشارت باد کسانی را که مال
جمع میکنند و بر هم می نهند که حق تعالی فردای قیامت از آن داغها سازد که چون
بر پستان مرد نهند از کتفش بیرون رود و چون بر کتفش نهند از سینه
بیرون رود آن قوم چون این سخن شنیدند سر در پیش افکندند و هیچکس با او
تکلم نکرد و جواب نداد پس آن مرد از ایشان برگشت و نزدیک ستونی بنشست من نزد
او رفتم و گفتم ای شیخ این سخن که تو قوم را گفتی نیامد که ایشان عاقل نیستند
و غافلند من از مردمان پرسیدم که این چه کس است گفتند ابوذر غفاری است

در ذیل آیه شریفه الذین یکنزون

و ایضا در منهج الصادقین از ابوذر روایت میکند که فرمود از رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدم که این آیه در حق مالداران زکوة ندهنده است که حق تعالی
ایشان را با این درهم و دینار غیر مزکاة داغ کند در روزی که مقدار آن
پنجاه هزار سال شما باشد و اگر مرد صاحب شتران غیر مزکاة باشد بیاید
او را در صحرای قیامت افکنند پس روان شتران بر سر او روند چون
آخرین بر سر ایشان بگذرند اولین باز بر سر ایشان گذر کنند و بهمین
طریقه بر ایشان تردد کنند تا آنکه حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و هم
چنین صاحب گوسفندان را بیاورند و در آن صحرا بر رو در افکنند و آن گوسفندان
او را شاخ زنند و لگد کنند تا آنکه حق تعالی از حساب خلق فارغ شود و بعد از

[illegible]

آن فرمود که داغ آتشین کاو کرد یا نه و ایضا در آن کتاب از ثوبان
روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که گنج بنهد و زکوة او را
نداده باشد حق تعالی از آن گنج ماری بیافریند که بر بالای چشم او
نقطه سیاه بود که هر جا که آن شخص رود آن مار ملازم او باشد و از او
جدا نشود و میگوید ویلک تو چه کسی گوید آن گنج تو ذخیره نهاده
بودی از تو جدا نشوم تا ترا خورد و برد در هم شکنم و فرو برم پس آن
دستش در دهن گیرد و بشکند و همچنین یک یک اعضای او را
بشکند و فرو برد تا همه را بلع کند و این بر احوال کسانیکه طلا و
نقره را ذخیره کنند و احکام الهی را معطل کرده اطاعت نکنند
و زکوة مال را ندهند و درهم و دینار را از جان عزیزتر نگاه میدارند
و در صندوق آهنی و با قفل فرنگی میگذارند پس در واقع این اشخاص
خدمت پرورش میکنند و چنانچه در دنیا این اشخاص دست بر ندارند که دست
از مصاحبت درهم و دینار بردارند و با ایشان برسانند در آخرت
آنها مارها شوند در مقام تلافی برآمده مصاحب آن اشخاص شوند دست
از اذیت و آزار ایشان برنمیدارند و در مقام توبیخ و سرزنش
میگویند فذوقوا ما کنتم تکنزون مجال نکند فرق نیست در این
عقاب میان زیاد و کم پس اگر یک درهم از مال زکوة را نده در
ذمه او باشد والله برب الکعبة همان یک درهم یک داغ میشود برای او

و اگر ده درهم بگذارد ده داغ میشود برای او و همچنین اگر صد هزار درهم بگذارد یا صد هزار کرور
درهم بگذارد هر یکی را بجای خود داغ کنند برای او یکه داغ میشود چنانچه در منهج الصادقین از ابو امامه نقل
کرده که گفت مردی از اصحاب صفه فوت شد یافتند در جامهٔ او دیناری پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود کیّة یعنی این داغیست مر او را دیگری فوت شد یافتند در جامهٔ
او دو دینار فرمود کیّتان یعنی دو داغ است مر او را و در عاقبت دانا
بعد از آنکه برای یک درهم یک دینار و دو دینار داغ میشود پس برای آنها که صد هزار دینار
و هزار هزار دینار گذارند چگونه خواهد شد حال ایشان اگر کسی از روی جهل و نادانی
بگوید که این بدن گنجایش صد هزار هزار یا هزار هزار دینار را ندارد
جواب گوئیم که حق تعالی بدن را وسیع میکند تا آنقدر از درهم و دینار در او بگنجد و
جا بگیرد چنانچه در منهج الصادقین از عبدالله مسعود روایت میکند که او گفت که داغ کردن اعضا
بدراهم و دنانیر را پرسیدند فرمود که والله که دراهم و دنانیر گرم کرده بر
جاهای یکدیگر بنهند و لکن حق تعالی پوستهای ایشان را فراخ گرداند تا هر درهم
و دینار را داغ علاحده باشد و ایضا در آن کتاب روایت میکند که هر که بمیرد
و زر و سیم بسیار بگذارد آنرا داغ کنند برای او و ایضا در آن کتاب از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که هر که ده هزار درهم بگذارد آنرا
صفایح گردانند و او را بدان داغ کنند و عذاب کنند تا حق تعالی از حساب
مردم فارغ شود و این داغ از برای مانعین زکوة لابد است یعنی اگر کسی از اهل

بلکه

بلکه بد باشد و [illegible] از برای او واجب باشد چنین کسی اگر منع کند زکوة مال
خود را البته او را بآن مالها داغ میکنند بعد او را داخل بهشت میکنند چنانچه
در مجمع در ذیل آیه شریفه الذین یکنزون از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت میکند که فرمود ما من عبد له مال لا یؤدی زکوته الا جمع یوم
القیمة صفایح یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جبهته و جنباه
و ظهره حتی یقضی الله بین عباده فی یوم کان مقداره خمسین
الف سنة مما تعدون ثم یری سبیله اما الی الجنة و اما الی النار
یعنی نیست بنده که برای او مالی باشد که زکوة آنرا نداده باشد مگر آنکه جمع کرده
میشود آن مالها در قیامت و گردانیده میشود داغها که گرم کرده و در آتش میشود در
آتش جهنم پس داغ کرده میشود بآن داغها پیشانی او و دو پهلوی او و پشت او
در روزیکه درازی او پنجاه هزار سال تمامست و باین عذاب معذب است
تا آنکه حق تعالی فارغ شود از حساب تمام خلایق بعد نگاه میکنند در عمل او که
آیا اهل بهشت است یا اهل جهنم اگر کسی است که اهل بهشت است برد او را
راه بهشت در پیش گیرد و الا راه دوزخ بپیماید و ایضا در مجمع از [illegible]
[illegible] ابوذر غفاری روایت میکند که فرمود هر که ترک کند بیضاء او حمراء کوی
به یوم القیمة یعنی کسیکه بگذارد طلا و نقره را و نفقه نکند در راه خدا
او را بآنها داغ میکنند در قیامت پس وای بر کسانیکه از راه بخل [illegible]
دنیا پست طبع مالها جمع کنند و بگذارند و بر ماندگان و محتاجان دستگیری نمیکنند

و اگر ده درهم بگذارد ده داغ میشود برای او و همچنین اگر صد هزار درهم بگذارد یا صد هزار کرور
درهم بگذارد هر یک جدا جدا برای او یک داغ میشود چنانچه در منهج الصادقین از ابو امامه نقل
کرده که گفت مردی از اصحاب صفه فوت شد یافت در جامه او دیناری پس گفتند به پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود کیة یعنی این داغی است مر او را دیگری فوت شد یافت در جامه
او دو دینار یافتند فرمود کیتان یعنی دو داغ است مر او را ای عاقل دانا
بعد از آنکه بهر درهم یکدینار و دو دینار داغ شود پس وای بر آنها که صد هزار دینار
و هزار هزار دینار گنج دارند چگونه خواهد شد حال ایشان اگر کسی از روی جهل و نادانی
بگوید که این بدن گنجایش صد هزار هزار یا هزار هزار دینار را ندارد
جواب گوئیم که حق تعالی بدن را وسیع میکند تا آنقدر از درهم و دینار در او بگنجد و
جا بگیرد چنانچه در منهج الصادقین روایت میکند که و از عبد الله مسعود که گفت داغ کردن اعضا
بدراهم و دنانیر را پرسیدند فرمود که والله که دراهم و دنانیر گرم کرده بر
جایهای یکدیگر بنهند ولکن حق تعالی پوستهای ایشان را فراخ گرداند تا هر درهم
و دینار را داغ جایی باشد و ایضا در آن کتاب روایت میکند که هر که بگذارد
زر و سیم بسیار بگذارد آنرا داغ کنند برای او و ایضا در آن کتاب از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که هر که ده هزار درهم بگذارد آنرا
صفایح گردانند و او را بدان داغ گردانند و عذاب کنند تا حق تعالی از حساب
مردم فارغ شود و این داغ از برای مانعین زکوة لابد است یعنی اگر کسی از اهل
بهشت

بهشت هم باشد و بهشت از برای او واجب باشد چنین کسی اگر منع کند زکوة مال
خود را البته او را بان مالها داغ میکنند بعد او را داخل بهشت میکنند چنانچه
در مجمع در ذیل آیه شریفه الذین یکنزون از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت میکند که فرمود ما من عبد له مال لا یؤدی زکوته الا جمع یوم
القیمة صفایح یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جبهته و جنباه
و ظهره حتی یقضی الله بین عباده فی یوم کان مقداره خمسین
الف سنة مما تعدون ثم یری سبیله اما الی الجنة و اما الی النار
یعنی نیست بنده که برای او مالی باشد که زکوة آن را نداده باشد مگر آنکه جمع کرده
میشود آن مالها در قیامت و گردانیده میشود داغها که گرم کرده میشود در
آتش جهنم پس داغ کرده میشود بان داغها پیشانی او و دو پهلوی او و پشت او
در روزیکه درازی او پنجاه هزار سال تمام است و باین عذاب معذب است
تا آنکه حق تعالی فارغ شود از حساب تمام خلایق بعد نگاه میکنند در عمل او
آیا اهل بهشت است یا اهل جهنم اگر کسی است که اهل بهشت است برای او واجب
راه بهشت در پیش گیرد و الا راه دوزخ بپیماید و ایضا در مجمع از حلقه
زهاد ابی ذر غفاری روایت میکند که فرمود من ترک بیضاء او حمراء کوی
بها یوم القیمة یعنی کسیکه بگذارد طلا و نقره را و نفقه نکند در راه خدا
او را بانها داغ میکنند در قیامت پس وای بر کسانیکه از راه بخل و
دنائت طبع مالها جمع کنند و بگذارند و برادر ماندگان و محتاجان دستگیری نکنند

وعاقبت الحال که گذاشتند را غالباً خویر بدن ایشان نهند و در قیامت بهمان
مالها معذب میباشند و از این جهت است که رسول خدا صلی الله علیه واله
نفرین کرد طلا و نقره را چنانچه در مجمع در ذیل همین آیهٔ شریفه روایت میکند
که چون این آیهٔ شریفه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود تبّاً
للذّهب تبّاً للفضّة یکرّرها ثلثا فشقّ ذلك علی اصحابه
فسئله عمر فقال یا رسول الله صلی الله علیه واله ای المال نتّخذ فقال صلی الله
علیه واله لساناً ذاکراً وقلباً شاکراً و زوجة مؤمنة
تعین احدکم علی دینه یعنی آنجناب فرمود هلاک باد طلا و هلاک باد
نقره و این نفرین را سه مرتبه تکرار فرمود پس از این سخن آن بزرگوار
اصحاب در اضطراب افتادند پس عمر عرض کرد یا رسول الله کدام مال را
ما برای خود اخذ نمائیم حضرت فرمود که زبانی ذکر کننده و دلی شکر کننده
و زنی مؤمنه که یاری دهد شما را بر دین و ایضا در فقیه از حضرت
صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود ملعون ملعون مال
لا یزکی یعنی مالیکه زکوة آنرا ندادند آن مال ملعون است از نظر رحمت
خدا و رسول صلی الله علیه واله دور است و امثال اینها از اخبار
معلوم میشود که مانع الزکوة مؤمن نیست بلکه مسلم نیست بلکه صریح بعضی از
اخبار است که او در باطن بر دین یهود و نصاری است چنانچه در فقیه و تهذیب
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود من منع قیراطاً من الزکوة
فلیس بمؤمن ولا مسلم وهو قوله عزّ وجلّ حتی اذا جاء احدهم

الموت

[illegible marginal notes]

الموت قال رب ارجعون لعلّی اعمل صالحاً فیما ترکت وفی روایة
اخری لا تقبل له صلوة یعنی هرکس منع کند قیراطی از زکوة را
پس آن شخص نه مؤمن است و نه مسلم واو آنکسی است که حق تعالی از
حال ایشان خبر میدهد که عصیان و نافرمانی کنند تا زمانیکه آثار و علامات
موت را معاینه ببینند و عذاب را مشاهده نمایند گویند از روی حسرت از
الحال قرب رسیدن عذاب ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیا که تلافی از
تقصیر کنم شاید بکنم عمل شایسته در آن چیزیکه ترک کردم و در روایت دیگر
وارد شده که هرکه زکوة حقیر را ندهد نماز او قبول نخواهد بود بدانکه قیراط اگر
بسنگ مکه باشد ربع سدس دینار است که سه ربع نخود باشد و اگر بسنگ
عراق باشد نصف عشر دینار است که بحساب نیم نخود و چهار یک عشر
نخود هم باشد و در اصول منهج الصادقین در ذیل همین آیهٔ شریفه از حضرت
صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود انه فی مانع الزکوة یسئل الرجعة
یعنی مراد مانع الزکوة است که سؤال میکند از رجعت بعد از آنکه کسیکه یک قیراط از
زکوة مال خود را ندهد از اسلام بیرون میرود و داخل در زمرهٔ کفار ملحق میشود
و این برکنار و کسانی این اعصار خصوصاً در این امصار که عادت کرده‌اند
و توابع آن باشد که بالمرّه در این بلد و توابع آن باب زکوة مسدود شده
و نوعی متروک شده که اگر کسی از باب امر بمعروف ارشاد نماید بدادن زکوة
عداوت میکنند بلکه از بعضی کلمهٔ کفر استماع شده که در مقام انکار بر آمدند
و در جامع الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که آن بزرگوار

زمره فمن منع قيراطاً من الزكوة فليمت ان شاء يهودياً او نصرانياً
يعني اگر كسي يك قيراط از زكوة مال خود را ندهد پس بميرد يا بدين يهود يا بدين
نصارى وظاهر اينست كه در وقت مردن او را مخير كنند در اختيار كردن
دين يهودي يا نصراني و بهر يكي از اين دو دين باطل خواهد مرد و در عالم
بحار در وصايا رسول خدا صلى الله عليه وآله با امير مؤمنان عليه السلام
منقول است كه ميفرمايد يا علي من منع قيراطاً من زكوة ماله فليس
بمؤمن ولا مسلم ولا كرامة و ايضا در همان بزرگوار روايت
ميكند كه فرمود يا علي كفر بالله العظيم من هذه الامة عشرة
القتات والساحر والديوث وناكح المرأة حراماً في دبرها
وناكح البهيمة ومن نكح ذات محرم والساعي في الفتنة وبايع
السلاح من اهل الحرب ومانع الزكوة ومن وجد سعة فمات ولم يحج
و در اين روايت حضرت رسول صلى الله عليه وآله حكم بكفر مانع الزكوة
فرموده و ايضا در همين روايت ميكند كه فرمود يا علي انّ للمؤمن ثلث علامات
الصيام والصلوة والزكوة پس كسيكه زكوة نميدهد قطعاً مؤمن نيست
و از روايت استفاده ميشود كه مانع الزكوة هيچ عملش مقبول نيست زيرا
كه قبولي تمام اعمال موقوف بايمان است و وجود ايمان موقوف
بدادن زكوة است و مؤيد اين حديث شريف روايتي است كه دلالت
دارد بر اينكه مانع الزكوة نماز او مقبول نيست و وجه تأييد
آنكه نماز عبادتيست كه قبولي ساير عبادات بقبول شدن او است چنانكه
روايت معروفه الصلوة عمود الدين ان قبلت قبل ما سواه وان ردت رد ماسواه
بينما رسول الله صلى الله عليه وآله في المسجد اذ قال قم يا فلان قم يا فلان
حتى اخرج خمسة نفر فقال اخرجوا من مسجدنا لا تصلوا فيه وانتم لا تزكون

ماسواه فشاهد صدق است بر مدعا با اينكه تمام عبادات موقوف بصلوة
است كه اگر نماز قبول شد ساير عبادات وطاعات قبول ميشود واگر او رد شد
ساير طاعات نيز رد ميشود با اين همه فضيلت و شرافت نماز صحيح عن ۹۹
و قبول شدن او موقوف است بدادن زكوة چنانچه در بحار روايت ميكند
كه فرمود يا علي ثمانية لا تقبل منهم الصلوة بعد آن بزرگوار تعداد ميكند
تا آنكه ميفرمايد ومانع الزكوة و در فقيه منقول است و در روايت اخرى لا
تقبل له صلوة و ايضا در فقيه از ابي جعفر عليه السلام روايت ميكند كه فرمود ان الله
تبارك وتعالى قرن الزكوة بالصلوة فقال اقيموا الصلوة وآتوا الزكوة
فمن اقام الصلوة ولم يؤت الزكوة فكانه لم يقم الصلوة و در
روضه در حقائق روايت ميكند كه قال عليه السلام ان الزكوة ليس يحمد بها
صاحبها وانما هو شيء ظاهر انما حقن بها دمه وسمي بها
مسلما ولو لم يؤدها لم تقبل له صلوة يعني آنكه دادن زكوة نيست
چيزيكه ستايش كرده شود دهنده زكوة يعني كسيكه زكوة مال خود را بدهد تعريف ندارد
زيرا كه زكوة چيزيست ظاهر و هويدا يعني علامتي است ظاهر از براي اسلام كه
موجب حفظ خون زكوة دهنده است و سزاوار است كه بدادن زكوة اسم
زكوة دهنده را مسلم بنامند و هرگاه زكوة ندهد نماز او قبول نميشود
و در جامع الاخبار منقول است كه قال الله تعالى المال مالي والاغنياء
وكلائي والفقراء عيالي فمن بخل بمالي على عيالي ادخله النار ولا
ابالي و در معراج السعادة از حضرت صادق عليه السلام روايت ميكند كه فرمود هيچكس فقير و محتاج

نشده گرسنه و برهنه نماند مگر بواسطه گناه مالداران که زکوة حق خود را ندادند
و حق است بر خدا که رحمت خود را منع کند از هر که خدا را در مال حق منع کرد
و قسم بآنخدائیکه خلق را آفرید و ایشانرا روزی داد که هیچ مال داهبی در
صحرا یا دریا ضایع نشود مگر به ندادن زکوة آن و مرحوم فیض اعلا الله مقامه
در حقایق روایة میکند که قال علیه السلام انما وضعت الزکوة اختبارا
للاغنیاء ومؤنة للفقراء ولو ان الناس ادّوا زکوة اموالهم
ما بقی مسلم فقیرا محتاجا ولاستغنی بما فرض الله له وانّ
الناس ما افتقروا ولا احتاجوا ولا جاعوا ولا عروا الا بذنوب
الاغنیاء وحقیق علی الله ان یمنع رحمته ممّن منع حق الله
فی ماله واقسم بالذی خلق الخلق وبسط الرزق انه ما ضاع
مال فی برّ ولا بحر الا بترک الزکوة وما صید صید فی برّ ولا بحر الا بترکه
التسبیح فی ذلک الیوم حاصل معنی انکه اینست و غرض اینست که حق تعالی
قرار داد زکوة را برای حکمت اختبار و امتحان اغنیا و دولتمندان و برای معیشت ما یحتاج
فقرا و درویشان هرگاه دولتمندان زکوة مال خود را بدهند هر آئینه باقی
نماند در میان مسلمانان فقیری و محتاجی یعنی اگر زکوة را بدهند دیگر فقیر یافت
نمیشود زیرا که فقیر بی نیاز میشود بسبب آنچه که خدا واجب کرده در اموال اغنیا
بدرستیکه مردمان محتاج و فقیر نمیشوند و گرسنه و برهنه نمیشوند مگر بسبب گناه
و عصیان اغنیا از جهة مخالفت حکم حق تعالی به ندادن زکوة یعنی چون
اغنیا مخالفت حکم حق تعالی میکنند و زکوة مال خود را نمیدهند لهذا مردم فقیر

در فقیه
الصادق

دمی

و محتاج نشده و برهنه و گرسنه گشتند و ثابت و محقق و لازم و متحتم است بر
بر حق تعالی که منع کند رحمت خود را از کسانیکه منع کنند حق خدا را در مال خود
و قسم بذات اقدس آنکسیکه خلق کرد خلایق و پهن کرد روزی را آنکه هرگز ضایع
و تفریط و هلاک نمیشود مال احدی نه در صحرا و نه در دریا مگر بسبب ترک کردن
زکوة و ندادن آن و هرگز صید صید کرده نمیشود نه در دریا و نه در صحرا
الا که آن صید در آن روز ترک تسبیح حق تعالی کرده یعنی افتادن صید در دام صیاد
و مبتلا شدن او بدست صیاد بجهت ترک تسبیح است چه خوش بنظم
در آورده اخی العلامة و بهتری الفهامة المتخلص بضیائی محمد بن عبد الله
النوری اعلا الله مقامهما و رفع فی الجنان درجتهما مضمون این روایة شریفه
را از قضا ماهی در افتاد در دام از هوا تا که شنیدم این کلام
ماهیا گر غافل از ذکر خدا می نگشتی میگشتی مبتلا و از
این روایة شریفه دو مطلب نیکو مستفاد میشود یکی آنکه وجود فقر و محتاجین
دلیلست بر عصیان اغنیا که ترک کرده اند دادن زکوة را و الا اگر اینها
بدهند بیان ظاهر مسلمان باطن یهود و نصاری زکوة اموال خود را بدهند هرگز
فقیر بهم نمیرسد و اخبار معتبره دلیلست بر این مطلب چنانچه در حقایق
منقولست و در فی روایة قال ان الله حسب الاموال والمساکین
فوجد ما یکفیهم من کل الف خمسة و عشرین درهما ولو لم یکفهم
لزادهم و ایضا در فقیه روایة میکند که زراره گفت من عرض کردم حضرت

[illegible]

حضرت صادق علیه السلام که هرگاه زکوة واجبه کفاف حال فقرا نکند چه باید کرد
آن بزرگوار فرمود ان الله عز و جل فرض للفقراء فی مال الاغنیا ما یسعهم
ولو علم ان ذلک لا یسعهم لزادهم وایضا در فقیه از حضرت صادق
علیه السلام روایت میکند که فرمود انما جعل الله تبارک و تعالی
الزکوة فی کل الف خمسة و عشرین درهما لانه عز و جل خلق الخلق
فعلم غنیهم و فقیرهم و قویهم و ضعیفهم فجعل من کل الف خمسة
و عشرین مسکینا لولا ذلک لزادهم الله لانه خالقهم وهو اعلم بهم
فقراء — حاصل معنی این روایات آنکه پروردگار عالمیان ملاحظه کرد حال فقرا را
بقدر کفاف حال ایشان مقرر کرد زکوة را در مال اغنیا هرگاه مقداری که
معین فرمود در زکوة کفاف حال فقرا نمیکرد هر آینه حق تعالی زیاده مقرر
درهم — میفرمود و حق تعالی معین کرد در هر هزار بیست و پنج درهم و چنانچه نسبت مقدار
نسبت — زکوة با اصل مال ربع عشر است هم چنین نسبت فقراء با اغنیاء یعنی
نسبت فقراء هم با اغنیاء ربع عشر است چنانچه مخبر صادق علیه السلام خبر
داد که حق تعالی خلق را خلق کرد و او است عالم بفقیر ایشان و غنی ایشان
و ضعیف ایشان و قوی ایشان و حق تعالی گردانید از هر هزار نفس بیست
و پنج نفر را فقیر و خالق صانع و قطعا اعلم است بمصالح خلق هرگاه چنین نمیشد
هر آینه زکوة را زیاده قرار میداد پس بنا بر این شیوع فقراء و کثرت محتاجین
دلیل است بر عصیان و مخالفت اغنیا حکم خدا را در باب زکوة که اکثر ترک
نموده و جمعی را اعراض دارند از استماع اخبار و آیات داله بر وجوب زکوة

مطلب ۲

مطلب دوم آنکه ترک زکوة و ندادن آن سبب میشود که مال تلف شود
پس کسانیکه حریص اند در جمع مال و اهتمام تمام دارند در حفظ مال پس
البته نباید ترک نمایند دادن زکوة را زیرا که باخبار مخبر صادق ترک
زکوة موجب تلف مال است چنانچه در روایه سابقه حضرت قسم یاد
کرد که هیچ مالی در دریا و صحرا تلف نشود مگر آنکه زکوة آنرا نداده اند
و ایضا در فقیه از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند
که فرمود ما ضاع مال فی بر و لا بحر الا بتضییع الزکوة ولا یصاد من
الطیر الا ما ضیع تسبیحه و ایضا در جامع الاخبار منقول است قال علیه
السلام ما ضاع مال فی بر و لا بحر الا من منع الزکوة و ایضا در
جامع الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود حصنوا
اموالکم بالزکوة و داووا مرضاکم بالصدقة حاصل معنی ندادن
زکوة موجب تلف او است و دادن زکوة موجب حفظ او است از
هر آفت و تلف و صدقه دوای هر مرض است بلکه دادن زکوة موجب زیادتی
مال است که حق تعالی به برکت زکوة دادن مال او را زیاد کند چنانچه در فقیه
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود ما ادی احد الزکوة
فنقصت من ماله ولا منعها احد فزادت فی ماله یعنی کسی زکوة
نداد که مالش کم شود و کسی منع زکوة نکرد که مالش زیاد شود بلکه
قضیه بر عکس است چنانچه آیه شریفه وما انفقتم من شیء فهو یخلفه

شاهد صدق است بر مطلب زیرا که خداوند تبارک و تعالی خود وعده میدهد که
هرچه شما نفقه کنید و در راه خدا بدهید خداوند عالمیان نیز عوض میدهد
او را بهترین دهندگانست و در منهج الصادقین در ذیل همین آیه شریفه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود آفتاب بر نیاید مگر آنکه با ملک او
دو فرشته از آسمان نزول کنند بر جانب آسمان چه می ایستند و میگویند
اللهم اعط منفقاً خلفاً یعنی بار خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری گوید
اللهم اعط کل ممسک تلفاً بار خدایا مال هر ممسک را در معرض تلف
انداز و ایضاً در آن کتاب از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که ما
انفق المؤمن من نفقة فعلی الله خلفها ضامناً الا ما کان
فی نفقة فی بنیان او معصیة یعنی هر نفقه که مؤمن کند حق تعالی
ضامن آنست که با او عوض آن برساند مگر آنچه در بنا یا در معصیت
صرف نماید که او را عوض نمیدهد بلکه علاوه از آنکه بر ترک زکوة مال تلف میشود
جای دیگر این گناه بحدیست که زمین منع میکند برکات خود را از اهل زمین چنانچه
در حقایق و معراج السعادة از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که
فرمود اذا منعت الزکوة منعت الارض برکاتها یعنی چون مردم زکوة
خود را منع کنند زمین نیز برکات خود را منع کند پس از این روایت شریفه
معلوم میشود که چون مردم زکوة دادن را ترک کنند موجب قحط و غلا
میشود و سبب هلاکت مردم میگردد چنانچه ناطق است باین روایت
حضرت صادق علیه السلام که در حقایق از آنجناب نقل میکند که فرمود ما
فرض الله تعالی علی هذه الامة شیئاً اشد علیهم من الزکوة

وفیها

و فیها تهلک عامتهم یعنی و اخبار نمود حق تعالی براین امت چیزی را که
شدیدتر و گرانتر باشد بر مردم از زکوة و در زکوة هلاکت عامه مردم است
یعنی عامه مردم بجهت ندادن زکوة هلاک میشوند اگر مراد هلاکت دنیوی باشد
و اگر مراد هلاکت اخروی باشد پس امر او واضح از آنست که محتاج به بیان باشد
و چنانچه در ندادن زکوة ضرر دنیا و ضرر آخرت است همچنین در ترک
زکوة ضرر عالم برزخ هم هست و اگر کسی اعتقاد درست داشته باشد با یک
واجب را کفایت میکند از برای موعظه او و ردع او از این معصیت کبیره
ملکه روایتیکه وارد است در باب عقاب تارک الزکوة در عالم
برزخ چنانچه در کتاب مستطاب بحار که گویا از مؤلفات محمد بن حسین
و گویا که موسوم است بلسان الواعظین نقل میکند از معاذ بن جبل
رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار فرمود چون روز قیامت شود
حق تعالی امت مرا محشور میکند از قبور ایشان دوازده فوج یعنی ایشان را از قبرها
ایشان بیرون می آورد برای حضار در قیامت در حالتیکه ایشان دوازده فوج
مختلف باشند بعد آن جناب تعداد میکند این دوازده فوج را با علامات و عذاب
ایشان در جمله میفرماید الفوج الثالث یحشرون فی قبورهم و بطونهم
مثل الجبال مملوة من الحیات و العقارب مثل البغال فینادی
مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذین منعوا الخمس و الزکوة
و ماتوا و لم یتوبوا فهذا جزاؤهم و مصیرهم الی النار قوله تعالی و الذین

حق تعالی

زمینی نیز برکات خود را منع میکند و این

یکنزون

الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم
الآیة فیجعل الله تعالی بکل دانق منها لوحا من النار فتکوی بها
جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم
تکنزون ده صنف از امت من محشور میشوند از قبرها خود و
رانده میشوند بسوی قیامت در حالتیکه شکمهای ایشان مانند کوههاست در بزرگی
و پر است در توی شکمهای ایشان از مارها و عقربها که هر یک در بزرگی مانند
استری میباشند پس ندای از جانب حق تعالی نداکننده که این گروه کسانی استند
که در دنیا منع کردند خمس و زکوة را و ندادند خمس و زکوة اموال خودشانرا
و مردند در حالتیکه توبه نکرده بودند لیکن جزای ایشان در عالم برزخ
و بازگشت ایشان بسوی آتش جهنم است چنانچه حق تعالی در حق ایشان فرموده که کنز
گذاشته اند طلا و نقره را و ندادند زکوة آنرا پس بشارت باد ایشانرا
با آتش لیا در دآورنده پس چنین ایشانرا در قیامت در صحرای محشر حاضر کنند پس بگرداند
حق تعالی هر دانقی از آن طلا و نقره را صفحهٔ از آتش پس بآن صفحهٔ آتشین داغ
میکنند پیشانی و پهلوها و پشت اورا و اینست جزای او بخزانه کنزی که گذاشته اند
و دانق ششیک درهم است و درهم دوازده نخود و نیم عشر نخود است و حساب
هر دانقی خواسته جو میانه است و آن معرب دانگ است و دوانقی لقب
ابوجعفر خلیفهٔ ثانی از خلفای آل عباس است بدان سبب و بانی لقب معروف
شده برای آنکه یکدانقی در خراج افزوده بود چنانچه در منتخب اللغة در مادهٔ دانق

در بیان معنی دانق و وجه تلقب منصور بدوانقی

ذکر نحو

ذکر نحو و الفا در همان کتاب مستطاب جامع الاخبار که گویا از مصنفات مؤمن بن
حسن الدیلمی است منقول است که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
سؤال کرد از معنی آیهٔ شریفهٔ یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا پس
آن بزرگوار گریست بقدریکه دامن جامهٔ آنجناب از اشک چشم
او تر شد بعد فرمود ای سائل از امر بزرگی سؤال کردی بدانکه خلائق
محشور میشوند روز قیامت ده فرقه بعد آنجناب بعد از آن
فرق میفرماید و کیفیت عذاب و مقامات هر یک فرقه وصف را
بیان میفرماید تا آنکه میفرماید الناس یحشرون کالسکاری یسقطون
و یقعون یمینا و شمالا و هم الذین یمنعون حق الله تعالی قوله
یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض
یعنی فرقهٔ هشتم محشور میشوند مانند مستان و بیهوشان که در راه
گاهی میافتند و گاهی بطرف راست و چپ بزمین واقع میشوند
مانند راه رفتن مستان و بیهوشان و این فرقه که باین قسم راه
میروند کسانی هستند که منع کردند حق خدا را یعنی ترک کردند دادن
زکوة و سائر واجبات مالیه را چنانچه حق تعالی در کتاب خود فرموده
ای کسانیکه ایمان آورده اید انفاق کنید و بدهید بفقرا و محتاجان
در راه خدا از پاکیزه های آنچه کسب کرده اید بتجارت و صنایع یعنی
از حلال آن نه حرام آن یعنی از خیار و جیاد آن نه از پوسیده و گندیده

و تتعففون انها چنانچه درین ازمان رسم شده که هرچه که بد بود و گندیده و
ضایع شود اورا در راه خدا نفقه میکنند مانند لباس پاره پاره و کهنه
و طعام گندیده بدبو و نان خشک ضایع شده و اسپ لاغر و گاو و خر لاغر
لنگ کور بیمار شده را در راه خدا میدهند چنانچه حق تعالی صریح در قرآن
خبر داد که اینگونه از خیرات اجر و ثواب ندارد چنانچه فرموده لن تنالوا
البر حتی تنفقوا مما تحبون و لن در لغت عرب بمعنی تابید است زیرا که لن تفید
نفی ابدا هرگز نخواهید رسید به خیر و نیکوئی و جنت خدا که آن رحمت
و رضای اوست و جنت تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید از آن
چیزها که دوست دارید از مالهای خوب مرغوب پسندیده که بر
فقرا تصدق کنید یا مراد جاه است که بدان معاونت درماندگان
کنید یا بدن که صرف قوه آنرا بطاعت منهمک سازید یا دل که آنرا
وقف محبت الله سازید یا جان که آنرا در راه رضای خدا در باز بید
چنانچه در تفسیر منهج الصادقین باین اشاره کرد و مراد با انفاق درین آیه
نزد بعضی از مفسرین زکوة واجب است و نزد بعضی صدقه مندوبه است
پس اگر مراد زکوة واجبه باشد چنانچه قول ابن عباس و حسن است معنی آن
این است که باید آنچه زبون اموال جیده باشد از برای زکوة اخراج
نکنند زیرا که موجب برائت ذمه نمیشود همچنانکه گوسفند معیوب دار
را از میان گوسفندان صحیح اخراج کند برای زکوة باتفاق فقها این
جائز نیست و اگر مراد زکوة مندوبه و مطلق صدقات بوده باشد

پس معنی آنست که هرگز نخواهید رسید به نیکوکاری و ابدا ادراک کمال خیر را
نخواهید نمود مگر آنکه انفاق نمائید محبوب‌ترین اموال خود را چنانچه در منهج الصادقین
منقول است در ذیل همین آیهٔ شریفه که زید بن حارثه اسپی را نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آورد گفت یا رسول الله این اسپ محبوب‌ترین اموال
من است تصدق میکنم آنرا در راه خدا صرف نما حضرت اسامة بن زید را
بران سوار کرد زید گفت انما اردت ان اتصدق به یعنی میخواستم
که آنرا تصدق کنم حضرت فرمود قد قبله منک حق تعالی آنرا از تو قبول
کرد و ایضا دران کتاب روایت میکند که مهمانی در خانهٔ ابوذر غفاری
فرود آمد ابوذر او را گفت که من اینجا شغلی دارم برو بفلان جا که شتران
من چرا میکنند و شتری نیکو از میان آن شتران برگزین و بیاور آن مرد
برفت و شتری لاغر بیاورد ابوذر باو گفت که چرا این را آوردی مگر
شتری بهتر ازین نبود گفت بود و لیکن من نیاوردم و نگاه داشتم برای
روزی که ترا بدان احتیاج باشد ابوذر گفت که من آن روز احتیاج خود را که خواهد بود
مرا در قبر است نشنیده که حق تعالی فرموده لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون پس فرستاد تا شتری که نیکوتر بود بیاوردند و آنرا صرف مهمان
کرد برای رضای خدا تعالی و نیز دران کتاب از ابوذر روایت میکند که فرمود
در مال تو سه شریک است یکی قدر که از تو دستوری نطلبد که مال
بد تر یا بهتر ترا ببرد بلکه آنچه خواهد بکند دوم وارث که منتظر است که تو بمیری

واین طائفهٔ لئیمان اشخاص هستند که حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد در سورهٔ نحل
ویجعلون لله ما یکرهون الی قوله ... کن که محبوب‌ترین مال
را برای ذخیره کن زیرا که انفاق مال خبیث غیر لایق است ثمر اخروی ندارد

برهم نهی تا او مال به بردیسم تو شی اگر میتوانی جهد کن که برای هر دو سبقت گیری
و پیش از آنکه قدر المال نازل شود یا بوارث انتقال یابد حصه آنرا در مصرف
خیر رسانی و ایضا در آن کتاب منقولست که حضرت مجتبی علیه السلام قند و نبات
را تصدق میکرد از او سؤال کردند که چرا قند و نبات تصدق میکنی فرمود که
انی احبه و قد قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی
بجهت آنکه من او را بسیار دوست دارم و حق تعالی میفرماید لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون و اخبار در این باب بسیارست که دلالت میکنند بر
اینکه آنچه در راه خدا انفاق و صدقه میکنند باید که از مال حلال و پاک و پاکیزه
و نیکو و جید و پسندیده و محبوب ترین اموال او در نزد او بوده باشد نه از
مال حرام و خبیث و معیوب و پوسیده و گندیده و غیر مرغوب در نظر او
بوده باشد که اگر خبیث مالی را در راه خدا بعنوان زکات واجبه بدهد مقبول
نیست و بری الذمه نمیشود و اگر بقصد صدقات مندوبه بدهد اجر و ثواب خیر
کامل و ادراک نمیکند بلکه اگر مخلوط کند حرام را بحلال یا جید را بردی
چنانچه بعضی از لئیمان و بخیلان در اوائل اسلام میکردند حق تعالی نهی کرد از آن و
فرمود و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم بآخذیه الا ان
تغمضوا فیه و اعلموا ان الله غنی حمید در منهج الصادقین از عبد الله
بن عباس روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله باصحاب خود فرمود ان
لله فی اموالکم حقا یعنی از برای حق تعالی در اموال شما حقیست چون مال شما با

بحد

جواز زکات واجبه و چه از صدقات مندوبه

نمیرسد

حد رسد یعنی بنصاب باید زکوة بدهید پس اعتبار انصار بوقت رسیدن
خرما آنچه را رسیده تر و گزیده تر بود بمسجد پیغمبر آورده در گوشه نهادند تا فقرای
مهاجرین تناول کردندی روزی یکی از مال داران دنیا دوست صاحب خرما
از آن متاع که هیچ منفعت از آن نبود بیاورده در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث
خود با آن متاع پاکیزه برآمیخت حق تعالی از آن نهی کرده و مرحوم مولی رضا ابن
عبد الحسین النصیر الطوسی در تفسیر خود نقل میکند که سبب نزول این آیه شریفه
آن بود که جماعتی از اهل مدینه در زمان جاهلیت کسبهای حرام مثل ربا کرده
مالهای بد اندوخته بودند چون مسلمان شدند اراده کردند که آنها را از
مال خود اخراج کنند و آنها را تصدق میکردند و نیز زکوة فطره را از خرمای
کم گوشت زبون بزرگ استخوان که رگ تلخ داشت بمسجد پیغمبر میبردند و بر
در وقت بریدن خرما که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر بدادن زکوة خرما میکرد
اقسام خرماهای بد کم گوشت بزرگ استخوان که رگ تلخ نمیداشت میاوردند
و با آنها زکوة میدادند و بعضی آنها را در عوض خرمای خوب میدادند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آن دو نوع خرما را جز مکنید و میاورید چون
از زار و بعبد الله بن رواحه که جهت این نوع جز میکرد خرما بد را فرمود
که آن دو نوع خرما را جز مکن شاید که حیا کنند و آنها را نیاورند پس حق تعالی
این آیه فرستاد انفقوا از جمیع آنچه کسب کنید چنانچه فرمود لا تیمموا الخبیث منه یعنی
قصد مکنید بد را یعنی حرام یا شبهه و ناخوش را از آن چیزی که نفقه میکنید

[illegible]

از آنچه از زمین بیرون آورده ایم انفاق نکنید و حال آنکه شما نیستید
گیرنده آن بد یعنی اگر بشما دهند آن بد را نمیگیرید شما آنرا مگر آنکه چشم
بپوشید و مسامحه کنید در آن بد و بگیرید آنرا پس آنچه که خود نمی پسندید
بدیگری هم مپسندید و بدانید که خداوند تبارک و تعالی بی نیاز است از
کسیکه صدقه بمال خبیث کند و ستاینده است آنرا که صدقه از مال
پاکیزه دهد ای عزیز ملاحظه نما که چه قدر از عذاب برای این معصیت
مقرر شده و چگونه است حال مانعین زکوة و این فرقه ها که از
تابعین قارون ملعون[2] میباشند زیرا که اول کسیکه مخالفت کرد
امر خدا را در باب زکوة[2] و سرباز زد از فرمان الهی و نافرمانی
حق تعالی نمود قارون مردود بود[2] و بعد از این الی یوم القیمة هر کسی
که منع زکوة کرد و دنیاپرست شد و بخل ورزید و زکوة مال را نداد
البته مرید و مقلد و تابع قارون است و در مراتب عذاب و درکات
جهنم با آن ملعون هم درجه و هم مرتبه است و برای تنبیه و تذکر و
عبرت گرفتن برادران ایمانی اشاره اجمالیه بکیفیة این ملعون
میکنیم اما کیفیة قارون بدانکه مرحوم ملا محمد باقر واعظ تبریزی
در شرح اربعین خود نقل میکند که چون توریة بحضرت موسی علیه السلام
نازل شد مقرر شد که بطلا نوشته شود و در آنوقت طلا در دنیا نبود

موسی ع

[illegible]

موسی علیه السلام مناجات کرد که خداوندا طلا از کجا پیدا کنم وحی آمد که
بفرست شش نفر را متفرق که هر کدام را از حال دیگری اطلاع نباشد
و بفرما که هر کدام فلان گیاه بیاورند بعد از آن جمع کن آنها را
و اکسیر بساز و طلا بعمل آر پس جناب موسی علیه السلام با این طریق که مأمور
بود طلا ساخت قارون که پسر عم او بود مبالغه بسیار کرد که از
حضرت موسی علیه السلام طریقه کیمیا یاد گیرد ممکن نشد تا آخر بحیله
آن عمل پی برد و چندان طلا ساخت که گنجهای عظیم برای او پیدا
شد چنانچه قرآن بر آن ناطق است که و آتیناه من الکنوز ما
ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة یعنی عطا کردیم
بقارون از گنجهای مدخره و مالهای فراهم آورده و بربالای یکدیگر
نهاده آن مقداریکه از کثرت و زیادتی کلیدهای آن رسیده بود که کلیدهای آنرا
هر آینه برنج و تعب می آورد گروهی از مردمان را که صاحبان
زور و صاحب قوت بودند و توانائی داشتند بنوعیکه پشت ایشانرا دوتا
میکرد از گرانی و در منهج الصادقین از فرا نقل کرده که مراد بعصبه در
این جا چهل نفرند که کلیدهای کنوز ویرا میکشیدند[2] و از کشاف نقل کرده
که گفته است مفاتیح خزائن او میکشیدند هر خزانه را یک کلید

از منهج الصادقین از بعضی نقل کرده که قارون عم موسی بود و از ابن عباس نقل کرده که پسر خاله او بود و از محمد بن اسحق نقل کرده که برادر او بود و از ابن جریج نقل کرده که قارون بن یصهر بن قاهث است و موسی بن عمران بن قاهث بن لاوی بن یعقوب

و در حیوة القلوب نقل کرده که بعضی شصت نفر و بعضی هفتاد نفر گفته اند و در حیوة القلوب و منهج الصادقین

[illegible]

بود بقدر اصبع بنا بروایت منهج الصادقین ولکن بروایت حیوة القلوب کلید از انگشتی بود الّا از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و در منهج از تفسیر روایتی کرد که مراد بمفاتح او عیبه مال است و آن چهار هزار هزار و هیان انبان بود پر از زر و نقره لکن قول اول اکثر و اشهر است ٢ صاحب خود طلب

قارون از صدقات بروایت منهج الصادقین و حیوة القلوب و نزهة المجالس ملا محمد باقر واعظ تبریزی در شریعت حضرت موسی زکوة واجب شد و حق تعالی حکم زکوة بر موسی فرستاد که از توانگران بنی اسرائیل بگیرد عشر مال یا ربع مال را پس موسی علیه السلام بقارون گفت که حق تعالی زکوة مال را بر اغنیا واجب کرده است و ترا باید زکوة داد گفت اینکه تو میگوئی مبلغ کثیر میشود من از تو ام داد دادحق تعالی وحی کرد که ای موسی قارون تعلل میکند و اندک و بسیار نخواهد داد اما برای اتمام حجت با او مصالحه کن پس موسی بقارون گفت که من از تو از صد معزز کمتر میگیرم راضی شد پس فرمود از هزار دینار یک دینار و از هزار درهم یک درهم و از هزار گوسفند یک گوسفند گفت در این اندیشه کنم و جواب بگویم پس حساب کرد مبلغ عظیم شد خست نفس راه بر او گرفته راضی باین نیز نشد جمعی از بنی اسرائیل را طلبید گفت هر چه موسی گفت فرمان بردید اکنون میخواهد که مالهای ما را از ما بستاند و ما را درویش سازد در آن باب چیست گفتند تو مهتر مائی هر چه میفرمائی

قارون
بفرما زنی زنیه و جامه ارغوان مجلل بذهب و موزه های سفید و بروایت حیوة القلوب از بعضی با چهار هزار سواره بیرون آمد که بر زینهای طلا سوار بودند که [illegible]

[illegible]

قارون گفت میخواهم او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن او نشنود بلکه او را بنی اسرائیل بکشند و یا به آزار و اذیت او کوشند و ترک متابعت او کنند و او را تنها بگذارند و زنی فاجره که در تفسیر آورده که نام او سبرطه طلبید و همیان زر با و داده و بروایتی دو هزار دینار داد و گویند طشتی از طلا و بروایتی دیگر طشت طلا را از زر ساخته با و داد و بروایتی هزار دینار با طشتی از طلا با و داد و مقرر کرد که فردا در محضر خاص و عام اقرار کند که موسی با او زنا کرد روز دیگر که موسی علیه السلام در مجمع بنی اسرائیل وعظ میفرمود و بیان اوامر و نواهی میکرد و میگفت هر که دزدی کند دستش را ببرم و هر که قذف کند یکصد تازیانه اش بزنم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است صد تازیانه زنم و اگر محصن باشد سنگسار نمایم قارون برخواست و گفت اگر هم تو باشی موسی گفت اگر چه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه زن فاحشه زنا کرده موسی فرمود معاذ الله پس آن زن را حاضر کردند و از او پرسید که آیا من با تو زنا کرده ام بحق آن خدائیکه دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بموسی فرستاد که راست بگو آن زن بتوفیق حق تعالی گفت نه دروغ میگویند بلکه قارون از برای من مالی قرار داده است که ترا متهم گردانم پس قارون سر بزیر افکنده و بنی اسرائیل ساکت شدند پس موسی بسجده افتاد و گریست و گفت پروردگارا دشمن تو مرا آزار میکند و میخواهد مرا رسوا کند خداوند

فرمود من گفت بلا

اگر نه پیغمبر توام بر او غضب کن و مرا بر او مسلّط گردان پس خدا باو وحی کرد که
سر بردار و زمین را بآنچه خواهی امر نما که اطاعت تو میکند پس موسی گفت
ای بنی اسرائیل خدا مرا مبعوث گردانیده بر قارون چنانچه بر فرعون مبعوث
گردانیده بود هر که از اصحاب اوست با او بنشیند و هر که از اصحاب او
نیست از او دوری جوید پس همه از قارون دور شدند مگر دو نفر پس موسی بزمین
خطاب کرد که بگیر ایشانرا پس قدمهای ایشانرا گرفت باز فرمود که بگیر تا زانوی
فرو رفتند باز فرمود که بگیر تا آنکه تا کمر فرو رفتند باز فرمود که بگیر تا آنکه تا گردن
فرو رفتند و در این اثنا ایشان در هر مرتبه آغاز تضرع و زاری و استغاثه میکردند
بسوی موسی و قارون او را برحم و خویشی سوگند میداد و موافق بعضی از روایات بمقدار
هفتاد مرتبه سوگند داد و موسی ملتفت نشد تا بزمین فرو رفتند پس حق تعالی وحی کرد
بموسی که بهفتاد مرتبه بسوی تو استغاثه کردند بر ایشان رحم نکردی بعزت و جلال خودم
سوگند میخورم که اگر یکمرتبه مرا استغاثه میکردند هر آینه اجابت میکردم
چون ایشان فرو رفتند بنی اسرائیل گفتند که موسی دعا کرد که قارون بزمین
فرو رود تا گنجها و اموال او را متصرف شود چون موسی این را شنید دعا
کرد تا خانه و گنجها و مالهای او بزمین فرو رفت ای عاقل بصیر ببین
عاقبت کار را مبادا دوستی دنیا و محبت مال ترا ملحق کند بقارون و
به عثمان ملعون که قارون این امت است چنانچه مجلسی علیه الرحمه در

حیوة

حیوة القلوب نقل میکند که در احادیث بسیار منقول است که حضرت امیر المؤمنان
و سائر ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ابوبکر را فرعون این امت
فرموده اند و عمر را هامان این امت و عثمان را قارون این امت
خوانده اند اما حکایت عثمان و منع کردن آن ملعون زکوة را از مسلمانان
و صرف کردن آنرا در معاش خود و خویشان و دلتنگان و دوستان خود در میان
شیعه و سنی از واضحات و مسلمات است و اخبار در این باب فوق
حد تواتر است و در این مختصر اکتفا میکنیم بحکایت آن ملعون و حضرت اباذر
رضی الله عنه و این حکایت نیز بطرق مختلفه نقل شده و لکن اصح طرق آن
است که مرحوم مجلسی قدس الله روحه در دو کتاب مستطاب خود حیوة القلوب و در
عین الحیوة نقل فرموده که ابوذر در زمان عمر بولایت شام رفت و لکن
اینجا بود تا زمان خلافت عثمان علیه اللعنه و چون قبایح اعمال عثمان
بسمع او رسید خصوصا اهانت و ضرب عمار زبان بطعن و مذمت
بر عثمان گشود و عثمان را آشکارا طعن میفرمود و قبایح اعمال او را
بیان میفرمود و جمعی از معاویه و اعوان شنیعه مشاهده میکرد و او را تقبیح و سرزنش
میفرمود و مردم را بولایت خلیفه برحق امیر مؤمنان علیه السلام ترغیب میکرد
و مناقب آنحضرت را برای اهل شام میشمرد بسیاری از ایشانرا به تشیع مایل
گردانید و چنین مشهور است که شیعیانیکه الان در شام و جبل عامل هستند از

برکت ابوذر است معاویه حقیقت این حال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که
اگر چند روز دیگر در این ولایت بماند مردم این ولایت را از تو منحرف میگرداند عثمان
ملعون در جواب نوشت که چون نامهٔ من بتو رسد البته باید که ابوذر را بر مرکب
درشت روان سازی و دلیلی عنیف را با او فرستی که او را مرکب راند در روز
براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطرش فراموش شود
چون نامه بمعویه رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتری درشت رو برهنه
بنشانید و مردی درشت و عنیف را با او همراه کرد ابوذر رحمه الله تعالی
مردی بود دراز بالا و لاغر بود و در آن وقت شیب پیری در او اثری تمام
کرده بود و موی سر و ریش او تمام سفید شده بود ضعیف و نحیف گشته دلیل شتر را
بعنف میراند و شتر را باز نداشت تا آنکه از غایت سختی و ناخوشی که آن شتر
میرفت رانهای مبارک ابوذر مجروح گشت و گوشت آن بیفتاد و کوفته و
رنجور داخل مدینه شد چون او را به نزد عثمان آوردند آن ملعون در
او نگریست گفت هیچ چشم بیدار از تو روشن مباد ای جندب ابوذر
گفت پدر من مرا جندب نام کرد و مصطفی صلوات الله علیه مرا عبد الله
نام نهاد عثمان گفت تو دعوی مسلمانی میکنی و از زبان ما میگوئی که خدا
درویش است و ما توانگرانیم آخر کی این سخن گفتیم ابوذر گفت که من
این کلمه هرگز بر زبانم نرفته است ولیکن گواهی میدهم که از حضرت رسول

صلی الله

صلی الله علیه و آله شنیدم که او فرمود چون پسران ابی العاص سی نفر شوند
مال حق تعالی را وسیلهٔ دولت و اقبال خود کنند و بندگان خدا را چاکران
و خدمتکاران خود گردانند و در دین خدا خیانت کنند لیکن حق تعالی
بندگان خود را از ایشان خلاصی دهد و باز رهاند و در آن کتاب نقل کرده
علی بن ابراهیم این آیات کریمه را در تفسیر خود ایراد نموده که و اذ اخذنا
میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم
ثم اقررتم و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم
و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم
و العدوان و ان یأتوکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم
اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض
فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة
یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون
حاصل ترجمه اش موافق قول اکثر مفسرین این است که یاد کنید
وقتی را که پیمان از شما گرفتیم که نریزید خونهای خود
یعنی خون خویش و هم دینان خود را و بیرون مکنید بعضی را از وطن
از خانها و شهرهای خود و قبول نمودید این عهد و پیمان را و شما اکنون اقرار نموده اید

این مبلغ را و گواهی میدهید بر حقیقت این پس شما آن گروهید که پیمان را ما
شکستید میکشید کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از خوانهاشان
و تظاهر میجوید و یاری یکدیگر میکنید در بیرون کردن ایشان بتعدی و ستم
اگر آیند نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده اند باز میخرید اسیران
را و بر شما حرام است بیرون کردن ایشان و فدیه که میدهید خوبست
آیا میگروید بپاره از احکام کتاب خدا که فدیه اسیر دادن است و
کافر میشوید به بعضی دیگر آن که آن حرمت کشتن و بیرون کردن است
پس نیست پاداش آنکس که چنین نافرمانی کند از شما مگر خواری و رسوائی
در زندگانی دنیا و در روز قیامت باز گردند بسخت ترین عذابها که
آتش جهنم است و خدا غافل نیست از آنچه میکنند ایشان و عیاشی ابراهیم
ذکر کرده است که این آیات در باب ابوذر و عثمان نازل شده
باین سبب که چون ابوذر بمدینه داخل شد علیل و بیمار و تکیه بر عصا داده
به نزد عثمان آمد در آنوقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده
بودند و نزد عثمان جمع بود و منافقان اصحاب او بر گرد او جمع نشسته بودند
نظر بر آن مال داشتند که بر ایشان قسمت کند ابوذر بعثمان گفت که این چه
مال است گفت صد هزار درهم است که از بعض نواحی برای من آورده اند انتظار
میبرم که همچندان بیاورند و با آن ضم نمایم و آنچه خواهم بکنم و بهر که خواهم
بدهم ابوذر گفت که ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار گفت

صد هزار

صد هزار درهم ابوذر گفت که بیاد داری که من و تو در وقت خفتن به نزد
حضرت رسول رفتیم دلگیر و محزون بود و با ما سخن نگفت و چون بامداد
بخدمت آنحضرت رفتیم او را خندان و خوشحال یافتیم گفتیم که
پدران و مادران ما فدای تو باد سبب چیست که دوش چنین مغموم
بودی و امروز چنین شادمانی فرمود که دیشب چهار دینار از مال
مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت ننموده بودم ترسیدم
که مرا مرگ در رسد و از نزد من مانده باشد و امروز بر مسلمانان
قسمت نمودم و راحت یافته خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار
نظر کرد و گفت چه میگوئی در باب کسیکه زکوة واجب مال خود را داده
باشد آیا بر او دیگر چیزی لازم است و بروایت دیگر گفت ای کعب چه
حرج دارد امیر را که بعضی از بیت المال را بمسلمانان دهد و بعضی
دیگر را حفظ نماید که تا بمرور ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید
کعب گفت که اگر یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بسازد بر او
چیزی نیست در این هنگام ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و گفت
ای یهودی زاده ترا چه کار است که در احکام مسلمانان نظر نمائی
گفته خدا راست تر است از گفته تو خداوند عالم میفرماید که
الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار

جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم
فذوقوا ما کنتم تکنزون ترجمه آن بقول اکثر مفسرین آنست که آنانکه
جمع میکنند و گنج می‌نهند طلا و نقره را و در راه خدا انفاق نمیکنند بشارت
ده ایشان را بعذابی دردناک در روزیکه آنچه گنج نهاده‌اند در آتش جهنم
سرخ گشته پس داغ کرده شود بآن پیشانی ایشان را که در وقت دیدن فقراء گره
بر آن میزدند و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر اعراض میکردند و پشتهای ایشان را
که بر درویشان گردانیده بودند و گویند بایشان که اینست آن گنج که
نهاده بودید برای خود و الحال نفع از خود داشته پس بچشید وبال
آنچه ذخیره میکردید از برای خود چون ابوذر این آیات را خواند
عثمان گفت که پیر و خرفت شده و عقل از تو زائل شده است کاش که این
بود که صحبت رسول را در یافته بهر آینه ترا میکشتم ابوذر گفت
که دروغ میگوئی ای عثمان و قادر بر کشتن من نیستی حبیب من رسول
خدا صلی الله علیه و اله مرا خبر داده که ای ابوذر ترا از دین بر می
گردانند و ترا نمی کشتند اما عقل من اینقدر مانده است که یک
حدیث در شأن تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و اله بخاطرم دارم گفت چه حدیث است ابوذر گفت شنیدم
که آنحضرت فرمود که چون آل ابی العاص بسی تن رسند مالهای خدا را
بناحق تصرف نمایند و دین خدا را در میان خود بنوبت بگیرند و قرآن را باطل
نمایند و مردمان را بنده خود بگیرند فاسقان و ظالمان را یاور خود کنند
و با صالحان در محاربه و منازعه باشند عثمان گفت ای گروه صحابه هیچیک

از شما

از شما این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و اله شنیده‌اید همه از برای
خوش آیند او گفتند نشنیده‌ایم عثمان گفت گروه صحابه را هیچیک
که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را طلب نمائید چون حضرت
بیامد عثمان گفت ای ابوالحسن ببین که این پیر دروغگو چه میگوید
حضرت فرمود که بس کن ای عثمان و او را بدروغ نسبت مده که من شنیدم
که حضرت رسول فرمود در حق او که آسمان سبز سایه نیفکنده بر کسی و زمین
تیره برنداشته سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر باشد جمیع
صحابه که حاضر بودند گفتند که والله که حضرت علی راست میفرماید ما
این حدیث را از پیغمبر شنیده‌ایم پس ابوذر بگریست و گفت وای بر شما
همه گردن بسوی این مال دراز کرده‌اید و مرا بدروغ نسبت میدهید
و گمان میبرید که من بر پیغمبر دروغ می‌بندم پس ابوذر بایشان نظر کرده
رو کرده گفت که در میان شما بهتر است عثمان گفت که ترا گمان
اینست که تو از ما بهتری گفت بلی از روزیکه از جنب حبیب رسول
خدا صلی الله علیه و اله جدا شده‌ام تا حال همان جبه را پوشیده‌ام و دین
را بدنیا نفروخته‌ام و شما بدعتها در دین پیغمبر احداث کرده‌اید و برای
دنیا دین را خراب کرده‌اید و در مال خدا تصرفها بناحق کرده‌اید و خدا از
شما سؤال خواهد کرد و از من سؤال نخواهد کرد عثمان گفت بحق رسول ترا
سوگند میدهم که از آنچه میپرسم جواب بگوئی ابوذر گفت که اگر قسم نمیدادی

کی

ام است بگویم عثمان گفت که کدام شهر را دوست‌تر داری گفت شهر مکه
که حرم خدا و حرم رسول است می‌خواهم که در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرا
مرگ در رسد گفت ترا به آنجا نفرستم و ترا نزد من کرامتی نیست پس
ابوذر ساکت شد عثمان گفت که کدام شهر را دشمن‌تر داری گفت ربذه
که در حال کفر در آنجا بودم عثمان گفت که ترا به آنجا فرستم ابوذر گفت که ای
عثمان تو از من سؤال کردی و من راست گفتم اکنون من سؤالی
دارم تو نیز راست بگو مرا خبر ده که اگر لشکری بجانب دشمن فرستی
مرا در میان لشکر کافران باسیری گیرند و دیگر بیند که او را باز نمیدهند تا
ثلث مال خود را ندهی خواهی داد گفت بلی گفت اگر نصف مال ترا
خواهند میدهی گفت بلی گفت اگر تمام مال ترا طلبند میدهی
گفت بلی ابوذر گفت الله اکبر حبیبم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله
روزی بمن گفت که ای ابوذر چگونه باشد حال تو در روزیکه از تو
بپرسند بهترین بلاد را و تو مکه را گوئی و قبول نکنند از تو در آنجا بمانی
و بدترین شهرها را از تو پرسند و تو گوئی ربذه را ربذه و ترا به آنجا
فرستند گفتم یا رسول الله چنین زمانی خواهد بود فرمود ای بلی بحق خدائیکه
جان من در قبضهٔ قدرت اوست که این امر خواهد شد البته گفتم یا رسول الله
در آن روز شمشیر بر دوش بگیرم و مردانه از برای خدا با ایشان
جهاد کنم حضرت فرمود که نه بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو
اگرچه غلام حبشی باشد بدرستیکه حق تعالی در ماجرای تو عثمان آیهٔ چند

فرستاد

فرستاد و آیات را که گذشت حضرت بخواندند و انطباق جمیع آن
آیات بر این قصه بر خیر پوشیده نیست از بیرون کردن ابوذر
و قصهٔ فدک که ابوذر از او سؤال کرد و جواب گفت و خواری دنیا
که چون ایشان کشته شد و در آخرت بعذاب ابدی معذب
است بی اللعون مروان بن الحکم را حکم کرد که ابوذر را با عیال از
مدینه بیرون فرستد بجانب ربذه و تاکید کرد که احدی از جمیع
بمشایعت او بیرون نرود و لیکن اهل بیت رسالت با جمعی از
خواص امر عثمان را اطاعت نکردند بمشایعت بیرون رفتند و او را
دلداری نمودند چنانچه در آن کتاب از محمد بن یعقوب کلینی روایت
نموده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر مومنان
علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عقیل برادر
و عمار بن یاسر بمشایعت او بیرون رفتند و چون هنگام وداع
شد حضرت امیر مومنان علیه السلام فرمود که ای ابوذر تو از برای خدا
غضب کردی امید بدار از آنکه از برای او غضب کردی این گروه
ترسیدند که تو در دنیای ایشان تصرف نمائی و تو ترسیدی بر دین
خود و دین خود را با ایشان نگذاشتی و حفظ کردی پس ترا از
بلاد خود راندند و به بلدها ممتحن ساختند والله که اگر آسمانها

مبادا

آسمان و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد البته حق تعالی بدر روی
از برای او مفری میفرماید مونس تو نیست مگر حقیقت تو در وحشت و تنهائی
و دوری تو از باطلست پس عقیل گفت که ای ابوذر تو میدانی که ما اهل بیت
ترا دوست میداریم و تو ما را دوست میداری بر حق و دوستی ما را از پیغمبر نگاه
داشتی و دیگران ضایع کردند مگر قلیلی از اهل حق پس ثواب تو بر خداست
و بجهت محبت اهل بیت رسالت ترا آواره شهر و دیار میکنند خدا اجر د
هد ترا ابد پس از بلا گریختن جزع است و عافیت را بر دوری طلب نمودن
از ناامیدیست پس جزع و ناامیدی را بگذار و بر خدا توکل کن و بگو
حسبی الله و نعم الوکیل پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای عمو این گروه
باو کردند آنچه میدانی و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است یاد
دنیا را به یاد مفارقت دنیا از خاطر خود محو نما و سختیهای دنیا را
بامید راحتهای عقبا بر خود آسان کن و بر بلاها صبر کن تا چون پیغمبر را
ملاقات نمائی از تو راضی و خوشنود باشد پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت
ای عمو خداوند عالمیان قادر است که تغییر دهد این حالت شدت را بحالت رخا
و خدا را بر وفق حکمت و مصلحت هر روز تقدیری و کاریست این گروه دنیای
خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار بی‌نیازی
از آنچه ایشان از تو منع کردند و ایشان چه بسیار محتاجند بآنچه تو از ایشان منع
کردی پس بر تو باد بصبر که عمده خیرات در شکیبائیست و شکیبائی از صفات
کرمست

کرمست و جزع را بگذار که نفعی نمی‌بخشد پس عمار گفت که ای ابوذر خدا
بوحشت و تنهائی مبتلا کند کسی را که بوحشت انداخت ترا و خدا
بترساند کسی را که ترا ترسانید و الله که مردم را باز نداشت از
گفتن سخن حق مگر میل بدنیا و محبت آن و کدام او کند که طاعت الهی
با جماعت اهل بیت است و پادشاهی دنیا از کسیست که بزور و غلبه بگیرد
این گروه مردم را بسوی دنیا خواندند و مردم اجابت ایشان را نمودند و
دین خود را باینها بخشیدند پس زیان کار دنیا و آخرت شدند و
ایشان اینست خسران عظیم پس ابوذر در جواب گفت که بر شما باد سلام و
رحمت خدا پدر و مادرم فدای آن روها باد که می‌بینم
بدرستیکه هرگاه شما را می‌بینم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
بخاطر می‌آورم و مرا در مدینه کاری و دلبستگی و انسی بغیر از
شما نیست چون من در مدینه بر عثمان گران آمد چنانکه بودن من
در شام بر معویه دشوار بود عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه بیرون کند ببعضی
از شهرها فرستد از او درخواست کردم که مرا بکوفه فرستد ترسید که من
مردم کوفه را بر برادرش بشورانم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجائی
فرستد که در آنجا مرا مونسی نباشد و آواز هیچکس بگوش من نرسد و الله
که من بغیر از خداوند مونس و مصاحبی نمیخواهم و چون خدا با منست از
تنهائی پروائی ندارم و مرا در جمیع امور کافیست خدائی که خدائی جز او نیست

بر او توکل دارم و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر و توانا است
وصلوات و درود بر محمد و آل طیبین او باد و در حیوة القلوب از ابن
ابی الحدید از ابن عباس روایت میکند که چون عثمان ابوذر را از مدینه
بیرون کرد و بجانب ربذه فرستاد امر کرد که در میان مردم ندا کنند که کسی با
ابوذر سخن نگوید و بمشایعت او بیرون نرود و مروان بن حکم را موکل کرد که
او را از مدینه بیرون برد پس از ترس عثمان احدی بمشایعت ابوذر
بیرون نرفت مگر امیر المومنین و حسن و حسین علیهم السلام و عقیل و عمار بن
(۱) یاسر که این جماعت بمشایعت ابوذر بیرون رفتند و چون باو رسیدند حضرت
حسن علیه السلام با ابوذر مشغول سخن گفتن شد مروان لعین گفت ای حسن مگر
نمیدانی که عثمان نهی کرده است از سخن گفتن با این مرد را اگر نمیدانی بدان
پس حضرت امیر المومنان علیه السلام تازیانه خود را بلند کرد و بر میان دو گوش
راحله او زد و گفت دور شو خدا ترا قبیح گرداند و بسوی آتش فرستد پس
مروان غضبناک بسوی عثمان برگشت و او را بانچه گذشته بود خبر داد
و عثمان بسیار در غضب شد چون امیر المومنان علیه السلام با یاران خود از وداع
ابوذر فارغ شدند و بسوی مدینه برگشتند مردم بحضرت گفتند که عثمان با تو
در غضب است بسبب آنکه مشایعت ابوذر کرده حضرت فرمود که غضب او
بر من مانند غضب اسب است بر دهنه لجام که هر چند ابرام میکند فایده
سودی نمی بخشد و ایضا در کتاب مستطاب از علی بن ابراهیم و کلینی روایت

کو

کو که ابوذر را پسری بود ذر نام و در ربذه وفات یافت ابوذر
چون او را دفن کرد بر سر قبر او ایستاد پس دست بر قبر او نهاد و گفت
ای ذر خدا ترا رحم کند بدرستیکه خوش خلق و نیکوکردار بودی بپدر
و مادر خویش چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم بر من از رفتن
تو نقصی راه نیافته و مرا بغیر حق تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید
نفع ندارم که از رفتن او دلگیر باشم و اگر نه احوال بعد از
مرگ میبود آرزو میداشتم که بجای تو باشم مرا اندوه بر تو مشغول
ساخته است از اندوه از برای تو والله که گریه از برای تو نکردم بلکه
برای تو گریستم که کاش میدانستم که چه با تو گفتند و تو چه در جواب
گفتی خداوندا حقی چند از برای خود بر او واجب گردانیده بودی و حقی
چند برای من بر او فرض گردانیده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم
تو نیز حقوق خود را باو ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم
از من و ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش خود و عیال خود را از آن
میگذرانید و آفتی در میان ایشان بهم رسید همگی تلف شدند و زوجه او نیز
در ربذه وفات یافته بود همین ابوذر مانده بود با دختری که نزد او
مرحوم دختر ابوذر گفت که سه روز بر من و بر پدرم گذشت که هیچ چیز
بدست ما نیامد که بخوریم و گرسنگی بر ما غالب شد پدرم گفت ای فرزند بیا تا بیابانی

ریگستان

صحرا آوردم شاید کیاهی بدست آوردم و بخورم چون بصحرا رفتیم چیزی بدست نیامد
پدرم ریگی جمع نمود و سر بران گذاشت نظر کردم چشمهای او را دیدم که میگردد
و حالت احتضار از او فهم کردم گریستم و گفتم ای پدر من با تو چکنم در این بیابان تنها و یکه
و غربت گفت ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند
و متوجه امور من شوند بدرستیکه حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و
آله مرا در غزوهٔ تبوک چنین خبر داده ای دختر چون بعالم بقا رحلت
نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین و چون قافله
پیدا شود نزدیک برو و بگو ابوذر که از صحابهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بود وفات یافت دختر گفت که در آنحال چند نفر از اهل ربذه بعیادت
پدرم آمدند و گفتند که ای ابوذر چه آزار داری و از چه شکایت داری گفت
از گناهان خود گفتند چه چیز خواهش داری گفت رحمت خداوند خود را خواهم
گفتند آیا می خواهی که طبیبی برای تو بیاوریم گفت طبیب مرا بیمار کرده
طبیب خداوند عالمیان است و درد و دوا از اوست دختر گفت که
چون نظر او بر ملک الموت افتاد گفت مرحبا بدوستی که در هنگامی آمده است
که نهایت احتیاج باو دارم رستگار مباد آنکس که از دیدار تو نادم و پشیمان
گردد خداوندا مرا زود بجوار رحمت خویش برسان بحق تو سوگند که میدانی
که همیشه خواهان لقای تو بوده ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام دختر گفت که چون

بعالم

بعالم بقا ارتحال نمود عبا بر روی او کشیدم و بر سر راه قافله نشستم جمعی پیدا
شدند بایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله وفات یافته ایشان فرود آمدند و بگریستند و او را غسل
دادند و کفن کردند و بر او نماز گذارده و دفن کردند و مالک اشتر در میان ایشان
بود مرویست که مالک اشتر گفت که من او را در حله کفن کردم که با خود داشتم و
قیمت آن حله چهار هزار درهم بود و مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه از احمد بن اعثم کوفی
نقل کرده که جمعی که در تجهیز جنازهٔ او حاضر بودند حنف بن قیس تمیمی و صعصعة بن صوحان
العبدی و خارجة بن الصلت التمیمی و عبدالله بن مسلمة التمیمی و هلال بن مالک المزنی
و جریر بن عبدالله البجلی و اسود بن یزید النخعی و علقمة ابن قیس النخعی و مالک اشتر چون
بود و بروایتی علقمة بن اسود النخعی ام بود و بروایة علقمة بن اسود النخعی
این جماعت چون وفات ابوذر را شنیدیم یکدیگر نظر کردیم و خدا را شکر
کردیم که چنین نعمتی ما را روزی کرد که تجهیز نمائیم چنین بزرگی را و از مصیبت او
بسیار محزون شدیم و گفتیم انا لله و انا الیه راجعون و متوجه تجهیز ابوذر شدیم
و در میان حنف نزاع کردیم در کفن کردن او و هر یک می خواستیم که از مال خود حنف
بکنیم تا آنکه قرار دادیم که همه مساوی از مال خود بدهیم و همه یاری
یکدیگر کردیم در غسل او و چون فارغ شدیم مالک اشتر پیش ایستاد
و بر او نماز گذاردیم و بعد از آن او را دفن کردیم آه آه آه اف بر این روزگار

از بی اعتباری دنیا که با دوستان خدا و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
چگونه رفتار میکند مثل اباذر یکه در میان اصحاب خاتم النبیین ممتاز بود بلکه بعد
از سلمان فارسی رضی الله عنه در میان صحابه افضل از همه بود عاقبت کار او بجائی
کشید که در سن پیری از دار لذت شهر و وطن گشته در بیابان بی آب و علف
غریب و تنها بی مونس و بی یار بانواع بلا مبتلا تا آنکه بعد از داغ مرگ زن
و فرزند سه شبانه روز گرسنه مانده آخر الامر از شدت گرسنگی در میان بیابان
گلستان در میان آفتاب یک نعش ریگ گرم را جمع کرده سر مبارک بر آن ریگ نهاده
غریب وار جان بجان آفرین تسلیم نمود چه قدر شباهت دارد کیفیت وفات
و حالت جان دادن این بزرگوار با کیفیت شهادت و حالت جان دادن سید مظلومان
حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام زیرا که ابوذر مبتلا شده به بیابان بی آب و علف
ربذه سید مظلومان نیز مبتلا شده به بیابان کربلای پر بلا که آب را بر او و یاران
از جانب ابوذر اول داغ مرگ پسر نوجوان دید سید مظلومان داغ چندین جوان
دید خصوص داغ نوجوان علی اکبر که شبیه و مانند نداشت ابوذر یکدختر کوچکی
در غربت میان بیابان تنها گذاشت و سید مظلومان چندین دختر نورس و خواهران
بیکس در آن صحرای هولناک پر خوف و خطر گذاشته و اباذر سه شبانه
روز گرسنگی بسر برد و آخر با تشنگی گرسنه وفات یافت و سید مظلومان
نیز از روز ششم محرم که آب فرات را بر روی آن بزرگوار و اهلبیت او بسته

بودند

بودند با لب تشنه و شکم گرسنه استقامت نمودند تا آنکه آخر الامر در روز
دهم با لب تشنه و شکم گرسنه شهید شده و اباذر در زمان وفات یک نعش
ریگ بیابان را جمع کرده سر مبارک بر روی آن ریگ گذاشته وفات یافت ملاحظه شده
و سید مظلومان نیز در زمانیکه از اسب بر زمین غلطید ریگ گرم بیابان کربلا را
جمع کرده سر مبارک بر روی آن گذاشته از کثرت ضعف و جراحت بیهوش
شد و اباذر در حین بیهوشی آمد چشمش بر چهره نورانی ملک الموت افتاد
سرور و خوشحالی نمود زیرا که از زحمت دنیا خلاص میشد و براحت ابدی
میرسید و سید مظلومان چون بهوش آمد دید که روی سینه مبارکش شمر نشسته
خنجر بر چشم مبارک آنحضرت نظر نقش بر صورت نحس قاتل ملعون او شمر ولد
الزنا افتاد و ابوذر در زمان رحلت از عالم فنا جمعی از اهل ربذه
او رسیدند بدیدن او آمدند و آن بزرگوار را غسل داده دفن نمودند در بیابان کربلا
آن سید مظلومان نیز جماعتی به بالین آنحضرت آمدند مانند زرعة بن شریک
و سنان بن انس النخعی و مردی از اهل کنده و عمر بن سعد و شبث بن ربعی و
خولی بن یزید الاصبحی و مالک بن نسر و شمر ولد الزنا علیهم اللعنة و العذاب
و زینب خواهرش و عبد الله بن حسن و طفل صغیر از این حضرت گروه
سلام الله علیهم اجمعین و هر دو لشکر و بروایتی چهل نفر از آن

شهید شدند

آمدند

بقصد قتل آن بزرگوار آن نفر رسیدند و بر جسم زخم کردند و بعضی بشرف سلام شرف
چنانچه در محرق نقل کرده که مرویست که در آن وقتی که آنجناب در میان خون
میغلطید شخصی بقصد قتل آنحضرت آمد چون نزدیک رسید حضرت در روی نگریست
و فرمود که برو که تو کشندهٔ من نیستی و چرا دریغ میآید که تو باتش جهنم
گرفتار شوی آن شخص گریان شد و گفت جواب آن حجلت علیک یا ابن
رسول الله تو بدین حال رسیده و هنوز غم ما را میخوری و نمیخواهی که ما
باتش جهنم بسوزیم پس شمشیر خود را که از برای کشتن امام علیه السلام کشیده
بود بحرکت آورده دوان دوان نزد عمر سعد آمد ابن سعد گفت که
کار حسین را تمام ساختی گفت نه و لکن آمده ام تا کار ترا بسازم
این را گفت و تیغ خود را حوالهٔ آن ملعون کرد غلامان و نوکران
وی از هر طرف در آمدند و آن سعادتمند را گرفته زخمهای
کاری بسیار بر وی زدند و چون از حیوة مایوس شد و نزدیک بهلاکت
رسید رو بجانب حضرت کرد گفت یا ابن رسول الله گواه باش که بر سر
کوی تو شهید شدم فردای قیامت مرا باز جوی و در میان شهدا ز نسل خود
داخل کن و مرا بهشت ببر حضرت آواز داد که خوش دل باش
که چنین خواهم کرد ای نیک بخت الحال آنقدر جنگ کرد تا شربت شهادت نوشید
آه آه ای شیعه خون بباید باری در مصیبت این بزرگوار که چه بسیار شبیه است
مصیبت این با یکدیگر از جهات عدیده چنانچه به بعضی از آن اشاره شد

اما این کجا و آن کجا زیرا که مصیبت ابوذر کجا میرسد در حرقت و
سوزش مصیبت آن سید مظلوم آه آه اگر چه بوذر از وطن آواره و در غربت
گرفتار و در بیابان بی آب و علف بی یار و مددکار مانده اما برای ابوذر دشمنی
خونخوار در مقابل نبود و برای سید مظلومان در این صحرای کربلا چندین هزار
هزار دشمن در مقابل که هر یک با شمشیرهای آتش بار تشنهٔ خون آن سید
ابرار و عازم بر غارت کردن اموال و اسیر کردن اهل بیت اطهار بودند و همچنین اگر
چه بوذر داغدار از مرگ نوجوان گلعذار بود اما جوان ابوذر در براحت
در حضور پدر جان بجان آفرین تسلیم کرد و ابوذر او را غسل داده کفن کرده نماز
بر او خوانده دفن نمود اما نبود دلم از درد حال سید مظلومان در مصیبت نوجوان
او اگر از شاهزاده قاسم بخواهی وقتی ببالین آن جوان آمد که بدن نازنینش
علاوه از زخمهای کاری تیر و نیزه و شمشیر و خنجر از سم اسبهای مخالف زیر زیر
مانند طوطیا نرم شده و اگر از سردار لشکرش و علمدار عسکرش بخواهی وقتی
ببالین آن مظلوم رسید که دستها جدا شده و چشم مبارکش تیر خورده و فرق
مبارکش از ضرب عمود آهن شکسته بنوعیکه مغز سرش بر روی شانه اش ریخته
علاوه از اینها بدن نازنینش از ضرب نیزه های مخالف ریزه ریزه بقسمیکه با سر
نیزه ها گوشت بدنش را مانند گوشت قربانی قطعه قطعه ربودند
و اگر از شاهزاده اصغر حضرت علی اصغر بخواهی از تشنگی لبهای عقیقش
مانند کهربا زرد شده و از التهاب تشنگی بر روی دست پدر غش کرده بود

بنوعیکه سر بر بازوی پدر بزرگوار خود تکیه داده بود با این حال حرمله تیر سه شعبهٔ
زهرآب داده را بر حلقوم شریفش نشانه کرده بود که از گوشی تا گوشی آن
مظلوم را درید حلقوم تشنهٔ اش را با بازوی پدرش دوخته و اگر از شاه
زادهٔ اعظم حضرت علی اکبر خواهی چنان تشنگی بر او غلبه کرده بود که دمیکه از
پدر بزرگوارش آب خواسته بود حضرت زبان مبارک در دهانش گذاشته بود و
چنانچه حضرت زبان مبارک در دهانش گذاشت و ملاحظه تشنگی و خشکی حلقوم
علی اکبر نمود که این نوع الم تشنگی فوق طاقت بشریست دل مبارک حضرت
بدرد آمده ملاطفه فرمود که دلبندا بر غمخوار گران زیرا که حضرت دیده
مردن از برای نور دیده اش موجب راحت است از الم تشنگی و آن
مقدار تشنگی بمراتب شدیدتر اصعب ~~[illegible]~~ و تلخ تر بود از تلخی جان دادن
لهذا در جواب نور دیده اش فرمود برو که امید وارم که امروز را بیگاه نکنی تا
مگر آنکه از دست جده سیراب شوی و هم چنین اگر چه هر یک دختر
در میان بیابان غربت و تنها که نشسته اما دختران ابا ذر با چادر و معجر
و دشمن بیشمار در مقابل نداشت لکن دختران سید مظلوم بی چادر و معجر در
میان چندین هزار نامحرم اسیر خوار مانند کنیزان زنگبار با بازو و گردن
ریسمان بسته در زنجیر ستم و بلیت ظلم جفا گرفتار و هم چنین اگر چه هر یک
گرسنه بودند لکن ابو ذر سه روز گرسنه بود و گرسنه وفات یافت اما دیگر
تشنه نبود و حرکت زیاد نکرد و جمعیت بیشمار نداشت و محتاج کمک نشد تا
چندین هزار خونخوار بود اما سید مظلوم با آن گرسنگی مبتلا بود با الم تشنگی

بنوعی

بنوعیکه از شدت حرارت و خشکی زبان و دهان و حلقوم معامله بر آنجناب
صعب و دشوار بود تا آنکه کار بجائی رسید که زبان شریفش در دهان مبارک
بگاه خشکی مانند چوب خشک که هم بر خورد و صدا میکرد با چنین تشنگی و گرسنگی
آنی آرام نداشت زیرا که هر شهیدیکه از اسب در غلطیده استغاثه بآن
جناب میکرد و حضرت ببالین او حاضر میشد و رفع شر دشمن از او میکرد بلکه
گاهی میشد که قبل از رسیدن ببالین آن شهید ها دو عظیم میان حضرت و آن گروه
نابکار را اتفاق می افتاد چنانچه در بالین حضرت قاسم و در حضور آنحضرت عباس حضرت
و حضرت علی اکبر سلام الله علیهم علاوه از این حرکات کثیره چندین دفعه از
برگشته اهلبیت را وداع میکرد و ایشانرا تسلی میداد و امر بصبر میفرمود و چون
آنکه بعضی نقل کرده اند که آن بزرگوار در آنروز بعد از شهادت احباب و یاران
و اصحاب وفادار و فتیان بنی هاشم هفتاد مرتبه اهلبیت را وداع
کرد و ایشانرا دلداری میداد و امر بصبر و شکیبائی میکرد با این حال و این همه
زحمات و حرکات چه قدر جهاد کرد و حملات پی در پی نمود تا آنکه زیاده
از سی هزار سیه دلان را بجهنم فرستاد بلکه مولف را اعتقاد این است که آن سید
مظلوم بعد از شهادت همه یاوران زیاده از صد هزار بلکه حکایت هزار از آن
گروه اشرار را بجهنم واصل کرده الحاصل از کثرت حملات و مجاهدات خفقان
تشنگی بر آنجناب زور آور شد که هر گاه نفس میکشید دود میرغ مانند
آتش از دهان مبارکش بیرون می آمد و هم چنین هر دو زبان و لبهای
بیک نفر رنگ سیاه و کم شد که سر مبارک بر روی آن گذاشته مدهوش میشدند

لکن ابا ذر چون مقدری در سیاه پا گردش کرد که شاید گیاهی بدست بیارد و بدان رفع
گرسنگی نماید پس چیزی بدست نیاورد و گرسنگی زور آورده رنگ صحرا را جمع کرده
مبارک بر روی آن گذاشته مدهوش شده دیگر بعد از این امر دردی و زحمتی و زخمی
و مصیبتی بما و وارد نیامد اما سینه مظلومان همین که از کثرت جراحات و صدمات
پی در پی و ضربات متواتره اهل بی رحمان از اسب در غلطیده خواست بطرف
چپ تکیه کند نتوانست زیرا که سرتیرها از طرف راست سر بدر میکرد و خواست که
بطرف راست تکیه کند نتوانست زیرا که سرتیرها از طرف چپ بیرون میکرد
پس یک بغل خاک کربلا را جمع نمود سر مبارک بر روی آن خاک گذاشت که دقیقه
استراحت کند و آرام گیرد آه آه از مصیبت آن مظلوم و تنهائی او زبان از
تقریر و قلم از تحریر آن عاجز است ارکانی شد ذکر این فقره که اینکه کربلا را
جمع کرد و سر مبارک بر آن گذاشت غلیظ شدم و کانی چشم بنطلب را از کتب قوم تجدید
زیرا که از تاییدات الهیه و از توجهات آن مظلوم ملهم شدم بسر این مصیبت
و سبب اینکه چرا آن مظلوم خاک کربلا را جمع کرده سر مبارک بر روی آن خاک
گذاشت هیچ قلبی طاقت تصور این سر ندارد مگر آنکه از حرقه آن کباب
شود و آن سر این است که کسانیکه مبتلا گشته اند بمرض ذات الصدر که مرض
ذات الریه یا سل الم باشد یا مبتلا شده اند بمرض ضیق النفس این اشخاص نمی توانند
بخوابند بلکه باید بنشینند هرگاه از نشستن خسته شوند باید که
متکاهای عدیده و بالشتهای زیاد بر روی یکدیگر بگذارند که زیر سر او بلند باشد

تا فی جمله

تا فی الجمله برای او راحت باشد و نفس کشیدن بالسهوله باشد و هر قدر که
زیر سر بلند تر است نفس کشیدن راحت تر است و هر چه پست تر است
نفس کشیدن صعب تر است و نفس تنگ تر میشود حتی آنکه مکرر دیدم صاحبان
مرض ذات الصدر و ضیق النفس را که هرگاه بالشت یا متکا را از زیر سر
ایشان بردارند تجدید درد موت میکند و زود تر روح از بدن ایشان مفارقت
میکند از این جهت همیشه مواظب ایشان هستند که دور سر ایشان
~~البته~~ نوعی گذارند که نخوابند یا اگر نخوابند زیر سر ایشان
را بلند میکنند و این مطلب از بدیهیات است و بعد از آنکه این مطلب را دانستی
پس میگوئیم که سینه مظلومان در روز عاشورا ام مبتلا شده بمرض ضیق النفس ام
مبتلا شد بمرض ذات الصدر یعنی مرض سینه اما از آنکه مبتلا شده آن جناب
بمرض سینه پس از آن وقتی بود که آن مظلوم جلیل از کثرت جلادت و مجاهدات و
کثرت جراحات ضعف بر وجود نازنینش عارض شده بود ساعتی توقف کرد
که استراحت کند که ناگاه سنگی از لشکر اعداء آمده بر پیشانی نورانی
آن جناب برخورده خون از آن جاری شده در آن حال بنا بر بعضی روایات تیری
از آن مخلوق ملعون آمده بر همان موضع پیشانی نازنین وارد شد و از
پشت سر بیرون آمد پس خون جاری شد از آن بزرگوار دامن جامه بالا
برده که خون پیشانی را پاک کند که ناگاه بر دامن الف تا بسهم محدد مسموم

مسموم به ثلث شعب فوقع علی قلبه یعنی ناگاه ملعونی تیری سه شعبه زهرآب داده
رها کرد که آن تیر آمد بر قلب مبارک آن بزرگوار وارد شد آه آه سه شعبه
تصور نما که تیر سه شعبه زهرآب داده با قلب نازک چه مناسبت دارد
تیر مسموم قلب مبارک امام مظلوم را پاره کرد سر تیر از پشت مبارک بدر رفت
ممکن نشد که تیر را از پیش رو بیرون بیاورد افتاد و آن تیر را
به اراده از پشت سر کشید و گویا با زبان حال تیر انشاء بخشی السلام علیک
ایها المقطوع الوتین زیرا که وتین رگی را گویند که بدل بسته است
نبی سلام بر تو کسی که به تیر جفا سینه‌ات تیر قطع گردید و واضح است که هر گاه
آلت که صدمه به سینه برسد نفس تنگ میشود چه رسد به چنین زخم و جراحتی
پس بعد از این تیر نفس کشیدن بر آن بزرگوار بسیار صعب و دشوار بود و نفس آن
جناب تنگ شده بود و این تیر موجب مرض ذات الصدر شده بود اما ضیق النفس

پس باعث احداث این مرض ابا ایوب غنوی ولد الزنا بوده
که بر حلق شریف آن جناب زد و دیگر تیر سنان بن انس النخعی حرام زاده بود
که بر نحر آنحضرت زد و این تیر را آن جناب اگرچه کشید لکن پیکان
گویا سر پیکان یک از این تیر در حلقوم شریف آن جناب فرو رفته
بیرون نیامد و گویا از جهت همین پیکان باقی مانده بود که حضرت نتوانست
با خواهر مظلومه اش علیا جناب زینب مکالمه کند در زمانی که زینب آمد تا
بعد تکلم برادر را با حال ما ... که عرض کرد برادر جانم چرا با من تکلم نمی کنی

نوشته ... از ... [illegible]

ابر حسین به عرض کرد

حضرت جواب

حضرت جواب بدادند او عرض کرد ای پدرم با من تکلم کن حضرت جواب بدادند عرض کرد
ای مادرم با من تکلم کن آن مظلوم جواب نداد چون دید که خواهر مهربانش را از حد گذرانیده و نزدیک است
که روح از بدنش مفارقت کند اول مانند کسی که چیزی در گلویش گیر کرده باشد
باشد و بخواهد بیرون بیاورد ما نند شتری که ماده صدای گلو تا بتواند
تکلم کند و فرمود خواهر برگرد و در مقام جمع اوری طفلان من باش و مهیای اسیری
باش مؤلف گوید که این سه تیر مسموم از این سه ملعون باعث احداث
مرض ضیق النفس و مرض سینه و موجب تنگ نفس آن بزرگوار شد پس چون
آن جناب مبتلا به این مرض بود لهذا ریگ و خاک را جمع کرده عوض بالش و متکا
زیر گرفت زیرا که اگر ... با این مقدار زیر سر مبارک را بلند نمی کرد با آن شدت
تنگی نفس از جهت آن سه تیر مسموم هر گاه سر مبارک بر روی زمین میگذاشت بود
فوراً روح شریفش بشاخسار قرب الهی پرواز میکرد و این موجب تعجیل در موت
و این تعجیل در موت منافی با احرام بود اول آنکه آن جناب صاحب مرتبه اعلی
بود و مظهر غیرت خدائی بود مهما امکن و حتی القدره راضی نبود که احدی
بی احترامی بجرم او دراز کند و میخواست برای استشفاع بکشند و تعجیل در این امر منافی
با غیرت حسینی بود دوم آنکه آن جناب در روز ازل شهادت را بشرط شفاعت قبول
کرده بود چنانکه در محرق القلوب منقول است در وقتیکه جبرئیل علیه السلام خبر قتل
آن مظلوم را به پیغمبر رسانید و کشف حقیقت نمود پیغمبر خاتم حیفی درد آن مظلوم
شهید بود بشرط رضا او و پیغمبر این خبر را به حسین علیه السلام رسانید آن مظلوم گفت

بنابر بعضی از روایات
که منظور است

در مرتبه غیرت

راضی شدم بشرطیکه چون اول قطرهٔ خون من بزمین میرسد مرا شفیع گناهکاران
شیعیان خود گردانی و آنها را بمن ببخشی لهذا در آنوقت رو بدرگاه رحیم
آورده گفت خداوندا من بعهد خود وفا کردم تو البته نیز بوعدهٔ خود وفا خواهی کرد
ندا رسید که ای حسین دل خوش دار که ما نیز بوعدهٔ خود وفا میکنیم و بعد از این گناهکاران
شیعیان شما را بتو بخشیم که تو راضی شوی حضرت عرض کرد الحال طالب الموت هستم
دیگر مرگ بر من گوارا است و هم چنین اگر چه هر دو بعد از بهوش آمدن نظر آن
برصورت افتاد لکن آنجناب چون بهوش آمد نظر مبارکش برصورة ملک الموت افتاد
که با او در کمال ادب سلوک میکرد و بنهایة رحم و مدارا با او معامله می نمود
امّا سید مظلومان چنین از غشوه بهوش آمد گاهی چشمش برصورة نحس خولی ولد الزنا
می افتاد که با شمشیر برهنه بقصد قتل آنحضرت می آمد گاهی نظر مبارکش برصورة
نحس سنان بن انس حرامزاده می افتاد که با نیزهٔ مانند شغال رو بآنجناب
می آمده گاهی نیزه را در جنبرهٔ گردن مبارکش فرو میکرد گاهی از آنجا میکشید و بر
روی سینهٔ مبارکش میزد و هم چنین چشم مبارکش بهر طرف که باز میکرد و بر اول
هر که میگذاشت آن لعین ضربتی بر آن امام میزد تا آنکه آخر کار نظر
مبارکش بر روی نحس نجس شمر بن ذی الجوشن ولد الزنا افتاد دید که آن حرامزاده
با بیخ کمر و خنجر برهنه رو بآن مظلوم آورده لکن سرخیل بی ادبان چنان حرکات
بی ادبانه کرد و آنقدر افعال بی ادبانه از آن مردود بی شرم و حیا

بظهور

بظهور رسید که هر با حیائی از افعال او شرمنده و هر بی شرمی از حرکات
او خجل و مات شد نه مرا طاقت بیان همهٔ آن جسارات و نه قلم را قدرت
تحریر تمام آن حرکات و نه صفحه را گنجایش تسوید جمیع آن بی ادبیها
بار تذکر و احتراق قلوب دوستان انشاء الله ببعضی از بی احترامیهای آن
مردود بدتر از نمرود میپردازیم که چون چندین نفر از لشکر شقاوت اثر
بقصد قتل آن سرور آمدند بعضی شرمسار و خجل برگشتند بعضی ترسیدند و از آنحضرت
مراجعت نمودند تا آنکه بروایات معتبره چند نفر آمدند و برگشتند تا آنکه
آن ملعون نحس ولد الزنا بروایة محرق فریاد کرد که کیست که سر این سید عرب را
از بدن جدا کند تا من جائزهٔ عظیمی باو دهم شمر لعین گفت این کار من است پس
آن لعین ازل و ابد به نزدیک آن مظلوم آمد در هنگامیکه بیهوش افتاده
بود لعین بی ادب بی شرم و حیا بر سینهٔ منور مجروح آن نور دیدهٔ پیغمبر نشست
آه آه سینهٔ که هدف چهار هزار تیر شده بود و محل تکیهٔ پیغمبر بود زخم نیزه و شمشیر
شده بود چگونه طاقت داشت که آن ملعون بر روی آن قرار گیرد آن بود که
آن بزرگوار از صدمهٔ آن لعین در عالم بیهوشی دید که روی سینهٔ آنجناب
نشسته [2] چشم مبارک باز کرده [3] فرمود من انت فقد ارتقیت مرتقا
عظیما طال ما قبّله رسول الله صلی الله علیه و آله فقال انا ملعون
بن ملعون انا الشمر الضّبابی لعنه الله آنحضرت فرمود که ایا

[2] میکند
[3] بروایهٔ ابی مخنف

میدانی من کیستم ای لعین گفت تو ئی حسین بن علی و مادر تو فاطمه و جد تو
محمد مصطفی است حضرت فرمود حال که می شناسی مرا چرا میکشی مرا الملعون گفت
اطلب بقتلک الجائزة من یزید بن معویة لعنهم الله تعالی پس حضرت فرمود ای لعین
انّما احب الیک شفاعة جدی رسول الله صلی الله علیه و آله او جائزة
یزید الملعون بن الملعون فقال اللعین دانق من جائزة الیزید الملعون
احب الیّ منک و من شفاعة جدک و ابیک اگر کسانی خشم آئی عبارة
را از معصومی که تحمل مینمایید زیرا که والله این کلام در حرقت و سوزش
بالاتر است از حرقت و سوزش این همه زخمها که بر سینه آن حضرت بود
بلکه برب کعبه این سخن نمکی بود که بر آن زخمها پاشیده [illegible]
الساعة بر عذاب آن ملعون افزوده کن آن مقدار که تا کنون معذب است
پس آنحضرت علیه السلام برای اتمام حجت فرمود حال که مرا میکشی یک قطره اب بمن بده ۴ بروایة مخرق
ای لعین گفت هیهات هیهات والله لاذقت الا قطرة حتی تذوق
الموت غصة بعد غصة و جرعة بعد جرعة یعنی چه بسیار دور است رسیدن
تو باین آرزو و بسیار بعید است حصول این آمال بخدا قسم که نخواهی چشید
قطرهٔ از آب را تا آنکه بچشی شربت ناگوار مرگ را جرعهٔ بعد از جرعهٔ
و این کلام نا فرجام اشاره است باینکه ترا به بدترین عقوبة و سخت ترین
کشتن میکشم یعنی زجر ترا در کشتن زیاد کنم از خاک برسرم و بر سر شیعیان
و دوستان آن ملعون در کشتن آنحضرت کاری کرد که سختی و شدة الم و
انزجار آن بزرگوار در زیر خنجر شمر لعین با کمال مقدار زیاده کرد از الم
و تحمل

و تحمل و انزجار جمیع آن زخمها و جراحتها والله آن ملعون دل سخت بدتر از
نمرود نمکهای بر بدن زار شریف آن مظلوم کاری کرد و بنوعی در مقام اذیت
و آزار آن بزرگوار بر آمده که قلم از تحریر آن عاجز و خجل از تقریر آن کمال
است جان غلق و اضطراب بان جناب روی داده و چنانچه در بیچ و تاب
افتاده که هیچ مقتولی در زیر دست قاتل خود باین قسم در غلق و در اضطراب
و در بیچ و تاب نیفتاده زیرا که هر قاتل میخواهد که زود مقتول خفه را
بکشد تا مراد او زودتر حاصل شود و آن مقتول هم زودتر از زجر
و الم ایمن آسوده شود اما شمر ملعون از شدت عداوت که بخانواده
رسالت داشت در مقام این بود که بقدر امکان زجر و الم و اذیت
آن جناب را زیاد کند آه آه این بود که امر شد در روایة بحار و
ابرار از مناقب فضربه بسیفه اثنتی عشر ضربة ثم جزّ رأسه الشریف
صلوات الله و سلامه علیه و لعنة الله و عذابه علی قاتله الی [illegible]
آن لعین از تاخیر و تسامح در قتل و کشتن زیاد و داد این بود که [illegible]
کشتن و الم و زجر حضرت زیاد شود این بود که شمشیر را دوازده مرتبه
داد تا که کشتن قدری بر بند شود و درد و الم و اذیت آن مظلوم زیاد
گردد و الا می توانست که بیک ضرب و یک کشتن سر منور را جدا
کند نزد چون آن سرور را العطش گفت لب چنین خواست که چنانچه گفته بود
که شربت ناگوار مرگ را که از زهر تلخ تر است جرعه جرعه بعد از جرعه

و قطره‌ای بعد از اخرین لیام خشکیده آن بزرگوار را بجا نیافتند لهذا شمر را الکی دفعه کشتن نداد
بلکه کم کم بدفعات کشتن میداد تا بهر کشتنی عضوی قطع کند و باین سبب اذیت آن بزرگوار
زیاد بشود لکن الجناب بروایة ابی مخنف لما قطع منه عضوا نادی وا جداه وا جداه
وا ابتاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا قتیلاه
وا قلة ناصراه وا غربتاه و چون اینگونه بی حیائیها و اینقدر بی شرمیها — در ازاد میت
منافی با انسانیت است پس آن حضرت خواست که بفهماند بعالم خلایق
که آن حرام زاده ها بحسب ظاهر پوست انسانی بر روی کشیده است لکن در
باطن گوشت و مغز و استخوان او حیوان است بلکه از حیوانات نجس العین است
اینطور که با و فرمود دامن زره از روی خود برگیر و بروایت ابی مخنف فرمود — بروایة محرق
النقاب از صورت خود بردار آن ملعون برهنه کرد حضرت دید که دندانهای او
چون دندانهای خوک از دهان بیرون آمده پس حضرت فرمود این یک نشانه
که جدم فرموده بود پس فرمود که سینه خود را برهنه کن چون جامه برداشت دید
که داغ برص دارد حضرت فرمود این نشانه دیگر صدق جد رسول الله [illegible]
کشنده‌ای مرا [illegible] بروایة ابی مخنف آن ملعون گفت که [illegible] حدیث
گفته پس حضرت فرمود که شنیده‌ام از جدم که پدرم علی فرمود یا علی تقتل ولدک
هذا ابرص اعور له بوز کبوز الکلاب و فی نقل کشعر الخنزیر و منها این
روایة [illegible] در باب صلوة گفته شد پس شمر لعین در غضب شد و گفت

که مرا تشبیه بسگ و خوک میکنی پس قسم بخدا که سرت را از قفا جدا نمایم — سرت را
[illegible] الکه مرا تشبیه بسگ کردی پس بروایة [illegible] فضربه برجله
فالقاه علی قفاه یعنی [illegible] بدتر [illegible] یا نحس خود
را بلند کرد [illegible] لگد بر الجناب زد پس از [illegible] لگد آن ولد الزنا
الجناب برو در افتاد [illegible] ذکر مصیبت که دیگر نه گوش را طاقت
شنیدن و نه دل را طاقت تصور کردن مصائب آن بزرگوار است
بر گویم [illegible] کلام که در بیان اخبار داله بر عقاب تارک الزکوة
و ثواب اداء الزکوة بعد پس میگوییم که فصل چهارم — فصل چهارم
در اخبار داله بر ثواب دادن زکوة و مطلق صدقات و ترغیب
و تحریص است در بعض از کتب قدیمه که آثار اعتبار از او ظاهر و هویدا
بود نقل شده که مرویست از اهل بیت علیهم السلام که هرکس زکوة مال
خود را از روی طوع و رغبت بدهد حق تعالی در بهشت ببعد هر دانه
یک قصر از طلا و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یکی از زبرجد و یکی از زمرد
و یکی گوهر و یکی از نور رب العزة عطا فرماید و در حدیثی از
حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود صلوة مکتوبة
خیر من عشرین حجة و حجة خیر من بیت مملو ذهبا یتصدق به
فی بر حتی ینفد ثم قال ولا افلح من ضیع عشرین بیتا من

ذهب بخمسة وعشرين درهما فقيل وما معنى خمسة وعشرين درهما
قال من منع الزكوة وقفت صلوته حتى يزكى حاصل معنى آنكه يكنماز واجب
افضلست از بيست حج كردن ويك حج كردن افضلست از بيست خانه كه
پر باشد آن خانها از طلا و همه را صدقه كند در راه خير تا آنكه جميع آن خانها خالی
شود بعد حضرت فرمود كه [illegible] كسيكه ضايع كند بيست خانه كه پر از طلا باشد
بلكه بيست و پنج درهم كسی از آنجناب سوال كرد كه چه چيز است معنی بيست و پنج درهم
حضرت در جواب فرمود كه مراد منع كردن زكوة چنين در هزار درهم بيست و پنج درهم
زكوة واجبست وكسيكه منع كند زكوة را نماز او مقبول نيست زيرا كه قبولی
نماز موقوفست بدادن زكوة حاصل اين روايت اينست كسيكه زكوة ندهد
نمازش مقبول نيست وكسيكه نمازش قبول نشد پس ضايع كرد بيست خانه كه پر
از طلاست وكسيكه بيست خانه پر از طلا را ضايع كند براى ندادن بيست
پنج درهم زكوة پس آن شخص ناجی و رستگار نيست و از بعض روايات مستفاد
ميشود كه بزرگی هر يك از اين بيست خانه چنانست كه سقف آن آسمان باشد
و فراخی آن از مشرق تا مغرب چنانچه در باب صلوة گفته شد بلكه از بعضی
~~روايات مستفاد ميشود كه هر يك از آنخانها پر از طلا بقدر بزرگی دنياست~~
بلكه از بعض روايات معلوم ميشود كه به ندادن زكوة هزار خانه پر از طلا
كه بزرگی آن بقدر دنياست ضايع ميشود چنانچه در ارشاد القلوب در

هر يك از

باب سادس

باب سادس والعشرون از حضرت صادق عليه السلام روايت ميكند كه فرمود
صلوة فريضة تعدل عند الله الف حجة والف عمرة مبرورات متقبلات
والحجة عند الله خير من بيت مملوّ ذهبا لا بل خير من ملؤ الدنيا ذهبا وفضة
ينفق فى سبيل الله يعنى ثواب يكنماز واجب در نزد حق تعالی مقابلست
با ثواب هزار حج و هزار عمره قبول شده پسنديده و ثواب هر حج در
نزد حق تعالی بهتر و بهترست از خانه كه پر باشد از طلا بلكه ثواب هر حجی در
نزد حق تعالی افضلست از پری دنيا از طلا و نقره كه تمام را در راه خدا
انفاق كند يعنى اگر كسی بقدر ~~هزار مقابل~~ دنيا پر از طلا و نقره داشته باشد
و همه را در راه خدا صدقه كند و يك كس ديگر يكمرتبه حج كند اين كسيكه حج كرد
ثواب و اجر و مزد او در نزد حق تعالی بيشتر است از آن كس كه بقدر يك مقابل
دنيا پر از طلا و نقره در راه خدا صدقه كرده باشد و همچنين اگر كسی بقدر هزار
مقابل دنيا پر از طلا و نقره داشته باشد و همه را در راه خدا صدقه كند و كسی
يكنماز واجب بجا بياورد ثواب اين يكنماز واجب معادل آن همه صدقات
است و مقبول شدن نماز موقوفست بدادن زكوة و اگر كسی زكوة ندهد
اين هزار مقابل دنيا پر از طلا و نقره را ضايع كرد و كسيكه براى پنج درهم
زكوة اين همه را ضايع كند البته ناجی و رستگار نخواهد بود پس مرد عاقل
بصير هرگز براى اينقدر قليل چشم از چنان نفع كثير نمی پوشد تا

نماز

زیرا که بندادن زکوة آو باطل میشود پس از اجر و ثواب نماز ثقابین دنیا پر از طلا ونقره

محروم میشود و در ارشاد القلوب در باب سادس والعشرین از حضرت صادق علیه السلام

روایت مکینه که از او پرسیدند ای الاعمال افضل بعد المعرفة قال ما من شیء بعد المعرفة یعدل

هذه الصلوة ولا بعد المعرفة والصلوة شیء یعدل الزکوة ولا بعد الزکوة شیء یعدل الحج

پس از این روایت معلوم میشود که بعد از معرفة الله و نماز هیچ عبادتی در فضیلت و ثواب

زکوة نمیرسد حتی آنکه بر حج مقدم و افضل است ایعزیز مبادا شیطان ترا گول

بزند و نگذارد که بجهای فیوضات ربی و بوساوس و تسویلات خود ترا

محروم کند از ادراک چنین مقامات و مثوباتی بلکه مؤمن عاقل و دانا

و عالم بدین و مذهب و قاطع بحقیت کتاب و سنت و شریعة محمدیه هرگز

ترک مطلق صدقات مندوبه و زکوات مستحبه نمی نماید زیرا که محبوب ترین

اشیاء در این دین نزد حق تعالی و رسول خدا و ائمه هدی صدقات مندوبه و زکوات

مستحبه است و صاحب ثمرات دنیویه و اخرویه است و موجب زیادتی رزق

و برکت در مال و دافع انواع بلایا و شرور و رافع امراض و موجب زیادتی

عمر و باعث خوشنودی خدا و دخول در لذت و آسان نمودن سکرات و تخفیف در

حساب و عبور بر صراط و رافع وحشت در قبر و عوالم برزخ الی غیر ذلک از خواص

و آثار بیشماریست و برای اطلاع بر بعضی از آنها شاید که به بعضی از اخبار وارده در این

باب میکنیم ۲ در عدة الداعی منقول است قال الصادق علیه السلام استنزلوا الرزق

بالصدقة

ادای دین او و فرزندان او میشود سبب

در ارشاد القلوب در باب ثانی و خمسین از رسول خدا روایت میکند که فرمود صدقة المومن تدفع عن صاحبها آفات الدنیا و فتنة القبر و عذاب یوم القیمة

بالصدقة یعنی طلب کنید رزق را بصدقه یعنی صدقه کنید تا رزق از جانب خدا

بر شما نازل شود و ایضا در عدة الداعی از حضرت منقول است قال محمد لابنه علیهما

السلام کم فضل من تلک النفقة فقال اربعون دینارا قال

اخرج فتصدق بها قال انه لم یبق معی غیرها قال تصدق بها فان

الله عز و جل یخلفها اما علمت ان لکل شیء مفتاحا و مفتاح الرزق

الصدقة فتصدق بها قال ففعلت فما لبث ابو عبد الله علیه

السلام الا عشرة ایام حتی جائه من موضع اربعة آلاف دینار

یعنی حضرت باقر علیه السلام به پسر خود فرمود ظاهرا مراد از این حضرت صادق علیه

السلام است که حضرت فرمود ای پسر چه قدر باقی مانده از نفقه یعنی پولیکه

برای مخارج ما بود چه قدر باقیست عرض کرد چهل عدد اشرفی حضرت فرمود بیرون

بیار آنها را و همه را در راه خدا صدقه کن و انفاق نما بر فقراء عرض کرد که غیر

از این چهل دینار دیگر چیزی ندارم تا در مؤنه خود صرف نمایم حضرت فرمود صدقه

کن آنها را بدرستیکه حق تعالی عوض میدهد آنها را آیا نمیدانی اینکه برای هر چیز

کلیدیست و کلید رزق صدقه است پس صدقه کن پس چه که در نزد تو است

پس آن فرزند ارجمند مضایقه نکرد اگر چه امر که بجا آورد پس نگذشت برای حضرت

مگر ده روز که از جائی چهار هزار دینار را آوردند ۲ و ایضا در عدة الداعی منقول

است قال علیه السلام الصدقة تقضی الدین و تخلف بالبرکة و ایضا در

آن کتاب منقول است قال علیه السلام اذا املقتم فتاجروا الله

امام محمد باقر علیه السلام

[illegible]

بالصدقة یعنی صدقه ادا میکند دین را و برکت میدهد در مال و هرگاه محتاج و فقیر
شدید پس تجارت کنید با خدا بصدقه دادن و در درر میفرماید الصدقة تقضی
الدین وتخلف بالبرکة وتزید المال والتوسعة علی العیال من اعظم
الصدقات واز ربیع الابرار نقل شده که روایت میکند الصدقة تزید فی العمر
و در عدة الداعی از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود ان الصدقة
لتدفع سبعین علة من بلایا الدنیا مع میتة السوء ان صاحبها
لا یموت میتة سوء ابدا یعنی صدقه دفع میکند هفتاد علة و مرض را
از بلاهای دنیا با مردن بد را مثل غرق شدن و سوختن و خانه بر سر خراب شدن
و درک مفاجات پیداست که هرکس صدقه داد هرگز بمردن بد مبتلا نمیشود
و ایضا در ان کتاب روایت میکند که حضرت عیسی علی نبینا واله و علیه السلام
روزی با اصحاب خود نشسته بود که مردی در سر راه عبور کرد حضرت
فرمود این شخص مرده یا میمیرد پس نگذشت زمانی تا انکه ان مرد برگشت
سالم در حالتیکه پشته هیزم بر دوش داشت پس اصحاب عرض کردند یا
روح الله تو ما را خبر دادی که این مرد میمیرد و او امد و زنده است پس
عیسی علیه السلام فرمود باز که پشته هیزم را بر زمین بگذار چون هیزم را
بر زمین گذاشت پس ان پشته را باز کردند دیدند که در میان هیزم مار
هست سیاه سنگ در دهن گرفته پس عیسی فرمود باز که چه کردی امروز
عرض کرد یا روح الله و کلمة الله همراه دو قرص نان داشتم در بین راه
سائلی

ودر عدة الداعی [illegible] روایت میکند ... ان الصدقة تطفئ غضب الرب ... [illegible] سبعین نوعا من البلاء [illegible]

سائل فقیر از من سوال کرد یکی از ان دو قرص نان را با و عطا کردم و در عدة
الداعی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود ما احسن عبد الصدقة
فی الدنیا الا احسن الله الخلافة علی ولده من بعده
یعنی نیست بنده که نیکو کند صدقه را در دنیا مگر انکه حق تعالی نیکو کند عوض
انرا برای اولاد و فرزندان او بعد از او یعنی حق تعالی البته تلافی نیکی صدقه را بمسکین
و عوض خواهد داد در دنیا اگر ان تلافی نسبت بان شخص حاصل نشود البته بفرزند
و اولاد او عوض خواهد شد و ملا محمد باقر واعظ تبریزی در شرح اربعین روایت
میکند الا ان الصدقة ترد البلاء و تزید فی العمر و ایضا در ان
کتاب مسطور روایت میکند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه واله نصرانی
بود ان نصرانی از انحضرت شنیده بود که فرمود حصنوا اموالکم بالزکوة
وداووا مرضاکم بالصدقات حاصل کلام زکوة حصار خدا است
برای اموال و تصدق دادن شفا بخش است بیماران را پس ان مرد نصرانی
گفت که من این را بتجربه میکنم اگر راست باشد ایمان می‌آورم و اگر نه خود دروغ
میکنم بصاحب این حدیث با پیغمبر رفت و زکوة مال بیرون کرد و زکوة
جمع مال را داد و شریک خود را فرستاد بتجارت با جمع از تاجران چند
روز خبر آوردند که دزد و قطاع الطریق قافله و کاروانیان را غارت کردند
از این واقعه نصرانی را اتش غضب مشتعل یافت و دامن عزم را بر

نیاز ذکر نخستین کرده با رسول الله سه تقاضا نماید ناگاه کتابی از شریک او آمد
نوشته بود که در وقتیکه دزدان کاروانیان را غارت کردند اموال ما را
قافله تو هیچکس از ان ندید و غرامتی بما نرسید و اموال ما نافع لیبار الله رسانیدیم
نصرانی خوشحال شده بخدمت حضرت رسول آمده مسلمان شد و ایضا در ان کتاب
منقولست که چون بنده در تاریکی و سختی قیامت درماند صورتی زیبا
در نهایت نیکوئی ببیند که بیاید و دست آن بنده را گرفته از آن سختی و تاریکی
بیرون آورد و آن بنده گوید که تو کیستی که در این روزی که برادر از برادر
فرار میکند با من یاری کردی گوید من آن صدقه ام که در دنیا دادی برای این
چنین روزی اگر بیشتر میدادی مکافات تو بیشتر می بود بنده حسرت
و پشیمانی خورد که چرا بیشتر ندادم و ایضا در آن کتاب منقولست از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هرگاه روز قیامت شود حق تعالی فرماید که
اهل بهشت را صف در صف بدارند و اهل دوزخ را هم صف در صف بدارند
مردی از اهل صفوف دوزخ نظر کند بمرد دیگر در صفوف اهل بهشت
گوید ای فلانی یاد داری که در دنیا با تو نیکی کردم و عطیه دادم آن بنده
گوید خداوندا تو میدانی که وی با من برای رضای تو نیکوئی کرده بنی
حق تعالی فرماید که این بنده من برو دست دولت حفظ بگیر و با خود به بهشت ببر

که تا ببیند که عملهای ما معلوم شود که هیچ نیکو کار بدرگاه ما ضایع نشود و ایضا
در آن کتاب نقل میکند که در حدیث است که هرکه زکوة دهد یکسال نماز و
روزه اش که در زیر عرش داشته بودند معطل قبولی نمایند و این
روایة شریفه دلالت واضحه دارد بر آنکه نماز صحیح مرغوب پسندیده که با جمیع
شرائط و آداب بعمل آورده باشند تا یکسال در زیر عرش معطل و سرگردان
است قبول نمی گردد تا آنکه آن نماز گذارنده زکوة بدهد الوقت آن نماز
قبول بارگاه احدیت الهی میشود اما دیگر نمازهای ناقصه و شکسته که
قابل درگاه حضرت احدیت نیست دیگر سال معطل و سرگردان است چنین آن
نماز شکسته زکوة دهد و صدقه نماید از طفیل آن زکوة حق تعالی آن نماز ناقص
نابسنده را پسندد و قبول میفرماید و در عدة الداعی روایة میکند قال
علی بن الحسین علیهما السلام صدقة اللیل تطفی غضب الرب و
در آن کتاب از آنجناب روایة میکند که با بوحمزه فرمود اذا اردت
ان یطیب الله میتتک و یغفر لک ذنبک یوم تلقاه فعلیک بالبر
وصدقة السر و صلة الرحم فانهن یزدن فی العمر و ینفین الفقر
و یدفعن عن صاحبهن سبعین میتة سوء یعنی صدقة در پنهان فرو نشاند
شعله آتش غضب حق تعالی را و اگر خواهی که حق تعالی خوش کند مردن ترا
یعنی به نیکوئی قبض روح تو شود و بیامرزد گناهان ترا در روزی که ملاقات

میتة

کنی او را پس بر تو باد که نیکی کنی بفقرا و مساکین و صدقه کنی و خیرات و صله
رحم کنی پس بدرستیکه این سه عمل عمر را زیاد میکنند و فقر و پریشانی را
برطرف کنند و از صاحب خود بلاها و مردن بد را رفع کنند و ایضا در آن
کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود من تصدق فی رمضان
صرف عنه سبعین نوعا من البلاء و ایضا در آن کتاب از آنجناب
روایت میکند که فرمود اشتد حال رجل من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله فقالت له امرأته لو اتیت النبی صلی الله علیه و آله
فسألته فجاء الی النبی صلی الله علیه و آله فسمعه یقول من سئلنا
اعطیناه و من استغنی اغناه الله فقال الرجل ما یعنی غیری
فرجع الی امرأته فاعلمها فقالت ان رسول الله صلی الله علیه
و آله بشر فاعلمه فاتاه فلما رآه علیه السلام قال من
سئلنا اعطیناه و من استغنی اغناه الله حتی فعل ذلک
ثلث مرات ثم ذهب الرجل فاستعار فأسا ثم اتی الجبل
فصعده فقطع حطبا ثم جاء به فباعه بنصف مد من دقیق
ثم ذهب من الغد فجاء باکثر منه فباعه و لم یزل یعمل و یجمع
اشتری فأسا ثم جمع حتی اشتری بکرین و غلاما ثم اثری و
حسنت حاله فجاء الی النبی صلی الله علیه و آله فاعلمه کیف جاء
یسئله و کیف سمعه یقول فقال علیه السلام قلت لک من
سئلنا اعطیناه و من استغنی اغناه الله حاصل معنی آنکه مردی از

فأس یعنی تبر که با آن هیزم میشکنند

بکر یعنی شتر جوان را گویند

اثری یعنی توانگر شد

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کار بر او بسیار تنگ شد از شدت فقر و فاقه
زن او گفت که برو خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اظهار فقر
خود نما تا رفع نماید و فرج عطا فرماید لهذا آمد خدمت حضرت شنید که آن
بزرگوار میفرمود هر که از من سؤال کند باو عطا کنم و هر که بی نیاز شود از
سؤال کردن بسبب اعتماد بخدا حق تعالی او را غنی و بی نیاز گرداند پس آن
مرد عاقل نفهمید مقصود آنجناب را و پیش نفس خود گفت که مقصود آنجناب
از این سخن کسی غیر از من نبود پس سؤال نکرده مراجعت کرد و صورت حال
بزن خود گفت آن زن عاقل گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله البشر است
و انسان سخن بسیار میگوید شاید سر سخن او با کسی دیگر بود و ترا اراده نکرده بود
پس برگرد و از حال فقر و پریشانی خود او را اعلام نما تا چاره آن فرماید
مرد برگشت آمد خدمت حضرت چون آنجناب او را دید فرمود هر که
از من سؤال کند عطا نمایم و هر که استغنا ورزد خدا او را غنی گرداند
باز آمد روشن ضمیر از معنی کلام آنجناب پی بمطلب برده برگشت بجهت عیال و هر مرتبه
حال را بعیال بیان کرد تا سه مرتبه همین قسم آمد و این کلام شنید پس در مرتبه
سیم آمد و رفت یک عدد تبر از کسی عاریه گرفت با آن تبر رفت بالای کوه
قدری هیزم قطع کرد آورد و او را فروخت بنصف مد از آرد بار دیگر فردا
رفت و بیشتر از سابق قطع کرد و فروخت و هم چنین هر روز میرفت
بالای کوه هیزم قطع میکرد و می آورد بمردم میفروخت تا آنکه پولی جمع کرد
بقدری که یک عدد تبر خرید و همین قسم مداومت کرد به هیزم فروختن

تا آنکه در اندک زمانی پولی جمع کرد و از آن پول شتری و یک غلام خرید و زمانی
نگذشت که صاحب ثروت و مکنت شد و از فقر و پریشانی بیرون آمد
و حالش نیکو شد و محتاج بسؤال نشد پس آمد خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و عرض کرد بآنجناب کیفیت حال خود را از بدو امر که
بتحریک زنش خدمت آنجناب آمده بود و آن سخنان و کلمات از آنجناب
شنیده سؤال نکرده مراجعت کرده بود و عمل بمضمون کلام آنجناب کرده تا آنکه
زمانی غنی شده حضرت فرمود که من بتو گفته بودم که هر که از من سؤال کند عطا
کنم و هر که استغناء بورزد و اعتماد بخدا داشته باشد خدا او را غنی و بی‌نیاز [illegible]
و در منهج الصادقین در سوره بقره در آیه شریفه ان تبدوا الصدقات
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود سبعة یظلهم الله
فی ظله یوم لا ظل الا ظله امام عادل و شاب نشأ فی عبادة
الله و رجل قلبه متعلق بالمسجد حتی یعود الیه و رجلان تحابا فی
الله و اجتمعا علی ذلک و تفارقا علیه و رجل دعته امرأة
ذات منصب و جمال فعرضت نفسها فقال انی اخاف الله و رجل
تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا یعلم یمینه ما ینفق شماله
و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه حاصل معنی شریف
آنکه هفت طائفه اند که در روز قیامت در سایه رحمت پروردگار باشند در روزیکه
هیچ سایه نباشد الا سایه حق تعالی طائفه اول حاکم عادل دوم جوانیکه
نشو و نما کرده باشد در عبادت و طاعت خدا سیم مردیکه دل او متعلق باشد
بمسجد تا معاودت کند بآن چهارم دو مردیکه دوستی کنند با یکدیگر در راه خدا

و جمع

و جمع و متفرق شوند بر آن پنجم مردیکه زنی صاحب جمال او را بخود دعوت کند
و او از وی جدائی کند و گوید از خدا میترسم ششم مردیکه صدقه بدهد و
آنرا اخفا کند بر وجهیکه دست راست او نداند آنچه دست چپ او
داده و نفقه کرده هفتم مردیکه یاد خدا کند در خلوة و آب چشم او
ریزان شود از ترس خدا ایضا از ثمرات صدقه دفع صد خصلت است از ثمرات دنیویه
و اخرویه چنانچه در التهذیب از عبدالله بن سنان روایت میکند که قال ابو عبدالله علیه السلام
داووا مرضاکم بالصدقة و ادفعوا البلاء بالدعاء و استنزلوا الرزق بالصدقة
فانها تفک من بین لحی سبعمائة شیطان و لیس شیء اثقل علی الشیطان
من الصدقة علی المؤمن و هی تقع فی ید الرب تعالی قبل ان تقع فی ید العبد
یعنی دوا کنید ناخوشی و مرض خود را بصدقه و بلا را دفع کنید بدعا کردن و طلب روزی
کنید از خداوند تبارک و تعالی بدادن صدقه بدرستیکه صدقه بیرون میاید از بین
لحیه هفتصد شیطان و نیست هیچ چیز سنگینی تر بر شیطان از صدقه کردن بر مؤمن و آن
صدقه اول واقع میشود در دست حق تعالی قبل از آنکه برسد بدست آن بنده فقیر
پس در کمال احتیاط و مواظبت باش که مقصد شیطان مانع تو نشود و از آنجائیکه
~~فوق صد خصلت است این باب که شیطان ...~~
~~انسان را منع میکند از صدقه دادن ...~~
میکنند که احدی صدقه ندهد و هرگاه کسی اراده نماید بعادات الهیه برغم انف
شیطان صدقه نماید پس جهاد کرده با مقصود شیطان و بر او غالب شده
چنانچه در منهج الصادقین در ذیل آیه شریفه الشیطان یعدکم الفقر از رسول خدا

صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود اثنان من الله واثنان من الشیطان
فاللذان من الله المغفرة علی المعاصی والفضل فی الرزق واللذان من
الشیطان الوعد بالفقر والامر بالفحشاء یعنی دو امر از حق تعالی است و دو کار
از شیطان است اما آن دو که از رحمت است آمرزش گناه کاران است و عطا کردن
روزی است بر خلق فراوان و این دو رحمت بزرگ از حق تعالی است و آن دو کار که
از شیطان است که همیشه در پی انجام آن دو است یکی آنکه همیشه میترساند خلق را
بفقر و پریشانی و باین سبب مانع میشود انسان را از خیرات زکوات و صدقات
دوم آنکه امر میکند انسان را بافعال قبیح و وا میدارد انسان را بمعاصی پس مبادا
که از فقر بترسی و گول شیطان خوری و صفت بخل را شعار خود سازی و از انواع فتوحات
الهیه محروم بمانی و ایضا در آن کتاب در همان مقام از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند که فرمود للشیطان لمة وللملک لمة فلمة الشیطان
وعده بالفقر وامره بالفاحشة ولمة الملک امره بالانفاق
ونهیه عن المعصیة حاصل آنکه برای هر کسی دو طائفه محرک است یکی
ملک و یکی شیطان اما تحریک و اغوای شیطان اینست که وعده فقر و پریشانی
میدهد تا از دل ایثار عطا و اجر انفاق و صدقات بندگان را محروم گرداند
و تحریک و اغوای ملک امر کردن اوست بندگان را بانفاق و نهی
کردن اوست انسان را از معاصی تا آنکه فائض شوند بانواع ثواب های
اخروی و رستگار شوند از عذاب ابدی و در انوار از حضرت صادق

[illegible]

علیه السلام

علیه السلام روایت میکند که فرمود ان درهم الصدقة یفک بین لحی سبعمائة
شیطان کلهم یعضون علیه باضراسهم ومن ذا الذی
یکون له من قوة الایمان ما یقابلهم الا القلیل حاصل معنی آنکه
یکدرهم صدقه بیرون می آید از بین ریش هفتصد شیطان که همه مانع باشند
و بدندانهای خود آن صدقه را میکشند و هیچ چیز شیطان را آن ترتیب از صدقه
نیست که تنها باشند برای او قوة ایمانی بقدری که بتواند صدقه را بیرون
کند از چنگ هفتصد شیطان و صاحب چنین قوة و مرتبه ایمانی قلیلی از
بندگان میباشند چنانچه در انوار روایت میکند که ان رجلا عابدا
کان جالسا مع العباد فقرء احدهم هذا الحدیث فقال
ذلک العابد انا هذه الساعة امضی الی منزلی واتصدق
بصدقة واری کیف الشیاطین تمنعنی فخرج مبادرا الی
المنزل فدخل واتی الی الحنطة وبسط عباءه فاخذ بها
حنطة یسیرة بها فرأته زوجته فقالت له این ترید بهذه
الحنطة ونحن فی هذه السنة المجدبة لعلک ترید ان تهلک
اولادک جوعا فسولت له الاباطیل حتی ندم ورمی بالحنطة
واتی الی اصحابه فقالوا له لعلک تصدقت بشیء ولعل
الشیاطین لم یحضروک فقال ان الشیاطین لم یحضروا

[illegible]

صلی الله علیه وآله روایت میکند که فرمود اثنان من الله واثنان من الشیطان
فاللذان من الله المغفرة علی المعاصی والفضل فی الرزق واللذان من
الشیطان الوعد بالفقر والامر بالفحشاء یعنی دو امر از حق تعالی است ودو کار
از شیطان است اول آنکه از رحمت آمرزش گناهکاران است وعطا کردن
روزی است بر خلق که امید ورحمت بزرگ از حق تعالی است وآن دو کار که
از شیطان است که همیشه در پی انجام آن دو صفت یکی آنکه همیشه میترساند خلق را
بفقر وپریشانی وباین سبب مانع میشود انسان را از خیرات زکوات وصدقات
دوم آنکه امر میکند انسان را بافعال قبیح ووا میدارد انسان را بمعاصی پس مبادا
که از فقر بترسی وگول شیطان خوری وصفت بخل را شعار خود سازی واز انواع فتوحات
الهیه محروم بمانی وایضاً در آن کتاب در همان مقام از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند که فرمود للشیطان لمّة وللملک لمّة فلمّة الشیطان
وعده بالفقر وامره بالفاحشة ولمّة الملک امره بالانفاق
ونهیه عن المعصیة حاصلش آنکه برای هر کسی دو طائفه محرک است یکی
ملک ودیگری شیطان اما تحریک واغوای شیطان آن است که وعده فقر وپریشانی
میدهد تا از کارهای عطا واجر انفاق وصدقات بندگان را محروم کند
وتحریک واغوای ملک امر کردن اوست بندگان را بانفاق ونهی
کردن اوست انسان را از معاصی تا آنکه فائض شوند بانواع ثواب الهی
اخروی ورستگار شوند از عذاب ابدی ودر انوار از حضرت صادق

علیه السلام

علیه السلام روایت میکند که فرمود ان درهم الصدقة یفکّ بین لحی سبعمائة
شیطان کلهم یعضون علیه باضراسهم ومن ذا الذی
یکون له من قوة الایمان ما یقابلهم الا القلیل حاصلش آنکه
یک درهم صدقه بیرون می‌آید از میان ریش هفتصد شیطان که همه مانع باشند
وبدندانها حفظ آن صدقه را میکنند وهیچ چیز شیطان را آن ترتیب از صدقه
پس کیست که چنین باشد برای او قوة ایمان بقدری که بتواند صدقه را بیرون
کند از چنگ هفتصد شیطان وصاحب چنین قوة ومرتبهٔ ایمان قلیلی از
بندگان میباشند چنانچه در انوار روایت میکند که ان رجلا عابدا
کان جالساً مع العباد فقرع احدهم هذا الحدیث فقال
ذلک العابد انا هذه الساعة امضی الی منزلی واتصدّق
بصدقة واری کیف الشیاطین تمنعنی فخرج مبادرا الی
المنزل فدخل واتی الی الحنطة وبسط عباه فاخذ بها
حنطة لیتصدّق بها فراته زوجته فقالت له این ترید بهذه
الحنطة ونحن فی هذه السنة المجدبة لعلک ترید ان تهلک
اولادک جوعا فتنوّلت له الاباطیل حتی ندم ورمی بالحنطة
واتی الی اصحابه فقالوا له لعلک تصدّقت بشیء ولعلّ
الشیاطین لم یحضروک فقال ان الشیاطین لم یحضروا

ولکن کانت امهم حاضرة فقامت مقامهم فی المنع حاصد نعم الله عابدی
با جمعی از عباد نشسته بود نزدیکی از عباد آن حدیث شریف سابق را خواندند
که ان درهم الصدقة یفک بین لحی سبعمائة شیطان الی آخره پس آن عابد
گفت که من الآن میروم بخانه خود و صدقه میکنم تا به بینم چگونه شیاطین مرا
منع میکنند پس آن عابد مغرور از قوه ایمان خود شده دامن همت کمر زده
بسرعت رفت در منزل خود تا بلند شیاطین بخاک مالیده صدقه نماید. چون
داخل خانه شد رفت بسر جاییکه گندم در آنجا بود عبای خود پهن نمود که تا
گندم در آن بریزد و تصدق کند زوجه اش ملاحظه نمود پرسید که چه میخواهی
گندم را چکنی و حال آنکه ما در این سال قحط و تنگی معیشت مبتلا گشتیم ایا
خیال داری که اهل و عیال و اطفالت را از گرسنگی بکشی و از اینگونه
سخنان باطل و تسویلات شیطانی آنقدر گفت و وسوسه کرد تا آنکه آن
عابد ضعیف الایمان را نادم و پشیمان کرد پس آن عابد گندم را ریخت و
آمد بسوی رفقای خود آن عبّاد از او پرسیدند که ایا تصدق کردی
وشیطانتر امانع شد گفت شیاطین نیامدند لکن مادر ایشان حاضر شد ۲۷ نیامدو
و بجای ایشان مرا منع کرد و مقصود او زوجه اش بود و شکی نیست که
زنی در راه زنی معادل هزار شیطان است از انجاست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود شاوروهن و خالفوهن العزیز را

بتاه

شیطانی یا زنان بخوری و وعده فقر و پریشانی از ایشان قبول نمائی
و از منافع و ثمرات صدقه محروم بمانی آنچه تو در راه خدا عطا کنی
حق تعالی زیاده از آن در دنیا عطا میفرماید چنانچه در ارشاد القلوب در
باب تاسع و عشرون از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایة میکند که
ان ابا دلف تصدق بنخلة تمر ثم اعطاه الله بكل تمرة
منها قرية وكان فيها ثلثة الاف تمرة وستون تمرة
فاعطاه الله تعالى بها ثلاثة الاف قرية وستون قرية
یعنی ابا دلف درخت خرمای صدقه کرد و حق تعالی بعوض هر دانه
وشصت خرمای قریه باو عطا فرمود و آن درخت سه هزار دانه خرما داشت
پروردگار عالم باو در عوض سه هزار و شصت قریه عطا فرمود
و الیف در آن کتاب منقول است و روی ان امرأة فی زمان داود
علیه السلام خرجت من دارها و معها ثلثة ارغفة و ثلثة
ارطال شعیر فسئلها فقیر فاعطته الثلثة الارغفة
وقالت الطحن الشعیر و اکل منه و هو فی شیء علی راسها
فهبت ریح عاصفة فاخذ متاعها من راسها فحزنت
لذلک و ما تصدقها فاتت داود علیه السلام و شکت الیه
فقال لها امضوا الی ابنی سلیمان علیه السلام و حکی له ذلک

فضت الیه فاعطاها الف درهم فرجعت الی داود علیه السلام
فاخبرته فقال ردیها علیه وقولی له ما ارید الا ان تخبرنی
لم اخذت الریح شعیری فقال لها سلیمان یا امرأة قد اعطیناک
الف درهم فقالت ما اخذها فاعطاها الفا اخری فرجعت الی
داود فاخبرته فقال لها ردیها وقولی له لم اخذ شیئا بل اسئل
الله ان یحضر لک الملک الموکل بالریح لم اخذت شعیری من اذن
الله تعالی ام لا فسئل الله تعالی فاحضره وسئله عن شعیرها
فقال باذن الله تعالی اخذنا فان تاجرا کان معه مراکب
کثیرة وقد نفذ زاده وتندرانه ان امکن لی ان اکل من زاد
احد کان له ثلث اموال المراکب وقد اعطیناه الشعیر فاکله
ووجب علیه الوفاء بالنذر فاحضره سلیمان فسئله فاقر
له بذلک وسئل احضار صاحبة الشعیر فقال التاجر للمرأة
قد حصل لک من ثلث المراکب بحقک ثلثمائة الف دینار وستون
الف دینار وا قبضها المال فقال داود یا بنی من اراد المعاملة
الرابحة فلیعامل هذا الرب الکریم حاصل مفاد خبر شریف انکه
زنی در زمان حضرت داود علیه السلام برای شغل از خانه خود بیرون رفت
در حالیکه با او طبق سه قرص نان وسه رطل جو در بین راه فقیری
از او سؤال کرد آن زن آن سه قرص نان را بان فقیر سائل عطا کرد
و با خود گفت که من این جو را آرد میکنم و از او میخورم و آن جو را

یمان پارچه

یمان پارچه پیچیده نمود و بر سر آن زن طوبی ناگاه باد تندی وزیدن
گرفت و آن ظرف با آن جو را از سر آن زن ربوده برد که از نظر
ناپدید شد لکن زن بیچاره را از این واقعه وحشت روی داده از غصه
سینه اش تنگ شد آمده خدمت حضرت داود علیه السلام شکایت حال
نمود حضرت باو فرمود برو نزد فرزندم سلیمان علیه السلام و تفصیل را باو
کن لکن آن زن بفرموده حضرت داود علیه السلام امد خدمت حضرت
سلیمان علیه السلام وکیفیة العرض او رسانید حضرت هزار درهم باو
داد زن مراجعت کرد امد خدمت حضرت داود علیه السلام وعرض کرد
که حضرت سلیمان علیه السلام هزار درهم باو عطا فرمود حضرت داود علیه السلام
فرمود که دراهم را باو رد کن و بگو که برای غرض خواهم بفهم که چرا باد جو مرا
گرفت برد لکن زن امد خدمت حضرت سلیمان و استفسار حال کرد
حضرت دو هزار درهم دیگر عطا کرد آن زن مراجعت کرد امد خدمت
حضرت داود علیه السلام وکیفیت را بعرض حضرت رسانید حضرت
فرمود آن دراهم را بر گردان و بگو که هیچ چیز قبول نمیکنم بلکه سؤال
نما از حق تعالی تا ملک موکل باد حاضر کند باد را برای تو و از باد
سؤال نما که چرا جو مرا برد آیا باذن خدا جو یا بی اذن خدا
پس حضرت سلیمان از باد سؤال کرد که آیا جو را باذن خدا بردی
عرض کرد بلی بدرستیکه تاجری که با چندین کشتی از متاع در دریا بود

[illegible]

آنوقت که اینها تمام شد نزدیک بهلاکت رسید تجار آن تاجر نذر کرد که
اگر غذائی باو رسد ثلث اموال این کشتیها مال صاحب آن طعام
به باشد وقتی این جوان باو رسانیدیم پس از آن خورد و واجب شد
براو وفاء بنذر پس حضرت سلیمان تاجر را حاضر کرد و از او اقرار
شنید و آن تاجر از حضرت خواست که زن را بیاورد چون زن آمد
تاجر باو گفت که ثلث اموال این کشتیها مال تو است که بمقدار سیصد
هشت هزار دینار است و تمام این مبلغ را تسلیم آن زن نمود پس داود
سلیمان فرمود ای فرزند هر کس که معامله کثیر الربح میخواهد پس باید
معامله کند با چنین پروردگاری که بسیار کریم است ای عزیز چشم عبرت
باز کن به بین که چگونه وعده شیطان کذب است و وعده حق تعالی صدق
میباشد و چگونه است معامله با خداوند کریم که فرمود بروایة عدة الداعی
ارشاد القلوب که اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة یعنی چون
دست و فقیر و درویش شدید پس با خداوند کریم معامله و تجارت کنید
بصدقه که خداوند کریم منفعت گزاف و ربح بسیار عطا خواهد نمود چنانچه در المهذب
الدواعی و در حقایق از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایة میکند که فرمود الصدقة
بعشرة والقرض بثمانیة عشر و صلة الاخوان بعشرین و صلة الرحم
باربعة و عشرین یعنی صدقه یکی به ده جزا داده میشود و قرض یکی به هجده

(املاق درویش شدن ...)

واحسان

واحسان ببرادران ایمانی یکی به بیست و احسان و صله رحم یکی به بیست و چهار عوض
داده میشود بلکه بمقتضای آیات شریفه زیاده از اینها میدهد چنانچه حق تعالی
در آیه شریفه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی به ده وعده داده
و در منهج الصادقین در ذیل این آیه شریفه از سفیان ثوری روایة میکند که
چون آیه من جاء بالحسنة نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد الهی
زد لامتی یعنی الها برای امت من اجر و مزد را زیاد کن حق تعالی آیه شریفه
مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع
سنابل فی کل سنبلة مائة حبة را نازل کرد که بهر صدقه وعده هفتصد داد
و بروایة منهج در ذیل آیه مثل الذین ینفقون از ابن عمر روایت کرد که چون (در سوره بقره)
آیه شریفه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة نازل
شد رسول رئوف مهربان از خداوند رحمن مسئلت زیاده کرد عرض کرد
رب زد لامتی یعنی خدایا اجر عمل صالح را برای امت من زیاد کن این آیه
نازل شد من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا
کثیرة حضرت عرض کرد رب زد لامتی این آیه نازل شد انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب و در منهج در سوره بقره در ذیل آیه
مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله از ضحاک روایة میکند که در
دنیا یکی را ده و هفتصد عوض دهد و در آخرة یکی را ده هزار و در منهج الصادقین

در ذیل آیهٔ شریفهٔ من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا از حضرت صادق علیه السلام روایة
میکند لما نزلت هذه الآیة من جاء بالحسنة فله خیر منها قال رسول
الله صلی الله علیه واله رب زدنی فانزل الله من ذا الذی یقرض
الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والکثیر عند الله لا
یحصی وایضا در ان کتاب در سورهٔ زمر در آیهٔ شریفهٔ انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایة کرده که انه ینصب
الموازین یوم القیمة لاهل الصلوة والصدقة والحج فیوفون بها
اجورهم یعنی حاصل آنکه در قیامت نصب موازین کنند برای اهل نماز و صدقة
و حج پس جزای اعمال ایشانرا بتمام و کمال بدهند و اهل صدقة را اضعاف
کثیرة دهند و کثیر در نزد حق تعالی از حد و حصر و عدد بیرون است یعنی [illegible]
[struck] ثواب صدقة از حد و حصر بیرون است و آنچه در آیات و اخبار
وارد شده که بیان [struck] عدد میکند مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار
کثرت و تنبیه بر تفضل بتضعیف نه تعیین انحصار ثواب
بعدد مذکور چگونه نباشد که برای صدقة ثواب محدود و اجر محصوری باشد
و حال آنکه حق تعالی بذات اقدس و ید قدرت خود آن صدقه را از دست
صدقه کننده میگیرد و باحدی از ملائکه مقربین رجوع نمیفرماید که آن صدقه
را بردارند با آنکه جمیع اعمال حسنه تماما ملائکه موکلند در حفظ آن و نگهداری
و پاسبانی آن پس از این معلوم میشود که شأن صدقه بالاتر است از همه
طاعات و عبادات که حق تعالی خود بذات اقدس خود مباشر اخذ آن است

... از دادن صدقه ... که از آیات کثیره و اخبار متواتره
علم قطعی حاصل میشود که

چنانکه در

چنانچه در منهج الصادقین در سورهٔ بقره در ذیل آیهٔ شریفهٔ من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا و در عدة الداعی و حقایق از حضرت صادق علیه السلام روایة — و در التهذیب
کرده‌اند که آنجناب فرمود ان الله تعالی یقول ما من شیء الا وقد وکلت به
من یقبضه غیری الا الصدقة فانی اتلقفها بیدی تلقفا
حتی ان الرجل لیتصدق او المرأة لتتصدق بالتمرة او بشق تمرة
فاربیها له کما یربی الرجل فلوه و فصیله فیلقانی یوم
القیمة وهی مثل جبل احد و فی بعض الروایات و اعظم من احد — کلاهما فی التهذیب والحقایق
یعنی هیچ چیز نیست مگر غیر خود را بر قبض او وکیل کردم الا صدقه که خود
خود قبض آن میکنم تا آنکه مردی یا زنی بخرمائی یا بنصف خرمائی صدقه
کند من آنرا فرا گیرم و آنرا پرورش دهم چنانکه شخصی کره
اسبی یا بچهٔ شتری را پرورش کند چنین صدقه دهنده آن در قیامت
بمن رسد آنرا مثل کوه احد ببیند و بزرگتر از کوه احد ببیند
ایضا در منهج در بقره در ذیل آیهٔ شریفه یمحق الله الربوا و یربی الصدقات
از رسول خدا صلی الله علیه واله روایة میکند که فرمود ان الله یقبل الصدقات
ولا یقبل منها الا الطیب و یربیها لصاحبها کما یربی احدکم
مهره او فصیله حتی ان اللقمة لتصیر مثل احد یعنی بدرستیکه حق تعالی
قبول صدقات میکند و از آن صدقات قبول نمیکند مگر پاک و پاکیزه

که بطیب نفس و محض رضای خدا باشند و تربیت و پرورش آن سبب هم همچنانکه یکی
از شما اسب کره یا شتر بچه خود را پرورد تا آنکه هر لقمه از آن صدقه را مانند کوه
احد کرداند و ایضا در آن کتاب روایة میکند که حق تعالی در روز قیامت صدقه
را به نزدیک ترازو آورد در کفه حسنات نهد کفه گران بار شود بنده گوید
بار خدایا این طاعت گران چیست که از من این نوع طاعتی صادر نشده
تو خطاب آید که این آن نیم خرمائیست که تو در فلان روز برای فلان صدقه
دادی من آنرا برای تو می پروردم تا باین مرتبه رسانیدم و در وقت
احتیاج تو بفریاد تو رسیدم حق تعالی در سوره بقره میفرماید من ذا الذی یقرض
الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والله یقبض ویبسط والیه
ترجعون در منهج از زجاج و اصم نقل میکند که ایشان گفته اند که مراد
از یقبض و یبسط این است که قبض صدقات میکند و بسط جزای آن
و ایضا در آن کتاب از بحر الحقایق نقل میکند که مراد اینست که حق تعالی
صدقات را فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که رساننده او است و
منت بر فقرا نهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و
منت از اغنیا نکشند و هم چنین در سوره توبه میفرماید الم یعلموا ان
الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و از این آیه شریفه
استفاده حصر میشود یعنی آخذ صدقات بید قدرت حق تعالی است زیرا که در این
آیه جمع کرده میان قبول توبه و اخذ صدقات و از بدیهیات است که قبول

کننده توبه

کننده توبه ذات اقدس حق تعالی است و کیلا در این باب نیست و نمیطلبد
مرجع با صدر نیست نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و چنانچه قبول کننده توبه
منحصرست بذات اقدس حق تعالی هم چنین آخذ صدقات منحصرست بوجود
حق تعالی حاصل آنکه در این دو امر احدی را دخالتی نیست و در عدة الداعی
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایة میکند که فرمود ما تقع صدقة
المؤمن فی ید السائل حتی تقع فی ید الله تعالی ثم تلا هذه
الآیة الم یعلموا ان الله یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و
ان الله هو التواب الرحیم و ایضا در آن کتاب روایة میکند که
کان زین العابدین علیه السلام یقبل یده عند الصدقة فقیل له
عن ذلک فقال انها تقع فی ید الله قبل ان تقع فی ید السائل [illegible]

هر وقت صدقه میکرد

حاصل یعنی آنکه حضرت سید الساجدین علیه السلام دست خود را بوسید
سبب آن پرسیدند حضرت جواب داد که صدقه پیش از آنکه بدست
فقیر سائل برسد بدست خدا میرسد و چون دستم بدست حق تعالی میرسد
بآن شرافت او را میبوسم و ایضا در عدة الداعی و در حقایق روایة
میکند که قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا ناولتم السائل
الشیء فلیردد الذی ناوله یده الی فیه فیقبلها فان الله عز و جل
یاخذها قبل ان یقع فی ید السائل فانه تعالی یاخذ الصدقات
حاصل آنکه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود هر گاه چیزی بسائلی بدست خود دادی پس بر

برگردان دستی را که بر خورد بدست سائل تا بمالد بر لب خود پس ببوسد آن
دست را بدرستیکه حق تعالی اخذ میکند آن صدقه را پیش از آنکه واقع شود
در دست سائل و دیگر روایة که فرمود فانه تعالی یاخذ الصدقات گویا
مراد ازین عبارت استشهاد باية شریفه میباشد و ایضا در نهج الصادقین
روایة میکند که بعد از نزول آية شریفه من ذا الذی یقرض الله قرضا
حسنا حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرمود که حق تعالی روز قیامت با
بعضی بندگان خود میفرماید عبدی استطعمتک فلم تطعمنی و استسقیتک
فلم تسقنی یعنی از تو طلب طعام کردم مرا طعام ندادی و از تو طلب آب کردم
بمن آب ندادی و از تو جامه خواستم ندادی بنده گوید بارخدایا
این که بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه از تو طعام خواست ندادی
و فلان تشنه از تو آب خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه
خواست ندادی فلا منعنک الیوم فضلی کما منعته یعنی
امروز فضل و کرم خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از او باز گرفتی
و ایضا در ان کتاب روایة میکند که حق تعالی بداود علیه السلام خطاب
کرد و فرمود که یا داود اذا وجدتنی محتاجا علی بابک ما تصنع
یعنی ای داود اگر مرا بر در سرای خود یابی چه میکنی عرض
کرد یا رب ما لی طاقة لجوابک مرا طاقت جواب تو نیست
فرمود ان الفقراء نوابی فاصنع بهم ما تصنع بی یعنی

بدرستیکه فقرا و درویشان نائب مناب من هستند پس هرچه در حق
من خواهی کرد در حق ایشان بتقدیم رسان ای عزیز هوشیار باش
که گول شیطان نخوری و درویشان را رد ننمائی و بی اعتنائی بفقرا
نکنی که حق تعالی دست سائل را بدست خود تشبیه کرده است تا معلوم شود که
هرچه بدرویش دهند همان است که باو حق تعالی داده اند و هرچه مقدور
شود تصدق کنید اگرچه بنصف خرمائی باشد و از دادن کم شرم نکنید
زیراکه ترک کل قسم تر است از کم دادن چنانکه در حقایق منقول است
و ورد لا تستحیوا من اعطاء القلیل فان الحرمان اقل
منه یعنی شرم نکنید از کم زیراکه هیچ کمتر از کم است و اگر کسی
قادر نباشد که خود صدقه کند صدقه غیر را برای محتاج ببرد یا تقسیم کند
صدقه غیر را ثواب کسی دارد که آن صدقه را داده چنانکه در حقایق
روایة میکند و ان لا یملک ما تصدق به اخذ او تقسیم
صدقة الغیر فورد انه مثل المتصدق یعنی اگر کسی مالک
نباشد چیزی را که صدقه کند آن شخص اختیار صدقه غیر کند و برساند
بدرویش یا تقسیم کند صدقه غیر را که اگر چنین کند ثواب کسی را دارد
که آن صدقه را داده و در روایت آمده بدالوکیل فی الصدقة مثل
المتصدق یعنی دست وکیل در رسانیدن صدقه یکی از صدقه دهنده است

[illegible] باو میت میکند و هم چنین حق تعالی از کرم خود با عزیکه این صدقه را به نیت آن میت
کرد هزار شهر در بهشت باین مرد عطا میکند و هزار حور العین باو کرامت کند و هزار حله
باو بپوشانند و هزار حاجت او را برآورد [illegible] که باین مرد صدقه کننده

[illegible]

برد آنکه

هرچند معتقد باشند و در فقیه روایت میکند قال رسول الله صلی الله علیه
ارض القیمة نار ما خلا ظل المؤمن فان صدقته تظله یعنی زمین قیامت تمام
آتش است مگر سایه مؤمن که صدقه اش برای او سایه کند و آتش را منع نماید و
ایضا دران کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود الصدقة بالید
تقی میتة السوء وتدفع سبعین نوعا من انواع البلاء وتفك عن
لحی سبعین شیطانا کلهم یامره ان لا یفعل و ایضا دران کتاب از آن
جناب روایت میکند که فرمود یستحب للمریض ان یعطی السائل بیده
ویأمر السائل ان یدعو له یعنی مستحب است که مریض بدست خود صدقه کند
بفقیر و باو بگوید که در حق او دعا کند تا شفا عطا فرماید زیرا که دعای
فقیر در حق صدقه دهنده مستجاب است و در دیگری چنانکه در عدة الداعی از
حضرت زین العابدین علیه السلام روایت میکند که فرمود دعوة السائل الفقیر
لا ترد و ایضا دران کتاب از آن جناب روایت میکند که کان علیه السلام
یأمر الخادم اذا اعطیت السائل ان یأمره ان یدعو بالخیر یعنی
طریقهٔ آنجناب چنین بود که خادم میفرمود هر وقت بسائل صدقه میدهید او
را امر کنید که دعای خیر در حق ما کند و ایضا دران کتاب از آنجناب
روایت میکند که کان زین العابدین علیه السلام یقول للخادم امسک
قلیلا حتی یدعو یعنی حضرت بخادم میفرمود که در دادن صدقه قدری صبر
کن و آن صدقه را در دست خود نگاه داشته باش تا فقیر در حق ما دعا کند

و ایضا دران کتاب از احد الصادقین علیهما السلام روایت میکند که
فرمود اذا اعطیتموهم فلقنوهم الدعاء فانه یستجاب لهم
فیکم ولا یستجاب لهم فی انفسهم یعنی زمانیکه بایشان دادید
و فقرا عطا کردید و صدقه دادید پس باید ایشان را تلقین کنید و بگوئید که شما
را دعا کنند بدرستیکه مستجاب میشود دعای ایشان در حق شما و مستجاب نمیشود
دعای ایشان در حق خود شان و سزاوار است که در اول صبح و اول شب صدقه
نماید چنانچه در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود
باکروا بالصدقة فان البلایا لا تتخطاها ومن تصدق
بصدقة اول النهار دفع الله عنه شر ما ینزل من السماء فی
ذلك الیوم فان تصدق اول اللیل دفع الله عنه شر ما
ینزل من السماء فی تلك اللیلة یعنی صبح کنید بصدقه بدرستیکه بلایا از
صدقه در نمیگذرد یعنی صدقه حجابیست که مانع است جمیع بلایا را و هرکس
صدقه کند در اول روز دفع کند خداوند تبارک و تعالی از او شر آنچه
که نازل میشود در آن روز و اگر تصدق کند در اول شب دفع میکند از او
حق تعالی شر آنچه که نازل میشود در آن شب و ایضا در فقیه روایت میکند
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله لا اله الا هو لیدفع
بالصدقة الداء والدبیلة والحرق والغرق والهدم والجنون
وعد علیه السلام سبعین بابا من الشر یعنی بدرستیکه خدائیکه نیست

معبود کفر غیر از ذات اقدس او و از صدقات پنهان است که دفع میکند صدقه درد را
ومطلق بلا یا خصوص طاعون را و سوختن و غرق شدن و خانه بر سر خراب شدن
وجنون را و شمرده اند هفتاد باب از شر را ایضا در فقیه از حضرت
صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود الصدقة والله فی السر افضل من
الصدقة فی العلانیة وکذلک والله العبادة فی السر افضل
من العبادة فی العلانیة یعنی صدقه پنهان والله افضل است از صدقه
اشکار و همچنین عبادت خلوت والله افضل است از عبادت علانیه
و اشکارا و ایضا در ان کتاب از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده
که فرمود اذا طرقکم سائل ذکر بلیل فلا تردوه یعنی هرگاه شب سائل
مردی بدر خانه شما بیاید البته او را رد نکنید و شراح گفته اند مطلب این است
که گاه است حق تعالی برای امتحان ملکی را میفرستد بدر خانه تو تا حجت بر تو تمام
کند و هرگاه بعضی از فقرا و سؤال کننده ها دروغ نمیگفتند هر اینه رد هیچ سائل
و درویشی جایز نبود چنانچه در فقیه از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت
میکند که فرمود لا تقطعوا علی السائل مسئلته فلولا ان المساکین
یکذبون ما افلح من ردهم یعنی قطع نکنید حاجت سائل را یعنی رد سؤال
سائل نکنید هرگاه فقرا دروغ نمیگفتند هر اینه رستگار نمیشد کسیکه رد
سؤال کنندگان نماید و ایضا در فقیه از حضرت باقر علیه السلام
روایت میکند که فرمود کان فیما ناجی الله عز وجل به موسی
ان قال یا موسی اکرم السائل ببذل یسیر او برد جمیل

انك

انك یا موسی یأتیك من لیس بانس ولا جان ملائکة من ملائکة الرحمن
یبلونك فیما خولتك ویسئلونك مما نولتك فانظر کیف
انت صانع یا ابن عمران حاصل کلام بعضی از چیزهائیکه حق تعالی بموسی علیه السلام
در مقام مناجات فرمود این بود که فرمود ای موسی اکرام کن سائلان را
اندک یا بجواب نیکو یعنی مهما امکن سائل را از در خانه خود رد مکن و او را
محروم منما اگرچه بچیز اندک باشد نصف خرمائی و اگر ترا چیزی بقدر
نباشد و لابد باشی در رد کردن پس در ان هنگام او را بلسان خوش
و قول لین و نیکو رد کن تا از تو آزرده نگردد و ملول نشود بدرستیکه
گاهی میشود که کسی بر در خانه تو می آید که نه انسی است و نه جنی بلکه ملکی است
از ملائکه باشد که رحمن ترا بیازماید و امتحان کند در ان نعمتهائیکه بتو
انعام کردم و سؤال کننده از تو از انچیزها که مهیا ساختم بر سر خوان
تو پس ای موسی ببین چه میکنی با ایشان و بهترین صدقات صدقه با امام
علیه السلام و ذریه طیبه او و از سادات است چنانکه اخبار دلالت
فضیلت ان بعد از این در باب خمس بیاید انشاء الله تعالی و بعد
از صدقه با امام افضل و احسن از همه انفاق بعیالات و بعد از ان
صدقه بارحام است چنانچه در فقیه روایت میکند لا صدقة وذو
رحم محتاج یعنی مادامیکه ارحام و قرابت سزاوارند صدقه
بدیگری دادن و ایضا در فقیه روایت میکند الصدقة بعشرة والقرض
بثمانیة عشر وصلة الاخوان بعشرین وصلة الرحم باربعة وعشرین

ودر بیان ارحام افضل صدقه بوالدین است و در غیر والدین افضل صدقه
بان رحم است که با شخص دشمن باشد چنانچه در فقیه و در عدة الداعی روایت
کردند که وسئل النبی صلی الله علیه و آله ای الصدقة افضل فقال
علی ذی الرحم الکاشح یعنی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند
که کدام صدقه افضل است حضرت فرمود صدقه که بر رحم دشمن کنند کاشح
کسی را گویند که در دل دشمنی داشته باشد و اظهار ننماید پس صدقه بخویشی رحم افضل
است از سائر ارحام و بعد از ارحام افضل صدقه بر همسایگان است
و در ارشاد القلوب در باب رابع و اربعون در سؤال ابی ذر رضی الله عنه
روایت میکند که ابی ذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد که ای الصدقة
افضل قال صلی الله علیه و آله جهد من مقل الی فقیر فی سر و در فقیه
روایت میکند که وسئل الصادق علیه السلام ای الصدقة افضل قال
جهد المقل اما سمعت قول الله عز و جل و یؤثرون علی
انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی افضل صدقات صدقه درویش محتاج
است که خود هم احتیاج بان داشته مع ذلک عطا کند بفقیر در خلوت
آیا نشنیدی کلام الله را در مدح اینطایفه که میفرماید و یؤثرون علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة یعنی این صفت صفت صالحین و شعار انبیاء و مرسلین است چنانکه ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بود که همیشه خود گرسنه و برهنه و فقیر بودند
و مراعات حال درویشان و ضعفا مینمودند و بیتیمان و بیوه زنان و سائلان
عطا میفرمودند اگرچه هر یک از انبیا و اولیا دارای صفت ایثار بودند
لکن مظهر فرد کامل آن سرور اولیاء و رئیس اتقیاء امیر مؤمنان

علم (۱۷)

علیه السلام بود کرات و مرات این صفت حسنه و شیوه مرضیه از
آن بزرگوار بظهور رسیده و تعداد همه آن مراتب و بیان جمیع آن مقامات
موجب تطویل و خلاف وضع این مختصر است و برای تیمن و تذکر
دوستان و پیروی و اقتدای مخلصین اکتفا میکنیم بدو سه حکایت که فریقین
در نقل او اتفاق کردند حکایت اولی در منهج الصادقین در سوره
مبارکه هل اتی از ثعلبی و او بطریق اهل سنت روایت میکند که در بعضی
ایام حضرات امامین حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله با جمعی از صحابه بعیادت ایشان تشریف آورده فرمود که یا ابا الحسن
اگر برای شفا فرزندان خود نذری کنی تا حق تعالی ایشانرا از این بیماری شفا
دهد و لباس عافیت پوشاند پس بموجب فرموده آن بزرگوار نذر کرد
که حق تعالی ایشانرا شفا دهد سه روز روزه بدارد حسنین و حضرت
فاطمه و حسن و حسین و فضه خادمه موافقت آنجناب کرده نذر کردند چون حق تعالی
آن دو سید جوانان اهل بهشت را شفا کرامت فرمود عزم نمودند که به نذر خود
وفا نمایند و در حجره طاهره هیچ طعامی نبود که بان افطار کنند علی
جناب بروایت ابن مهران با پای خود نزد شمعون یهود خیبری آمد که با آن
جناب بود با او فرمود که هل لک ان تعطینی جزة من صوف تغزلها
بنت محمد صلی الله علیه و آله بثلثة اصواع من شعیر قال نعم فجاء
بالصوف و الشعیر حاصل کلام آنکه حضرت بشمعون خیبری گفت که آیا

نذر

نتوانند بود که پارهٔ پشم بمن دهی که از برای فاطمه دختر محمد مصطفی صلوات الله علیهما برای
تو بریسد و از برای اجرت آن سه صاع جو بمن دهی شمعون گفت که یا علی راضی
شدم باین معامله پس پشم را در خانه حضرت در آمد و سه صاع جو و آن پشم را
برداشت و به نزد حضرت آمد پس آن بزرگوار آن پشم و آن جو را گرفته روان
بخانه پس اهلبیت علیهم السلام بوفای نذر مشغول شدند و نیت روزه فرمودند حضرت
فاطمه علیها السلام در روز اول یک صاع را از آن جو آرد کرد و پنج قرص نان کرد بعد رشتن آن یک ثلث پشم را از رشته و
چون شب در آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نماز شام را با حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بجا آورده بخانه برگشت حضرت فاطمه علیها السلام پنج قرص نان را حاضر کرده و خواستند
که افطار کنند مسکینی بر در خانه ندا کرد که السلام علیکم یا اهلبیت محمد
منم مسکینی از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید تا خدا شما را از مائدهای بهشت طعام
دهد پس امیر علیه السلام ابتدا کرد و فرمود که این نان جو را بدهیم و سایر اهلبیت علیهم
السلام و فضه با آنحضرت متابعت کرده نانهای خود را بسائل دادند و بآب افطار
کردند و روز دیگر را روزه داشتند و باز حضرت فاطمه علیها السلام بعد از
رشتن یک ثلث دیگر از پشم یک صاع دیگر از جو را آرد کرد و پنج قرص نان پخت
چون شب در آمد خواستند که افطار کنند ناگاه سائلی بر در خانه آمد ندا
کرد السلام علیکم یا اهلبیت محمد منم یتیمی از اولاد مهاجرین و
پدرم در روز عقبه کشته شد مرا طعام دهید تا خدا شما را طعام دهد از
طعامهای بهشت پس حضرت امیر علیه السلام اول نان خود را داد و بعد از او
فاطمه زهرا و بعد از او حسنین علیهم السلام و فضه نیز متابعت آنحضرت

نان

نان خود را دادند به یتیم و باز همه بآب افطار نمودند و در روز سیم نیز
حضرت فاطمه علیها السلام بعد از رشتن آن یک ثلث دیگر از پشم یک صاع
دیگر از جو را برداشته آرد کرده پنج قرص نان ترتیب داده چون حضرت
امیر علیه السلام از نماز فارغ شده بخانه مراجعت کرد حضرت فاطمه علیها السلام
طعام حاضر کرده خواستند افطار نمایند که ناگاه اسیری از اسیران کفار ندا
کرد که السلام علیکم یا اهلبیت محمد ما را اسیر میکنید و در بند میکنید و
طعام نمیدهید بخورانید پس نانهای باقی همه قرصهای نان خود را باسیر دادند
و بآب افطار کردند و چیزی نچشیدند چون روز چهارم شد حضرت امیر علیه السلام
دست حسنین علیهما السلام را گرفته خدمت جد بزرگوار ایشان رسید و آن
حضرت فاطمه علیها السلام از گرسنگی و بیقوتی و ضعف میلرزیدند چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر ایشان نظر افکند فرمود یا علی ایشان را چه میشود
که چنین میلرزند حضرت صورت واقعه بعرض مبارک آن جناب رسانیدند آن
بزرگوار بجانب خانه حضرت فاطمه علیها السلام روانه شدند چون بحجرهٔ طاهره آن
سیدهٔ نساء عالمیان رسید دید که آن معصومه در مصلای خود بعبادت مشغول است و
از بیقوتی و گرسنگی شکم مبارکش بر پشت چسپیده و چشمهایش فرو رفته چون
آنجناب نور دیدهٔ خود را باینحالت مشاهده کرد آه از نهاد مبارکش بر آمد و فرمود که
واغوثاه یا الله اهلبیت محمد میمیرند جوعاً ای پروردگار عالمیان
همه از گرسنگی خواهند مرد و بروایت ابن مهران آنحضرت چون اهلبیت خود را

با این حالت دید فرمود احوال حضرا برنج اندخت و میگریست و فرمود که تا سه روز
سه شبست که هیچ طعام نخورده اید و از بی‌قوّتی ضعیف گشته اید و من از شما غافل
بودم پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض کرد یا محمد خذ ما هنّاک الله عز وجل
فی اهلبیتک قال و ما آخذ یا جبرئیل قال فاقرأ هل اتی علی الانسان الی
آخر السورة یعنی از من بگیر این را و حرمت باد بآن کرامتی که خدای تعالی با اهلبیت تو کرامت
کرد و سورهٔ هل اتی را تا باخر بحضرت رسالت پناه تلاوت کرد **حکایة ثانیة**
این حکایة را بطریق خاصه و عامه روایة کرده اند و مؤلف این حکایة را بطریق
عامه نقل میکند لان الفضل ما شهدت به الاعداء پس میگویم که در منهج الصادقین
از عاصم بن کلیب که یکی از رواة اهل سنت است روایة میکند و او از
پدرش و پدرش از ابو هریرة روایة میکند که مسکینی بمجلس منور حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله آمد از گرسنگی شکایت کرد آنحضرت بحجرات
طاهرات فرستاد که مگر طعامی یافت شود که قوت آن مسکین شود خبر بحضرت
آوردند که هیچ گونه طعامی در خانه مهیا نیست پس حضرت خواجهٔ کونین روی مبارک
بحاضران کرد فرمود که آیا از شما کسی هست که این مسکین را طعام دهد و او را
خوشنود گرداند حضرت امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله
این مسکین امشب مهمان منست پس آن سرور آنجا آن مسکین را بخانه برد و حضرت
فاطمه را ازین حال آگاه کرد فاطمه فرمود یا امیر المؤمنین اندک طعامی در خانه
هست اما از برای صبیه گذاشتم و احترام شماست مختار اید حضرت فرمود که ای فاطمه

مصلحت

مصلحت این است که آن طعام را بخوابانی و چراغ را خاموش کنی زیرا که
طعام اندک در نظر مهمان موجب استحقار و استخفاف است پس حضرت فاطمه
علیها السلام بامر آن بزرگوار اقدام نمود و چنان کرد که آنحضرت فرموده بودند
طعام را حاضر گردانید پس آن مسکین از آن طعام بخورد تا آنکه سیر شد و هنوز
از آن طعام چیزی باقی مانده بود و بروایتی آن جناب دهان مبارک را
میجنبانیدند و صدا میداد تا مهمان خیال کند که طعام میخورد و از طعام
خوردن فارغ شد حضرت فاطمه علیها السلام چراغ آورد و طعام بر جای خود باقی
بود حضرت امیر علیه السلام فرمود ای درویش چرا طعام نمیخوری گفت سیر شدم
و خدای تعالی بر طعام شما برکت کرامت فرمود و دعای بسیار کرد و مسرور از منزل
آنحضرت بیرون رفت و بروایتی حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام
و فضه و امثال ایشان از آن طعام خوردند هنوز باقی بود چون روز شد آنحضرت
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت حضرت فرمود یا علی دیشب چون
گذرانیدی عرض کرد بخیر گذشت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکایة چراغ
خاموش کردن و طعام نخوردن و در جنبانیدن دهان که طعام میخورد و برکت
یافتن طعام جمیعا را با امیر مؤمنان علیه السلام بیان فرمود حضرت عرض کرد یا رسول الله کی
که ترا اعلام کرد حضرت فرمود جبرئیل از نزد من آمده و این وقایع را بمن اطلاع داد
و این آیه آورد که و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
حکایة ثالثة حکایتی که او را جماعت کثیره نقل کرده اند بعبارات مختلفه

با خود گفت که اگر من طعام
بخورم مهمان را کافی نیست
و اگر نخورم مهمان خجالت
میکشد پس حضرت دست
دراز کرد که چراغ را
کند او را خاموش
کرد و بفاطمه فرمود
که در روشن کردن تنم
مسامحه کن تا مهمان
از طعام خوردن فارغ
شود و خود حضرت

لکن آنچه در منهج الصادقین در سوره بقره در ذیل آیه شریفه مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مأة
حبة نقل نموده بیان میکنیم که روزی امیرمؤمنان علیه السلام در حجره فاطمه علیها السلام
رفت دید که حسنین علیهما السلام را می خوابانید و ایشان از گرسنگی نمی خوابند
و فاطمه علیها السلام گفت یا ابن عم رسول الله آیا نمی بینی که ایشان از شدت
گرسنگی نمی خوابند زیرا که سه روز است که ایشان طعام نخورده اند امیرمؤمنان
علیه السلام از خانه بیرون آمده نزد عبدالرحمن بن عوف رفته فرمود
یک دینار بمن قرض بده عبدالرحمن رفت در خانه و کیسه بیرون آورد که صد دینار زر
سرخ در او بود عرض کرد این را برسم هدیه قبول فرما بدون عوض حضرت فرمود که
هرگز نستانم و قبول نکنم عرض کرد که چرا حضرت فرمود زیرا که از رسول خدا صلی الله
علیه و آله شنیدم که فرمود الید العلیا خیر من الید السفلی دست
بالائی بهتر است از دست زیرین یعنی دست دهنده بهتر است از دست
گیرنده و من نمی خواهم که کسی را بر من دستی باشد و لکن یک دینار بمن قرض بده و آیا
سخن از من نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الصدقة بعشرة
اضعاف والقرض بثمانیة عشر ضعفا صدقه یکی را ده عوض میدهد و قرض
یکی را هیجده پس عبدالرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از آنجا بیرون آورد
و برسبیل قرض بامیرمؤمنان علیه السلام داد آنحضرت دینار را گرفته تا برای
اهلبیت گرسنه چیزی بخرد مقداد اسود را دید که جلس علی قارعة
الطریق بر سر راه نشسته فرمود یا مقداد در این حال که هوا در غایت گرم است

چرا از خانه بیرون آمده و بچنین موضع نشسته گفت حضرت ضرورة یا امیرمؤمنین
حضرت فرمود تو را چه رسیده گفت چهار روز است که طعامی نیافته ام حضرت آن
دینار را که قرض گرفته بود با او داده و فرمود تو بآن سزاوارتری از ما زیرا که ما
سه روز است که طعام نیافته ایم و تو چهار روز مقداد دینار را گرفته و در
احتیاج خود صرف کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام بمسجد آمده چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد فرمود یا علی امشب بخانه
تو می آیم آنحضرت شرم داشت که عرض کند در خانه ما حضری بهم نمیرسد
در جواب عرض کرد عزاً و کرامة یا رسول الله آمدن تو در خانه
موجب شرف و باعث فخر ماست پس بر خواست و بخانه آمد و بفاطمه
علیها السلام فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امشب بخانه ما می آید و در
خانه هیچ چیز نیست حضرت در این سخن بودند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در آمد و بخدمت فاطمه علیها السلام بر خواست و در خلوت خانه رفت
دو رکعت نماز کرد در رکعت اول فاتحه و الم السجده بخواند و در رکعت
دوم فاتحه و سوره الانعام چون سلام داد روی مبارک بر زمین نهاد و عرض کرد
خدایا بحق محمد و آل محمد که از برای ما خوانی طعام بفرست تا از برای اول بیت ما
که در شکر گذاری تو بیفزائیم چون سر از زمین برداشت دیگی پر طعام دید
او رسید نگاه کرد جفنه دید پر از ثرید و علیها عراق فیها لحم بر آن پرید
گوشت بود استخوان آن جدا کرده و دستار بر سر آن افکنده که مانند آن او را ندیده
بود پس از خانه بیرون آمده و آنرا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله

تا آنحضرت دست مبارک نشوید بیرون نرود بزرگوار نشست و حضرت امیر علیه السلام
در او می نگریست که او چه خواهد کرد ناگاه در آن خانه آمد و آن جفنه را بیرون
آورده نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر زمین نهاد و آنحضرت و
امیرالمؤمنان و فاطمه و حسنین علیهم السلام بطعام خوردن مشغول شدند سائلی
بدر حجره آمده گفت یا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از این طعام به
من بخورانید مقداری بمن دهید که مدتی است که من در آرزوی آنم حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام دست دراز کرد تا پاره از آن طعام باو دهد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که یا علی این طعام بهشت است که ابلیس است و خبر یافته که حق تعالی
برای ما طعام بهشت فرستاده می خواهد که شریک ما شود در طعام بهشت و این طعام
بر او حرام است و بعد از آن فرمود که حق تعالی طعام بهشت را به هیچ کس نداده
مگر برای ما و برای عیسی علیه السلام که آن خوانی بود از زر سرخ مکلل بدر و یاقوت
و زمرد چهل گز طول آن بود و آنرا چهار پایه بود بر آن جا پنج نان بود
بر هر نان ناری [illegible] بود [illegible] ماهی و بر بالای سر آن انار سیب و انواع
ترها بر آن نهاده و ماهی بریشته و قدری نمک نزدیک سر آن و در
دنباله آن جزوی سرکه و دستاری بر سر آن افکنده اصحاب عیسی علیه السلام
حاضر شدند و عیسی دستار از سر آن گرفته در خشم (?) آن گران حق آمده و
آنرا نخوردند و گفتند که اندکی است عیسی علیه السلام ندا کرد و درویشان را
بخواند تا از آن بخوردند چهار هزار کس و بروایتی چهل هزار درویش اهل حاجت
آنرا می خوردند هیچ پیر نخوردی مگر که جوان شدی و هیچ بیمار نخوردی مگر شفا یافتی

و هیچ دیوانه

و هیچ دیوانه نخوردی الا که هوش باز آمدی و هیچ نابینا نخوردی مگر که بینا شدی
و هیچ زمینگیر نخوردی مگر که پای او درست شدی القصه چون اهل بیت و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از آن طعام خوردند و فارغ شدند و دست شستند
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این جفنه را برگیرید و بموضع خود برید آنرا
برداشته و بجای خود آوردند جفنه باز آمدند آنرا به آسمان برده بودند حضرت
رسول و امیرالمؤمنان علیهما السلام بمسجد آمدند و نماز خفتن بگذاردند روز
دیگر امیرالمؤمنان علیه السلام بر در مسجد نشسته بود اعرابی بر ناقه نشسته نزد
حضرت آمد و کیسه زر (?) باو داد و گفت این را بستان که از تو است
و در حال ناپیدا شد آنحضرت آن زر را برداشته نزد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آورد و حکایت را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله رسانید حضرت فرمود که کیسه را بگشود در آنجا هفتصد دینار زر
سرخ بود فرمود یا علی اعرابی را شناختی عرض کرد نه یا رسول الله فرمود که
جبرئیل علیه السلام بود حق تعالی او را امر کرد تا کمتر از کنوز زمین برداشته بتو داد
بعوض آن یک دینار که بمقداد دادی این کیسه زر با آن جفنه طعام عوض دنیوی بود
که بتو داد و در آخرت بعوض آن جنه و نعیم بتو کرامت فرماید که هیچ گوشی نشنیده
و در خاطر هیچ کس نگذشته حضرت امیر علیه السلام فرمود صدق الله تعالی حیث قال
مثل الذین ینفقون الآیه پس از آن زرها دیناری بعبد الرحمن عوف داد
و باقی را بر اهل بیت و فقرای مهاجر و انصار نفقه نمود از این قبیل حکایات از
آن بزرگوار بسیار بظهور رسیده و کسیکه اطاعت امر حق تعالی نمود در باب ادای

در مال خود

واز عهده تکلیف ظاهری و واقعی در لطایف مالیه برآمد امیر مؤمنان و اولاد طاهرین
او صلوات الله علیهم اجمعین لعنه زیرا که زکوة در مال نه همین ربع عشر است که از هزار
درهم بیست و پنج درهم باشد بلکه انچه محبوب است در نزد حق تعالی این است که هرگز خود را
اختیار نکنی بر کسیکه او محتاج تر باشد از تو و این است که تعبیر شده در اخبار بزکوة
باطنه چنانچه در اوایل این مجلس گذشت که سؤال کردند از معصوم علیه السلام
که در چه مقدار از مال زکوة است حضرت فرمود ایا سؤال از زکوة ظاهر کردی
یا از زکوة باطنه سائل عرض کرد از هر دو سؤال کردم حضرت فرمود اما ظاهر
پس در هر هزار درهم بیست و پنج درهم است اما باطنه فلا تستأثر علی اخیک
بما هو احوج الیه منک یعنی انچه محبوب باطن است در نزد حق تعالی این است که
اختیار نکنی خود را در مال خود بر برادر خود بان مالیکه او محتاج تر باشد از تو
یعنی اگر لقمه نانی داشته باشی و حال انکه گرسنه باشی اگر بیدا کنی طعام گرسنه تر از
تو پیدا شود باید ان لقمه را باو بدهی اگر چنین کردی ادای تکلیف واقعی نموده
چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام سه روز گرسنه بود و میکرد [illegible] ایثار ان دینار
ما داد بمقداد دیگر زیرا که مقداد چهار روز گرسنه بود پس حضرت او را بر خود اختیار
کرد و عمده امتحان حق تعالی بنده کان را در مالیات است و دوستان خدا هرگز
دل بمال دنیا نه بستند و کوتاهی در انفاق در راه خدا نکردند بلکه چند نفر از
دوستان خدا هرچه داشتند از مال دنیا همه را در راه خدا دادند و از هیچ چیز
دریغ نکردند و برای ترغیب و تحریص دوستان ذکر حال چند نفر از اولیاء الله میکنیم تا

انها

در بیان احوال بعضی از اولیاء الله که [illegible]

انکه بایشان اقتدا نمایند اول حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و اله و علیه السلام بود
که تمام اموال خود را در راه خدا داد چنانچه در زبدة القصایف روایت میکند که بعضی
از فرشتگان با خود گفتند که ابراهیم علیه السلام از بسیاری مال چنین عبادت میکند
و دوستی حق تعالی را بنوعی اختیار کرده که هر بلائیکه بر او می آید تحمل ان میکند حق تعالی
بجبرئیل علیه السلام فرمود که برو و خلیل مرا از مالش تا بیاد کردن نام من امتحان کن
آمد در بیت المقدس که ابراهیم علیه السلام عبادت میکرد در گوشه [illegible]
الهی یاد او خوش یاد کرد ابراهیم چون نام کردگار خود را شنید بر دل او عشق [illegible]
چنین بیهوش آمد گفت که نام دوست مرا باین صدای دلکش یاد کرد
جبرئیل خود را [illegible] درویش یاد نمایند ابراهیم گفت ای درویش بار دیگر
نام دوست مرا یاد کن تا نصف مال خود را بتو دهم و در زبدة القصایف
نیز روایت شده که گله مال حضرت ابراهیم بنوعی بود که [illegible] قلاده زرین
در بی [illegible] گوسفند او بود جبرئیل بار دیگر نام حق تعالی را بر زبان آورد و
بیرون [illegible] همان کلمات را تکرار کرد ابراهیم مدهوش شد چنین بهوش باز آمد
گفت ای مرد بار دیگر بگو تا هرچه دارم همه را بتو بدهم پس جبرئیل بار دیگر اسم
گرامی حق تعالی را اعاده کرد باز بر دل ابراهیم مدهوش گشت چون بهوش باز آمد گفت
ای مرد یکمرتبه دیگر بگو بنده تو میشوم و حلقه غلامی تو در گوش میکنم پس جبرئیل
بار دیگر اسم مبارک حق تعالی را اعاده داد باز بمحض شنیدن بر دل ابراهیم مدهوش شد

چنین هوش آمد و شوق او به نهایت رسید گفت ای العزیز مال و جان و تن را
نام — فدای دوست کردم این مرتبه بر خاطر دوست من نام نامی و اسم شریف گرام
او را بنزد ما ره جبرئیل گفت ای خلیل دوستی ترا سزاوار است من جبرئیلم و
آمده ام برای امتحان و از مالش توکل مخلع شد ابراهیم علیه السلام خلعت
امتحان — خلّت به او رسید و لایق بود زیرا که مرتبه امتحان او در خانه بهیچیک از انبیا ندادند
او را امتحان کردند بمال و جان و تن و فرزند اما بمال شنیدی که همه را در راه
نام محبوب داده اما جان بجانان و تن بآتش نمرود و فرزند را بمعرض قربان در آورد
در این مراتب لیعه احدی از انبیا بایشان قدم نزدند و باین نوع ثابت قدم نبودند
دوم حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه واله اجمعین بود آن بزرگوار آنچه
داشت از مال دنیا همه را در راه خدا انفاق کرد و گاه میشد که خرج دیگر برای
ضعیفان و گاه میشد که از گرسنگی سنگ بشکم مبارک میبست و تفقد حال درویشان میفرمود
بنوعی در انفاق حریص بود که از حد افراط گذرانیده تا آنکه در شأنش نازل شد
ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا حاصل آنکه اسراف
مکن در بذل و انفاق بنحوی که بنشینی ملامت کرده شده نزد خدا و خلق و محتاج گشته
یا عریان شده چنانچه در منهج الصادقین در سبب نزول آیه نقل میکند که زنی مسلمه با زنی
یهودیه گفتگو کردند در اینکه آیا موسی سخی تر است یا حضرت خاتم النبیین صلی الله
علیه واله آن مسلمه بجهت امتحان دختر خود را خدمت حضرت فرستاد که یا رسول الله
مادرم این پیراهن که در بر تست مطالبه میکند حضرت بحجره در آمد پیراهن خود را

بیرون کرده بآن دختر داد و برهنه نشست بلال آمد اقامه نماز گفت و اصحاب و
یاران منتظر خروج آنحضرت بودند و آنجناب بسبب برهنگی بیرون نتوانست رفت
آیه مذکوره نازل شد حق تعالی او را باعتدال که صفت سخاوت است امر فرمود و
از حضرت صادق علیه السلام — حیوة القلوب ۲ ~~در منهج الصادقین از جابر رضی الله عنه روایت کرده~~ که آنحضرت
از آنحضرت سؤال میکردند عطا میفرمود تا آنکه زنی پسرش را نزد آنجناب
فرستاد و گفت از او سؤال کن اگر گوید که نیست بگو که پیراهن خود را
بمن ده آن پسر چنان کرد آنجناب پیراهن خود را کند و باو داد چون هنگام نماز
شد برهنه بود نتوانست بنماز بیرون بیاید پس حق تعالی آنجناب را
بلیانه نهی فرمود و آیه شریفه را فرو فرستاد و در منهج الصادقین از جابر
روایت کرده که سبب نزول آیه آن بود که روزی کودکی نزد حضرت رسول صلی الله
علیه واله آمد گفت مادرم ترا دعا میرساند و میگوید که پیراهن خود بمن
عطا فرما تا در آن نماز کنم حضرت فرمود وقتی دیگر بیا که این زمان موجود نیست
کودک رفت و باز آمد که مادرم این پیراهن را میخواهد که در بر داری حضرت
رسول صلی الله علیه واله شرم داشت برخاست و باندرون خانه
رفته پیراهن بیرون کرد بوی داد و برهنه بنشست و از این جهت
وقت نماز بلال بانگ نماز گفت حضرت بیرون نیامد و اصحاب دل
مشغول شدند یکی در اندرون رفت حضرت را برهنه دید از الحال
دوشنبه ۹ — پیراهن از جای بدست آورده بیرون تشریف آورد حق تعالی آیه مذکوره را

نازل فرموده سیم حضرت مجتبی علیه السلام بود که در راه خدا مضایقه در انفاق نفرمود
چنانچه در حدیقة الشیعه روایت میکند که آنجناب شبی براهی میرفت شنید که شخصی
با حق تعالی مناجات دارد و میگوید که خدایا از تو ده هزار درهم میخواهم که بعضی را ادا
وجه قرض و بعضی را در مایحتاج خود صرف نمایم چون آنجناب شنید و بخانه رسید پرسید
که از مال دنیا در خانه چه چیز است خبر دادند که ده هزار درهم مانده آن مبلغ را
بخانه آن مرد فرستاد و قوت فردا را حواله بخزانه پروردگار نمود و ایضا در آن
کتاب مستطاب از حافظ ابونعیم اصفهانی که از مشاهیر علمای سنت است روایت
کرده که او در کتاب حلیه خود بسند صحیح نقل کرده که حضرت امام حسن علیه السلام
دو بار از مال و منال خود بیرون رفت بنوعیکه هرچه در خانه داشت از صامت
و ناطق هیچ نماند همه را در راه خدا داد و سه مرتبه مال و اسباب خود را با
حق تعالی قسمت کرد بنوعیکه هرچه داشت حتی نعلین که در پا میکرد یکی را بفقرا
میداد و یکی را برای خود میگذاشت و چهارم حضرت خلیل صحرای کربلا نور باصره
محمد مصطفی نخل برومند بوستان علی مرتضی میوه قلب فاطمه زهرا علیهم السلام حضرت
ابی عبدالله الحسین روحی و روح العالمین فداه بود و این بزرگوار در مقام بذل و عطا
و بخشش و سخا بمرتبه بود که سبقت گرفت بر اولین و آخرین و جان در راه
حق تعالی انفاق نمود و اظهار جود و عطا فرمود که قوه احدی از اولین و آخرین نبوده
و نخواهد بود لا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن صالح و فاجر طالح اگر چه شنیدی
که حضرت خلیل الرحمن هرچه داشت داد و مضایقه از مال و جان و تن و فرزند
نکرد همه را داد لکن وقتیکه بار عصمت در میان آمد بود طاقت نداشت که دست از عیال

اهم بردارد و با آن قوه خلیلیه نتوانست که تحمل کند دست نامحرم بسوی عصمت او دراز
شود و طاقت بگیرد که دقیقه چشم نامحرم بسوی عصمت او باز شود این که
بروایت مرحوم مجلسی عطر الله مرقده در حیوة القلوب چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام
خواست که از مملکت نمرود مرحله دیگر روان نماید تابوتی ساخت و ساره را
در آن تابوت گذاشت و از بهانه غیرت که بر ساره داشت قفلی بر آن تابوت
زد تا آنکه از ملک نمرود بیرون رفت و رسید بیکی از عشاران آمد که عشور اموال
ابراهیم علیه السلام را بگیرد چون نوبت تابوت رسید عشار گفت این تابوت را
بگشا تا آنچه در آنست عشور آنرا بگیرم ابراهیم علیه السلام فرمود آنچه در این تابوت
هست هرچه خواهی حساب کن از طلا و نقره و عشرش را از من بگیر و تابوت را
نگشا عشار گفت تا نگشائی نمیشود پس عشار بجبر در تابوت را گشود چون ساره
را با حسن و جمال که داشت مشاهده کرد از ابراهیم علیه السلام پرسید که این زن
چه نسبت دارد با تو گفت حرم منی و دختر خاله من است گفت چرا او را در این
تابوت حبس کرده حضرت فرمود برای غیرت بر او که کسی او را نه بیند عشار گفت که
نمیگذارم که از اینجا حرکت کنی تا آنکه حال این زن و جمال او را به پادشاه عرض کنم
پس رسولی به نزد پادشاه فرستاد و حقیقت حال را عرض کرد پادشاه جبرا فرستاد که
تابوت را به بردند ابراهیم علیه السلام فرمود با آنها که من از تابوت جدا نمیشوم
مگر آنکه جانم از بدن جدا شود چون این خبر به پادشاه رسانیدند فرستاد که حضرت ابراهیم

و تابوت را به نزد او حاضر ساختند پس حضرت ابراهیم و تابوت و جمیع اموال او
به نزد پادشاه بردند پادشاه به حضرت گفت تابوت را بگشا حضرت فرمود ای پادشاه
حرمت و دختر خاله من در این تابوت است و جمیع اموال خود را میدهم که این
تابوت را نگشائی پس پادشاه بجبر تابوت را گشود چون حسن و جمال ساره را
مشاهده کرد خود را ضبط نتوانست کرد و دست بجانب ساره دراز کرد ابراهیم
رو از او گردانید عرض کرد الهی حبس کن دست او را از حرمت من و دختر خاله من
پس دست پادشاه خشک شد و نتوانست که دست بساره دراز کند و نتوانست
که بسوی خود کشد پادشاه با ابراهیم علیه السلام گفت که خدای تو چنین کرد حضرت فرمود
بلی خدای من صاحب غیرت است و حرام را دشمن میدارد چون اراده حرام کردی مانع شد
میان تو و میان اراده تو پادشاه گفت که از خدای خود طلب کن که دست مرا برگرداند بسوی
من که من دیگر متعرض حرمت تو نمیشوم حضرت عرض کرد الهی دست او را باو برگردان
که دیگر متعرض حرمت من نمیشود پس حق تعالی دستش را باو برگردانید باز چون نظرش
بساره افتاد نتوانست ضبط خود کند و دست بسوی ساره دراز کرد و باز ابراهیم
از غیرت دعا کرد و دست پادشاه خشک شد و بساره نرسید باز پادشاه
گفت پروردگار تو بسیار صاحب غیرت است و تو بسیار غیوری پس از خدای خود سؤال
کن که دست مرا برگرداند اگر دعای ترا مستجاب کند دیگر این کار را نکنم حضرت گفت
سؤال میکنم بشرط آنکه اگر دیگر چنین کار بکنی از من سؤال نکنی که از برای تو دعا
بکنم پادشاه گفت بلی حضرت عرض کرد پروردگارا اگر راست میگوید دستش را باو
برگردان پس دستش باو برگشت چون پادشاه این حال را دید از حضرت مهابتی

در دل

در دل او افتاد و آنحضرت را تعظیم و تکریم بسیار کرد و گفت تو ایمنی از آنکه متعرض
حرمت تو شوم تا چیزی از اموال ترا بگیرم پس هر جا که خواهی برو و لیکن مرا
بسوی تو حاجتیست حضرت فرمود بگو حاجت خود را عرض کرد میخواهم رخصت
دهی کنیزک جمیله خوشروئی عاقله دانائی دارم او را بساره بخشم که
خدمت او کند حضرت رخصت داد تا هاجر مادر اسمعیل را باو داد مؤلف
گوید چون کلام باین خطابه افتاد متذکر مطلبی شدم فورا دیده ام پرآب و قلبم لبالب
شد و آن مطلب اینست که خدا حی و میت ندارد یعنی چنانچه در حال حیوة
علم دارد و می بیند و میشنود و میگوید و متألم و ملتفت میباشد بعد از مردن هم علم
دارد و می بیند و میشنود و میگوید و متألم و ملتفت پس بنا بر این ملاحظه نما براحوال
خلیل صحرای کربلا حضرت سید الشهدا علیه السلام که چه گذشت بر آنجناب و چگونه
صبر و تحمل کرد که عصمت کبری حضرت زینب و ام کلثوم و سایر زنان و دختران
و خواهران در میان همه نامحرمان با سر برهنه بی چادر و معجر منزل بمنزل شهر بشهر
دیار بدیار مانند اسیران روم و زنگبار همه بازو بسته گردن در غل و زنجیر
و حضرت سید الساجدین علیه السلام چگونه صبر کرد و طاقت گرفت که در حضور او
معجر از سر عمه ها و خواهرها و دختران و زنان و کنیزان بر دارند و خلخال از
پای شان بیرون آرند و گوشواره ها از روی ظلم و تعدی از گوشهای ایشان بیرون
آورند بنوعیکه گوشهای ایشان را پاره کنند حضرت خلیل الرحمن طاقت نیاورد که
پادشاه دست بی ادبی بسوی ساره دراز کند و صلوات مبارک برگردانید و بالاخره بر خلیل

حیوة القلوب

که یکعالم صبر بود چنانچه در آن اند چنانکه نمرود ثانی آنجناب را در میان چنان آتشیکه بروایتی
در یکفرسخ مرغ نتوانست که پرواز کند زیرا که بروایه زبدة التصانیف نمرود علیه اللعنة
امر کرد که حظیره در پیش کوه بنا کردند چهار فرسخ در چهار فرسخ وارتفاع آن صد گز
دیوار که از خشت پخته بنا کردند و قریب یکماه قوم نمرود مردود کبریت یا ارال
باطلئه همه هیزم جمع کردند و در آن ریختند تا پر شد و روغن فراوانی بر آن ریختند
وآنرا آتش زدند آن بزرگوار در مقام صبر و شکیبائی ثابت قدم و تن بچنین آتش
در داده لب بنفرین آن قوم نگشود لکن وقتیکه دید دست سلطان لول
عصمت سوی دراز شد بیطاقت شده صوت مبارک بر کردانیده و نفرین کرد تا آنکه
دست سلطان خشک شد از نفرین آنحضرت یا این عجب نیست صبر که ملائکه السموات
یا اباعبدالله چگونه طاقت آوردی و چگونه صبر نمود فرزند بیمار مظلومت در مجلس یزید
ولدالزنا در میان آن محفل عام که چهارصد کرسی نشین از هر فرقه در آن مجلس نشسته واهل
شام برای تماشا چندین هزار کس جمعیت که اهلبیت احمد مختار صلی الله علیه و آله از
عمها و خواهران و دختران و سائر زنان و کنیزان همه سر و پا برهنه بیچادر بلکه
بنا بر بعضی از روایات بیمعجر بقسمیکه منکشفات الوجوه بودند با زولیده در گردن
هر یک زنجیر بصورت اسیران روم و فرنگ در پای تخت آن لعین ولدالزنا
نگاه داشته و اهل آن محفل هر یک بطمع خام از یزید پلید خواهش کنیزی کرده و
دست بیحرمتی بسوی اهلبیت طاهرین دراز کرده که بعضی را بعنوان کنیزی گرفته
از مجلس بیرون برند آن حجة کبری بر چنین مصیبه عظمی صبر نمودند بی هیچ
تفاوت ره از کجاست تا بکجا مولف گوید که اصل حکایه کنیز خواهی

در مجلس

در مجلس یزید پلید خلافی ندارد با اختلاف در کیفیت است که بچه بود و آن
دختر که اورا کنیز خواسته که بوده باشد چه بود و آن خواهش کننده که بود
آیا دانسته کرد یا ندانسته این خواهش نمود و عاقبت کارش بکجا کشید احدی
را ندیدم که تحقیق اینفقره کرده باشد و آنچه از عبارات علما و صاحب مقاتل بنظر
رسیده اختلاف عظیم دارد لکن آنچه مولف از اخبار استنباط نموده و بنظر او راجح
آمده اینست که اینعمل شنیع و حکایه قبیح مکرر اتفاق افتاده یا در مجلس
واحد یا در مجالس متعدده یکدفعه نسبت بحضرت فاطمه صغری دختر مظلوم
کربلا اتفاق افتاد و خواهش کننده آن مرد شامی سرخ موئی بود که ندانسته
این خواهش بیجا کرده و چون مطلع از حقیقه حال شد نادم و پشیمان گشته زبان
طعن به یزید عنید گشوده زبان معذرت نسبت باهلبیت باز کرد و آخر الامر شربت
شهادت نوشیده حرکات دلیرانه از او جلادت و کتب ارباب مقاتل دال بر اینحکایت
است و یکدفعه دیگر نسبت بحضرت سکینه خاتون دختر حضرت سید الشهدا
سلام الله علیه اتفاق افتاده که خواهش کننده داد مردی از کوفه اهل یمن بود
که دانسته عمداً عالماً قدم جرأت پیش گذاشته تا آنکه بنفرین صدیقه صغری
حضرت ام کلثوم سلام الله علیها دست و بازوی آن ملعون خشک شده زبانش لال
و دیدهایش کور شده و یکمرتبه دیگر از طینت مسخره یزید پلید نسبت بحضرت
ام کلثوم سلام الله علیها اتفاق افتاد این هم از روز اجل و دانا بود و مرحوم
اعلی الله مقامه در اسرار الشهادة در آخر مجلس بیست و سیم نقل میکند که جمعی نسبت به
بعضی از کتب داده اند که حکایه مرد شامی با فاطمه دختر حضرت امیرالمومنین

طرح اخبار کثیره کرده

اتفاق افتاده نه فاطمه دختر سید الشهدا السلام الله علیه واگر طالب جمع میان اخبار بکویم
که هر دو اتفاق افتاد اولی است از اینکه بکوییم که فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام
بوده نه فاطمه دختر حضرت سید الشهداء سلام الله علیه حاصل آنکه بنابر صحت این
روایة اخیره [illegible] که روایة فاطمه دختر امیر مؤمنان و [illegible] سلام الله علیها
لهذا [illegible] چهار مرتبه این حکایة واقع شده یا هم در یک مجلس یا در مجالس متعدده چنانچه
از اخبار معلوم میشود که ملعونین اهل بیت را مکرر در مجلس عام حاضر کرده و بساط عیش و
طرب چیده و [illegible] سوخته دلان را بدرد آورده و هر کس که بصیره تامه و
اطلاع کامل در اخبار داشته و تفحص در کتب ارباب مقاتل کرده تصدیق
بمقاله مؤلف خواهد کرد اما حکایة ام خواستن در اینکه سه مرتبه واقع
شد کویا قابل شبهه نباشد و در ارجوقه تلاب [illegible] توضیح این سه مرتبه
را بیان میکنیم اگرچه اقوی آنست که چهار مرتبه واقع شده والعلم عند الله اما اول
حکایة ام خواستن فاطمه دختر حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام پس سید رحمه الله

بنابر نسخه در نزدم حاضر است ٤

در لهوف چنین روایت کرده ثم استوهبها اهل الشام الی فاطمه
بنت الحسین علیه السلام فقال یا امیر المؤمنین هب لی هذه الجاریة
فقالت فاطمه لعمتها یا عمتاه اوتمت واستخدم فقالت زینب
لا ولا کرامة لهذا الفاسق فقال الشامی من هذه الجاریة فقال یزید
لعنه الله تعالی هذه فاطمة بنت الحسین علیه السلام وتلک زینب بنت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فقال الشامی الحسین ابن فاطمه و علی
ابن ابیطالب علیه السلام قال نعم فقال الشامی لعنک الله یا یزید
اتقتل عترة نبیک وتسبی ذریته والله ما توهمت الا انهم

سبی الروم

والله

سبی الروم فقال یزید لعنه الله لالحقنک بهم ثم امر به فضرب عنقه حاصل معنی
آنکه یکی از اهل شام اشاره کرد بسوی فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام وگفت
این کنیز را بمن ببخش پس فاطمه بعمه خود گفت ایعمه یتیمی مرا بس نبود که خادم الحدث کار
سلطنبند پس حضرت زینب خاتون فرمود ازبرای تو و یزید مطلق باشی که یزید را قدرة
اینمطلب نیست چنین امر زشتی چنین سخن بزرگی را از مظلومه شنید ازروی تعجب در این مطلب
استفسار بر آمد گفت کیست این کنیز [illegible] که آن زن که تکلیف کسی را قدرة
بر کنیز خواستن نیست یزید لعین گفت این کنیز فاطمه دختر حسین است و آن زن
اسیر زینب دختر امیر المومنین علی ابن ابیطالب است پس آن شامی گفت آیا حسین پسر فاطمه
و فرزند علی ابن ابیطالب است یزید گفت بلی پس آن مرد شامی گفت ای یزید خدا
لعنت کند ترا آیا عترة پیغمبر خود را بقتل میرسانی و ذریه او را اسیر میکنی قسم بخدا
که من هرگز گمان نکردم [illegible] مگر آنکه از اسیران روم میباشند پس یزید ملعون
از سخنان آن مرد شامی [illegible] پشیمانی او در غضب شد و گفت قسم
بخدا که ترا با ایشان ملحق میکنم پس آن مرد ولد الزنا امر کرد که گردن آن مرد
شامی را زدند و در بحار الانوار از شیخ مفید قدس الله روحه چنین روایة
کرد فقالت فاطمة بنت الحسین علیه السلام ولما جلسنا بین
یدی یزید رق لنا فقام الیه رجل من اهل الشام احمر فقال یا
امیر المؤمنین هب لی هذه الجاریة یعنینی وکنت جاریة وضیئة
فارعدت وظننت ان ذلک جائز لهم فاخذت بثیاب عمتی

الوضاءة حسن و نظافة

للشامی

زینب و کانت تعلم ان ذلك لا یکون فقالت کذبت والله ولؤ
مت والله ما ذلك لك ولا له فغضب یزید لعنه الله و قال
کذبت والله ان ذلك لی ولو شئت ان افعل لفعلت قالت
کلا والله ما جعل الله لك ذلك الا ان تخرج من ملتنا وتدین بغیرها
فاستطار یزید غضبا و قال ایای تستقبلین بهذا انما خرج
من الدین ابوك واخوك قالت زینب بدین الله ودین ابی
ودین اخی اهتدیت انت وابوك وجدك ان کنت مسلما قال کذبت
یا عدوة الله قالت له انت امیر تشتم ظالما وتقهر بسلطانك فکانه
استحیا و سکت وعاد الشامی مقالته فقال هب لی هذه الجاریة فقال
له یزید اعزب وهب الله لك حتفا قاضیا صدیقه دختر فاطمه دختر
امام حسین علیه السلام گفت جمیع ما را در پیش روی یزید لعین نشانیده بودند آن ملعون چون
بما نظر کرد و حالت بیکسی و برهنگی ما را دید بر ما رقت کرد پس مردی سرخ موی
از اهل شام برخاست آمد بنزد یزید و گفت ای امیر المؤمنین این کنیز را بمن
بخش و بمن اشاره کرد و بودم من دختری در کمال حسن و بها پس بر خود لرزیدم و گمان
کردم که میتوانند ما را بکنیزی بخشند پس دست بدامان عمه ام زینب زدم و جناب
المظلومه سیده است که این مطلب برای ایشان ممکن نیست زیرا که او عالمه بود
بمصائبیکه در عهد نامه نوشته بود و میدانست که این قوه در آنجناب نیست
پس عمه ام بمرد شامی فرمود که خلاف واقع است مقصود تو والله اگر میری
باین مطلب نخواهی رسید قسم بخدا این مطلب میسر نمیشود نه برای تو و نه
برای امیر تو یزید پس یزید ملعون از سخنان آن مخدره خدا در غضب شد و

[illegible]

گفت

گفت دروغ گفتی ای زینب قسم بخدا که این قدر برای من ممکن است اگر بخواهم که این کنیز را
به بخشم میتوانم آن مخدره فرمود قسم بخدا هرگز نمیتوانی چنین کاری نمائی و برای تو
ممکن نیست و خدا چنین سلطنتی بتو نداده مگر آنکه بیرون روی از دین ما و تفاخر
کنی بدین دیگر غیر اسلام اختیار کنی پس آن ملعون پلید از سخنان آن مخدره آتش مانند
باز غضبناک برید بر روی آن مظلومه و گفت با من چنین سخنان درشت گفتگو میکنی
پدر و برادر تو از دین بدر رفتند زینب مظلومه فرمود بدین خدا و بدین پدر
و برادر من هدایت یافتی تو و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشید امر بد گفت که
دروغ گفتی ای دشمن خدا زینب فرمود اکنون تو به پادشاهی و سلطنت خود مغرور
و آنچه خواهی میگوئی چون سخن آن مظلومه باین مقام رسید گویا یزید لعین حیا کرده ساکت
شد و آن مرد شامی سخن پیش خود را دوباره عود داد بگمان آنکه آن مرد غضب شده
ملتفت نشد که این کار نباید پس گفت که این کنیز را بمن بخش که یزید در
جواب گفت ای دور شو خدا مرگ ترا برساند اما حکایت خواستن آن ملعون ام کلثوم
سلام الله علیها را بکنیزی پس مرحوم میرزا ابو القاسم فردوسی قدس الله روحه در کتاب جواهر
چنین روایت میکند که یزید پلید را مسخره بود ظهیر نام و آن ملعون ولد الزنا را
بعجب او میداشت و تمام بود امرد بخبر از واقعه ناگهان داخل بزم آن مجلس
گردید و دید عجب بزمی است که اهل بزم باهم متضاد و اسباب بزم متناقض
یکدیگرند جماعتی را دید که در کمال عشرت و غایت سرور نشسته و گروهی را
دید با انواع مصائب مبتلا در غل و زنجیر با بر و دست شکسته بخلاف مجلس نشاط

نظر الشامی داماد یزید

قمار شطرنج و شراب طرفی دیگر سغوهٔ که در میان او سرهای بریدهٔ چندی که صورت شان
مانند آفتاب و طرفی دختران ماه روی دیده گریان و دل کباب پس ظهیر متحیر آنه
باوران کاشانه گذاشت و دیدهٔ تعجب در میان اسیران گماشت و چون
را از اسیران مخالف پنداشت و تخم تمنّای خام در شوره زار مزرعهٔ جهل کاشت
اشاره بجانب صغری دختر فاطمهٔ زهرا خواهر امام مظلوم حضرت ام کلثوم سلام الله علیها
نمود به یزید پلید گفت که مرا در خانه خدمتگاری ضرور و از امیر بخشیده این جاریه
بمن مرام منظور است یزید ظالم که پیش از خجالت سر در پیش افکنده جواب نداد ظهیر از
سکوتش غیر بجا استنباط رضا کرده دست بجرمی دراز کرد که باز حرم ام کلثوم
را بگیرد آن مظلومهٔ دستگیر از حرکت بیجا ظهیر خروش از دل بر آورده
رو بمدینهٔ جد بزرگوار خود کرده عرض کرد السلام علیک یا جداه انا دخیلک
فالنجاة الیک ظهیر چون مکالمهٔ آن مظلومه را شنید ایشان را اعرب فهمید
آمد خدمت بیمار کربلا عرض کرد اگر چه ایشان شما را از اسیران فرنگ پنداشتم
و تکلم شما بالسلام می نمایند آیا مسلمانید یا کافر حضرت فرمود ما سر رشتهٔ اسلام
ما ئیم و دیگران شاخ و برگ ما میباشند عرض کرد از چه شهر بید فرمود از مدینه
عرض کرد از چه طائفه اید فرمود از قریش عرض کرد از کدام سلسله فرمود جدم محمد مصطفی
و جده ام فاطمهٔ زهرا و پدرم حسین مظلوم شهید کربلاست ظهیر چون فهمید که
ایشان آل محمد صلی الله علیه و آله میباشند عمامه بر زمین زد و طپانچه بر سر
و صورت خود زد و نوحه کرد و از مجلس بیرون رفت و باخود گفت دستی که بی ادبانه

دعای حضرت

از فعل قبیح خجل نادم و پشیمان شده

بسوی

بسوی خواتین عصمت و طهارت دراز شد قطع او لازم است پس دست خود را
بریده و با دست دیگر آن دست بریده را گرفته داخل مجلس آن ولد الزنا گردید
و زبان بمعذرت گشود و بعذرخواهی زبان باز نمود که مرا عفو کنید که شما را نشناختم
و از من در گذرید که شما را از اسیران روم پنداشتم و دستی که بی ادبانه بسوی شما
دراز کرده بودم بریدم و دور انداختم و از فعل بد خود شرمنده و روسیاه از حرکت
قبیح خود تائب و عذرخواه آمدم پس دست بریده را بپیش یزید ولد الزنا انداخت
و از مجلس بیرون رفت و بعد از آن کسی اثری از او ندید اما حکایت کنیز
خواستن حضرت سکینه خاتون را پس ابو مخنف در مقتل خود چنین روایت
میکند که بعد از مکالمهٔ یزید ملعون با علیا مخدرات سکینه خاتون فوثب الیه
رجل من اللخم وقال لولد الزنا ایها الخلیفة ارید ان تهب لی
هذه الجاریة تکون خادمة لی یعنی سکینة قال فانضمت الی
عمتها ام کلثوم وقالت یا عمتاه اما ترین یتیم تکون بنات الانبیا
خدما للادعیاء فقالت ام کلثوم سلام الله علیها للرجل اسکت
یا لکع الرجال قطع الله یدیک و رجلیک و اخرسک و جعل
مثویک النار ان بنات الانبیاء لا تکون خدما للادعیاء قال
فما استتم کلام الطاهرة حتی صرخ الملعون صرخة و عض علی لسانه
و غلت یداه الی عنقه فقالت ام کلثوم سلام الله علیها الحمد لله
الذی عجل علیک العقوبة فی الدنیا قبل الآخرة فهذا جزاء من یتجاسر

اهل عصمت و طهارت

لخم بضم گروهیست از یمن منه سلمه الله

لکع بضم لام و فتح کاف لئیم و خوار و بندهٔ لفظی منه سلمه الله

حرمش بمعنی [illegible] منه سلمه الله

بنات الانبیاء و صاحب بحر الدمع این روایة را در مجالس المتقین در مجلس ثالث عشر
نقل نموده که چون اهل مجلس فصاحت و شیرین زبانی سکینه را دیدند مردی از طائفه
شام که گوشت روی او لبالب بود و غلظت داشت از جابر خواست و گفت که این
دختر را بکنیزی بمن ببخش تا در خانه بخدمات من بسر برد و مقصود آن لعین
حضرت سکینه خاتون بود همینکه سکینه اسم کنیزی شنید خود را بعمه اش ام کلثوم
چسبانید عرض نمود آیا روا است نسل رسول مملوکان زنازادگان شوند لیکن
ام کلثوم علیها السلام بآن مردود فرمود [illegible] ای زنازاده ساکت باش ای نجس
بیهوده خدا قطع کند دست و پای ترا و ترا ذلیل گرداند و بگرداند آتش را ای مکار
تو بدبختی که اولاد پیغمبر خدا را اولاد زنا ملحق شوند راوی گوید که بخدا
قسم هنوز کلام آن مخدره تمام نشده بود که دعای او مستجاب شد پس آن مظلومه
برای تکرار آنکه اجابة دعای خود حمد الهی بجا آورد و گفت الحمد لله که تعجیل کرد
عقوبة ترا در دنیا قبل از آخرة و این است جزای کسیکه درشتی کند و متعرض
حرم رسول خدا [illegible] عالم و عالمیان بقدر مرتبه و مقام اهلبیت رسالت صلی الله
علیه و آله حضرت علیا [illegible] طاقت نیاورده نفرین نمود اما علیا مخدرات
کربلا و فرزند بیمارش صبر نمودند چه آن بی احترامیها و بی ادبیهائیکه از
آن طائفه بی شرم و حیا نسبت باهلبیت اطهار صادر شده و تحمل جمیع آن
مصائب نمودند و لب بنفرین نگشودند و بر اطاعت [illegible] رضا و تسلیم در
آوردند و مرتبه علیا مخدره که نفرین و ظهور اثر اجابت نه باشد

(از علیا مخدرات)

از علیا مخدرات حضرت ام کلثوم سلام الله علیها ظاهر شد تا بدانند که
زنان خانواده رسالت مانند مردهای شان در نزد حق تعالی مستجاب الدعوة
و صاحب معجزات باهره میباشند و دیگر آنکه چون آن طائفه بیحیا
در خواهش این مطلب مبالغه را از حد گذرانیدند و چندین دفعه
تکرار نمودند و یزید پلید هم از کمال نخوة و غرور سلطنت مدعی شد که ظاهر
چنین کاری نمایند پس حضرت علیا مخدره ام کلثوم برای آنکه بر تمام اهل مجلس
ظاهر و هویدا نمود که این فقره از دائره امکان بیرون و در وسع یزید پلید ملعون
نیست نفرین در حق آن لعین کرد و او را فوراً عبرةً للناظرین نمود و قطع امید
جمیع جالسین فرمود تا بدانند که احدی طمع این امر محال نکند آه آه دلم بسوزد
عرض کنم خون از چشم جاری باد زمانیکه حضرت علیا مخدره در مجلس یزید
اظهار این معجزه کرد با آنکه مشتبه شده و [illegible] خود خبر مانده و پشیمان گردید در
مقام دلجوئی حضرت علیا برآمده و اظهار مهربانی کرده و حضرت [illegible]
جبران فعل قبیح خود تفویض نمود و بعد از آن [illegible] تکریم و تعظیم حضرت
علیا [illegible] از [illegible] پلید این سلطان بی شرم و حیا که
آن همه بی احترامیها که کرد و آن همه معجزات قاهره و کرامات واضحه که دید
از [illegible] مشتبه نشد و دست ظلم خود را کوتاه نکرد و از اعمال قبیحه و
حرکات ناشایسته دست بر نداشت بلکه چون دید که این فقره او را
معذور داشت و نتوانست که آل الله را بکنیزی ببخشد و حضرت ام کلثوم

برسم ارمغان

حق

مستجاب شد

سلام الله علیها بنفرین خود بنوعی مردم را ترسانید که دیگر احدی قدم جرأت برای
اقدام این مطلب پیش ننهاده لهذا آتش غضب لعین ولد الزنا مشتعل شده
از فرط غضب و وفور عداوت زبان بریده را بسخنان ناشایسته باز
کرده بروایت مجالس المتقین چهار خطاب نمود خطاب اول بر سر مبارک حضرت خلیل
صحرای کربلا کرده که یا حسین گمان میکنی که پدرت ساقی کوثرست چنین روز قیامت مرا
نزد او میبرند منع آب نه نماید خطاب دوم آه آه از این کلام که قلب داغ
دیده مجروح لعین ضلیل مظلوم را نمک پاشید گفت یا حسین جدت شراب را حرام کرده

در مقام شماتت بر آمده

تو وجد تو

ومن اکنون علانیه برغم انف او در ایام شام پیش آن ملعون در حضور آن خلیل
صحرای کربلا و فرزند بیمارش بقمار بازی شطرنج مشغول میشد و چنین برحریف خود
غالب می آمد بروایت مجالس از شادی کاسه شراب و فقاع را سه مرتبه
مراشامید و از روی سرور و شعف برفیقان خود میگفت بیاشامید که
این شراب مبارکست که از برکت این سر بما رسیده و من اول کسی هستم که
این شراب را خوردم و حالانکه در پیش روی مالست و ما میخوریم و دل ما اطمینان دارد

این سر مانند مائده

از کار آن ملعون ولد الزنا بخوردن شراب و باختن قمار و بابی مزخرفات اکتفا
میکرد و دیگر جد رسول خدا وعلی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و سایر اهلبیت حضرت صاحب عصر و ائمه
سید الساجدین بابان علیه شوم خود کباب نمیکرد و عرش الهی را بلرزه نمی آورد
جرأت ندارم که فحش آن لعین حرام زاده را بر روی صفحه نگارم میترسم که از نوک قلم من

علیهم السلام

آتش شعله زند که تمام خامه را بسوزاند بلکه عالم امکان را بسوزاند که چون
خودشان صلوات الله علیهم اجمعین اذن دادند در روایت کون و تسلی
مصائب خود شده لهذا مینویسم آن فحش قبیح آن ولد الزنا را لکن کجا طاقت آن دارد از
حق این کلمه را ادا نمائی و مانند زن فرزند مرده شیون کنی و سیلاب خون
دیده روان نمائی و آن کلمه اینست که آن ملعون بدتر از فرعون بعد از
سخنان قبیح دالّه بر استهزاء و سخریه و زهر مارکون شراب خورد آنرا که در
پیاله باقی مانده بود در زیر لعن طشتیکه سر منور آن امام مظلوم بود میریخت بلکه بر

در حضور سید الساجدین

بر روی بر سر مبارک میریخت عجباً لحلمکما یا ابنی رسول الله خطاب سیم
در مقام سخریه و استهزاء میگفت یا حسین جدت استعمال ظرف طلا
و نقره را حرام کرد و حال چگونه است که من علی رغم انف او سر ترا در میان
ظرف طلا گذاشتم و این کلمات صریح است بر کفر باطنی که هرگز ایمان بخدا و
رسول نیاورده بود چنانچه خدا خواسته که کفر باطنی الملعون کافر بر تمام خلق
ظاهر گردد این بود که با آتش را گویا بود که خود اظهار کفر باطنی خود نماید که تا آخر

لعین کافر مطلق

او با احدی از دولت و دشمن مخفی و پوشیده نماند خطاب چهارم
گفت یا حسین فخر میکردی که پدر تو شجاعان عرب را در جنگ بدر کشت این
قتل در عوض آنها و همینکه حکایت بدر و حنین بخاطر الملعون آمد و آباء
خبیث و اجداد پلید خود را متذکر شد از ذوالفقار حیدر کرار بسقر رفته
غضب بر آن ولد الزنا مستولی شد بروایت سید علیه الرحمة در لهوف

ثم دعا يزيد عليه اللعنة بقضيب خيزران فجعل ينكت به ثنايا الحسين ع
عليه السلام و بروايت ابی مخنف در اين هنگام اين ابيات تكلم ميكرد لعنة الله عليه
يا حسنه يلمع في لونين يلمع في طشت من اللجين كانما
حف بوردتين كيف رأيت الضرب يا حسين شفيت
قلبي من دم الحسين اخذت ثاري وقضيت ديني ياليت
من شاهد في الحنين يعرف في اليوم بالحسين حاصل معنی انكه
آن ولد الزنا گفت كه چوب خيزران او را اندر دندانی با دست بريده حضرت ا
چوب را گرفته بر دندان ثنايای آن بزرگوار ميزد و ميگفت چه بسيار نيكو است
روی حسين كه ميدرخشد و چه رنگ ميدرخشد در طشتی از نقره كه گويا
دو ورق گل سرخ بر دو گونه روی او گذاشته اند چگونه ديدی ضرب دست
مردان را يا حسين شفا دادم قلب خود را از دردهای ديرينه بريختن خون
حسين و خون آبا و اجداد خود را گرفتم و دين خود را ادا كردم ای كاش
كسانيكه در جنگ حنين ديده بودند اجداد مرا كشته شده ميديدند امروز
ميديدند كه من در مقام تلافی با حسين چه كردم و بر سر او چه بلاها آوردم
پس بروايت مجالس از مناقب آن كافر بی شرم و حيا با چوب خيزران بر لب
دندانهای آن بزرگوار ميزد و ميگفت يوم بيوم بدر يعنی امروز بمقام تلافی
روز بدر است و در مجالس منقول است كه بنا بر بعضی از روايات انقدر زد
بر ثنايای آنجناب كه تا شكست واحدی از حضار مجلس ترحم نكرد و دل
او بر امام مظلوم نسوخت تا يزيد را منع نمايد يا آنكه واقعه اين مصيبت در دل
حيوانات اثر كرد چنانچه در مجالس و مقتل ابی مخنف منقولست كه غرابی آمد

در بالاء

در بالای قصر يزيد پليد ولد الزنا و فرياد و صيحه بلند كرد شاعر ما اينكه ای يزيد
اگرچه صاحبان قلوب قاسيه كه در اطراف تو جمعند در مقام ترحم بر ثنايا حسين
و ترا منع نكردند از اين ظلم و ستم و بيداد كه از تو درد و رشته او سر تنزو ليكن ما
طائفه حيوانات طاقت نياورديم و ترا منع ميكنيم كه دست از اين ستم بردار
كه اين لب و دندان را مكرر پيغمبر ميبوسيده ای ملعون بدتر از فرعون
از ناله و صيحه غراب استنباط مطلب كه كن از شدت خباثت و كفر باطنی
دست از ظلم و ستم بر نداشت و در جواب غراب گفت يا غراب
البين ما شئت فقل انما تندب امرا قد فعل كل
ملك و نعيم زائل و بنات الدهر يلعبن الدول حاصل
معنی آنكه ای غراب كه در هنگام عيش و سرور من صيحه ميزنی و نوحه و ناله ميكنی اگرچه
دلت ميخواهد بكن و صيحه بزن و ناله و غوغا نما كه مفيد نيست زيرا كه تو ندبه
و نوحه ميكنی بر امريكه بجا آورده شد ای غراب هر سلطنت زائل شدنی و هر
نعمت فانی شونده است و نوعروس روزگار بازی ميكند با سلاطين و
پادشاهان هر زمانی هم آغوش يكی و در هر شبی در بغل يكی از سلاطين روزگار
در تمتع است پس در اين ايام كه نوعروس دهر با ما هم آغوش و بوصل او كامياب
شده ام كه سر دشمن ما را با صد خواری در مقابل آورده و اهلبيت او را چون
كنيزان تتاری با دل كباب و اشك جاری در مجلس من بر پا داشته چرا از
عيش و سرور و كام رانی تغافل نمايم و در تلافی كينه ديرينه بر نيايم و از

این لب و دهان که همیشه بر من مفاخرة میکرد انتقام کشیدم و در اسرار الشهادة
از کجا نقل کرده که چون سر مطهر آنجناب را در نزد آن کافر غدار آوردند آن ملعون ما ایران
این ابیات را انشاء نمود اگرچه آنچه در کتاب تفحص کردم نیافتم شاید در
آن نسخه که بخط مبارک مرحوم فاضل دربندی رسیده در آنجا نوشته بود و آن
ابیات این است لما بدت تلک الحمول واشرقت تلک
الشموس علی ربی جیرون صاح الغراب فقلت صح او لا تصح
فلقد اقتضیت من النبی دیونی حاصل آنکه چون ظاهر و هویدا شد
محملهای ایران کربلا و طالع گردید سرهای چون آفتاب شهیدان نینوا از
جیرون من و جیرون اسم آن عمارت و نام قصری بود که یزید در آن نشسته بود
که اسیران و سرها را وارد مجلس آن ملعون نمودند یعنی چون اسیران و سرها در
جیرون وارد شدند صیحه زد غراب و بنا بر نوحه و ندبه گذاشت آنها
با اینکه این ظلم و بیداد نسبت با اهلبیت رسالت روا نیست پس گفتم با او که
ای غراب خواه صیحه بزنی یا صیحه نزنی من طلب و دین خود را از پیغمبر گرفتم
بعبارة اخری آن قتلها و غارتها و اسیرها که در جنگ بدر و حنین و احد
با آباء و اجداد من قرض داده بودند در این ایام بمساعدة بخت و یاری
روزگار آن قرضها را ادا کردم و ذریه آل ابی سفیان را بر آن هجوم و این
قتل و غارت و اسیرها در عوض آنها که در سابق بما کرده بودند پس آن
ملعون ولد الزنا بعد این ابیات خطاب بیک طرف بدیگر بحضار مجلس خود کرده

چنانچه

چنانچه در کتاب اسرار از مفید علیه الرحمة روایة کردند که ثم اقبل علی
اهل مجلسه فقال ان هذا کان یفخر علی ویقول ابی خیر من
اب یزید وامی خیر من امه وجدی خیر من جده وانا خیر منه
فهذا الذی قتله فاما قوله بان ابی خیر من اب یزید فلقد
حاج ابی اباه فقضی الله لابی علی ابیه واما قوله بان
امی خیر من ام یزید فلعمری لقد صدق ان فاطمة بنت رسول
الله صلی الله علیه وآله خیر من امی واما قوله جدی خیر من جده
فلیس لاحد یؤمن بالله والیوم الآخر یقول بانه خیر من محمد
صلی الله علیه وآله واما قوله بانه خیر منی فلعله لم یقرء هذه
الآیة قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع
الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک
علی کل شیء قدیر حاصل آنکه آن ملعون بدتر از فرعون رو بحضار مجلس خود کرده
گفت صاحب این سر همیشه فخر میکرد بر من و میگفت پدر من بهتر است از پدر
یزید و مادر من بهتر است از مادر او و جد من بهتر است از جد او و من
بهترم از یزید و همین سخنان او را بکشتن داد اما گفته بود که پدر
من بهتر است از پدر یزید پس بتحقیق که نزاع کرد پدر من با پدر او و خدا او را
یاری کرد پدر مرا و پدر او را کشت و سلطنت را مستقر کرد برای پدر من
واما گفته بود که مادرم بهتر است از مادر یزید پس بجان خودم قسم که این

کلام او درایت و مطابق واقع است بدرستیکه فاطمه دختر رسول الله بهترست از
مادر من و اما گفته بود که جدّ من بهترست از جدّ یزید پس هر کس که ایمان
بخدا و روز جزا آورده باشد که بگوید او بهترست از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و اما گفته بود که من بهترم از یزید پس گویا نخوانده بود این آیه را که حق تعالی
در قرآن میفرماید قل اللهم مالک الملک الی آخر الآیه بسیار عجبست از این ولد الزنا
نجس حرام که چه قدر احمق خرست که گمان کرده پادشاهی دنیا منشاء خیر
اخروست و نفهمیده که دنیا مبغوض ترین اشیاست نزد خداوند و
توجه دنیا باعث علو درجه اخروی نیست گویا آن ملعون ولد الزنا
احمق هرگز بوئی از معانی قرآن بمشام نحوستش نرسیده با آنکه خود را
از اهل لسان میدانست بلکه بگمان خود از فصحا و بلغا میدانست ترجمه ظاهر
این آیه شریفه را نفهمیده با آنکه گویا از اهل شأن نزول این آیه واقف
هدایه در حق آن لعین و پدر ملعونش معویه و غشاوه علیها الهاویه میباشد
چون آن لعین مست باده غرور و از توجه دنیای دنی مسرور بود دیگر
عقل و شعور و ادراک از او سلب شده و در بحر حماقت و نادانی غرق گشته
بی عالمه غیر معلمه و فاهمه غیر مفهمه زکیه مرضیه صدیقه کبری حضرت زینب
خاتون سلام الله علیها برابر آن خر خرافات وجواب ایرادات آن لئیم
در خطبه بلیغه حفظ انشاء کرده فرمود که مهلاً مهلاً انسیت
قول الله تعالی و لا تحسبنّ الذین کفروا انما نملی لهم
خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین
الا لعنة الله علی القوم الظالمین تمام شد شب پنجشنبه پنجم ربیع الثانی من شهور سنه هجریه
۱۳۱۰

ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین

خمس است

چون رشته کلام در بیان واجباتی بود که بر ترک آنها گناه کبیره
بود پس میگوئیم که چهارم از واجباتیکه ترک آن معصیه کبیره است در شریعه
مطهره و آن عبادتیست که باین نیز امتحان کرده میشود بندگان و تمیز داده میشود بان
محبّ اهلبیت رسالت از مبغض و دوست مؤمن از مسلم و کافر هر کس ایمان
بخدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد از دادن خمس مسامحه و کراهت
ندارد و هر کس مسامحه کند یا ترک دادن خمس کند قطعاً ایمان بخدا و رسول
خدا صلی الله علیه و آله نیاورده چنانچه حق تعالی در تشریع خمس در این آیه شریفه
تصریح باین مطلب میفرماید در سوره انفال میفرماید و اعلموا انما
غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی
و الیتمی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و ما
انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان و الله
علی کل شیء قدیر یعنی بدانید ای مؤمنان که آنچه غنیمت گرفتید از هر چیزیکه
کافر باشد بغیر از هر چه اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد چه کم و چه زیاد وجوب
میرسد خدا را از آن خمس آن و مر رسول خدا را و مر خویشان رسول خدا را که بنی هاشم
و بنی عبد المطلب اند و یتیمان ایشان را و درویشان و محتاجان ایشان را و مسافران
ایشان را پس برسانید خمس را بایشان اگر هستید شما که از روی تحقیق ایمان آورده اید
بخدا و آنچه فرو فرستادیم از آیات یعنی قرآن یا نصرت ملائکه و فتح و غیر آن از آنها

که در تنزیل بر بنده ما که محمد است در روز بدر که جدا شدن حق از باطل در آن روز بود
روزیکه بهم رسیدند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران و آن روز جمعه هفدهم رمضان
در سال دوم هجرة و خدا بر همه چیز توانا است پس هر کس که ترک خمس کند در واقع
ایمان بخدا و آیات قرآن نیاورده و در سوره نحل میفرماید ان الله یامر بالعدل
والاحسان وایتاء ذی القربی و در ذیل این آیه از حضرت ابی جعفر — منهج الصادقین در
علیه السلام روایت میکند که مراد قرابت رسول است که حق تعالی در کریمه فان
لله خمسه وللرسول ولذی القربی برای ایشان خمس واجب ساخته
بر بندگان و در سوره بنی اسرائیل میفرماید وآت ذا القربی حقه
والمساکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا ان المبذرین
کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا
یعنی بده خداوند خویش را آنچه حق او است از نفقه و حسن معیشت و
بده بدرویشان و راه گذر را حق ایشان از خمس و مراد
از مساکین و ابن سبیل در این آیه مساکین و ابن سبیل از بنی هاشم است
چنانچه در منهج الصادقین در ذیل این آیه شریفه از تغلبی از منهال
بن عمرو روایت میکند که پرسیدم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
از خمس فرمود هو لنا گفتم ان الله یقول الیتامی والمساکین حضرت
فرمود یتامانا و مساکیننا بعد از آنکه حق تعالی امر کرد که خمس را
بدهید به بنی هاشم نهی فرمود از تبذیر ولا تبذر تبذیرا یعنی اسراف
مکن و پراکنده مساز مال خود را در آنچه مرضی الهی نباشد پراکنده ساختن

غرض لهو است از صرف مال در آنچه رضای الهی نباشد اگر چه اندک باشد
و در منهج از مجاهد روایت میکند که اگر برابر کوه احد زر را در وجوه
خیر صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج کند اسراف
باشد حاصل آنکه صرف مال در معاصی اسراف و تبذیر است بعد میفرماید
ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی بدرستیکه اسراف
کنندگان یعنی صرف نمایندگان مال در معاصی هستند برادران
شیاطین یعنی امثال ایشانند در شرارت و اتلاف اموال در معاصی
یا اصدقا و اتباع شیاطین هستند زیرا که اهل تبذیر مطیع شیاطین
میباشند در اسراف و صرف مال در معاصی و در منهج در ذیل آیه شریفه
روایت میکند که کفار عرب معظم اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند
و برای یک مهمانی شتران متعدده ذبح میکردند تا مردم ستایش نمایند و
ایشان را ثنا نمایند حق تعالی ایشانرا از این نهی فرمود که در تضییع اموال مانند
دیوانند و میباشد دیو سرکش هر که در کار خود را بسیار منکر و
جاحد نعمت او پس نباید کسی او را فرمان برد و اطاعت کند
ای برادر بسیار هوش باش مبادا شیطان ترا گول بزند و در نظر تو جلوه
دهد بعضی خیرات را و ترا وادارد که ترک کنی در ادای خمس یا مسامحه
در ادای آن نمائی و در مقابل بتسویلات شیطان بسیار بسازی یا راه
فرش کنی یا تعمیر طرق نمائی یا مسجد و محراب بنا نمائی یا مدرسه
و موقوفات بنا گذاری یا تکیه ساخته علی الدوام اقامه عزا نمائی

باین خیال که این اقرب قربات و افضل طاعات و اعظم عبادات است
و در مقابل بترک اداء زکوات واجبه و خمس و مال امام میکنند مانند اکثر از
اغنیا و تجار این زمان که بالمره ترک اداء زکوة کرده و درهم و دینار از
بابت خمس و مال امام بسید و نائب امام نمیدهند و ترک امر واجب میکنند
و شیطان برای آنکه ایشان را هلاک کند و بآتش جهنم بسوزاند و ایشان را اخسر الدنیا
و الآخره کند در نظر ایشان چنین جلوه میدهد که تعمیر طرق و ساختن پل نفعش
عام است بهمه مسلمانان میرسد اگر خمس و مال امام یا زکوة بدهی زیاد نفع
نفعش عام نیست و هر چه نفعش اعم است البته ثواب آن بیشتر است
و هم چنین وسوسه میکند و در نظرش زینت میدهد که بنای مسجد ثواب
آن فوق حد احصاء است خصوصا هرگاه جماعتی در او منعقد شود که عدد
آنها از ده بگذرد که دیگر ثواب آن را غیر از حق تعالی کسی نمیتواند بنویسد
و هم چنین وقف که صدقه جاریه است که ابد الدهر میماند بکار میرسد
ثواب دادن زکوة بفقیر یا خمس بسید یا مال امام بمجتهد که هر یک از
آنها [illegible] دوام و ثباتی ندارد و باقی نخواهد ماند بثواب وقف که همیشه
باقی و مستمر است و همچنین اقامه عزای حضرت خامس آل عبا و تعزیه
داری آن بزرگوار و مخارج ایام عاشورا که دیگر ثواب آن حد و حصر
ندارد است و هیچ عبادت و طاعتی بآن نمیرسد پس چرا مال
زکوة یا خمس صرف میکنی از آن جهات کم منفعت دست بردار و اعراض

تا وسعی کن

تا وسعی کن که در این مصارف پر منفعت بذل مال کنی حاصل آنکه شیطان
ترا از راه در میبرد و بتسویلات خود ترا هلاک میکند زیرا که دست از
امر واجب بر میداری و همت میگماری بر امور مستحبه علاوه بر آن از
هیچ ثواب نداری و وزر و وبالت زیاد میشود از جاهل نادان و آن تابع
هوا و مطیع شیطان کجا تواند عمل مستحب جبره و تلافی کند گناه معصیت کبیره
مهلکه موبقه را مثل اینگونه اشخاص شنیدم اشخاص است که یکمرتبه ترک روزه
رمضان کنند و لکن در ماه ذیحجه و روز عید غدیر و ایام رجب و شعبان و سائر ایام
متبرکه روزه مندوبه بگیرد و نماز یومیه را ترک کنند و در مقابل همیشه نماز جعفر
طیار یا نماز حضرت فاطمه و زیارت علیهما السلام یا نمازهای دیگر بجا آورد
و دست از جمیع واجبات بر دارد بخیال آنکه [illegible]
و این جبره جمیع معاصی میکند به این قدر احمق و خوب چنین تنخیر و عاقل
اکثر از تجار و اغنیاء این زمان این طریق است که یکمرتبه ترک کردند دادن
زکوة و خمس و مال امام را بلکه اگر با ایشان بگوئی از این حرف بدشان می آید و
اظهار کراهت میکنند چنانچه مؤلف کتاب مکرر تجربه کرد با شخصی که صحبت از اداء
و خصوصیت داشتند از تجار گفتم هم اعراض کردند بلکه بعضی اظهار عداوت
کردند و از آن طرف در مقام عزاداری و بذل مال بعضی از اقامه عزاء و
سائر خیرات مثل تعمیر طرق و ساختن پل و بنا مسجد و تکیه دریغ ندارند لکن
مگر الاتفاق اتفاق افتاد که اهالی احمق تابع هوا و مطیع شیطان در مجلس عزا یا فقیر
یا سید از او چیزی خواهش کرد او را رد کرد بلکه بعضی رد کرد بلکه از فقیر

یا سیه را کنند و با انواع رسوائی بر دست بسته از محلی بیرون کنند ای عاقل حق
از روی انصاف فکر نما ببین که آیا خدا و رسول چنین عمل را می پسندند و از
این اعمال و افعال خوشنود میشوند که تو زکوة واجبه را ندهی و فقرا و مسلمانان گاه
گرسنه بخوابند و بگدائی بیفتند و سادات و علویات گرسنه باشند و اهم
محتاج و برهنه و مضطر گشته اولاد و اولاد علماء سائل بکف شوند و تو مال ایشان
را بانواع بدی و انواع را از حقیکه حق تعالی برقرار کرده و واجب کرده است منع کنی و
محروم نمائی و مال ایشان را بگیری بدل از زن و اولاد خود نمائی یا مسجد و تکیه بنا کنی یا
وقف کنی که عزاداری کنی خدا از تو قبول کند حاشا و رب الکعبه کلا و رب الحرم
عاقبت این کارها جز دخول در جهنم چیزی دیگر نیست طاعت و عبادت و بندگی
آن است که هرچه خدا و رسول گفته عمل نمائی نه آنکه گفته او را ترک کنی
بگفته شیطان عمل نمائی و آنچه مالیکه زکوة و خمس و مال امام را در داده نشده و او را
در راه دیگر خرج کنی صرف در معصیت کرد و آن فعل او از گناهان است و مبغوض
نظر شارع است و مشمول نهی و لا تبذر تبذیرا است و مصداق ان المبذرین
کانوا اخوان الشیاطین است پس چنین شخص خسر الدنیا والآخرة است
اما خسران دنیا زیرا که مال را هدر داد و تلف کرد اما خسران آخرت
زیرا که ترک زکوة و خمس و مال امام کرد و هر یک از اینها کبیره موبقه است
و موجب دخول در جهنم است و در سوره روم میفرماید فآت ذا القربی حقه
والمسکین وابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله
واولئک هم المفلحون یعنی پس بده ای محمد خداوند قرابت را از بنی هاشم
حق او را از غنیمت کفار و غزات و در مجمع در ذیل این آیه ترجمه از مجاهد و سدی

روایت میکند

روایت میکند که تمام امت در این خطاب داخلند و مراد عطای خمس است بفقراء
از اهلبیت و بدهید حق مسکین و راه گذریان را و در مجمع در ذیل این
آیه روایت میکند که از اهلبیت نقل است که مراد امر است باغنیاء اهل
ایمان که خمس را بدهند بقرابت رسول و علماء دینی و ابن سبیلان ایشان بدهید
که این اداء خمس و اتیان حقوق جماعت مذکوره بهتر است از امساک
برای کسانی که میخواهند رضای خدا را و آن گروه منفقان ایشانند رستگاران
و فیروزی یافتگان زیرا که تحصیل نعیم مقیم کرده اند بسبب انفاق باهل استحقاق

اداء خمس

و آیات مذکوره اگرچه کفایت در ترغیب و تحریص و توعید و تخویف ترک
خمس میکند چون اخبار در این باب بسیار است که بعضی دلالت بر مذمت و
عقاب تارک خمس و برخی دلالت بر ترغیب و تحریص و ثواب اداء خمس
و بقدر لیاقت این مختصر ذکر بعضی از اخبار وارده در باب خمس نمودن
ان شاء الله و حسن توفیقه در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند
که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی شافع یوم
القیامة لاربعة اصناف ولو جاؤا بذنوب اهل الدنیا رجل
نصر ذریتی و رجل بذل ماله لذریتی عند الضیق و رجل
احب ذریتی باللسان والقلب و رجل سعی فی حوائج ذریتی اذا
طردوا و شردوا یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من در قیامت
شفیع چهار طائفه ام اگرچه وارد محشر شوند و بهم باشند با ایشان گناهان تمام

اهل دنیا یکطائفه کسانی هستند که یاری کنند ذریه مرا و طائفه دیگر کسانی
هستند که عطا کنند مال خود را بذریه من در هنگام تنگی و ضیق معاش و طائفه
دیگر کسانی هستند دوست داشته باشند ذریه مرا بدل و زبان و طائفه دیگر
کسانی هستند که سعی کنند در حاجات ذریه من هنگامیکه ایشانرا
منع کنند از حقوق ایشان و پراکنده کنند ایشانرا از وطن ایشان پس
هرکه طالب شفاعت ان بزرگوارست باید که خمس را برساند بسادات
و دریغ ننماید از اداء خمس و ایضا در التهذیب از حضرت صادق علیه السلام
روایة میکند که فرمود قال رسول الله من صنع الی احد من اهل بیتی
ید کافیته یوم القیمة حاصل انکه هرکس نسبت بیکی از اهلبیت من
احسانی نماید من تلافی میکنم با او در روز قیامت و بدترین احوال
در قیامة وقتیست که سید فقیر بیاید و بگیرد گوشه کفن ترا و مخاصمه کند با تو
در مقام میزان عدل الهی جا بجا در التهذیب از احد الصادقین علیهما السلام
روایة میکند که فرمود ان اشد ما فیه الناس یوم القیمة ان یقوم
صاحب الخمس فیقول یا رب خمسی یعنی سخت ترین احوالیکه مردم
در قیامت با ان مبتلا میباشند ان حالتیست که برخیزد صاحب خمس عرض کند
ای پروردگار من این مرد خمسیکه برای ما قرار دادی نداد پس بگیر حق مرا
از او پس بترس از ان روز که اولاد رسول با تو در مقام مخاصمه آیند و مطالبه
حق خود کنند مبادا ترک نمائی و کوتاهی کنی در اداء خمس ~~بموجب الکتاب~~

وایضا در الکتاب

~~در کتاب [illegible] در التهذیب از امیر المؤمنین علیه السلام روایة میکند که فرمود~~
~~هلک الناس فی بطونهم و فروجهم لانهم لم یؤدوا الینا حقنا~~
~~یعنی مردم هلاک شدند از جهت شکم و فرج خود زیرا که ایشان حق ما را~~
~~بما نمیدهند و در [illegible] شکم و فرج خود صرف میکنند پس [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~روایة میکند [illegible]~~ و ایضا در ان کتاب از حضرت رضا علیه
السلام روایة میکند که قومی از اهل خراسان امدند خدمت ان حضرت
فسألوه ان یجعلهم فی حل من الخمس فقال ما امحل هذا
المودة بالسنتکم وتنقصون عنا حقا جعله الله لنا
وجعلنا له وهو الخمس لا نجعل لا نجعل احدا منکم فی حل یعنی از
ان بزرگوار سؤال کردند که بگذرد ایشانرا از خمسیکه در نزد ایشان
یا در ذمه ایشانست پس ان جناب فرمود که چه قدر محبت مکر و حیله
و تدبیر بسبب ظاهر تصریح میکنند [illegible] بزبان و منع میکنند از
ما حق ما را یعنی حق ما را بما نمیدهند ان حقیکه خداوند تعالی او را مخصوص بما کرد

محض الدیان
صریحه [illegible]
[illegible]
لا نجعل احدا منکم فی حل

ومارا هم مخفی یاد کرد یعنی برابر یا اهم حق غیر از فرار ندارد وان حق مخفی خمس است
وحق تعالی هیچیک از شمارا در باب خمس حلال نمیکند واز هیچیک از شما نمیکذرد
یا انکه ما شمارا نمیکذریم وحلال نمیکنیم وایضا دران کتاب از ابراهیم
بن هاشم روایة میکند که کفت من در خدمت حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام
بودم که صالح بن محمد بن سهل داخل شد وبود صالح بن محمد که متولی خمس مال
امام ونذورات بود در قم از جانب انحضرت پس امد خدمت حضرت
فقال یا سیدی اجعلنی من عشرة الف درهم فی حل فانی
انفقتها فقال له انت فی حل فلما خرج صالح قال ابو جعفر
علیه السلام احدهم یثب علی اموال آل محمد وایتامهم و
مساکینهم وفقرائهم وابناء سبیلهم فیاخذها ثم یجیء
فیقول اجعلنی فی حل اتراه ظن انی اقول لا افعل و
الله لیسالنهم الله تعالی یوم القیمة عن ذلک سؤالا حثیثا

الحدیث الصحیح
کالحدیث

یعنی صالح بن محمد کفت ای مولای من ده هزار درهم از خمس در ذمه منست که خرج
کردم مرا حلال نما حضرت فرمود حلال کردم ترا چون صالح بیرون رفت از
مجلس حضرت فرمود که اینها اموال آل محمد وایتام ایشان ومساکین وفقراء
ایشان را وابناء سبیل ایشان را میکیرند وتصرف میکنند ومی ایند ومیکویند
مارا حلال نما ایا ~~کمان میکنند~~ انجناب انکه ایشان کمان دارند که من
نه وشمارا حلال نمیکنم یعنی شما میدانید که ایشان قاطع اند که اکر از ما طلب

عفو

عفو وحلیت کنند ما خواهیم کفت که ما نبخشیدیم وحلال نکردیم لکن قسم بخدا که
حق تعالی در قیامت از ایشان نمیکذرد واز ایشان محاسبه خواهد کرد و
از ایشان سؤال خواهد کرد حاصل انکه ایشان را کمان انکه بعضی از ما
استحلال میکنند دیکر انکه ایشان خبر ندارند که این استحلال از روی جرأت
مفید نخواهد شد وحق تعالی از ایشان سؤال خواهد کرد پس وای بر حال
احمقان این زمان وتجار وکسبه این اعصار که در تمام عمر درهم
ودینار از زکوة وخمس ورد مظالم نمیدهند وبعد از سن شصت وهفتاد
یا ان رفتن بمکه معظمه یکنفر فقیر بیچاره یا یکسید لباس مضطر دربدر
وکرسنه اکر میاورند وبیچاره یا ده تومان یا بیست تومان بادو میدهند وهبه
وبذلت میکنند تا هزار تومان الی ده هزار تومان وسی هزار تومان از زکوة
وخمس میدهند وصلح میکنند این مبلغ کزاف را بان دراهم قلیله وبیچاره
خود ایشان بانی حیله خودرا بری الذمه کردند وهم چنین مجتهد فقیر مسکین
را پیدا میکنند وبیچاره جا میدهند وهزار تومان قبض [illegible] از او
میکیرند بانی خیال که بانی حیلها ومکرها بری الذمه شده‌اند خبر ندارند که
ان فقیر وسید ومجتهد بیچاره از باب لاعلاجی ولحاظ فقر وپریشانی وجه را
[illegible] قبول میکنند که اکر قبول نکنند ان تاجر بی انصاف این قلیل
هم نمیدهد لهذا از باب لابدیة قبول میکنند واین حیلها برائة واقعیة
نمیاورد وحق تعالی حقها در مقام محاسبه تا دینار ازو سؤال خواهد کرد

[illegible]

ومارا امام محقق یاد کرد یعنی برابر با امام حق غیر از قرار بداد و ان حق محقق حضرت
وحق تعالی هیچیک از شمارا در باب خمس حلال نمیکند و از هیچیک از شما نمیگذرد
بانکه ما شمارا نمیگذریم و حلال نمیکنیم و ایضاً در ان کتاب از ابراهیم
بن هاشم روایة میکند که گفت من در خدمت حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام
بودم که صالح بن محمد بن سهل داخل شد و بود صالح بن محمد که متولی خمس و مال
امام و نذورات بود در قم از جانب انحضرت پس امد خدمت حضرت
فقال یا سیدی اجعلنی من عشرة الف درهم فی حل فانی
انفقتها فقال له انت فی حل فلما خرج صالح قال ابو جعفر
علیه السلام احدهم یثب علی اموال آل محمد و ایتامهم و
مساکینهم و فقرائهم و ابناء سبیلهم فیاخذها ثم یجیء
فیقول اجعلنی فی حل اتراه ظن انی اقول لا افعل و
الله لیسالنهم الله تعالی یوم القیمة عن ذلک سوالاً حثیثاً

حثیثاً السریع
کالحثیث

یعنی صالح بن محمد گفت ای مولای من ده هزار درهم از خمس در ذمه من است که خرج
کردم مرا حلال نما حضرت فرمود حلال کردم ترا چون صالح بیرون رفت از
مجلس حضرت فرمود که اینها اموال آل محمد و ایتام ایشان و مساکین و فقراء
ایشان را و ابناء سبیل ایشان را میگیرند و تصرف میکنند و می ایند میگویند
مارا حلال نما ایا شما گمان ~~میکنید~~ را بجای انکه ایشان گمان دارند که من
نه و شمارا حلال نمیکنم یعنی شما میدانید که ایشان قاطع اند که اگر از ما طلب

عفو

عفو و حلیت کنند ما خواهیم گفت که نبخشیم و حلال نکنیم لکن قسم بخدا که
حق تعالی در قیامت از ایشان نمیگذرد و از ایشان محاسبه خواهد کرد و سرعت
از ایشان سوال خواهد کرد حاصل انکه ایشان را گمان انکه چون از ما
استحلال کنند دیگر انچه شده خبر ندارند که این استحلال از روی جرأت
مفید نخواهد شد و حق تعالی از ایشان سوال خواهد کرد پس وای بر حال
احمقان این زمان و تجار و کسبه این اعصار که در تمام عمر درهم
و دینار از زکوة و خمس و مال امام نمیدهند و بعد از سن پنجاه و شصت
سال رفتن بمکه معظمه یک نفر فقیر بیچاره یا یک سید بیچاره مضطر در بنای
دکرنه اگر مرا اوردند و بیچاره یا ده تومان یا صد تومان باو میدهند
هدیت میکنند تا هزار تومان الی ده هزار تومان و صد هزار تومان از زکوة
و خمس میدهند و صلح میکنند این مبلغ گزاف را بان دراهم بخس قلیله و بیچاره
خود ایشان باین حیله خود را بری الذمه کردند و ایضاً مجتهد فقیر مسکین
را پیدا میکنند و بیچاره را میدهند و هزار تومان حق مال امام از او
میگیرند باین خیال که باین حیلها و مکرها بری الذمه شدند خبر ندارند که
ان فقیر و سید و مجتهد بیچاره از باب لاعلاج و کمال فقر و پریشانی را
است که قبول میکنند که اگر قبول نکنند ان تاجر به انصاف این قلیل
هم نمیدهد لهذا از باب لابدیّه قبول میکنند و این حیلها برائت ذمه
نمیآرد و حق تعالی ایشان در موقف محاسبه تا دینار آخر از او سوال خواهد کرد

[illegible]

وهرکس که منع خمس کند وخمس ما حق خود را نداند او محشور است با عمر و ابابکر
واز متابعین ایشان است زیرا که اول کسیکه منع کرد ذریۀ رسول را از حق
ایشان وخمس ایشان را بایشان نداد ابابکر وعمر بود چنانچه روایة حرث
ابن مغیرة صریح است در این چنانچه در تهذیب از حرث بن مغیره روایة
میکند که گفت من وارد شدم بر حضرت ابی جعفر علیه السلام پس نجیه آمد و
اذن دخول خواست بعد از اذن داخل شد وخود را انداخت بر زانوی مبارک
وعرض کرد بدرستیکه فدایت گردم من خواهم سوالی نمایم که ما از آتش جهنم خلاصی یابیم
حضرت فرمود سوال نما عرض کرد فدایت شوم چه میفرمائید در حق فلان و فلان
ومراد او اول وثانی بود یعنی ابابکر وعمر حضرت فرمود ای نجیه بدرستیکه
حق تعالی خمس را برای ما قرار داد در کتاب خود و همچنین انفال وصفو الاموال
را برای ما قرار داد و مراد از صفو المال آن چیزهای قطعۀ است که
سلاطین وملوک برای خود نگاه میدارند مانند کنیز لباس خوب و لباس خوب
و همچنین انگشتر وزره نفیس که شایسته حال سلاطین است این قسم
از اموال را خداوند برای ذریۀ رسول حق قرار داد و آن دو نفر
بخدا که اول کسی هستند که ظلم کردند بر ما درباب حق ما که حق تعالی در کتاب خود برای
ما مقرر کرده و آن دو نفر اول کسی هستند که مردم را بر دوش ما سوار کردند
وخونهای ما در گردن ایشان است تا روز قیامة یعنی هر کس تا روز قیامت سیدی را
بکشد خون او در گردن ابابکر و عمر است و بدرستیکه مردم در حرام میغلطند تا

روز قیامة

روز قیامة بسبب ظلمیکه بما کردند الی یوم القیمة هر کس منع خمس کند وسادات
وذریۀ رسول را محروم کند از خمس آن کس تابع وشیعه ابابکر وعمر است
ومروج شریعة فاسد ایشان وملعون است پس مبادا از خست نفس ودنائة
طبع در مقام حیله برآئی ویا مسامحة روا داری آن بمانی وحق را محروم کنی از
فیوضات ابدیة وثمرات کثیرة دنیویة واخرویة خصوصا دعاء امام زمان
عجل الله فرجه که در حق دهندگان خمس دعا میکند چنانچه در تهذیب از محمد بن
یزید طبری روایة میکند که گفت کتب رجل من تجار فارس الی بعض
موالی ابی الحسن الرضا علیه السلام یسئله الاذن فی الخمس فکتب الیه
بسم الله الرحمن الرحیم ان الله واسع کریم ضمن علی العمل الثواب
وعلی الخلاف العذاب لا یحل مال الا من وجه احله الله ان
الخمس عوننا علی دیننا وعلی عیالاتنا وعلی موالینا وما نبذل
ونشتری من اعراضنا ممن نخاف سطوته فلا تزووه عنا ولا
تحرموا انفسکم دعائنا ما قدرتم علیه فان اخراجه مفتاح
رزقکم وتمحیص ذنوبکم وما تمهدون لانفسکم لیوم فاقتکم
والمسلم من یفی لله بما عاهد الله علیه ولیس المسلم من
اجاب باللسان وخالف بالقلب والسلام حاصلکم مردی از تجار
فارس نوشت بسوی بعضی از دوستان یا غلامان حضرت رضا علیه السلام که از
آنجناب سوال کند واذن بخواهد درباب خمس که حضرت که آنجناب ایشان
را حلال کند وذمۀ ایشان را بری کند وبگذرد از ایشان پس حضرت در جواب

والسلام

زنت که بسم الله الرحمن الرحیم بدرستیکه خداوندیکه فراگرفت رحمت او همه اشیا را
وکریم است ضامن است ثواب را برای عمل طاعات و عبادات و بر مخالفت
عذاب را یعنی بر خود لازم کرد که هر که عمل خیر و طاعت و بندگی کند باو ثواب دهد
و هر که مخالفت کند و نافرمانی خدا کند باو عذاب کند و عقاب نماید حلال نیست
هیچ مالی مگر از انوجهیکه خدا او را حلال کرده بدرستیکه خمس عون و مدد ما است
بر دین ما و بر عیالات ما و بر دوستان ما و بر آنچه ما بخشیم و بخشایش
با آن بخشش عرض و آبروی خود را از کسانیکه میترسیم از سلطنت و قهر و
غلبهٔ او پس باین حال البته منع نکنید خمس را از ما و محروم نکنید خود را از دعای ما
بقدر امکان یعنی بقدریکه ممکن است برای شما ادا خمس البته بدهید و بخیل در دعاء
ما نکنید و خود را محروم از دعاء ما ننمائید بدرستیکه اخراج خمس و دادن خمس
کلید رزق است و موجب زوال معاصی و رفع گناهان است و خمس ذخیرهٔ است
که مهیا و آماده کردید برای خود در روز درماندگی و بیچارگی خود
یعنی خمس در آن روز نفع کلی بشما میرساند و مسلمان کسی است که وفا کند با خدا
هر عهدیرا که با او بسته و نیست مسلمان کسیکه بزبان گوید مسلمانم و مطیع احکام
خداوندم و مخالفت کند قلب او با لسان او یعنی مسلمان آنست که بدل و زبان
هر دو قبول کند و جواب حق تعالی گوید در اطاعت و فرمان برداری او بلی
خوشا بحال کسانیکه بخل نکردند و خمس را دادند و ذریهٔ رسول را محروم
نکردند و اعانت کردند ایشانرا و در روزیرا برخود باز کردند و برای روز
درماندگی خود عملی مهیا کردند بداد ایشان رسند و تصدیق دعای (ع) کردند
و وفا بعهد خداوند عالم کردند و بدا بحال آنکه خسارت کلی و زیان

ایاد کرد

خمس را کوتاهی نکنید

زیاد کرد و در بخل کردن از دادن زکوة و محروم کرد ذریهٔ رسول را و اعانت
نکرد در حق ایشان و در روزیرا بر روی خود بست و عملی برای روز درماندگی
آماده نکرد و طالب دعای (ع) در حق خود نشد و وفا بعهد الهی نکرد العیاذ
بالله چه ضررها در ندادن خمس است و چه نفعها در اداء خمس است و
ترک خمس اکبر کبائر است بلکه ثانی شرک است چنانچه در تهذیب باسناد
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود اکبر الکبائر سبع
الشرك بالله العظيم وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق و
اكل مال اليتيم وعقوق الوالدين وقذف المحصنات و
الفرار من الزحف وانكار ما انزل الله فاما الشرك بالله
العظيم فقد بلغكم ما انزل الله فينا وما قال رسول الله صلى
الله عليه وآله فردوه على الله وعلى رسوله واما قتل
النفس الحرام فقتل الحسين عليه السلام واصحابه واما اكل اموال
اليتامى فقد ظلمنا فيئنا وقد ذهبوا به واما عقوق
الوالدين ~~فقذف المحصنات~~ فان الله عز وجل قال في كتابه
النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجه امهاتهم وهو
اب لهم فعقوه في ذريته وفي قرابته واما قذف المحصنات
فقد قذفوا فاطمة عليها السلام على منابرهم واما الفرار
من الزحف فقد اعطوا امير المؤمنين عليه السلام البيعة
طائعين غير مكرهين ثم فروا عنه وخذلوه واما انكار
ما انزل الله عز وجل فقد انكروا حقنا وجحدوا له
وهذا مما لا يتعاجم فيه احد والله يقول ان تجتنبوا كبائر ما
تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم مدخلا كريما

بیان عقوق والده یعنی عقوق نمودند
اذ ذاک والده و ...
ابن و ...

انعم علیه العلام ...

حاصل معنی آنکه حضرت فرمود که اکبر کبائر هفت است اول شرک بخدا است دوم
کشتن نفسی است که خدا حرام کرده از آنکه بحق نشد آنکه برای قصاص باشد سیم خوردن
مال یتیم است چهارم عاق والدین است پنجم قذف زنان مؤمنه محصنه است
ششم فرار از جنگ هفتم انکار کردن چیزیکه خدا نازل کرده است پس بعد از تعداد
این سبعه را بنحو اجمال کرده در مقام بیان تفصیل هر یک بر آمد و فرمود که اما مراد از
شرک بخداوند عظیم این است که بشما رسیده است آنچه که خداوند در شأن و مراتب ما
اهلبیت نازل فرموده و آنچه را که رسول خدا انشا نموده از کرامات در شأن و علو رتبه
ما بیان فرموده هم اینها را شما شنیده اید و شأن و مراتب ما بر شما پوشیده نیست پس آنکه
آنچه را که خدا در حق ما نازل کرده و رسول او هم بیان فرموده در علو رتبه ما هم اینها را بر
خدا و رسول رد کردید و از اینها نپذیرفتید و قبول نکردید پس کافر شدید بخدا بجهت
رد قول خدا در حق ما اما مراد از قتل نفس محترم پس کشتن حضرت حسین علیه السلام
و اصحاب او است و اما مراد از اکل مال الیتیم پس این است که ظلم کرده شدیم
ما اهلبیت در باب فیء ما که آن فدک است پس بتحقیق که گرفته شد فدک از ما و برده شد
از دست ما و اما مراد از عقوق والدین این است که حق تعالی در کتاب خود
فرموده که پیغمبر اولی و سزاوارتر است بمؤمنین از انفسهم و جانهای ایشان
و زوجات رسول مادر مؤمنین است و رسول پدر است از برای مؤمنین
پس عاق رسول شدند در ذریه او و در ذوی القربای او پس رسول را اذیت
کردند در باب ظلم بر ذریه او و عصیان او نمودند در ستم بر اقربای او
و اما مراد از قذف محصنات این است که امت [illegible] لعن میکردند
حضرت فاطمه را در روی منبرهای خود لعنة الله علیهم و [illegible]

اما مراد

و اما مراد از فرار از زحف پس این است که امت در غدیر خم بیعت کرده
بودند با آنجناب بطوع و رغبت بدون جبر و اکراه پس بعد از آن فرار
کردند از او و او را بیکس و تنها گذاشتند و او را خوار نمودند و اما مراد
از انکار ما انزل الله عز و جل پس این است که انکار کردند حق ما را و
منکر او شدند با آنکه حق تعالی در چندین سوره و چندین آیه تکرار و اصرار
فرموده در باب حق ما مثل خمس و انفال و صفو المال چنانچه از روایه سابقه
معلوم شد و بعد فرمود این بیان که کردم بر احدی پوشیده و پنهان نبود پس
آنکسانیکه این کارها کردند و مرتکب این گناهان شدند که مصدر آن ابابکر
و عمر است همه را دانسته کردند و علانیه کردند و حق تعالی فرموده اگر
از این هفت گناه کبیره اجتناب کنید ما در مقام تلافی سایر گناهان شما را محو کنیم
و در آورم شما را در مقام و موضع بزرگ که بهشت است و دادن خمس در
واقع و نفس الامر صله با امام است چنانچه در فقیه روایه میکند که سئل الصادق
علیه السلام عن قول الله عز و جل من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا
قال نزلت فی صلة الامام و قال علیه السلام درهم یوصل به الامام
افضل من الف الف درهم فی غیره فی سبیل الله حاصل آنکه از حضرت
صادق علیه السلام پرسیده شد از معنی آیه شریفه که خدا میفرماید که کیست که
بخدا قرض دهد و آن قرض کدام است فرمود این آیه در باب صله امام
علیه السلام نازل شد و فرمود که یک درهم که با آن صله کنند امام را بهتر است

نوحق تعالی از هزار هزار درهم در غیر آن که در سبیل الله صرف نماید و ایضاً در آن کتاب
از آنجناب روایت میکند که فرمود من لم یقدر علی صلتنا فلیصل صالحی
موالینا یکتب له ثواب صلتنا ومن لم یقدر علی زیارتنا فلیزر
صالحی موالینا و یکتب له ثواب زیارتنا یعنی هر که دست رس نداشته
باشد که صله کند بر ما پس صله کند بشیعیان صالح ما که مینویسند از برای او
ثواب صلهٔ ما را و هر که قادر نباشد بر زیارت کردن ما در حیات یا ممات
ما پس زیارت کند دوستان صالح ما را که مینویسند برای او ثواب زیارت
ما را پس معلوم شد که ثواب صلهٔ با امام چه قدر است و چون شیعیان در واقع
صلهٔ با امام است بعد از آنکه احتیاج شیعیان و دوستان صلهٔ با امام علیه السلام
لهم باشد پس البته احتیاج بذریهٔ رسول صلی الله علیه و آله و ادای خمس بانجابه
صله با امام و با رسول است زیرا که لحیق منه اسبق بیت یعنی هر که نزدیکی
نسبش تمام تر است نخواهد شد پس مواظب باش حال سادات را و
ترک منما احتیاج ایشان را و محروم مکن ایشان را از حقوق ایشان و از
خدا بترس و محشر را بخاطر بیاور که البته رسول خدا در قیامت تفقد حال
خمس دهندگان و حق کشندگان بذریهٔ خود را خواهد نمود چنانچه خبر طویلی
در معراج السعادة و در شرح اربعین مرحوم علامه مجلسی و در مواعظ تبریزی
و در فقیه از حضرت صادق علیه روایت کرده‌اند که فرمود اذا کان یوم
القیامة نادی مناد ایها الخلائق انصتوا فان محمدا یکلمکم
فتنصت الخلائق فیقوم النبی صلی الله علیه و آله فیقول یا
معشر الخلائق من کانت له عندی ید او منة او معروف فلیقم

حتی اکافیه فیقولون بآبائنا وامهاتنا وای ید وای منة
وای معروف لنا بل الید والمنة والمعروف لله ولرسوله
علی جمیع الخلائق فیقول لهم بلی من آوی احدا من
اهل بیتی او برهم او کساهم من عری او اشبع جایعهم فلیقم
حتی اکافیه فیقوم اناس قد فعلوا ذلک فیاتی النداء
من عند الله عز وجل یا محمد یا حبیبی قد جعلت مکافاتهم
الیک فاسکنهم من الجنة حیث شئت قال فیسکنهم فی
الوسیلة حیث لا یحجبون عن محمد و اهل بیته صلوات الله
علیهم حاصل معنی آنکه چون روز قیامت شود منادی از جانب پروردگار ندا
کند که ای خلایق خاموش باشید که محمد میخواهد تکلم نماید پس همه مردم
خاموش شوند و آنحضرت تکلم کند و فرماید ای مردمان هر کس که او را
منتی و نعمتی و حقی با من باشد برخیزد تا من تلافی آن کنم پس همه خلایق
گویند یا رسول الله ما را چه نعمتی و دستی و منتی بر تو بلکه منت و
عطا و نعمت خدا و رسول او راست بر ما آنحضرت فرماید هر که با
ذریهٔ من نیکوئی نموده و راندهٔ ایشان را جا داده و گرسنهٔ ایشان را
سیر کرده یا برهنهٔ ایشان را پوشیده برخیزد تا من تلافی آن کنم پس قومیکه
اینکار کرده باشند برخیزند پس از جانب حق تعالی بآنحضرت خطاب آید
که یا محمد ای حبیب من جزای ایشان را بتو واگذاشتم ایشان را در هر جا از بهشت
که خواهی جا ده پس حضرت ایشان را در وسیله که منزلی از منازل اعلا
جنات است جا دهد که حجاب نباشد از دیدن محمد و آل او علیهم الصلوة والسلام

و مؤید این روایة حکایتی است که در شرح اربعین ملا محمد باقر واعظ تبریزی بنده کواست
برای ترغیب دوستان عرض میشود و ملخص حکایة اینست که در شهر بلخ پادشاهی بود
از شیعیان و دوستان اهلبیت علیهم السلام روزی سیدهٔ علویه که شوهرش مرده بود و
چند طفل صغیر واگذاشته از تنگی معاش و شدت فقر و فاقه پیش پادشاه
آمده در مجمع عام پریشانی و بیکسی و یتیم داری خود عرضه داشت و گفت ای
امیر سیده ام و جمعی از سیدزادگان پدر بابان و ناتوان عیال منند و از قوت
شام و چاشت ایشان عاجزم و باین هم درین شهر غریبم و یاری و غمخواری
ندارم اگر این سیدزادگان را قوتی دهی یا در حمایت و عنایت خود جای
دهی یقین که از پیغمبر در جنت عوض خواهی گرفت پادشاه در جواب گفت ای
ضعیفه ما چه دانیم که تو اولاد پیغمبری برو و شاهد بیار تا شهادت دهد که
سیدی بعد از آن آنچه گوش کرد عمر نالید و حاجت ترا بر آورم آن بیچاره دلریش
آزرده خاطر سر در پیش از مجلس بیرون آمد گریان و نالان روی بطفلان آورد
قضا را در آن مجلس مرد مجوسی حاضر بود که از مایهٔ سخاوت حظی وافر
از ثمرهٔ مروت بهره مندی داشت چون آن حال بدید و آن گفتگو بشنید
دلش بر آن ضعیفه بسوخت بر اثر وی بیرون آمد و آن زن را دریافت
و با خود گفت هر چند در دین بیگانه هست اما مروت تقاضا کند که او را
جای دهم و از آنچه مقدور باشد توانائی رسانم پیش آن زن رفت و او را
قسم بدین و ایمان و جدش داد که باید پیش من آئی و از این التماس
امتناع نفرمائی آن سیده بیچاره فقیره پریشان از کثرت اضطرار کرها
قبول کرد و فرزندان را گرفته بخانهٔ مجوسی رفت مرد مجوسی بنهایت اعزاز
بجای آورد و منزلی علاحده برای ایشان مهیا کرد و ما یحتاج مرتب ساخت

از کثرت نجد

چون شب در آمد

چون شب در آمد قضا را پادشاه در خواب دید که قیامت قیام کرده و مردم همه تشنه
گرد اگرد حوض کوثر جمع اند حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و حضرت حیدر
علیه السلام ساقی کوثر است جام در دست گرفته نزد آن حضرت رسول صلی الله
علیه و اله دوستان و شیعیان عطشان را سیراب میکنند پادشاه هم خود را
بنمود که تشنه ام حضرت رسالت اشاره کرد که وی را هم آب ده حضرت
ساقی کوثر فرمود ای مرد تو چه کسی عرض کرد از دوستان و شیعیان شما حضرت فرمود
برما معلوم نیست دوستی تو برو شاهد بیار که دوستی و شیعهٔ مائی شاه
عرض کرد در چنین روز شاهد از کجا آورم که عاجزم حضرت فرمود که پیش آن
سیدهٔ بیچاره را که دیروز فرمودی شاهد بیار از کجا آورد که عاجز است از
هیبت این واقعه پادشاه بیدار شد گویا قیامت بود به هوشیار شد و
هر چه تفحص آن سیده کرد نیافت و هم چنین در آن شب مرد مجوسی در
خواب دید که قیامت قائم شده و خلایق بر سر حوض کوثر جمع شده اند
و رسول خدا صلی الله علیه و اله و علی مرتضی علیه السلام حاضر اند و هر گاه که رسول خدا
صلی الله علیه و اله میفرماید ساقی کوثر سیراب میکند ناگاه چشم مبارک رسول خدا
صلی الله علیه و اله بر آن مرد مجوسی افتاد بساقی کوثر فرمود او را سیراب کن
حضرت عرض کرد چگونه او را آب دهم و حال آنکه بیگانه و مجوسی است
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود یا علی اگر چه بیگانه است اما که
شیوهٔ آشنایان پیش گرفته او را بر ما حق تمام است که مهمان دار فرزندان
ماست حضرت ساقی کوثر حسب الامر پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود پیش بیا

وجام آب باو داد تا بنوشید پس از ان آب کل ایمان در قلبش جوشید هنوز
از حلاوت و برودت آب در کامش باقی بود که سید ارشد مضطرب وار
در ان شب تار آمد پیش ان سیدزاده و کیفیت خواب بان علویه عرض
کرد و دست در دامن وی زده استدعای تلقین کلمه شهادت نمود و در دست
ان سیدزاده مسلمان شد و بشکرانه لطف حق را تملیک ان سیدزاده کرد
عمل وی در دنیا و آخرت در درجه خود افزود ای غافل بگیر از این حکایت
عبرت کیر به بین که دلت چندین ساله و شیعه که سالها لاف تشیع میزد
از حوض کوثر رانده و کافر که از دین بیگانه بود بوسیله حسن اذیت رسول
از ان آب سیراب گشت نه از تشیع محروم بلکه از وادی ضلالت کفر بانی وسیله
بشارع راه اسلام راه یافت پس باید که در اداء حقوق سادات مسامحه ننمائی
و بعذرهای شیطانی از ثواب دو جهان جلیل بقدم الخ محروم باشی و
دست از جحد ایشان برندار و مسامحه در اداء خمس منما و الی ثابت اداء
از حق ایشان محروم منما و بی رحمی بر ایشان روا مکن که هر که رحم نکند
بیرون رفت از تشیع و رانده شد از خانواده رسالت چنانچه
در ارشاد القلوب در باب [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت میکند که فرمود لیس منا من لم یرحم صغیرنا و یوقر کبیرنا
یعنی از ما نیست هر که رحم نکند بر صغار ما و بزرگ نشمارد کبار ما را
پس از اینکه لاف تشیع میزنی و خود را از دوستان و موالیان میدانی
اگر صغیر از ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدی که محتاج است البته

اسلام

خمس

براو

براو رحم نما و اگر پیر شکسته بالی را از سلسله جلیله سادات دیدی که
مبتلا بفقر و فاقه است ~~مانند رعیت خانه ایشان~~ حاجات او را بر آور مانند
رعیتی که حوائج سلطان را بر آورد پس باید که در زمان دادن خمس منت مگذاری و خود
را بزرگ نشماری و سید را خوار نشماری مانند بعضی از ایشان این روزگار که اگر
گاهی قلیلی خمسی اخراج کنند بعد رسوائی و افتضاح و درشتی و خشونت تسلیم سید
بیچاره میکنند که هزار مرتبه مرگ بر ان سید گواراتر است با آنکه حق او را باو میدهد
و دین خود را ادا میکند باید که منت کشد و ایشان را ادا شده باشد که بوجود ایشان دین
خود را از دین بیرون آورد و از محبت اجداد طاهرین او در قیامت محفوظ باشد
بلکه مولود الفات و محبت و شفاعت ایشان میشود و هرگاه کسی زکوة یا خمس مال او
بخواهد ان مال را تصرف کند براو حرام است زیرا که خمس و زکوة بر عین مال تعلق میگیرد
بر سید و فقیر باو شریک در ان عین و اگر تصرف کند در مال شرکت بدون
اذن دیگر حرام است پس هرگاه از این مال خمس یا زکوة باو تعلق گرفت بخواهد
لباس کند برای خود و در ان لباس نماز کند نماز او باطل است و زکوة و خمس داخل
در حق الناس است و بترس از محاسبه روز قیامت و حبس منما حق مردم را زیرا که
اگر کسی حق کسی را حبس کند و با صاحب ادا نکند در قیامت بالفعل سال باید در حبس باشد
تا آنکه عرق مانند دریا روان شود پس [illegible] کند که این آب [illegible]
کو حق مردم را پس تا [illegible] اهل محشر او را توبیخ و سرزنش کنند پس لعنت حق [illegible] از
امر [illegible] که او را با جهنم برند چنانچه در ارشاد القلوب در باب [illegible] از
حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که من حبس حق المؤمن اقامه الله تعالی
در باب پانزدهم روایت میکند قال ~~رسول الله صلی الله علیه و آله~~ امیر المؤمنین علیه السلام
لیس من شیعتنا من اکل مال المؤمن حراما و [illegible] در ارشاد در باب شانزدهم روا[illegible]

[illegible]

یوم القیامة خمسمائة عام حتی یسیل عرقه اودیة ثم ینادی مناد من عند الله
عز وجل هذا الظالم الذی حبس عن الله عز وجل حقه قال فیوبخ اربعین
یوما ثم یؤمر به الی النار یعنی کسی که حبس کند حق مومن را و ادا نکند حق او را حق تعالی او
در قیامت پانصد سال حبس میکند در صحرای محشر تا آنکه عرق از او جاری میشود بقدری که مانند سیل
در بیابانها جاری میشود و از جانب حق تعالی منادی ندا میکند این آن ظالمی است که حبس
کرد حق خدا را بعد حضرت فرمود که او را تا چهل روز توبیخ و سرزنش میکنند آنوقت
امر از جانب خدا میشود که او را به جهنم برند بترس از روز قیامت که روز حسرت
و ندامت است در آن روز طلبکاران تو دور ترا خواهند گرفت و هر یک مطالبه
حق خود از تو میکنند و از اعمال صالحه آنچه داری از تو میگیرند و چون عمل صالح تمام شود
از گناهان طلبکاران بر تو بار کنند و از دین تو خواهند گرفت اگر تو در دنیا
از مال دنیا ایشان گرفتی و باز پس ندادی آنها در قیامت از دین تو خواهند
گرفت ای بیعقل دیوانه که زکوة و خمس را نمیدهی و بتعمیر طرف میکنی و خیابان
فرش میکنی و مسجد و پل بسیار و تکیه و حسینیه بنا میکنی و اقامه عزا
و مجلس تعزیه برپا میکنی در صورتیکه آنچه که در این راهها خرج میکنی یا از
ممر ربا یا قمار یا وقف یا کسب حرام پیدا کردی یا از زراعت و تجارت
تحصیل نمودی لکن زکوة و خمس و مال که در آنرا ندادی خود را مشغول الذمه میکنی
بخیال آنکه ثواب تحصیل کنی و هیچ خبر نداری که در قیامت هر تار موی از
ریشت در دست یکنفر است برای احقاق حق خود برای اثبات این مطلب
اکتفا میکنیم بذکر چند روایت در جامع الاخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند

دانق

کرورند ما یأخذ المظلوم من دین الظالم اکثر مما یأخذ الظالم من دنیا
المظلوم وفی بعض الروایات من دنیا المظلوم حاصل معنی آنکه آنچه که
میگیرد مظلوم در قیامت از دین ظالم زیادتر است از آنچه که اخذ کرده ظالم
از حق مظلوم یا بنا بر بعض روایات از دنیای مظلوم یعنی آنچه که ظالم از مال دنیای
مظلوم گرفته خیلی کمتر است از آنچه که مظلوم در عوض از دین آن ظالم میگیرد بلکه بمراتب
بمراتب شتی زیادتر است آنچه که مظلوم میگیرد از ظالم از دین یا حسنات او
زیاده و [illegible] گزاف از ظالم میگیرد اگر بخواهی مقدارش را بدانی که چه مقدار است
در انوار نعمانیه در باب قیامت روایت میکند وفی الاخبار انه یؤخذ
بدانق فضة سبعمائة صلوة مقبولة فیعطاها الخصم یعنی عوض
یکدانق نقره که مال کسی را خورده هفتصد نماز مقبول از او میگیرند و دانق شش یک
یکدرهم است و آن هشت جو میانه است و [illegible] لیرخوش حال
فقراء و سادات که در دنیا حق ایشانرا میخورند و حبس میکنند و نمیدهند که
[illegible] گزاف میکنند و بدانها کسب و تجارتیکه باغوای شیطان حقوق آنها
بیچارگان را میخورند و چه چیزهای بیشمار برای ایشان وارد میشود که باید در
عوض بگیرند که قریب بنیم قران این کلاب است چهار هزار و دویست نماز
مقبول بدهد با اینکه در میان طاعات و عبادات نماز از همه افضل است
مع ذلک اینقدر از نماز باید در عوض بدهد آنهم باید نماز مقبول باشد
پس اگر سائر عبادات عوض قرار داده شود دیگر چه مقدار خواهد شد و از
احوال مانعین زکوة و خمس و خورندگان مال مردم و ظلم کنندگان بر بندگان
خدا تعالی و ای بدبختی از کثرت مظالم که در ذمه دارد کفاف نکند اعمال حسنه او

و نه طلبکار که
مظلوم باشند
سیه بختند

واحسرتاه

مظالم او را پس از گناه مظلوم میگیرند بر گردن این ظالم بار کنند و او را بجهنم میبرند ای
وا فضیحتاه و وا افلاساه چنانچه در انوار روایت میکند که روی عن النبی صلی الله
علیه و آله قال لاصحابه اتدرون من المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم
له ولا مال ولا متاع قال ان المفلس من امتی من اتی یوم القیامة بصلوة
وصیام و زکوة و یاتی قد شتم هذا و اکل مال هذا و سفک دم
هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته و هذا من حسناته فان
فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم
فطرحت علیه ثم یطرح فی النار حاصل مضمون آنکه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله باصحاب فرمود که آیا مفلس را میدانید که کیست عرض کردند که
معروف در میان ما کسی را گویند که نه مال داشته باشد و نه درهم و نه متاع دنیوی
حضرت فرمود بدرستیکه مفلس امت من کسیست که بیاید در قیامت با
نمازها و روزه‌ها و زکوة و میآید در مقابل او کسیکه او را فحش داده بود
آن صاحب نماز و روزه و زکوة یا مال او را [illegible] خورده یا خون او را ریخته
یا او را ناحق زده پس میگیرند از حسنات آنکس و میدهند بآنکسیکه باو
فحش داده بود و از حسنات او میگیرند میدهند بآنکس که مال او را خورده
و هم چنین تا آخر پس اگر حسنات او وفا نکند و تمام شود قبل از آنکه
در عوض حق همه داده شود پس آنوقت بعوض حق آنکسانیکه باقی مانده در ذمه
آن ظالم گناه آن صاحب حق را بر میدارند بر گردن آن ظالم میگذارند و او را بجهنم
میاندازند پس بهتر از چنین روزی که محاسبه کنند در حضور چنین پادشاه عادلی
و بگیرد صاحب خمس یا زکوة ریش ترا و مطالبه حق خود کند و عرض کند خدایا خمس مرا

نداد

نداد آنچه در دنیا رفتم عجز کردم مردود بود بار دیگر اعتنائی بمن نکرد امروز حق
حق مرا بگیر که در دنیا صبر کردم باُمید حق گذاری تو در این روز چنانچه در — وعده
انوار روایت میکند قال علیه السلام اشد ما یکون علی الانسان یوم
القیامة ان یقوم اهل الخمس فیتعلقوا بذلک الرجل و یقولوا
ربنا ان هذا الرجل قد اکل خمسنا و تصرف فیه و لم یدفعه الینا
فیه فیعوضهم الله عز و جل من حسنات ذلک الرجل و کذلک الزکوة — الیهم
حاصل آنکه شدیدترین حالات برای انسان در روز قیامت این است که برخیزند
اهل خمس یعنی سادات پس بچسبند بصاحب خمس بآنکسیکه خورده‌اند
خمس را و نداده حق سادات را و بگویند پروردگارا بدرستیکه این
مرد خمس ما را خورده و بما نداده بود پس حق تعالی در عوض آن خمسیکه خورده بود از
حسنات او بگیرد و بآن صاحب خمس بدهد و هم چنین است حال اهل زکوة
یعنی فقرا برخیزند و گویند خداوندا زکوة ما را نداده‌اند و خورده‌اند و امروز حق
ما را از ایشان گرفته بما برسان حق تعالی از حسنات مانعین زکوة گرفته بفقرا
و مستحقین میرساند ای مانع خمس و زکوة و متمرد از قول خدا و تابع شیطان و
مطیع هوا چنین روزی در پیش است و در چنین کار گاهی مبتلا خواهی شد که
بالمره مفری برایت نیست مبادا گول شیطان بخوری و مغرور شوی که خدا
ارحم الراحمین است و فقرا و سادات را از حق ایشان محروم کنی و
خمس و زکوة را بخوری و بدانی بدانکه خداوند ارحم الراحمین و اکرم
الاکرمین است مع ذلک کار بسیار سخت است و در باب حساب امر بسیار شدید است

برای انکه مغرور نشوی و کول شیطان نخوری و از عاقبت کار مطلع نشوی در حالتیکه محاسبه و مشت

او ضایع بار میزان را فی الجملة باخبر شوی بیان بعضی از اخبار میکنیم و بدان که

نمانه خزوارت ۲ در انوار روایت میکند که ان عیسی علیه السلام دعی علی

قبر فاحیا الله تعالی صاحبه فسئله عن حاله فقال کنت حمالا فحملت

یوما حطبا لرجل فکسرت خلالا وخللت به اسنانی فانا مطالب

به منذ مت یعنی حضرت روح الله بر سر قبری ایستادند دعا کرد پس حق تعالی

برای او صاحب ان قبر را زنده کرد پس حضرت از حالات ان میت سئوال کرد

ان میت عرض کرد که من مردی حمال بودم روزی پشته هیزم از مالک بدوش گرفته

بودم که باو برسانم پس یک تراشه چوب شکستم که دندانم خلال کنم چون

مردم ان چوب خلال را از من مطالبه کردند و تا امروز در محاسبه و

گرفتار ان چوب خلالم و ایضا در انوار منقولست و فی الاخبار ان

رجلا فقیرا مات فلما دفنت جنازته بالغداة لم یفرغوا من دفنه

الی العشاء لکثرة الزحام فرئی فی المنام فقیل ما فعل الله بک فقال

غفر لی و احسن الی الکثیر الا انه حاسبنی حتی طالبنی بیوم کنت

صائما و کنت قاعدا علی حانوت صدیق لی حناط فلما کان وقت افطاری

اخذت حبة من حنطة من حانوته فکسرتها نصفین فتذکرت انها

لیست لی فالقیتها علی حنطته فاخذت من حسناتی قیمة ما نقص من

تلک الحنطة من الکسر یعنی حاصل انکه مردی فقیری که بسیار زاهد و عابد بود فوت

کرد و از کثرت عبادت و زهد و تقوی که داشت از صبح که جنازه او را برداشتند از

ان برکوه حواله کنید بلکه از فراق محبوبم بستوه امده نه کفافی بمنوال و نه صبر که ان

حضرت [illegible] وقت [illegible] وسیع داده [illegible] کرت

کثرت جمعیت خلق که بر جنازه او حاضر شدند تا شب از دفن او فارغ شدند شخص او را

در خواب دید از او پرسید که حق تعالی با ان عبادت و زهد و تقوی که داشتی چه معامله کرد گفت مرا

امرزید و نیکوئی بسیار بمن فرمود لکن مرا در معرض حساب در آورد و باز محاسبه کرد

از هر صغیر و کبیر و کم و زیاد حتی انکه مطالبه کرد از من قیمت شکستن یکدانه گندم را که از

مال رفیقم شکسته بودم و حکایت ان چنین بود که روزی صائم بودم و نشسته بودم نزد رفیقی

من که گندم فروش بود چون وقت افطار شد یکدانه گندم از گندمهای او برداشتم و با دندان

او را شکسته دو حصه کردم بعد بخاطرم آمد که برایم جایز نبود خوردن ان گندم پس ان

دانه شکسته را انداختم در میان گندمهای او پس حق تعالی در مقام محاسبه برآمد و قیمت شکستن

شکستن ان یکدانه گندم را از من مطالبه کرد و بقدریکه ان یکدانه گندم از شکستن

ناقص شده از حسنات من حق تعالی گرفت و بان گندم فروش داد و ایضا در انوار نقل

کرده و فی الخبر ان رجلا اشتری لحما من قصاب ثم اتی به فرده علیه فاذا

کان یوم القیمة حاسبه الله علی درهم اللحم الذی بقی فی یده واخذ من

حسناته و اعطی القصاب یعنی حاصل انکه مردی در دنیا از قصابی گوشت خرید و داد

بود بعد از انکه گوشت را از قصاب گرفته بود پشیمان شده و گوشت را پس

با قبول نداشت و پس داد معصوم علیه السلام میفرماید چون قیامت شود حق تعالی

ان مشتری گوشت را در پای میزان حاضر میکند و ان چربی که از گوشت او باقی مانده

بود از گوشت قصاب حق تعالی او را مطالبه میکند و بقدر قیمت ان چربی گوشت از

حسنات ان مشتری میگیرد و بان قصاب عطا میکند ای عزیز و ان بر احوال ما

و صدور ما بر افعال و تجاوز ما که بالمرة خوف از خدا نمیکنیم و از حقوق الناس

اجتناب نداریم و شیطان چنان بر ما مسلط شده و در انظار جلوه داده که خداوند

و حق هر ذرهٔ را از من مطالبه کرده

رحیم و کریم است و باین مارا مغرور کرد که هیچ باکی از گناه نداریم نه از قمار و نه از ربا و
نه از کم فروشی و نه از رشوه و نه از وقف خوردن و نه از دزدی و نه از منع زکوة
و خمس و محروم کردن فقرا و سادات از هیچ قسم باکی نداریم والله جمیع این قباحات
در زمان مؤلف کتاب حسن بن عبدالله بن محمد باقر بن محمد علی النوری العینزده‌ای شیوع
داشته بقسمیکه هیچ از میان برطرف نشده اما قمار بقسمی شایع است که یکنوع از کسب شده در این بلد
که بارفروش است اکثر از تاجرزادگان بلکه بعضی از تجار و اعیان این بلد اعظم
کسب ایشان قمار است حتی در شبهای رمضان تا صبح مجلس میکنند و باین عمل مشغولند
و اما ربا بنوعی شایع است که در میان کسبه و تجار کیمیا است از کسی که او را
تنزیل بها میدهند و در مقابل کتاب خدا کتاب التنزیل آورده‌اند و جمعی از
فضلا و علما هم طریقه‌ای که حقه اعنی فرع بیل و کتیب ربا قرار داده‌اند و بزور و
دعوا و جبر از مردم صلح میگیرند و میگویند که ما صلح کرده‌ایم لعنهم الله تعالی فی
الدنیا والآخرة و اما کم فروشی در این بلد چنان شایع است که سنگ اهل
کجی و حساب نیست و هم کم است حتی آنکه از بعضی که معروف بتدین و تقوی بودند
و حاجی و کربلائی و ریش سفید بوده همیشه بجمعه و جماعت حاضر بودند و در مجالس تعزیه
غش میکنند و در اقامه عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام در نهایت خلوص
بیقرارند و مال بسیار در این راه صرف مینمایند سنگ آنها را وارسی کردم کم بود
و از جمعی شنیدم که همین اشخاص مذکورین در باب قپان سفارش میکنند بمیزان‌دار
که بلکه باید چیزی که او را میکشند سنگ بزنند و اگر خود با شد زیر قپان ملحق آنکه
بار خود را زیر قپان بند میکنند تا مال مردم را کم بیاورند و همچنین کسانیکه

عینزده قریه‌ایست از توابع لوز

نیم ذرع

نیم ذرع در دست دارند در لای ذرع کردن چنان میدوانند بر نیم ذرع را
برروی جنس خصوصا اگر قمیص باشد آن باشد که نیم ذرع میلغزد بنوعیکه
هر ذرعی بقدر یک گره کم در آید و اما رشوه بپایه میرسد بخدا که بقدری
شایع است که همه اهل محتاج التکلیف خود را میدانند که حاجت او
به رشوه ... اول قرار میدهد که فلان مبلغ میدهم طرف مرا داشته
باشید یا شاهد مرا گوش کنید یا حکم مرا بدهید و حتی بعض ائمه جماعت بلکه
برای حفظ ظاهر و گول دادن عوام رشوه را قبول نمیکنند ولکن حکم را ام ... است
نسیه میدهد و مسامحه میکنند تا آنکه اخذ الاجران مرد محتاج ... بعد از ... نو ...
یا زکوة و مال امام یا خمس تعارف الشعلوت در اندرون آنها میفرستند
جمع علی الظاهر حکم از مصدر جلالت در آید که بنا بر قرار آن حکم بلکه در چند جا آن
ورقه ... حساب فی قمهورات و اما وقف در این بلد بارفروش در این ایام
در بین جمیع اهل بلد از قبیل مباحات اصلیه است و داخل در عنوان ...
حاذ ملک است بدست هر که آمد از پدر و مادر حلال‌تر میدانند و خوردن قبیح
بالکلیه برطرف شده و حرمت سابقه بحلیت لاحقه مبدل گردیده حتی آنکه قبرستانها
را الطرف کم خانه ساختند و داخل در خانه خود نمودند حتی آنکه بعضی از
آنها قبرستان را هم میفروشند و اما ترک زکوة و خمس بنوعی متداول شده
که نزدیک است که دین بر ترک خمس و زکوة قرار گیرد الا هر که میگوید باید
خمس و زکوة داد و اعراض و انکار میکنند و هیچ واهمه از حساب ندارند

و این اشخاص باک از رسوائی و افتضاح محشر ندارند که ملائکه دست ایشان را
گرفته فریاد میکنند هر که از این گروه طلب دارد یا حق دارد بیاید و بگیرد
پس از هر طرف صاحبان حقوق و طلبکاران جمع میشوند و گریبان او را گرفته
مطالبهٔ حق خود میکنند چنانچه در انوار منقول است که روی انّه
یُجمع بین العبد یوم القیمة علی رؤس الاشهاد فینادی
الا من کان له قبلک هذا حقٌّ فلیأخذه ولا یکون شیء
اشدّ علی اهل القیامة من ان یرواه من یعرفهم مخافة ان یدّعی
علیه شیئاً حاصل آنکه هر بنده که در ذمهٔ او حقی از کسی باشد ملائکه دست او را
بگیرند در حضور جمیع خلایق ندا کنند که ای گروه خلایق هر یک از شما را که
در نزد این مرد مظلمهٔ یا حقی یا طلبی است بیاید مطالبه کند و بگیرد
پس از برای آن بنده هیچ حالتی شدیدتر نیست از آن وقت که
میبینند مردم او را میشناسند از ترس آنکه کسی از طلبکاران او چون
او را دید بیاید مانع شود بر او حق را مطالبه دین خود و حق خود نماید
ای عزیز تا کی مست بادهٔ غروری و تا چند در بادیهٔ جهل و گمراهی حیران
و بیشعوری از خواب غفلت بیدار شو که روز حسرت و ندامت در پیش است
اگرچه الحال ترا مختار العنان کردند که هرچه دلت بخواهد بکنی لکن گذرگاه بسیار
سخت که بالمرّة راه گریز ندارد در پیش است که عبور در آن گذرگاه بسیار
صعب و واجب و لازم است هیچ ملجأ و پناهی برای تو نیست مگر آنکه

وصای تمام نیست ۵

باید از عهدهٔ

باید از عهدهٔ مظالم مردم برآئی و صاحب حق را از خود راضی نمائی تا حق صاحب حق
بدهی یا او را از خود راضی نکنند نمی‌توانند از آن گذر بکنند چنانچه مجلسی علیه الرحمة
در حق الیقین از کلینی نوّر الله مضجعه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را
محشور کند از قبرها عریان و برهنه و بی ریش و بی عیب بر روشی که روز اول
خلق شده‌اند در یک صحرا برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبهٔ محشر
و ازدحام بسیار در آن و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند
پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریهٔ ایشان بلند شود
و این اول هولی است از اهوال قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند
جبّار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیده‌های ایشان
خاشع گردد و بدنهای ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسناک شود و سرها بلند
کنند بسوی آن ندا پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که جز
من خدائی نیست و حاکم عادلم و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم
و حق ضعیف را از قوی میگیرم و ظلمهای مردم را بحسنات مبادله کنم
و بر بخشندهٔ مظلمها ثواب میدهم و نمی‌گذرد از این عقبه امروز ظالمی که
نزد او مظلمهٔ باشد مگر مظلمه که صاحبش ببخشد و من او را ثواب
دهم پس بچسبید بر یکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هر که ستم بر شما

که باشد در دنیا و منی کواهم از برای شما بر ایشان و بس است کواهی من پس مظلومان
میکردند و ظالمان را بیند میکنند و طلب مظالم حقوق از ایشان میکنند و مدتها بر
این حال بمانند پس حال ایشان شدید تر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت
دیگر عرق ایشان تا دهانهای ایشان بر می آید و فریاد و فغان ایشان بیشتر میشود
و بروایت دیگر اکثر ایشان آرزو میکنند که از مظالم خود خلاص شوند و از
این عقبه نجات یابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و
ندای پروردگار حق را بشنوید چنین خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی
میفرماید که اگر میخواهید مظلمها را بر یکدیگر ببخشید و از این عقبه بگذرید
و اگر نمی بخشید مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میشوند مظلمها را
می بخشند بامید آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان گویند
پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر است از آنکه ببخشیم پس ندا رسد از رضوان
خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای بهشت و جنت الفردوس را
بیارایید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان و در نظر
ایشان جلوه دهید پس منادی ندا کند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق
سر بلند کنید و این قصرها را مشاهده کنید چنین نظر کنند هر یک آرزو کنند
که این قصر از او باشد پس منادی ندا کند که قصر از کسی است که عفو کند مظلمه
مؤمنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی بمانند که عفو
نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمیشود کسیکه مظلمه احدی از

مسلمانان

مسلمانان در ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند
ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را بگشایند که بعرصه
حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشاده شود و میزانها بر پا شود
و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلقند و هر امامی گواهی میدهد
بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی
خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا رسول الله هرگاه از
برای مرد مؤمنی نزد کافری مظلمه باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال
آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند از گناهان مسلمان
بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را عذاب کنند بسبب آن مظلمه با عذابی
که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد او است پس آن مرد پرسید
که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرد
فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و میافزایند بر حسنات
مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناه
مظلوم میگیرند و بر گناهان ظالم میافزایند و ایضا در آن کتاب مستطاب
از علل الشرایع نقل کرده که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت
میکند اگر آن قرض دار حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند
و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند اگر ایمان
بخدا و رسول آورده باشد و اعتقاد بحشر و حساب داشته باشد همین را روا
میرسد که به آلیست و بیاور شکر نعمتی که بتو عطا کردیم از آنچه خوردی و آشامیدی و لذت یافتی

میکنند

کفایة برای موعظه و تنبیه و منع او از تحمل مظالم و احقاق حقوق بندگان
خدا و اداء زکوة و خمس و دیون مسلمانان به ترس از آنکه در جهان عقبه
و گرفتار مبتلا شوی بمرد لجوج لئیمی که از اهانت و جور و غلاظ و درشتی نگذرد
و از مظلمه تو نگذرد و دست از گریبانت رها نکند و با تو در مقام لجاجت
برآمده مطالبه کند و از تو نگذرد و حق تعالی هم قرار داده که کسیکه در ذمه او
مظلمه است داخل بهشت نشود و از این جهت بود که حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله در مرض موت در ملاء عام فرمود که هر که را بر من حقی است
بیاید امروز مطالبه کند تا در عقبه قیامت محفوظ باشم با آنکه حق تعالی در
شأن آن جناب فرموده النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم مع ذلک برای یک تازیانه
که حضرت بناقه زند بر خورده بود بدوش سواده بن قیس حضرت او را در معرض
قصاص سواده در آورده کتف شریف که محل مهر نبوت بود برهنه ساخته
تا از او قصاص گیرد برای آنکه در آن عقبه پر خوف و خطر در آن باغ اراست
بی شرم و حیا عبرت بگیر از این کار و ببین که چه قدر بحث است اگر تو
دعوی محبت و ولایت و تشیع میکنی تو هم باید تا زنده خود را در معرض
قصاص در آوری و یا از صاحب قصاص دل جوئی و استرضا نمائی و بدست
خود حقوق مردم را ادا نمائی و قرض خواهان و طلبکاران را راضی کنی و هرچه
از تو طلب دارند بدهی و حقوق فقرا و سادات را هم ادا کنی تا در فردا با تو
در مقام مخاصمه بر نیایند از این جهت است که اخبار بسیار و روایات
بی شمار از اهلبیت اطهار وارد شده در ترغیب و تحریص قضا کردن طلبکار
و اداء حقوق مردمان و تحصیل برائت ذمه نمودن و ادراک اجر و ثواب کوتاهی

کردن

کردن چنانچه در انوار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود
درهم یؤدّیه العبد الی الخصماء خیر له من عبادة الف سنة
وخیر له من عتق الف رقبة وخیر له من الف حجة وعمرة وعطاء
الله لکل دانق ثواب نبی و بکل درهم مدینة فی درة
حمراء حاصل آنکه هرگاه کسی یک درهم بدهد بطلبکار خود بهتر است از عبادت
هزار سال و بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از هزار حج و عمره
و بعوض هر دانگی که بطلبکار خود برسد حق تعالی ثواب پیغمبری با و عطا نماید
و بهر درهمی که بصاحب حق برسد پروردگار عالم در عوض یک شهر از یاقوت سرخ در روز
با و کرامت فرماید و ایضاً در انوار نعمانیه روایت میکند که قال علیه السلام
من ارضی الخصماء من نفسه وجبت له الجنة بغیر حساب و
یکون فی الجنة رفیق اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام
یعنی کسیکه طلبکار خود را از خود راضی کند بهشت با و واجب و بی‌حساب
داخل بهشت شود و در بهشت رفیق حضرت اسمعیل ذبیح الله است ایضاً در آن
کتاب روایت میکند قال علیه السلام ان فی الجنة مدائن من نور
وعلی المدائن ابواب من ذهب مکلل بالدر والیاقوت وفی
جوف المدائن قباب من مسک و زعفران من نظر الی تلک
المدائن یتمنی ان یکون له مدینة منها قالوا یا نبی الله لمن هذه
المدائن قال للتائبین النادمین المرضیین الخصماء من انفسهم
العبد اذا رد درهما الی الخصماء اکرمه الله کرامة سبعین شهید و ان

از رسول خدا صلی الله علیه و آله

از رسول خدا صلی الله علیه و آله

در هدایة ... العبد الى الخصماء خير له من صيام النهار و قيام الليل و عن ... ه

ناداه ملك من تحت العرش يا عبد الله استانف العمل فقد غفر لك

ما تقدم من ذنبك ... درجنت شهرهایست از نور و ان شهرها

را درهاییست از طلا مرصع بجواهر از در و یاقوت درمیان ان شهرها

قبهاییست از مشک و زعفران هرکس بان شهرها نظر کند ارزو میکند که کاش

برای او چنین شهری بود پرسیدند یا نبی الله این شهرها که وصف کردی برای

ازکیست حضرت فرمود برای کسانیکه توبه کنند و پشیمان باشند و رضا کنند طلبکاران

را از خود بدرستیکه بنده چیزی بگیرد هم بطلبکار ربدهد حق تعالی باو مرتبه و درجه

هفتاد شهید عطا فرماید و هرگاه بنده بگیرد هم رد کند بطلبکار خود بهترست از انکه

روزها روزه بگیرد و شبها تا صبح در عبادت حق تعالی بایستد و کسیکه بگیرد هم بدهد

بطلبکار خود ملکی از زیر عرش ندا کند ای بنده خدا عمل را از سر بگیر بتحقیق که

حق تعالی امرزید جمیع گناهان گذشته ترا و ایضا در جامع الاخبار از حضرت

رسول صلی الله علیه و اله روایت میکند که فرمود من ادی شیئا الى الخصماء

جعل الله بينه و بين النار سترا كما بين السماء و الارض و يكون

في عداد الشهداء یعنی کسیکه اندک چیزی بدهد بطلبکار خود میگرداند حق تعالی

میان او و میان اتش پرده که قطر او بقدر اسمان و زمین است و در قیامت

در عداد شهیدانست و ایضا در جامع الاخبار از ان بزرگوار روایت میکند

که فرمود من مات غير تائب زفرت جهنم في وجهه ثلث زفرات

فاولها لا يبقى دمعة الا جرت على عينيه و الزفرة الثانية

از اعمال متعلقه و از معاصی و مظالم عباد

مسافة بين

لا يبقى دم الا خرج من منخريه و الزفرة الثالثة لا يبقى قيح

الا خرج من فمه فرحم الله من تاب ثم ارضى الخصماء فمن فعل ذلك

انا كفيله بالجنة حاصل انکه هرگاه بمیرد بدون توبه جهنم سه دفعه

بر رو او میغرد در غریدن اول باقی نمیماند اشکی مگر انکه جمیعا از چشمهای

او بیرون میاید و در غریدن دوم باقی نمیماند خونی در او مگر انکه جمیعا

از دو لوله دماغ او بیرون می اید و در غریدن سیم باقی نمیماند چرک و ریم

در او مگر انکه جمیعا از دهان او بیرون می اید پس حق تعالی رحمت کند و

بیامرزد کسیرا که توبه کند از معاصی و بعد از توبه طلبکاران خود را

راضی و خوشنود کند یا بدادن طلب و حقوق ایشان یا عفو کردن طلبکاران

او را یا با براء ذمه او پس از این روایة معلوم میشود که در مظالم و حق الناس

مجرد توبه کافی نیست و عفو نمیشود بلکه بعد از توبه باید صاحب حق را از

راضی کند تا عفو برای او داشته باشد و از این جهتست که اخبار بسیار وارد

شده که توبه را شرائطیست که محقق نمیشود توبه مگر بان شرائط و یکی از

ان شرائط رد مظالم و حقوق مخلوقینست بلکه از بعضی اخبار ظاهر

میشود که رد مظالم و حقوق داخل در اجزاء توبه است نه شرائط یعنی

توبه مرکبست از چند امر که یکی از ان امور اداء حقوق و رد مظالم

چنانچه در انوار از امیر مؤمنان علیه السلام روایة میکند که شخصی در حضور

هرگناه کاریکه

الناس

بزرگ

ان بزرگوار که استغفر الله حضرت فرمود ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار
ان الاستغفار درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان
اولها الندم علی ما مضی الثانی العزم علی ترک العود ابدا
الثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله املس
لیس علیک تبعة الرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها
فتؤدی حقها الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه
بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم وینشأ بینهما لحم جدید السادس
ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة وایضا در
الوزار ودر جامع الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کردند که فرمود
التائب اذا لم یستبن علیه اثر التوبة فلیس بتائب یرضی
الخصماء ویعید الصلوات ویتواضع بین الخلائق ویقی نفسه
عن الشهوات ویهزل رقبته بصیام النهار ویصفر لونه بقیام اللیل
ویخمص بطنه بقلة الاکل ویقوس ظهره من مخافة النار
ویذیب عظامه شوقا الی الجنة ویرق قلبه من هول ملک الموت
ویجفف جلده علی بدنه بتفکر الاخرة فهذا اثر التوبة
فاذا رأیتم العبد علی هذه الصفة فهو تائب ناصح لنفسه
وایضا در جامع الاخبار از ان بزرگوار روایت کرده که فرمود اتدرون
من التائب قالوا اللهم لا قال اذا تاب العبد ولم یرض الخصماء
فلیس بتائب ومن تاب ولم یزد فی العبادة فلیس بتائب و

ومن تاب

من تاب ولم یغیر لباسه فلیس بتائب ومن تاب ولم یغیر
مجلسه فلیس بتائب ومن تاب ولم یغیر طعامه فلیس بتائب و
من تاب ولم یغیر فراشه فلیس بتائب ومن تاب ولم یغیر (ووسادته)
خلقه ونیته فلیس بتائب ومن تاب ولم یفتح قلبه ولم یوسع کفه
فلیس بتائب ومن تاب ولم یقصر امله ولم یحفظ لسانه
فلیس بتائب ومن تاب ولم   فضل قوته بین یدیه
فلیس بتائب واذا استقام علی هذه الخصال فذلک التائب
پس از این اخبار معلوم شد که توبه واقعی وحقیقی آنست که شخص اول مظالم
عباد را بدهد وحقوق الناس را ادا کند وهر کس رد مظالم نکند وحقوق
الناس را ندهد توبه او قبول نیست وبی توبه مرده وهر گناهکاری که
بی توبه بمیرد مستحق جهنم است (قطعا وبلا شبهه) پس ای بنده گناهکار که در دریای معاصی غریقی
با توبه نما وخمس وزکوة را بده تا الله بعد از مردن در زمره تائبین باشی
وچنانچه توبه موقوفست باداء خمس وزکوة وفراغ ذمه از حقوق الناس
هم چنین اجابت دعا موقوفست برد مظالم عباد الله حتی وفراغ
ذمه از حقوق الناس که با اشتغال ذمه بحقوق الناس ومظالم هرگز
دعا قبول نمیشود واخبار در این باب بسیار است چنانچه در عدة الداعی
از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت میکنند که فرمود اوحی الله تعالی
الی ان یا اخا المرسلین ویا اخا المنذرین انذر قومک لا یدخلوا

بیوتاً من بیوتی و لا احداً من عبادی عند احد منهم مظلمة فانی العنه
مادام قائماً یصلی بین یدی حتی یردّ تلک المظلمة فاکون سمعه الذی
یسمع به و اکون بصره الذی یبصر به و یکون من اولیائی و اصفیائی
و یکون جاری مع النبیین و الصدیقین و الشهداء فی الجنة
حاصل آنکه حق تعالی بموسی وحی کرد که بگو بقوم خود را از آنکه داخل نشوند
خانهٔ از خانهای مرا و حال آنکه از برای احدی از بندگان من در گردن ایشان
یکی از ستمها مظلمه باشد بدرستیکه من لعنت میکنم آنکس را که در گردن او مظلمه باشد
مادامیکه ایستاده باشد بنماز در پیش روی من تا آنکه رد کند آن مظلمه را بصاحب مظلمه
پس هرگاه که مظلمه را رد کرد پس در مقام قرب بامن چنان میشود که میشوم من
گوش او که بآن گوش میشنود و میشوم من دیدهٔ او که بآن دیده میبیند و
میشود آنکس از دوستان و برگزیدگان من و همسایهٔ من میباشد با پیغمبران
و صدیقان و شهیدان در بهشت و ایضا در آن کتاب از امیر المؤمنان
علیه السلام روایت میکند که فرمود اوحی الله الی عیسی علیه السلام قل
لبنی اسرائیل لا تدخلوا بیتاً من بیوتی الا بابصار خاشعة و قلوب
طاهرة و ایدٍ نقیة و اخبرهم انی لا استجیب لاحد منهم دعوة
و لاحد من خلقی لدیه مظلمة حاصل آنکه حق تعالی وحی فرستاد بسوی عیسی علیه السلام
که بگو به بنی اسرائیل داخل نشوید خانهٔ از خانهای مرا مگر با دیدهای خاشع
قلبهای پاک و دستهای پاکیزه از لوث معاصی که آلوده نباشد بحرام و

الی اهلها

از صفات مذمومه

خبیثه باشید و بایشان بگو که من مستجاب نمیکنم از احدی از ایشان دعائی را در حالتیکه
در گردن او از برای احدی از خلق من مظلمه باشد و ایضا در آن کتاب از ائمه طاهرین علیهم السلام
روایت میکند که فرمودند فیما وعظ الله به عیسی علیه السلام یا عیسی قل لظلمة
بنی اسرائیل غسلتم وجوهکم و دنستم قلوبکم ابی تغترون
ام علیّ تجترؤن تطیّبون بالطیب لاهل الدنیا و اجوافکم عندی
بمنزلة الجیفة المنتنة کأنکم اقوام میتون یا عیسی قل لهم قلّموا
اظفارکم من کسب الحرام و اصمّوا اسماعکم عن ذکر الخناء و
اقبلوا علیّ بقلوبکم فانی لست ارید صورکم یا عیسی قل
لظلمة بنی اسرائیل فانی آلیت ان اجیب من دعانی و ان
اجابتی ایاهم لعناً لهم حتی یتفرقوا حاصل آنکه در میان مواعظیکه
حق تعالی بعیسی فرمود این مطالب بود فرمود که ای عیسی بگو بظلمه بنی اسرائیل که
شما روهای خود را از گرد و غبار میشوئید و پاک میکنید در حالیکه دلهای شما
خراب و آلوده است بانواع کثافات معاصی آیا بمن خدعه و مکر
میکنید آیا بر من جرأت میکنید معطر میکنید ظاهر خود را با نوعهای بوهای خوش برای
اهل دنیا و حال آنکه باطن شما در پیش من مانند مردار است بدبو شده آنکه
شما قوم مردگان باشید که مانند مردار متعفن هستید ای عیسی ناخنهای خود
از کسب حرام برچینید و کر کنید گوشهای خود را از شنیدن فحش و رو کنید

غنا یعنی
آواز خوانی

[illegible]

بسوزنی بقلبهای خود بدرستیکه من طالب صورتها و ظاهرهم نیستم ای عیسی بلکه نظرم
بدلهای ایشان است که بخوانند مرا در حالیکه حرام و رشوه در زیر پاهای ایشانست
و بتهای در خانهای ایشانست پس بدرستیکه من بنا گذاشتم و عهد کردم که مستجاب
نکنم دعای هر کسی که مرا بخوانند و بدرستیکه اجابت من گروه ظلمه را این
است که لعنت میکنم ایشانرا تا آنکه متفرق شوند از هم ؛ و ایضا در آن
کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایة میکند که فرمود ردّ دانق حرام
یعدل عند الله سبعین حجّة مبرورة و المحمّل لمظالم العباد
فی تبعات المخلوقین مردود الدعاء یعنی رد کردن یکدانگ از
حرام که ششیک درهم است معادلست با هفتاد حج قبول شده و السنة
و کسیکه مظلمه بندگانرا متحمل شده و بار تبعات ایشانرا بدوش کشیده دعای او
را رد میکنم و قبول و مستجاب نمیکنم ایضا در آن کتاب از آنجناب روایة میکند که
فرمود من سرّه ان یستجاب دعائه فلیطیب کسبه یعنی کسیکه خوشحال میشود آنکه
دعای او مستجاب بشود و سرور و خوشحالی میشود از این پس البته باید کسب خود را
نیکو کند و حلال نماید و ایضا در آن کتاب از آنجناب روایة میکند که فرمود
ترک لقمة حرام احبّ الی الله من صلوة الفی رکعة تطوّعا یعنی ترک یک لقمه
حرام محبوب تر است در نزد حق تعالی از دو هزار رکعت نماز نافله مستحب و ایضا در
آن کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایة میکند که فرمود من احبّ
ان یستجاب دعائه فلیطیب مطعمه و ملبسه و ایضا در آن کتاب

ادوایم تعلیه

یا داود قل للظالمین لا یذکرونی فانّ حقّا علیّ ان اذکر من ذکرنی [illegible]

روایة میکند که کسی بآنجناب عرض کرد که دوست دارم اینکه دعایم مستجاب شود حضرت فرمود
طهّر مأکلک لا تدخل بطنک الحرام و ایضا در آن کتاب روایت
میکند که و فی الحدیث القدسی فمنک الدعاء و علیّ الاجابة فلا
تحجب عنّی دعوة الّا دعوة آکل الحرام حاصل آنکه وظیفهٔ تو دعا کردن است
و بر منست اجابت کردن پس ممنوع و رد کرده نمیشود از من دعای احدی مگر دعای
کسیکه از حرام بخورد که دعای او مردودست و مع که ملیه من غیر سند و در ار
القلوب در باب شانزدهم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایة میکند که فرمود
ان احدکم لیرفع یدیه الی السّماء فیقول یا ربّ یا ربّ و مطعمه حرام
و ملبسه حرام فایّ دعاء یستجاب لهذا و ایّ عمل یقبل منه و هو
ینفق من غیر حلّ ان حجّ حجّ حراما و ان تصدّق تصدّق بحرام و
ان تزوّج تزوّج بحرام و ان صام افطر علی حرام فیا ویحه اما علم انّ
الله طیّب لا یقبل الّا الطیّب و قد قال فی کتابه انّما یتقبّل الله
من المتّقین حاصل کلام آنکه در مقام دعا دست باسمان بلند میکند و میگوید یا رب
یا رب و حال آنکه در همان حال از حرام غذا خورده و از حرام لباس پوشیده
پس چنین کس کدام دعایش مستجاب میشود و کدام عملش قبول درگاه حق تعالی
میشود یعنی هیچ اعمالش مقبول نیست زیرا که در راه خدا انفاق میکند و بفقرا
و مساکین میدهد از غیر حلال یعنی از مال حرام انفاق میکند و بمکه میرود و حج میکند
از حرام و تصدق میکند بحرام و اگر آن مال حرام زن بگیرد پس تزویج کرده بحرام
و اگر روزه بگیرد پس افطار میکند بحرام پس وای بر چنین شخص آیا نمیداند اینکه خداوند

یکارنه

طیب است و قبول نمیکند مگر طیب را و بتحقیق که ثابت است اکثر در کتاب جمع و فروع
اینست جزا اینکه حق تعالی قبول میکند اعمال و طاعات و عبادات
پرهیزکاران را یعنی کسانیکه از حرام اجتناب و احتراز نمایند پس است از
برای موعظه همین روایت شریفه که صحیح است بر اینکه هرکس مال حق خدا را پاک نکند
بدادن زکوة و خمس و تصرف کند در آن مال با آنکه برای او حرامست دعاهایش
مستجاب نشود و جمیع اعمال و عبادات از او قبول و پسندیده نیست پس اگر کسی در
ذمه او خمس و زکوة باشد و نداده مکه برود پس حج کرده حرام و اگر تصدق کند
تصدق داده حرام و اگر روزه رمضان بگیرد افطار کرده حرام و اگر زن بهمبرد
پس تزویج کرده حرام حاصل کلام هر کاری کند منجر بحرام ملحق و حرام را خدا قبول
نمیکند پس وای بر اشخاصیکه ترک زکوة و خمس میکنند و در عوض روضه خوانی
میکنند و صرف اطعام و قند و چائی و نان خشک میکنند و خانهها فرش
میکنند و تکیهها میسازند و پلها درست میکنند و سایر خیرات میکنند این کارها
هم باعث ازدیاد وزر و وبال آنکس است باید اول ذمه خود را بری بکند
و از عهده مظالم و حق فقرا و سادات بیرون آورد و مال حق خدا را پاک کند
از حرام مخلوطی آن وقت از آن مال پاک خیرات کند تا حق تعالی قبول کند زیرا
که حق تعالی پاک است از هر چیزی و بدش میآید از قبح و نجاسات و کثافت و حرام
را قبول نمیکند پس هر کس طالب و راغب سعادت اخرویست
باید حرص مال دنیا را کنار گذارد و از حرام آن چشم بپوشاند و در مقام
ذخیره مال دنیا بالکلیه بر نیاید بلکه بنده مومن که ایمان واقعی
حقیقی بخدا و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین دارد او را نباید

ذخیره دنیا

که مال دنیا را ذخیره کند اگر چه از حلال آن جمع کرده بقصد مخصوص باشد بلکه باید
که دل بستگی و علاقه نداشته باشد و طالب ذخیره آن نبوده باشد
و هر قدر که از ممر حلال بقصد مخصوص در راه خدا انفاق کند اگر چه کم و در یک لقمه
و با اراده ذخیره نکند اگر چه بقدر حبه یا ذره هم باشد و هر گاه چنین طبع نفس
و همت عالی پیدا کرد پس بمقام قرب و زلفی رسیده زیرا که محبت و علاقه
بدنیا و مال دنیا منافی است با مقام قرب الهی پس هر کس بقدر پا بیا حق خود بدنیا
و ترک علاقه از مال دنیا بمقام قرب و زلفی رسیده و هر کس بقدر علقه
حق بدنیا و مال دنیا و ذخیره آن پیدا کرد چنانچه در انوار در باب حب دنیا
نقل است و فی الروایات ان عیسی علیه السلام لما رفعه الله الی
السماء الرابعة زارته الملائکة فوجدوا علیه قمیصا مرقعا برقع
کثیرة ففحص الملائکة و قالوا الهنا لیس یساوی عملک
عیسی عندک ثوبا صحیحا فنودوا ان فتشوا عیسی ففتشوه
فوجدوا فی قمیصه ابرة یرقع بها ما یخرق منه فقال تعالی فبعزتی
وجلالی لولا ابرته لصعدته الی السماء السابعة حاصل کلام چون حق بی
حضرت عیسی علیه السلام را بسوی آسمان چهارم برد ملائکه آمدند او را زیارت کنند
دیدند ملائکه که در بدن عیسی علیه السلام پیراهنیست لباس کهنه که وصلهای لباس و
پینههای بی شمار دارد پس ملائکه از دیدن چنان پیراهن با آن بالا در بدن عیسی
بناله و ضجه آمدند و عرض کردند الها آیا از مال دنیا آنقدر برای عیسی نبود
که یک پیراهن صحیح بدون وصله بپوشد خطاب امد ای ملائکه در لباس عیسی علیه السلام

تفحص و تفتیش کنید چون تفحص کردند دیدند که در پیراهن آنحضرت یکعدد سوزن است
که آن سوزن پیراهن خود را وصله میکرد هرگاه پاره میشد پس حق تعالی خطاب
کرد که قسم بعزت و جلالت خودم که اگر عیسی این یکعدد سوزن را برای خود
ذخیره نمیکرد هر آئینه من او را باسمان هفتم بالاتر میبردم بعد از آنکه شان عیسی بن
مریم علیهما السلام برای ذخیره کردن یکعدد سوزنی که آنرا ذخیره کرده بود برای آنکه
پیراهن خود را وصله کند بقدر یک دسته آسمان از حق تعالی دور افتاد پس چه خواهد — مقام قرب
شد حال آن جماعتی که اموال گزاف ذخیره میکنند با آنکه حضرت عیسی از هر
روز کار خود خود بود و هرگز از خدا اغنا برای زیاد نکرد بلکه عرض میکرد الهی
برای شام دیگر برای ناهار من عطا فرما چنانچه در انوار روایت میکند که فی
الانجیل ان عیسی علیه السلام قال اللهم ارزقنی غدوة رغیفا
من شعیر و عشیة رغیفا من شعیر و لا ترزقنی فوق ذلک
فاطغی یعنی بار الها یک قرص نان جو برای ناهار و یک قرص نان جو برای شام
عطا فرما و زیاد از این بمن روزی نده تا طغیان کنم زیرا که نعمت
زیاد و دولت فراوان باعث طغیان میشود قال الله تعالی ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی و بالجمله آنکه ذخیره مال دنیا موجب طغیان بود
لهذا انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین اگر گاه دنیا رو بهم
میکرد باینها و مالی فراوان جمع میشد در نزد اینها همه یکدفعه در
راه خدا بذل میکردند و انفاق میفرمودند و در مقام ذخیره آن نبودند بلکه
بمقام کشیدن دنیا بر خود نمی آمدند و با مره سید و محبت او دامن خود
را آلوده با آن نکردند زیرا که محبت دنیا ... نمیکند مگر بدیهی

چنانچه

چنانچه در معراج السعادة روایة میکند که اول روزیکه سکه درهم و دینار زده شد
شیطان آنها را برداشت و بر روی چشم گذارده و بوسید و گفت هر که دوست این
دارد بنده بر حق من است و از این جهت بود که انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین بفقر و فاقه و قناعت بسر میبردند و مال دنیا را
ذخیره نکردند چنانچه موسی بن عمران با آنکه بی واسطه با خدا سخن میگفت مع ذلک
بروایة معراج السعادة غالبا قوت آنجناب گیاه زمین و برگ درختان بود
و از کثرت ریاضت و زحمت جان لاغر و ضعیف شده بود که سبزی علف که
خورده از ظاهر شکم مبارکش پیدا بود و لباسش بروایة زبدة التصانیف جامه
پشمینه و کلاه نمد بر سرش و رسنی از لیف بافته بر میان بسته بود و باین لباس و
با این غذا در دنیا زندگانی کرد و حضرت عیسی بن مریم با آنکه روح الله بود خانه
برای خود بنا نکرد و بروایة معراج السعادة هیچ روز قوت فردای خود را ذخیره
نکرده و مسکن و ماوائی نداشتی هر جا که شام شدی خوابیدی چنانچه در معراج السعادة
روایة میکند که حضرت عیسی علیه السلام روزی در میان باران و رعد و برق شدید که او را
فرا گرفته بود در اطراف بطلب پناهی روان شد که خود را بجائی رساند خیمه از دور
پیدا شد بانجا آمد زنی دید در آنجا تنها دید ترسم کرد و از آنجا گذشته در
غار کوهی رسید در آن غار شیری دید در آنجا ماوای دارد حضرت
نشست و دست مبارک بر آن شیر کشید و گفت الهی هر چیزی را جائی و ماوای
دادی و از برای من ماوائی مقرر نفرمودی خطاب رسید که ماوای تو در مستقر رحمت منست

جنتی روز قیامت تو را تزویج کنم بسه هزار حور العین که همه ایشان ابدت خواهند بود
و چهار هزار سال که هر روز از ان برابر تمام عمر دنیا باشد از برای تو عروسی کنم
و مردم را در عروسی تو اطعام کنم و امر فرمایم منادی ندا کند که کجا یند زاهدان
در دنیا تا به بینند عروسی زاهد مطلق عیسی بن مریم را و ایضا در انوار نعمانیه
روایت میکند که ان عیسی علیه السلام توسد فی منامه حجرا فجاء الیه الشیطان
فقال له اما کنت ترکت الدنیا للاخرة فقال نعم و ما الذی حدث
قال توسدک بهذا الحجر تنعم بالدنیا فلم لا تضع رأسک
علی الارض فرمی عیسی علیه السلام الحجر و وضع رأسه علی الارض
حاصل کلام عیسی علیه السلام در مرقد سنگی زیر سر مبارک گذاشته خوابیده بود
شیطان ملعون آمده ایراد کرد بر حضرت که ایا تو ترک دنیا نکرده حضرت
فرمود بلی مگر چه واقع شده عرض کرد که بالفعل سنگی زیر سر میگذاری و بنعمت دنیا
تنعم میکنی چرا سرت را در روی زمین نمیگذاری پس حضرت سنگ را انداخت و
سر بر روی زمین گذاشت و حضرت سلیمان بن داود علیه السلام با ان همه
ملک و سلطنت زنبیل بافی میکرد و هرگز طعامیکه از کسب خود بهم رسانیده باشد
نمیخورد چنانچه در انوار روایت میکند که انحضرت مع هذا الملک کان لا
یأکل ما مسته النار بل کان یعمل سعف النخل زنبیلا فیشتری
بثمنه شعیرا فیضعه بین صخرتین حتی یصیر دقیقا ثم یجعله فی الشمس
حتی یجف فیاکله فاذا جن اللیل نزع لباس ثیاب الملک و لبس ثیابا
من لیف النخل و غل یدیه الی عنقه فقام باکیا الی الصباح حاصل انکه

حضرت

حضرت سلیمان با ان همه ملک و پادشاهی نخورد غذائیکه اتش باو برخورده باشد
بلکه ان حضرت از برگ خرما زنبیل بافی میکرد و میفروخت و از پول او جو میخرید
و ان جو را میگذاشت در میان دو سنگ و انقدر فشار میداد تا انکه ارد میشد
پس ان ارد را در حصه دسته حصه میکرد و خمیر میکرد و میگذاشت در میان افتاب تا
انکه قدری خشک میشد پس از ان میل میکرد و چون شب تار میشد لباس سلطنت را از
بر خود رد میکرد و لباس از لیف خرما میپوشید و دستهای خود را در گردن خود در غل و
زنجیر میکرد و تا صبح مشغول عبادت و گریه میکرد و حضرت یحیی علیه السلام بروایت معراج
السعادة بغیر از پوست چیزی نپوشیده و از درشتی پلاس بدن مبارکش سوراخ سوراخ شده بود
تا انکه روزی مادر انحضرت از او درخواست کرد که جبه از پشم بپوشد تا انکه
بدن او باستراحت افتد چون از ان پوشید وحی باو رسید که ای یحیی دنیا را اختیار کردی
پس گریست و ان جبه را افکنده بحالت اول عود نمود و همچنین اهل بیت از
انبیا چنین بودند حتی حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و علی اهل بیته الطاهرین
که بروایت مجلسی علیه الرحمة در حیوة القلوب هر گز خشتی بالای خشتی نگذاشت و با
انهمه اموال خدیجه که قلم از تحریر ان عاجز و زبان از احصا و استقصا ان قاصر انحضرت
جمیع را در راه خدا داد و برای خود ذخیره نکرد تا انکه برای کفن ام المؤمنین خدیجه کبری
خدیجه مضطر شده عبای مبارک را برای کفن او فرستاد و گاه میشد که شکم مبارک را از
گرسنگی سنگ میبست بلکه در معراج السعادة روایت میکند که انحضرت بعد از بعثت
تا مادامیکه در حیوة بود هیچ صبح او و اهل بیتش سیر نشدند مگر انکه در شام گرسنه
بودند و هیچ شامی سیر نشدند مگر انکه صبح ان گرسنه بودند و ایضا در ان کتاب
روایت میکند که انجناب و اهل بیت او خرما سیر تناول نکردند مگر بعد از فتح خیبر

ایضا در انوار

وایضا در ان کتاب و در انوار روایت کردند که خواب ان بزرگوار بر روی عبائی بود
که انرا دو ته کرده و بر روی ان خوابیده شبی انرا چهار ته کردند و بروایتی در زیر
عبای دو ته فرشی دیگر گذاشته و انحضرت بران خوابیده چون بیدار شد فرمود مرا
از بیدار شب باز داشته باری عبارا بردارید و دو ته کنید یا بروایتی ان فرش
را بردارید و هم چنین صفت شریفه و حالت مبارکه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که
اظهر من الشمس است عامه و خاصه تصدیق دارند که هیچ ذخیره از مال دنیا نکرده و عطا
و بخشش ان جناب بحدی بود که احدی را نرسد که تعیین اندازه نماید زیرا که عادت ان بزرگوار
این بود که عطا میکرد بهر دیگری قبل از سؤال کردن انشاء چنانچه در انوار از حضرت
صادق علیه السلام روایت میکند که ان امیرالمؤمنین علیه السلام بعث الی رجل
خمسة اوساق من تمر وکان ذلك الرجل ممن یرجی نوافله وکان
لا یسال علیا علیه السلام ولا غیره شیئا یعنی امیرمومنان علیه السلام پنج
وسق خرما فرستاد برای مرد فقیری که امید وار بعطا و بخشش ان جناب بود
و هرگز سؤال نمیکرد از احدی نه از ان بزرگوار و نه از غیر او و هر وسق یکبار
شتر است یا شصت صاع است که هر صاع قریب به یکمن تبریز است فقال له رجل
لامیرالمؤمنین علیه السلام والله ما سألك فلان شیئا ولقد کان یجزیه
من الخمسة الاوساق وسق واحد یعنی مرد فضولی بحضرت عرض کرد که قسم
بخدا فلانی یعنی مردیکه پنج وسق خرما برایش فرستادید از شما چیزی سؤال نکرد
و برای خود او یکوسق کفایت میکرد پنج وسق چرا دادید در حالیکه از شما خواهش

نکرده بود

نکرده بود فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام لا کثر الله فی المؤمنین
مثلك اعطی انا و تبخل انت به اذا انا لم اعط الذی یرجونی
الا من بعد مسألته ثم اعطیته بعد المسألة فلم اعطه الا ثمن
ما اخذت منه وذلك لانی عرضته لان یبذل لی وجهه
یعفره فی التراب لربی و ربه عز وجل عند تعبده له وطلب
حوائجه الیه یعنی حضرت درجواب ان مرد فضول فرمود که حق تعالی مثل تو
را در میان مؤمنین زیاد نکند من عطا میکنم و تو بخل میکنی بعطاء من هرگاه من
عطا نکنم بکسیکه امیدوار است بعطاء من مگر بعد از انکه از من سؤال کند و بعد
از سؤال باو عطا کنم پس من عطا نکرده باو مگر عوض و بهاء انچه اگر ازاو
گرفتم که آبروی او باشد زیرا که هرگاه صبر کنم در عطا تا سؤال کند پس او را در
آورده‌ام در معرض انکه بذل کند یعنی وجه خود را یعنی ابروی خود را ان وجهیکه
بر روی خاک میگذارد در مقام عبودیت پروردگار من واو انجائیکه میخواهد او را ابد
کند و حاجات خود را از او طلبیده وایضا در ارشاد القلوب روایت میکند که
روی ان امیرالمؤمنین علیه السلام اذا اتاه طالب حاجة فقال له اکتبها
علی الارض فانی اکره ان اری ذل السؤال فی وجه السائل یعنی از
حالت حضرت ان جناب این بود که هرگاه درویشی حاجتمند خدمت ان بزرگوار
میرسید حضرت میفرمود که حاجت و مطلب خود را بر روی زمین بنویس زیراکه من کراهت دارم
اینکه به بینم ذلت سؤال را در روی سائل و هر یک از ائمه دارای این
صفت حسنه بودند که بسائل میدادند قبل از سؤال یا اگر بعد از سؤال میدادند بر روی سائل

ملاحظه میکنند چنانچه در ارشاد القلوب روایت میکند جاء رجل الی الرضا (ع) فقال
یابن رسول الله لقد نفدت نفقتی ولم یبق معی ما یوصلنی الی اهلی
فاقرضنی وانا اتصدق بها عنک فدخل داره واخرج یده من
الباب وقال خذ هذه الصرة وکان فیها مائتی دینار فقال له لا
حاجة لنا الی صدقتک فقال له یابن رسول الله لم لا تخرج وجهک
فقال نحن اهل بیت لا نرید ذل السؤال فی وجه السائل و امیر مؤمنان
علیه السلام از برای حاجت بخیر داشت که اگر گاهی ترک میشد ملول و غمگین میشد چنانچه
در ارشاد القلوب منقولست و قیل ان امیر المؤمنین علیه السلام بکا یوما فسئلوه
عن سبب بکائه فقال مضت لنا سبعة ایام لم یأتنا ضیف یعنی هفت روز
مهمانی برای حضرت نیامده بود آن بزرگوار از این جهت ملول و گریان بود و عطاهای آن
بزرگوار نیز بزرگ بود که گاهی چهار هزار درهم و ده هزار درهم و زیاده بمجلسی عطا میفرمود
بلکه بیکنفر زیاده از هزار و صد هزار و ده هزار عطا و صد هزار هزار عطا میفرمود چنانچه
در مجالس المتقین از شیخ کلینی عطر الله مرقده و نور الله ضریحه از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در رکعت نماز ظهر که حله در رکوع
بود سائلی آمد که اظهار فقر نمود حضرت حله در بر داشت که هزار دینار قیمت
آن بود و نجاشی بهدیه برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاده بود و حضرت آنرا
با میر مؤمنان علیه السلام عطا کرده و حضرت اورا در رکوع بسائل داد که این آیه
شریفه نازل شد انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون و در مجالس بعد از ذکر این حدیث از کلینی نقل نموده

که در این

که در این حدیث نیز اشاره شده که الذین آمنوا اولاد طاهرین او بنیه هر یک چون
بمرتبه امامت میرسند در رکوع صدقه خواهند نمود مولف کتاب حسن بن علی ابن باقر
بن محمد علی میگوید که روایت مرحوم کلینی رضوان الله علیه اگرچه منافاة دارد با آنچه که مشهور
است در شأن نزول آیه شریفه مذکوره زیرا که مشهور میان شیعه و سنی این است که این آیه
در شأن حضرت شاه ولایت مآب امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد هنگامی که انگشتر قیمتی
انگشت مبارک داشت در حالت رکوع بسائل عطا فرموده بود چنانچه عنقریب بتفصیل ذکر خواهیم کرد لکن
ممکن است رفع منافات زیرا که ممکن است دو مرتبه در رکوع از آنحضرت صدقه صادر شده
باشد یکمرتبه حله صدقه کرده باشد و دفعه دیگر انگشتری مبارک صدقه کرده باشد و آیه شریفه
دو دفعه برای اثبات ولایت آن صاحب ولایة مطلقه برغم انف معاندین نازل
شده باشد چنانچه سوره مبارکه حمد دو دفعه نازل شده والعلم عند الله حاصل آنکه آن بزرگوار اگر چه
در مقام ذخیره مال دنیا نبود چنانچه در ارشاد القلوب از سوید بن غفله روایت میکند
که قال سوید بن غفلة دخلت علی امیر المؤمنین علیه السلام بعد ما بویع
بالخلافة وهو جالس علی حصیر صغیر لیس فی البیت غیره فقلت یا امیر المؤمنین
بیدک بیت المال ولست اری فی بیتک شیئا مما یحتاج الیه البیت فقال
یابن غفلة ان اللبیب لا یتأثث فی دار النقلة ولنا دار قد نقلنا الیها
خیر متاعنا وانا عن قلیل الیها صائرون حاصل مضمون روایت شریفه آنکه سوید بن
غفله میگوید بعد از آنکه مردم بیعت کرده بودند با امیر مؤمنان علیه السلام و آنجناب مسند

خلافت برقرار شد یعنی در ایام خلافت سلطنت الخطاب در خانه آنحضرت بخدمت
او رسیدم دیدم آنحضرت بر روی حصیر کوچکی نشسته و هرچه نظر کردم در آنخانه
چیزی از مایحتاج و لوازم خانه و اثاث البیت در آن خانه نیافتم مگر همان یک عدد حصیر
کوچک را عرض کردم یا علی بیت المال در دست تو است و از مایحتاج و لوازم خانه
چیزی در اینخانه موجود نیست و نظر نمی آید حضرت در جواب فرمود ای پسر غفلة شخص عاقل
و دانا مهیا نمیکند اسباب و لوازم را در خانه که از او بزودی انتقال داریم ما
میکنیم بدو استیکه برای ما خانه ایست که ابد الاباد باید در آنجا بمانیم بتحقیق که
فرستادیم از پیش بهترین متاع و نیکوترین اثاث البیت و شریف ترین مایحتاج خود را
در آن خانه و ما بزودی خواهیم بسوی آنخانه رفت ای عزیز وای بر علمای این زمان
خصوصا صد وای بر علمای این بلده که با دعوی نیابت [illegible] شباهتی منسوب نیستند دارایی مال
فقرا و مساکین و ایتام و وقف و سایر وجوه محرمه را جمع میکنند و عمارات عالیه و اثاث
البیت ملوکانه درست میکنند و البسه فاخره میپوشند و طلا آلات از دست بند و [illegible]
و گلوبند و بقه و انگشتر و خلخال و گوشواره و [illegible] و [illegible] و کالسکه و سایر اسباب با آنکه
و عنبر چه و زیر ملوکی
زینت برای زنها و دخترها درست میکنند و میگویند که اینها شعار اسلام است
این کارها خارج از دین اسلام است ای بی انصاف حیف انصاف نیست که از املاک تو
که توهم مسلمانان و فقرا را اینقسم صرف کنی در حالیکه در بلد تو بلکه در همسایگی تو
بلکه در مسجد و حرم تو فقرا و مساکین و ایتام و بیوه زنها و ضعفا از سادات و علویات
و غیر اینها در کمال فقر و پریشانی بلکه بگرسنگی و برهنگی سر میبرند و زندگی میکنند

و تو این قسم

و تو این قسم در تنعم و تلذذ و تعیش بوده باشی و اگر بتو اظهار کنند که تغییر این وضع
را رد کنی یا آنکه در مکر و حیله را باز کنی بدروغهای گوناگون این وضع را از سر خود رفع
نمائی چنانچه از بعضی مکرر شنیدم که از ناله و اظهار فقر خود میکرد و مکلف
با ایمان مغلظه که در عمرم از احدی از اهل این بلد خجالت ندارم و احدی چیزی برای
من مفت و مجانی نمی آورد و باید جمیع امور خود را بالقرض بگذرانم با آنکه اهل
بلد بعقیده او را خدمت میکنند که تمام از تحریر عاجز است حتی آنکه از ملبوسات و مأکولات
بعقیده تعارف میبرند که اهل آنجا بعد از آنکه حد اسراف مصرف خود رسانیدند
زیادتی را در بازار میفروشند و خرج صندوق میکنند خداوندا همه ما را براه
راست هدایت کند تا آنکه پیروی کنیم با امیرالمؤمنین علیه السلام که بنوعی در عطا و
داد بمن فقرا حریص و ساعی بود که حتی در بین نماز که مقام راز و نیاز با حق است
سائلی را محروم نفرمود و انگشتر قیمتی را بسائل داد تا آنکه آیه شریفه انما ولیکم الله
و رسوله در حق ایشان نازل شد و این حکایه شریفه را عامه و خاصه بطرق کثیره نقل کرده اند
و اکتفا میکنیم در ذکر این حکایه بطریقیکه ابوذر غفاری رضی الله عنه روایه کرد
جندب بن جناده یعنی
در منهج الصادقین در سوره مائده در ذیل آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله
از ابوذر رضی الله عنه روایه میکند که فرمود با رسول خدا صلی الله علیه و آله
نماز ظهر گذاردم سائلی در مسجد سؤال کرد که هیچکس چیزی باو نداد سائل دست
بر داشت گفت خدایا گواه باش که در مسجد رسول تو سؤال کردم کسی چیزی بمن نداد
علی علیه السلام در نماز بود در حالت رکوع [illegible] اشاره کرد بانگشت [illegible] که

انگشتری دران بود سائل انگشتر را از انگشت او بیرون کرد پس گفت گواهی میدهم که انگشتری
در دست راست داشت در وقتیکه با سائل اشاره کرد و آن سائل انگشتری را از دست او
بیرون کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن شادی میکرد چون علی علیه السلام انگشتری
سائل داد و سائل خوشنود شد رسول خدا صلی الله علیه وآله سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم
ان اخی موسی سئلك فقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری الایة یعنی بار خدایا
برادرم موسی ترا خواند و از تو حاجت خواست و گفت خدایا دل مرا روشن گردان و کار
مرا آسان نما و بند از زبانم بردار تا مردمان سخن مرا بدانند و وزیری از اهل من باشد که
هرون است تعیین فرما و پشت مرا باو قوی گردان و او را در کار من یار و شریک گردان
پس تو که خداوندی در قرآن مجید نازل کردی که دعای ترا اجابت کردم و فرمودی که
سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما و انا
محمد صفيك ونبيك اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا
من اهلی علیا اشدد به ازری یعنی چون پیغمبر صلی الله علیه وآله دعا را باین جا رسانید
فرمود خدایا منم محمد پیغمبر برگزیده تو پس سینه مرا منشرح گردان و کار مرا آسان
گردان و از اهل من علی را وزیر من فرما و پشت مرا باو محکم گردان قال ابو ذر
فوالله ما استتم رسول الله صلی الله علیه وآله الکلمة حتی نزل جبرئیل من عند
الله فقال یا محمد اقرأ قال ما اقرأ قال انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الایة
یعنی ابا ذر گفت که بخدا سوگند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله این مناجات را تمام
نکرده بود که جبرئیل نازل شد از جانب حق تعالی و گفت ای محمد بخوان حضرت فرمود چه بخوانم گفت

که بخوان انما ولیکم الله ورسوله الایة و در منهج از ابو الفتوح و او
از جابر بن عبد الله انصاری چنین روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله
علیه وآله در مسجد نماز پیشین میگذارد و پشت بمحراب داده ساعتی برآمد
اعرابی از میان قوم برخواست اثر فقر و فاقه بر روی او پدید او بحضرت
رسول صلی الله علیه وآله کرده اظهار فقر و پریشانی خود نمود حضرت
فرمود کیست که او را چیزی دهد تا ضامن او شوم در اینکه وی را بدهد جزای
خود در جنه ابراهیم خلیل سلمان اعرابی را برگردید و او را چیزی ندادند تا
آنکه امیر مؤمنان علیه السلام در زاویه مسجد نماز نافله میگذارد در رکوع
بود انگشت برداشت اعرابی انگشتری را از انگشت او بیرون کرد و نگاه
کرد نگینی گرانمایه دید شاد شد و جبرئیل امد این آیه آورد انما ولیکم الله
در حضرت رسول صلی الله علیه وآله خواند حضرت با اعرابی فرمود که ترا چیزی
داد عرض کرد برادرت و پسر عمت علی بن ابی طالب علیه السلام حضرت فرمود
هنیئا لك یا علی گوارنده باد ترا یا علی درجه که مقارن درجه من و
درجه ابراهیم خلیل است جمیع صحابه از این بدیدند هر کس که انگشتری داشت
صدقه بداد تا چهار صد انگشتر با اعرابی رسید اعرابی شاد شد و در مجالس
المتقین منقولست که روایت شده که عمر لعنه الله گفت والله لقد
تصدقت باربعین خاتما وانا راکع لینزل فی ما نزل فی علی

دوم عمر بن الخطاب
قال علیه اللعنة یعنی

نقود داد بنا بر بعض از روایات انگشتر حضرت سلیمان بود و بنا بر بعض روایات
مال طوق بن کنانه بود چنانچه در حدیقة الشیعة از غزالی ناصبی ملعون که در میان
اکابر اهل سنت بحجة الاسلام شهرت دارد نقل نموده که آن خبیث در
کتاب سر العالمین خود ذکر نموده که آن انگشتری انگشتر حضرت سلیمان بن
داود علیهما السلام بود که بدست جمعی از جنیان که تقرب در نزد آنحضرت داشتند
افتاده بود و ایشان برسم تحفه و هدیه بخدمت آنحضرت آورده بودند و
جناب شاه اولیا عنایت فرمود و جمع از جن و انس حاضر عطای خاتم
از خاتم انبیا بسرور اولیا مشاهده کردند و در تفسیر برهان قاطع
منقولست روی عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله
علیه السلام ان الخاتم الذی تصدق به امیر المؤمنین علیه السلام
وزنه اربعة مثاقیل حلقته من فضة و فصه خمسة مثاقیل
وهو من یاقوتة حمراء وثمنه خراج الشام وخراج الشام ثلثمائة حمل من فضة
واربعة احمال من ذهب وکان الخاتم لمروان بن طوق قتله
امیر المؤمنین علیه السلام واخذ الخاتم من اصبعه فقبله و
فی اصبعه و تصدق به علی السائل فی اثناء رکوعه فی صلوته
خلف النبی صلی الله علیه وآله یعنی عمار از حضرت صادق علیه السلام روایة
کرده که فرمود انگشتری که حضرت او تصدق کرده بود وزن او چهار مثقال بود و حلقه
او از نقره بود گویا مراد وزن حلقه باشد یعنی وزن نقره حلقه او چهار مثقال بود

علیهما السلام

وما نزل یعنی عمر گفت بخدا سوگند که هر آینه تصدق کردم چهل خاتم
در حال رکوع تا آنکه نازل شود در حق من آنچه در حق علی نازل شده بود
پس در حق من چیزی نازل نشد مؤلف گوید عمر ملعون تمنای نزول آیة
را در حق خود برای صدقاتیکه در رکوع کرد لیکن بسیار تعجب است از کثرت حماقت آن ملعون
احمق جاهل که با چهل انگشتر بمطلب نرسید زیرا که انگشتریکه آن حضرت
علیه السلام داده بود در کمال خلوص و غایة اخلاص و محض از برای رضای حق تعالی
داده بود نه برای نزول آیه و شهرة و افتخار و اظهار نیکوکاری و ریا
و سمعه چنانچه عمل آن جناب بهیچ وجه از آن شائبه ریا و سمعه در او نبود
و بزیور خلوص و حلیة اخلاص آراسته بود لهذا مقبول بارگاه حضرت احدیة
گردید و بنزول آیه شریفه آنجناب را بین الاماثل والاقران مفتخر و سرافراز
و اما عمر این مرد دنیوی خالص بود برای ریا و محض سمعه بود و بالمره
شائبه خلوص نداشت چنانچه خود اظهار نموده که برای نزول آیه مکرر
این عمل را بجا آوردم تا آنکه بسبب نزول آیه مشهور و معروف شوم
و بر سائرین افتخار نمایم آیا چنین عمل فاسد و فعل کاسد
بارگاه حضرت احدیت تا سبب نزول آیه شود جمیع اعمال
ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله وسایر متابعین ایشان ضد اعمال آن حضرت
از این قبیل بوده است الی یوم القیمة و آن انگشتریکه حضرت در رکوع

نقود داد

و نگین او که یاقوت احمر بود وزن آن پنج مثقال بود و قیمت او بقدر خراج شام بود
که سیصد خروار نقره و چهار خروار طلا باشد و در مجالس المتقین مذکور است که
که سیصد خروار نقره و چهار صد خروار طلا است و این انگشتر از خاتم مروان
بن طوق لعین بود و بروایت مجالس از مالک بن طوق بن کنانه بود که امیر مؤمنان
علیه السلام او را کشته بود و این انگشتر را از انگشت او بیرون آورده با
سایر غنائم آورده نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت رسالت امر کرد او را
صلی الله علیه و آله آن انگشتر را بامیر مؤمنان علیه السلام بخشید و
که در انگشت مبارک خود گذارد پس حضرت ولایت مآب بامر آنجناب
قبول کرد و آن انگشتر در انگشت آنحضرت بود که در اثنای رکوع در
نماز [illegible] بر حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله بسائل صدقه کرد
و در حدیقة الشیعه از بعضی از علمای امامیه نقل نموده که گفته‌اند وجه صیغه جمع که
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون است که در علم الهی گذشته اصوا
بود که در تمام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از حسن بن
علی تا صاحب الامر این امر واقع میشود و تمامی ایشان را در وقت نماز
در حالت رکوع این صورت رو خواهد نمود و سائلی از ایشان سؤال خواهد
کرد و ایشان در حالت رکوع تصدق خواهند نمود پس صیغه جمع اشاره خاتم
بغیر جمیع حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد و در سابق گذشت که
صاحب مجالس المتقین فرموده که در روایت کلینی اشاره شده که هر یک از ائمه
علیهم السلام که بمرتبه امامت میرسند در رکوع صدقه خواهند نمود و سائل که

از امیرالمؤمنین

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد از ملائکه بود ام جنی که از او لذت
او سؤال [illegible] از ملائکه [illegible] بود و هم جنی در حدیقة الشیعه از
غزالی نقل کرده که گفته است که جبرئیل را بصورت درویشی بمسجد فرستاد
تا سؤال نماید از اصحاب [illegible] از هیچ یک [illegible] نیافت شاه ولایت
مآب او را باین عطیه خصوصیت گردانید و سائل جبرئیل و خاتم
انگشتر سلیمان بود الغرض ما اشهد به الاعداء آه آه الشیعه چون
باین مقام رسیدم تند گرشه ام مطلبی که قلم از تحریر آن عاجز است
لکن برای حرفه مطلب [illegible] انگشتان [illegible] ملتفت [illegible] هر امامی باید در نماز
در هنگام رکوع انگشتری بسائلی که در باطن ملک باشد عطا کند و این قاعده
در همه امامان جاری شده مگر نسبت بحضرت سید الشهداء علیه السلام اگر چه آن
بزرگوار انگشتر تصدق کرد لکن بکیفیت خاصه در نماز نبود و در حال رکوع
هم نبود و سائل هم ملک نبود بلکه سائل اشقی الاشقیا [illegible] کننده ناقه
صالح در حال سجود بکیفیت خاصه آن انگشتر را گرفت با آنکه آنحضرت در روز
عاشورا نماز هم کرد لکن چون سائل ملعون آنحضرت در هنگام نماز نبود لهذا
تأخیر شد در دادن انگشتر منتظر سائل مخصوص بود و آن ملعون بجدل بن سلیم ولد
الزنا بود و حجت آنکه حضرت در هنگام نماز یکه بعد از ظهر روز عاشورا خواندند
انگشتر را تصدق نکرد آن بود که گویا منتظر بود که در شب عاشورا حضرت بیعت را
از اصحاب بیوفا [illegible] برداشت و فرمود که ظلمت شب [illegible] گرفت [illegible]

از شما بر داشتم این قوم با منی کار دارند و مقصود ایشان ریختن خون من است هر یک از
شما هر جا که خواهید بروید تا اینکه فردا صدای استغاثه مرا نشنوید هنوز سخن آن
حضرت تمام نشده بود که آن بیوفایان ده ده بیست بیست حضرت را وداع
کرده دست و پای حضرت را می بوسیدند می رفتند بعضی در وداع گفتند از جان ملول
السلام علیک بودند پشت بحضرت رو به بیابان گذاشتند می رفتند و گویا بجدل ولد الزنا
از آن گروه بی حیا بود که در آن شب رفته بود و در نواحی کربلا مخفی مانده بود تا
مقارن غروب آفتاب روز عاشورا آن ولد الزنا آمد بجوار کربلا برای
طمع غارت شاید چیزی بدست بیارد وقتی رسید که لشکر کفار تمام اموال
آل الله را بغارت برده بودند دیگر چیزی باقی نمانده بود آن ولد الزنا
وارد قتلگاه شد بطمع سلب شهدا دید که تمام ابدان طیبه شهدا برهنه
و عریان در میان خاک و خون افتاده آن لعین مأیوس گشته غافل از اینکه اگر
در بساط حسین با امید زیارت خواه دوست باشد یا دشمن هر کس هر چه از
آن بساط تمنا کند برای نیل آمال است و اما تو و بدتر از تو غافل از
اینکه آن جناب سهم اورا برای ذخیره کرده منظور اوست چون مأیوس شده
خواست برگردد که در پای حسین متلاطم شده که هر گز نماید را
نظر آن ملعون بدتر از فرعون در آورده و بنا بر بعضی از روایات مبارک را
بلند کرده تا برق انگشتر و شعاع نگین بچشم آن لعین برخورد یعنی ای لعین از
من مأیوس برنگرد بیا که من این انگشتر برای تو ذخیره کردم چنانچه پیدا کردی

دست مبارک را

انگشتر از انگشت مجروح مظلوم بیرون کن

بدست مبارک اشاره کرد که بیا انگشتر از انگشتم بیرون کن ای جفا کار فرزند مظلومش
اشاره کرده که ای سائل مأیوس بیا این در که مادر گریه نومید نیست آه آه ای شیعه
هر چه جای سوزش است اما این کجا و آن کجا ای دل کباب شو ای جگر خون شو ای دیده
خون ببار در این مصیبت که فاطمه زهرا دل کباب است زیرا که آن سائل با
کمال ادب و نهایت رفق و مدارا آن انگشتر را از انگشت بدر برده بزرگوارش بیرون
آورد اما این ملعون با کمال بی ادبی و بی احترامی و شدت و قوت و زور
با آن مظلوم معامله کرد زیرا که هر چه سعی کرد که انگشتر را در بیاورد نتوانست
زیرا که آن مظلوم از کثرت مقاتله و ضربات پی در پی و حملات متواتره بقدری
صدمه بر دست شریفش وارد آمده بود که کف مبارک و انگشتهای شریفش ورم
کرده بود لهذا آن ولد الزنا هر چه قوت کرد نتوانست که انگشتر را در بیاورد
مؤلف را اعتقاد این است که هنگام آمدن این ملعون هنوز بدن شریف آن مظلوم
مانند حالت سجده بر روی خاک افتاده بود یعنی همان هیئتی که شمر ملعون آنجناب را خوابانیده
بود همان هیئت زیرا که ساربان ملعون بعد از بجدل لعین آمده بود و روایت بسیار
صحیح است که هنگامیکه ساربان آمد حضرت برو افتاده بود حاصل آنکه چون حضرت
دید که وقت دادن انگشتر در هنگام رکوع بود و آن آن تأخیر شده تا اینکه رسید
زمان سجود و آن تأخیر اگرچه البته تقصیر سائل بود که دیر کرد و بیامد نه تقصیر
معطی لکن مع ذلک حضرت شرمنده شد از این تأخیر و اینقدر ایام فانی
با شاه حسین میدان است که با اینکه در مقام فنا مختفی بود جزا باید در وقت

این مصیبت عظمی را ناشته نبود و بود

ادا نشود لهذا برای جبران این غلط و تلافی آن فدا دادار جهان عالمیات
بقربان فدای تو یا ابا عبدالله آن فدا انگشت مبارک تو بود یعنی در باطن آن انگشت
با آنکه از معشوق حقیقی من اگرچه در دادن انگشتری تو غیر از قید کنی تلافی تا آخر
آن کردم بدادن انگشتری با انگشت این بود که آن ملعون بر جسم تو در بیرون
انگشتری نتوانست او خاک بر سر عالمیان کرده چو به شکسته اعضاء او
انگشت مبارک آن مظلوم را از بدن جدا نمود

چون رشتهٔ کلام در بیان واجبات بود که بزرگ آنها گناه کبیره است

بدان ای عزیز که پنجم از واجباتیکه ترک آنها معصیتهٔ کبیره است در شریعه مطهره
حج است یعنی رفتن بمکهٔ معظمه و ادا کردن مناسک مخصوصه که تفصیل آن در کتب فقهیه
مسطور است و حج از واجبات اکیده است در این شریعت و آیات و اخبار در این
باب بسیار است و ترک او معصیته کبیره است چنانچه در منهج الصادقین در سورهٔ آل عمران
در ذیل آیهٔ شریفهٔ ولله علی الناس حج البیت بروایة صحیحه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
روایة میکند که فرمود فاخیرها کبیرة موبقه یعنی تأخیر حجة الاسلام گناه
کبیرهٔ مهلکه است در سورهٔ آل عمران میفرماید وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ
مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا یعنی از برای خدا ثابت است بر مردمان قصد خانهٔ
کعبه کردن جهة ادای مناسک مخصوصه هر که توانائی دارد بسوی آنخانه از جهة زاد و راحله
و راه و صحت بدن و نفقهٔ واجب النفقه و در این آیهٔ شریفه ذکر امور فرموده که هر یک
دال بر تاکید امر حج است یکی آنکه ایراد امر بصیغهٔ خبر فرموده دوم آنکه بصیغهٔ جملهٔ اسمیه
بیان کرده سیم آنکه متعدی گردیده بلام و این اشاره است که حج حقیست مر خدا را در رقاب مردمان
زیرا که لام دال بر ملکیه و استحقاق است چهارم تعمیم حکم اولا و بعد از آن تخصیص آن
این مانند ایضاح است بعد از ابهام و در حکم تثنیه و تکریر است و این ابلغ است از
ذکر آن یکبار پنجم تسمیهٔ ترک حج بکفر از جهة آنکه ترک آن از افعال کفار است و
اعظم کبائر است و مؤید این تسمیه است روایاتیکه بعد ذکر میشود که فرمود فلیمت یهودیا او نصرانیا
و فضة ینفق فی سبیل الله

والدرم

ومن کفر فان الله غنی عن العالمین

او نصرانیاً ششم ذکر استغنا کرد و این دلالت میکند بر شدت نقمت خدا
و عظم سخط و غایت غضب حق بارتعالی بر تارک آن هفتم آنکه بجای عنه عن العالمین
فرمود و این دلالت میکند بر کمال سخط و فوران غضب و شدت اعراض حق تعالی
از تارک حج زیراکه هرگاه حق تعالی از ترک یکنفر مستغنی باشد از همه عالمیان البته از کسی
ان شخص تارک حج کمال استغنا و غایت اعراض را دارد زیراکه اولست باستغناء
از سایرین و در سوره مبارکه حج فرموده وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا
وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ یعنی ندا ده ای ابراهیم در میان مردمان بدعوت
حج یعنی بخوان ایشان را بطواف خانه و امر نما ایشان را باداکردن مناسک مخصوصه تا بیایند
بسوی تو در حالتیکه پیاده گان باشند و در حالتیکه سواران باشند بر هر شتر لاغر و بیاوراند
اینها ان شتران را از هر راه فراخ که دور باشد حاصل آنکه مردمان را بر وجوب حج دعوت
که سوار و پیاده خواهند آمد و در سوره و الذاریات میفرماید فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ
مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ و در منهج الصادقین از حضرت علیه السلام روایت میکند که فرموده مراد
از این که حجوا الی الله یعنی حج کنید بقصد نزدیکی برحمت خدا و در سوره مبارکه
کهف میفرماید قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا در منهج الصادقین در ذیل آیه
شریفه و لله علی الناس از محمد بن فضیل از حضرت موسی کاظم علیه السلام روایت
کرد که فرموده در تفسیر آیه هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا فرموده که انهم الذین
یتمادون بحج الاسلام و یسوفونه یعنی کسانیکه در قیامت زیانکارترین
مردمانند در عمل آنانند که حج اسلام را در تعویق و تاخیر انداختند و در سوره
مبارکه
روایت میکند که پیغمبر قبل از حجة الوداع
کرده و الفاء در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام
ده سال در مدینه اقامت کرد و در این مدت حج نرفت چون این آیه نازل شد خدا امر کرد

باد که طه میفرماید و نحشره یوم القیمة اعمی در منهج الصادقین در
ذیل آیه شریفه و لله علی الناس حج البیت از معویة بن عمار از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرد که آنحضرت در تفسیر قوله و نحشره یوم القیمة اعمی فرمود
مراد کسیست که در روز قیامت کور مبعوث شود شخصیکه حج بر او واجب
باشد و او اداء ان نکند چه او کورست در دنیا از طریق خیر پس در آخرت
طریق جنت را نخواهد دید و اما در این باب بشارات بعضی دلالت میکند
بر ترغیب و تحریص و ثواب حج کردن و برخی دلالت میکند بر عقاب و عذاب
تارک حج و برای تذکر برادران ایمانی بقدری که گنجایش این مختصر ذکر اخبار وارده
از ائمه معصومین و حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین میکنیم در فقیه
روایت میکند من اتخذ محملا للحج کان کمن ارتبط فرسا فی سبیل الله تعالی
یعنی کسیکه مهیا کند محملی برای سفر حج پس مانند کسیست که اسبی را زین و لجام زند
و مهیا کند برای جهاد در راه خدا و ایضا در فقیه روایت میکند از محمد بن قیس که گفت
سمعت ابا جعفر علیه السلام یحدث الناس بمکة قال صلی رسول الله
صلی الله علیه و آله باصحابه الفجر ثم جلس معهم یحدثهم حتی طلعت الشمس
فجعل یقوم الرجل بعد الرجل حتی لم یبق معه الا رجلان انصاری
و ثقفی یعنی شنیدم که حضرت باقر علیه السلام با مردم در مکه صحبت میکرد و میفرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با اصحاب بجا آورد بعد در حلقه اصحاب

اخبار

باسناد خود

نشست و بانشان مشغول گردیده تا آنکه آفتاب طلوع کرد و صحابه یک یک
برخاسته رفتند و باقی نماند مگر دو نفر یکی مردی از انصار بود و دیگری مردی از ثقیف پس گفت
لهما رسول الله صلی الله علیه وآله قد علمت ان لکما حاجة تریدان ان تسئلانی
عنها فان شئتما اخبرتکما بحاجتکما قبل ان تسئلانی وان شئتما
فسئلانی قالا بل تخبرنا انت یا رسول الله فان ذلک اجلی للعمی و
ابعد من الارتیاب واثبت للایمان پس رسول خدا صلی الله علیه وآله بآن
دو نفر فرمود میدانم که شما را حاجتی است که میخواهید از من سؤال کنید از حاجت خود
پس اگر میخواهید من خبر دهم شما را از حاجت شما که حاجت شما چیست پیش از آنکه
از من سؤال کنید و اگر میخواهید پس از من سؤال کنید آن دو نفر عرض کردند تو
ما را خبر بده یا رسول الله بدرستیکه خبر دادن تو بحاجت ما باعث روشنی قلبهای ما است
از کوری جهالت و موجب رفع شک و شبهات و موجب ثبوت ایمان است اطمینان قلب و ح
فقال النبی صلی الله علیه وآله اما انت یا اخا الانصار فانک من قوم
یؤثرون علی انفسهم وانت قروی وهذا الثقفی بدوی افتؤثره
فی المسئلة پس حضرت فرمود اما تو ای برادر انصاری پس بدرستیکه از گروهی هستی که
اختیار میکنید غیر را بر نفس خود و تو اهل دهی و این ثقفی صحرائی است آیا تو اختیار میکنی
او را بر خود در جواب مسئله که اول جواب مسئله او را بگویم بعد جواب مسئله ترا
پس حضرت سبقت کرد در جواب ثقفی فقال اما انت یا اخا ثقیف فانک
جئت تسئلنی عن وضوئک وصلوتک وما لک فیهما فاعلم انک اذا

ضربت

ضربت یدک فی الماء وقلت بسم الله الرحمن الرحیم تناثرت الذنوب التی
اکتسبتها یداک فاذا غسلت وجهک تناثرت الذنوب التی اکتسبتها عیناک
بنظرهما وفوک بلفظه فاذا غسلت ذراعیک تناثرت الذنوب عن
یمینک وشمالک فاذا مسحت راسک وقدمیک تناثرت
الذنوب التی مشیت الیها علی قدمیک فهذا لک فی وضوئک یعنی
حضرت فرمود اما حاجت تو ای برادر ثقفی این است که آمده تا سؤال کنی از من
از ثواب وضوء خود و نماز خود و آن اجریکه برای تو مقرر شده در این طاعات
پس بدانکه بدرستیکه هرگاه دست خود را در آب زدی و گفتی بسم الله الرحمن الرحیم
میریزد گناهانی که دستهای تو کسب کرده آنها را و چون صورت خود را
شستی میریزد گناهانیکه چشمهای تو آنها را کسب کرده بسبب نظر کردن و زبان تو
میریزد گناهانیکه تحصیل کرده آنها را بدهان خود بسبب تلفظ کردن مانند فحش و بدو حرام
غیبت و تمام و غیرها و چون غسل دو ذراعین خود کردی میریزد گناهانیکه
تحصیل کرده آنها را از یمین و یسار خود و چون مسح کردی سر و دو پای خود را
میریزد گناهانیکه رفتی بسوی آنها به دو پای خود پس این است اجر و ثواب
تو در وضوء تو بعد فرمود فاذا قمت الی الصلوة وتوجهت وقرأت ام
الکتاب وما تیسر لک من السورة ثم رکعت فاتممت رکوعها وسجودها
وتشهدت وسلمت غفر لک کل ذنب فیما بینک وبین الصلوة

التی فتن منها الی الصلوة المتاخرة فهذا لک فی صلوتک یعنی چون بعد از
وضو برخواستی برای نماز و توجه کردی بسوی معبود حق و گفتی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض الی اخره و قرائت حمد و سورة کردی بعد رکوع بجا اوردی
و تمام کردی رکوع و سجود را و تشهد و سلام را تمام کردی مر امر زد حق تعالی جمیع گناهانی
ترا که در میان نماز سابق و این نماز لاحق بجا اوردی پس این ثواب
واجریکه برای توست در نماز تو بعد جهت فرمود واما انتقاضک الذی انتضاد
فانک جئت تسئلنی عن حجک و عمرتک و مالک فیهما من
الثواب فاعلم انک اذا توجهت الی سبیل الحج ثم رکبت راحلتک
وقلت بسم الله و مضیت بک راحلتک لم تضع راحلتک خفاً
ولم ترفع خفاً الا کتب الله عز و جل لک بها حسنة و محی عنک سیئة
فاذا احرمت و لبیت کتب الله تعالی لک فی کل تلبیة عشر حسنات و
محی عنک عشر سیئات فاذا طفت بالبیت اسبوعاً کان لک بذلک
عند الله عهد و ذکر یستحی منک ربک ان یعذبک بعده و اذا
صلیت عند المقام رکعتین کتب الله لک بهما الفی رکعة مقبولة
یعنی اما تقاضای برادر انصاری پس امدی که سؤال از حج خود و عمره خود و اجر و
ثوابیکه برای توست پس بدانکه بدرستیکه چون رو کردی براه حج و بر راحله
سوار شدی و گفتی بسم الله و سوار تو براه افتاد پس راحله تو برنمیدارد قدمی
و نمیگذارد قدمی مگر انکه حق تعالی مینویسد برای تو حسنه و محو میکند گناهی از تو
احرام بستی و تلبیه گفتی مینویسد حق تعالی برای تو در هر تلبیهٔ ده حسنه و محو میکند

و بروایة دیگر
بسم الله والحمد لله

و ذکر عند بعده
ابداً بروایة دیگر
بروایتی الف حجة

ازتوده

از تو ده گناه و چون طواف خانه کردی بهفت شوط میباشد برای تو بکنه
طواف در نزد خدا عهدی و ذکری حیا میکند حق تعالی از تو اینکه عذاب
ترا بعد از ان طواف و چون نماز کردی در نزد مقام دو رکعت مینویسد
حق تعالی برای تو برابر ان دو رکعت دو هزار رکعت نماز مقبوله بعد فرمود و اذا
سعیت بین الصفا والمروة سبعة اشواط کان لک بذلک
عند الله عز و جل مثل اجر من حج ماشیاً من بلاده و مثل
اجر من اعتق سبعین رقبة مؤمنة فاذا وقفت بعرفات الی
غروب الشمس فلو کان علیک من الذنوب رمل عالج و زبد البحر
لغفرها الله لک فاذا رمیت الجمار کتب الله لک بکل حصاة
عشر حسنات فیما یستقبل من عمرک فاذا حلقت رأسک کان
بعدد کل شعرة حسنة یکتب لک فیما یستقبل من عمرک فاذا
ذبحت هدیک او نحرت بدنتک کتب الله عز و جل لک بکل قطرة
من دمها حسنة یکتب لک فیما یستقبل من عمرک فاذا طفت بالبیت
اسبوعاً للزیارة و صلیت عند المقام رکعتین ضرب ملک کریم علی
کتفیک فقال اما ما مضی فقد غفر لک فاستأنف العمل فیما
بینک و بین عشرین و مائة یوم یعنی چون سعی صفا و مروة بجا آوردی بهفت شوط
میباشد برای تو ثوابی در نزد حق تعالی مانند ثواب کسیکه حج کند پیاده از بلد خود و مثل
اجر کسیکه ازاد کند هفتاد بندهٔ مؤمن را و چون وقوف بعرفات بجا اوردی تا غروب

در نامهٔ عمل تو

بروایتی او بعدد نجوم
السماء او قطر المطر

[illegible]

جمرات

آفتاب پس هرگاه چنین باشد برای تو گناه نماند مگر ریگ صحرا و عالج و مانند کف دریا حق تعالی
می‌آمرزد همهٔ آنها را برای تو و چنین رمی جمرات کنی منویسد حق تعالی برای تو بعدد هر سنگی
ده حسنه تا چندانکه عمر داشته باشی و چنین سر تراشیده مدانسته برای تو بعدد
هر موئی حسنه منویسد برای تو تا چندانکه عمر داشته و چنین گوسفند ذبح نمائی
یا شتر نحر کنی منویسد حق تعالی برای تو بهر قطرهٔ از خون آن قربانی حسنه
تا چندانکه عمر داشته باشی و چنین طواف خانه کنی و سعی نمودی برای زیارت
و نماز کنی در نزد مقام دو رکعت میزند ملکی کریمی بر دو کتف تو و میگوید
آغاز کن اما گذشته پس آمرزید آنها را حق تعالی پس عمل را از سر گیر از
این روز تا صد و بیست روز و ایضا در فقیه از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام
روایت میکند که فرمود ما من مهل یهل فی التلبیة الا اهل من عن
یمینه من شیء الی مقطع التراب ومن عن یساره الی مقطع التراب
وقال له الملکان ابشر یا عبد الله و ما یبشر الله عبدا الا بالجنة
ومن لبّی فی احرامه سبعین مرة ایمانا واحتسابا اشهد الله له الف
ملک ببراءة من النار وبراءة من النفاق ومن انتهی الی الحرم
فنزل واغتسل واخذ نعلیه بیده ثم دخل الحرم حافیا تواضعا
لله عز وجل محی الله عنه مائة الف سیئة وکتب الله له مائة الف حسنة
وبنی الله له مائة الف درجة وقضی الله له مائة الف حاجة ومن دخل
المکة بسکینة غفر الله له ذنبه وهو ان یدخلها غیر متکبر ولا متجبر
ومن دخل المسجد حافیا علی سکینة ووقار وخشوع غفر الله له و

[illegible]

ونظر

[illegible]

من نظر الی الکعبة عارفا بحقها غفر الله له ذنبه وکفی ما اهمّه یعنی
نیست هیچ موضعیکه در او حاج احرام می‌بندند و تلبیه میگویند مگر آنکه تلبیه میگوید هر چه
که از طرف راست او حاجب تا منتهای مغرب و هم چنین تلبیه میگوید هر چه که از
طرف چپ او حاجب تا نقطهٔ مشرق و میگویند باو آن دو ملکی که موکلانند
که بشارت باد ترا ای بندهٔ خدا و نیست بشارت حق تعالی بندهٔ خود را مگر بجنت
بعد حضرت فرمود هرکس که تلبیه بگوید در احرام خود هفتاد مرتبه از روی ایمان
و رضای الهی گواه میگیرد حق تعالی برای او هزار ملک را بانیکه گواه باشند برای او در
او که برای این بندهٔ تلبیه گوینده نوشته که او براة آزادی اوست از آتش جهنم
و براة ایمنی اوست از نفاق و کسیکه برسد بحرم پس نازل شود در حرم و غسل
کند و کفشهای خود را بدست خود بگیرد و پا برهنه داخل حرم شود بجهت تواضع و
فروتنی برای حق تعالی محو میکند حق تعالی از او صد هزار گناه و مینویسد برای او صد هزار
ثواب و بنا میکند برای او صد هزار درجه و بر می‌آورد برای او صد هزار حاجت
او را و کسیکه داخل مکه شود با سکینه و وقار می‌آمرزد حق تعالی گناه او را اگر چه
باشد که داخل شده باشد در مکه بدون تکبر و تجبر و کسیکه داخل مسجد الحرام شود با پای
برهنه و از روی سکینه و وقار و خشوع می‌آمرزد او را حق تعالی و کسیکه نظر کند
بخانهٔ کعبه در صورتیکه عارف باشد بحق او یعنی بداند قرب و منزلت او را در
نزد حق تعالی می‌آمرزد حق تعالی گناهان او را و کفایت میکند مهمات او را و ایضا در فقیه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود من نظر الی الکعبة فعرف من حقنا وحرمتنا
مثل الذی عرف من حقها وحرمتها غفر الله له ذنوبه کلها وکفاه همّ الدنیا والآخرة

یعنی کسیکه نظر کند بسوی کعبه برای عارف بحق ما و حرمت ما چنانکه عارف است بحق کعبه و
حرمت کعبه بیامرزد حق تعالی جمیع گناهان او را و کفایت میکند از برای او حوائج دنیا و آخرت او را
و ایضا در آن کتاب روایت میکند ان من نظر الی الکعبة لم یزل یکتب له حسنة
و یمحی عنه سیئة حتی یصرف ببصره عنها یعنی کسیکه نظر کند بسوی خانه کعبه پیوسته می نویسند
ملائکه برای او ثواب و محو میکنند از او گناه تا آنکه چشم خود را از خانه کعبه برگرداند
و ایضا در آن کتاب روایت میکند که ان النظر الی الکعبة عبادة و النظر الی الوالدین
عبادة و النظر الی المصحف عبادة و النظر الی وجه العالم عبادة و النظر غیر مرائیة
الی آل محمد عبادة و ایضا در آن کتاب روایت میکند که قال النبی صلی الله علیه و آله
النظر الی علی عبادة و فی خبر آخر قال ذکر علی عبادة حاصل معنی آنکه نظر کردن بخانه
کعبه عبادت است و نظر کردن بسوی پدر و مادر عبادت است و نظر کردن بسوی قرآن اگر چه
نخواند او را عبادت است و نظر بسوی علما کردن عبادت است و نظر بسوی آل محمد
علیهم السلام کردن عبادت است و نظر بسوی علی علیه السلام عبادت است و ذکر اسم شریف
علی عبادت است و ایضا در آن کتاب روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
من ام هذا البیت حاجا او معتمرا مبرءا من الکبر رجع من ذنوبه کهیئة یوم
ولدته امه و الکبر هو ان یجهل الحق و یطعن علی اهله و من فعل ذلک فقد
نازع الله رداءه یعنی کسیکه قصد کند خانه کعبه را برای بجا آوردن حج یا عمره در حالیکه
بری باشد از تکبر ریخته میشود گناهان او مانند روزیکه مادر او را زائید و تکبر آن است
که جاهل باشد حق را و طعن زند بر اهل حق و کسیکه بجا بیاورد تکبر را البته تحقیق که با

[illegible]

خدا نزاع کرده در رداء الهی و ایضا در آن کتاب روایت میکند که دخول الکعبة دخول
فی رحمة الله و الخروج منها خروج من الذنوب معصوم فیما بقی من عمره
مغفور له ما سلف من ذنبه یعنی دخول در خانه کعبه دخول است در رحمت خدا
و خروج از خانه کعبه خروج از گناهان است و آن شخص محفوظ است در باقی عمر خود
از گناهان و آمرزیده است جمیع گناهان گذشته او و ایضا در آن کتاب روایت
میکند که من دخل الکعبة بسکینة و هو ان یدخلها غیر متکبر و لا
متجبر غفر له و من قدم حاجا فطاف بالبیت و صلی رکعتین کتب الله
له سبعین الف حسنة و محی عنه سبعین الف سیئة و رفع له سبعین
الف درجة و شفعه فی سبعین الف حاجة و کتب له عتق سبعین الف رقبة
قیمة کل رقبة عشرة آلاف درهم و فی خبر آخر هذا الثواب لمن طاف بالبیت
حتی تزول الشمس حاسرا عن رأسه حافیا یقارب بین خطاه و یغض
بصره و یستلم الحجر فی کل طواف من غیر ان یؤذی احدا و لا یقطع ذکر الله
حافیا عن لسانه یعنی کسیکه داخل کعبه شود با سکینه و وقار و حال آنکه آن شخص در
هنگام دخول متکبر نباشد و تجبر و کبریائی نکند حق تعالی گناه او را بیامرزد
و کسیکه قدم زند در حالیکه حج کننده باشد پس طواف خانه کند و دو رکعت نماز کند
بنویسد حق تعالی در نامه عمل او بمقدار هزار حسنه و محو میکند از او بمقدار هزار گناه
و بلند میکند برای او بمقدار هزار درجه و شفیع میکند او را در بمقدار هزار حاجت
یعنی اگر بمقدار هزار حاجت را شفاعت کند همه را خداوند تبارک و تعالی بر می آورد

ومينويسد براي او ثواب هفتاد هزار بنده ازاد كردن كه قيمت هر بنده ده هزار درهم
بوده باشد و در روايتي ديگر وارد شده كه اين ثواب واجر از براي كسيست كه طواف كند خانه
كعبه را تا زوال شمس در حاليكه سر برهنه باشد و پاها را نزديك يكديگر بگذارد و چشم خود را
بپوشاند و حجر الاسود را در هر طوافي ببوسد و اذيت نكند احدي را و زبان
خود را از ذكر خدا قطع نكند در حاليكه پا برهنه باشد وايضا دران كتاب از حضرت صادق
روايت ميكند كه فرمود ان لله تبارك وتعالى حول الكعبة عشرين ومائة رحمة
منها ستون للطائفين واربعون للمصلين وعشرون للناظرين
وايضا دران كتاب روايت ميكند قال ابوجعفر عليه السلام من صلى عند المقام
ركعتين عدلتا عتق ست نسمات وطواف قبل الحج افضل من سبعين
طوافا بعد الحج ومن اقام بمكة سنة فالطواف له افضل من الصلوة ومن
اقام سنتين خلط من ذا وذا ومن اقام ثلث سنين فالصلوة
كانت الصلوة افضل له ~~وايضا دران كتاب روايت ميكند ان الطواف~~
~~لغير اهل مكة افضل من الصلوة والصلوة لاهل مكة افضل ومن كان~~
~~مع قوم وحفظ عليهم وحلم حتى يطوفوا ويسعوا كان اعظمهم اجرا~~
وايضا دران كتاب از حضرت صادق عليه السلام روايت ميكند كه فرمود قضاء حاجة
المؤمن افضل من طواف وطواف حتى عد عشرا وايضا فقيه از حضرت صادق
عليه السلام روايت ميكند كه فرمود من صلى في المسجد الحرام صلوة واحدة قبل الله منه كل
صلوة صلاها وكل صلوة يصليها الى ان يموت والصلوة فيه بمائة الف صلوة

در قضاء حاجت برادر ايماني زيرا كه ثواب او را احصا نتوان كرد چنانكه در ارشاد القلوب
از حضرت صادق عليه السلام روايت ميكند كه فرمود والذي بعث محمدا بالحق بشيرا ونذيرا وايضا
لقضاء حاجة امرء مسلم وتنفيس كربته افضل عند الله من حجة وطواف وحجة وطواف حتى عد عشرة …

وايضا دران كتاب روايت ميكند كه من صلى في مسجد منى مائة ركعة قبل
ان يخرج منه عدلت عبادة سبعين عاما ومن سبح الله في مسجد
منى مائة تسبيحة كتب الله عز وجل له اجر عتق رقبة ومن هلل الله فيه
مائة مرة عدلت احياء نسمة ومن حمد الله عز وجل مائة تحميدة عدلت
اجر خراج العراقين ينفق في سبيل الله والحاج اذا وقف بعرفات
خرج من ذنوبه و شيخ عليه الرحمة در تهذيب از سعيد السمان روايت ميكند
كه ميگويد سمعت اباجعفر يقول ان الحاج اذا اخذ جهازه لم يخط خطوة
الا كتب الله له بها عشر حسنات ومحى عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات
حتى يفرغ من جهازه متى ما فرغ فاذا استقلت به راحلته لم ترفع
خفا ولم تضعه الا كتب الله له مثل ذلك حتى يقضي نسكه فاذا قضى نسكه
غفر الله له وكان بقية ذي الحجة والمحرم وصفر وشهر ربيع الاول
فاذا مضت اربعة اشهر خلط بالناس حاصل انكه حضرت باقر عليه السلام
فرمود كه حاج چون شروع كند در تهيه اسباب سفر و فراهم آوردن لوازم سفر
و گامي بر نميدارد و نميگذارد مگر آنكه مينويسد حق تعالى براي او بجهة آن گام كه برداشت يا
گذاشت يعني براي هر گامي ده حسنه و ده گناه از او محو ميكند و ده درجه
براي او بلند ميكند تا آنكه فارغ شود از تهيه و تدارك سفر و چون بار كرد و سوار شد
بر راحله خود مركوب او بر نميدارد قدمي و نميگذارد قدمي مگر آنكه مينويسد حق تعالى
براي او عوض هر قدمي مثل آنچه گفته شد يعني هر قدمي كه راحله او بر ميدارد و ميگذارد
ده حسنه با و عطا ميفرمايد و ده گناه از او محو ميكند و ده درجه براي او بلند ميكند

عليه السلام

اين ثواب براي اوست تا آنكه بجا بياورد جميع مناسك را و جميع اعمال حج را
و چون از جميع اعمال فارغ شد مي آمرزد حق تعالي او را و همين قسم آمرزيده است
در باقي ذي الحجه و محرم و صفر و ربيع الاول و چون اين چهار ماه گذشت از وقت
حال اين حاج مثل حال ساير مردم است اگر گناه كند براي او مينويسند و الا

محلوط مثل سائر
ناس [illegible]
از حضرت صادق
عليه السلام

در تهذيب باسناد خود روايت ميكند كه ان رسول الله صلى الله عليه و آله لقيه اعرابي
فقال له يا رسول الله اني خرجت اريد الحج ففاتني و انا رجل مميل فمرني
ان اصنع في مالي ما ابلغ به مثل اجر الحاج قال فالتفت اليه رسول الله
صلى الله عليه و آله فقال له انظر الى ابي قبيس فلو ان ابا قبيس لك ذهبة
حمراء انفقته في سبيل الله ما بلغت به ما يبلغ الحاج ثم قال ان الحاج
اذا اخذ في جهازه لم يرفع شيئا و لم يضعه الا كتب الله له عشر
حسنات و محي عنه عشر سيئات و رفع له عشر درجات فاذا ركب بعيره لم يرفع خفا
و لم يضعه الا كتب الله له مثل ذلك فاذا طاف بالبيت خرج من ذنوبه فاذا
سعى بين الصفا و المروة خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف
بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمى الجمار خرج من ذنوبه قال فعدّ رسول الله
صلى الله عليه و آله كذا و كذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم قال
انّى لك ان تبلغ ما يبلغ الحاج قال ابو عبد الله عليه السلام و لا يكتب عليه
الذنوب اربعة اشهر و تكتب له الحسنات الا ان ياتي بكبيرة حاصل معني آنكه
عربي خدمت حضرت رسول صلى الله عليه و آله مشرف شد عرض كرد يا رسول الله من از بلد خود
بيرون آمدم بقصد آنكه حج بكنم پس مانع بهم رسيد و حج از من فوت شد و من مردي هستم صاحب

مال و دولت

مال و دولت پس امر كن مرا آنكه بجا بياورم در مال خود چيزي كه برسم باين
چيزي يعني بثواب حج حضرت رسول صلى الله عليه و آله بسوي او ملتفت شد
باين عرب و فرمود اي عرب نگاه كن بكوه ابو قبيس هرگاه آنكه اين كوه باين
بزرگي همه طلاي سرخ بشود براي تو و همه را در راه خدا انفاق كني ثواب اين
باين انفاق با حج نمي رسد بعد حضرت فرمود آنكه حاج چون
شروع كند در تهيه اسباب سفر مكه بر نميدارد چيزي را و نميگذارد چيزي را مگر آنكه مينويسد
حق تعالي براي او ده حسنه و محو ميكند از نامه عمل او ده گناه و بلند ميكند براي او
درجات ده درجه و چون سوار شود بر شتر خود بر نميدارد آن شتر قدمي و نميگذارد
قدمي مگر آنكه مينويسد حق تعالي براي او مثل آن ثواب كه مذكور شد و چون طواف
خانه كعبه كند بيرون ميرود از گناهان خود و چون سعي صفا و مروه كند بيرون
ميرود از گناهان خود و چون وقوف عرفات بجا آرد بيرون ميرود از گناهان خود و
چون وقوف مشعر الحرام بجا آرد بيرون ميرود از گناهان خود و چون رمي جمرات كند بيرون
ميرود از گناهان خود بعد حضرت فرمود كه رسول خدا صلى الله عليه و آله تعداد كرد
همين قسم هر موقف و فعلي را كه حاج بجا مي آورد و فرمود كه بيرون ميرود از گناهان
خود بعد رسول خدا فرمود اي عرب با اين ثوابها كه شنيدي چگونه ملحق ميشوي بحاج تو
بثوابها و اجرهائيكه حاج بانها ميرسد بعد حضرت صادق عليه السلام فرمود بعد از
آنكه حاج از مناسك و عمل فارغ شد تا چهار ماه گناه در نامه عمل او نمي نويسند و مينويسند

صادق عليه السلام

[illegible]

حسنة و محي عنه ستة الاف سيئة و يرفع له ستة الاف درجة

برای حسنات مگر آنکه کبیره‌ها بیاورد مثل آنکه کفایت میکند در فضیلت حج اینکه
هر کس از او محفوظات و احدی محروم میشود نه مومن نه فاجر زیرا که فاجر ثواب دنیوی
دارد مثل آنکه محفوظ میشود در اهل و مال و مغفرت در الذنوب روایت میکند از حضرت صادق
علیه السلام که الحاج یصدرون علی ثلثة اصناف فصنف یعتقون من النار
وصنف یخرج من ذنوبه کیوم ولدته امه وصنف یحفظ فی اهله وماله
فذلک ادنی ما یرجع به الحاج یعنی حاج سه صنف میشوند صنفی آزاد
میشوند از آتش جهنم وصنفی بیرون میروند از گناهان خود مثل روزی که از مادر متولد
شده‌اند وصنفی حفظ میشود اهل و مال او و این صنف سیم کمتر چیزیست که بحاج
داده میشود در مزد عمل او و در فقیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
میکند که فرمود ما یقف احد علی تلک الجبال بر ولا فاجر الا استجاب
الله له فاما البر فیستجاب له فی آخرته ودنیاه واما الفاجر فیستجاب
له فی دنیاه یعنی احدی وقوف نمیکند برای این کوه نه نیکوکار و نه فاجر بدکردار
مگر آنکه حق تعالی مستجاب میکند دعای او را و اما نیکوکار پس مستجاب میشود
دعای او برای او در امر دنیا و آخرت هر دو اما فاجر بدکردار پس مستجاب میشود
از برای او حاجات در امر دنیا فقط و ایضا در فقیه از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند که فرمود الحاج علی ثلثة اصناف فافضلهم نصیبا رجل
یغفر له

فیا لمن حج هذا البیت بنیة صادقة ونفقة طیبة قال فرجع الی الله عز وجل
فاوحی الیه قلبه احمله فی الوقیعة الا علی مع النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا الی در

یغفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر ووقاه الله عذاب القبر واما
الذی یلیه فرجل غفر له ذنبه ما تقدم منه ویستأنف العمل فیما بقی
من عمره واما الذی یلیه فرجل یحفظ فی اهله وماله و دوی
انه الذی لا یقبل منه الحج یعنی آنکه حاج سه صنف میباشند بلکه گذشته اقل
اصناف از جهت ثواب و مزد و اجر مردیست که حق تعالی گناهان
و آینده او را میآمرزد و نگاه میدارد او را از عذاب قبر یعنی عذاب قبر
را از او برطرف میکند و اما صنفیکه پست‌تر است از او از جهت رتبه و مقام
مردیست که حق تعالی میآمرزد گناهان گذشته او را و او باید عمل را از
سر بگیرد در باقی عمر خود و اما صنف سیم که مرتبه او پست‌تر است از
آن دو صنف مردیست که حق تعالی محافظت میکند اهل بیت و مال او را
و در روایت شده که این طائفه سیم کسانی هستند که حق تعالی حج ایشان
را قبول نمیکند برای خللی که در عمل ایشان واقع شده مثل آنکه نیت صادقه
نداشته یا بنفقه طیبه حج نکرده یا آنکه منظورش دیگر کار نبود بلکه از مجاز
فساق و بدکردار بود یا آنکه در راه اذیت و آزار کرد بندگان خدا را
و در جمله فضیلتیکه برای حج است و حج عبادتی است که جامع
فضیلت نیت و اینکه اگر کسی محافظت اهل و عیال حاجی کند و حج
اهلیت او را انجام نماید ثواب حاجی را دارد و حق تعالی اجر شرف و بزرگواری
در نامه عمل او کند که وارثی و تفقد اهل بیت حاجی میکند میشود ثواب حج

خدمات بازماندگان

واجر جميع مناسك و اعمال حج را و هرگاه کسی در منزل حاجی بنشیند که حفظ زاد و راحله او کند تا آنکه حاجی بعضی اعمال حج را از طواف و سعی بجا بیاورد حق تعالی آن حاجی را بقدر ثواب و اجر آن شخص کرامت فرماید که از ایشان چیزی کم نشود یا آنکه از ثواب و اجر آن حاجی که اعمال و مناسک را بجا می آورد چنانچه در فقیه از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود من حج او سنة بمکة غفر الله له ذنوبه و لاهل بیته و لکل من استغفر له و لعشيرته و لجيرانه ذنوب تسع سنين و قد مضت و عصموا من كل سوء اربعين و مائة سنة و الانصراف و الرجوع افضل من المجاورة و النائم بمكة كالمتجهد في البلدان و الساجد بمكة كالمتشحط بدمه في سبيل الله و من خلف حاجا في اهله بخير كان له كاجره حتى كانه يستلم الحجر حاصل معنی آنکه کسیکه یک سال مجاوره مکه را اختیار کند حق تعالی میامرزد جمیع گناهان او را و گناهان اهلبیت او را و گناهان هر که برای او طلب آمرزش کرده و گناهان عشیره و همسایه او را از گناهان نه سال گذشته اگر در سابق از آنها صادر شده و نگاه دارد آنها را صد و بیست سال عمر کنند ایشان را از هر بدی حفظ می نماید و برگشتن از مکه و مراجعت نمودن از آنجا افضل است از مجاوره در او و خوابیدن در مکه ثواب عبادت دارد که شبها در دیگر بلاد عبادت آورده باشد و سجده کردن برای خدا در مکه ثواب شهیدی دارد که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا و کسیکه خلیفه حاجی شده جانشین حاجی باشد در حفظ اهل و عیال او بخیر و خوبی و تفقد حال ایشان نماید و بسرعت رود و بر گردد مثل اجر را برای آن شخص که بخیر و خوبی تفقد حال اهل حاجی میکند مثل ثواب و اجر آن حاجی در جمیع اعمال و مناسک حتی ثواب بوسیدن حجر الاسود ۲ اهل آن شهر را میامرزد چنانچه در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود ما من رجل من اهل کورة وقف بعرفة من المؤمنین الا غفر الله لاهل تلک الکورة من المؤمنین و ما من رجل وقف بعرفة من اهل بیت

من اهل بیت من المؤمنين الا غفر الله لاهل ذلك البيت من المؤمنين يعني

مرد

هیچ مؤمنی از اهل شهری و بلدی وقوف بعرفه بجا نمیاورد مگر آنکه حق تعالی بواسطه آن یک مؤمن میامرزد جمیع مؤمنین آن شهر و بلد را و هم چنین هیچ مرد مؤمنی از اهل خانه وقوف بعرفه را بجا نمیاورد مگر آنکه حق تعالی بواسطه وجود آن یک مرد مؤمن جمیع مؤمنین اهل آنخانه را میامرزد و ایضا در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود اذا كان عشية عرفة بعث الله عز و جل ملكين يتصفحان وجوه الناس فاذا فقدا رجلا قد عود نفسه الحج قال احدهما لصاحبه يا فلان ما فعل فلان قال فيقول الله اعلم فيقول احدهما اللهم ان كان حبسه عن الحج فقر فاغنه و ان كان حبسه دين فاقض له دينه و ان كان حبسه مرض فاشفه و ان كان حبسه موت فاغفر له و ارحمه حاصل معنی آنکه چون وقت عشاء عرفه برسد حق تعالی دو ملک بفرستد که در میان حاج گردش میکنند و تفحص مینمایند و هرگاه نیابند کسی را که عادت بحج داشت که هر ساله میرفت پس یکی از آن دو ملک برفیق

ای رفیق

خود گوید چه شد فلانی یعنی آنکه عادت بحج داشت که در میان حاج است در جواب گوید الله اعلم پس آن ملک گوید بار خدایا اگر آن شخص را فقر و پریشانی مانع شده از حج پس او را غنی و توانگر کن و اگر قرض او را

مانع شد پس قرض او را ادا کن و اگر مرض و ناخوشی او را مانع شد پس او را

شفا کرامت فرما و اگر موت او را مانع شد پس او را ببیامرز و رحمت کن

و در تهذیب از معاویة بن عمار روایت میکند که میگوید از حضرت صادق

علیه السلام سؤال کردم که حجة افضل ام عتق رقبة فقال الحجة افضل

قلت فثنتین قال الحجة افضل قال معاویة فلم ازل ازید

و یقول حجة افضل حتی بلغت ثلثین رقبة فقال الحجة افضل

یعنی از آنجناب سؤال کردم که حج افضل است یا بنده آزاد کردن حضرت فرمود

حج افضل است عرض کردم دو بنده آزاد کند افضل است یا حج فرمود حج باز قسم

بنده زیاد میکردم حضرت میفرمود حج افضل است تا آنکه رسانیدم سی

بنده آزاد را حضرت فرمود حج افضل است و ایضا در تهذیب روایت میکند

از حضرت صادق علیه السلام که فرمود صلوة فریضة افضل من عشرین حجة

و حجة خیر من بیت مملوء ذهبا یتصدق به حتی لا یبقی منه

یعنی یک نماز واجب بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه که

پر باشد از طلا که همه را در راه خدا صدقه کنی و انفاق نمائی تا آنکه

هیچ چیز باقی نماند و در تهذیب از ابو بصیر روایت میکند که میگوید

شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود درهم فی الحج افضل

من الفی الف درهم فیما سوی ذلک فی سبیل الله یعنی یکدرهم

در راه مکه خرج کردن افضل است از هزار هزار درهم که در غیر مکه

در راه خدا صرف کنی ای برادر مبادا از زیادتی خرج او بترسی که فقیر شوی

از خواص حج اینست که فقر را برطرف میکند چنانچه در تهذیب از حضرت

رضا علیه السلام روایت میکند که فرمود ان الحج و العمرة ینفیان الفقر و

الذنوب کما ینفی الکیر الخبث من الحدید یعنی حج و عمره برطرف

میکنند فقر و گناه را هم چنانکه کوره آهنگر برطرف میکند چرک و زنگ

را از آهن و در فقیه روایت میکند که الحاج من حین یخرج من

منزله حتی یرجع عشرة الطائف بالکعبة یعنی حاجی از آنکه از

منزل خود بیرون آمد تا آنکه برگردد بمنزل خود مثل کسی است که مشغول

طواف کعبه بوده باشد و بالجمله ثواب حج کردن بمرتبه ایست که

آنچه از اعمال

اثابت که مجموع عمل ثواب و اجر دارد ملحوظ است مگر آنکه بر هر یک

ثواب حاجی و اجر مخصوصی است اکثر تقدیر حجه ذخیره آخرت و نجات

هر کسی که رمی میکند گناه کبیره از او بخشیده میشود و حلق را الی

آنکه دفن کند هر موئی در قیامت نوری میشود و در هر موئی صاحب خود را در

رسیدن بآن شفیع و ذخیره میشود و رسول خدا برای سرتراشیدگان سه دفعه استغفار

و النحر یعنی قربانی کردن اول قطره خون که از او بر زمین میریزد چنانچه در

روایت میکند قال ابو جعفر علیه السلام انما استحسنوا اشعار البدن لان

اول قطرة تقطر من دمها یغفر الله له علی ذلک و قال رسول الله

حج الحاج ذخر يوم القيمة وقال عليه السلام اذا حج الحاج خرج من ذنوبه
وقال الصادق عليه السلام في حج الحاج يحط عنه بكل حصاة كبيرة
موبقة وقال الصادق ان المؤمن اذا حلق راسه بمنى ثم دفنه جاء
يوم القيمة وكل شعرة لها لسان طلق تلبي باسم صاحبها استغفر رسول
الله صلى الله عليه واله للمحلقين ثلث مرات وللمقصرين مرة وروي ان من
حلق راسه بمنى كان له بكل شعرة نور يوم القيمة و در زبدة التصانيف
از عبد الله بن عباس در تفسیر این آیه ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي
الاخرة حسنة وقنا عذاب النار روایت کرده که از ان روز که حق تعالی عالم را
آفرید فرشته را نزد رکن یمانی تعیین فرمود که هرگاه بنده این دعا کند در ان
موضع ان فرشته آمین گوید و ایضا در زبدة التصانیف از حضرت [illegible] علیه
السلام روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که هر که در خانه خود
نشسته یک درهم در راه خدا بدهد بغیر حج و جهاد صرف کند ثواب هفتصد درهم
برای او مینویسند و اگر بحج و جهاد در رود و مال خود را در راه خدا خرج کند هر درهم
هفتصد هزار درهم بنویسند و ایضا در ان کتاب روایت کرده که هر حسنه که در ان
کند صد هزار حسنه بنویسند و یک دینار که تصدق کند بصد هزار دینار برابر است [illegible]
و ایضا در ان کتاب روایت کرده که نگاه کردن در خانه کعبه برابر میکند با
عبادت اول دنیا تا آخر دنیا و [illegible] باقر واعظ تبریزی قدس الله روحه در شرح
اربعین خود از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت میکند که فرمود بسیار گناهست که هیچ چیز

اورا کفارت نمیکند مگر وقوف در عرفات و ایضا در ان کتاب مستطاب از
آنجناب روایت میکند که فرمود شیطان را نه بینند در هیچ روز خوارتر از دیگر
روز عرفه از انکه بیند حق تعالی رحمت بر خلق میریزد و هیچ گناه از ان عظیم تر
نیست که در عرفات بایستد و گمان برد که امرزیده نشده و ایضا در ان کتاب
مستطاب حکایت کرده که یکی از بزرگان گفت که یکسال در حج بودم در شب عرفه
خواب دیدم که دو فرشته با هم میگفتند که هیچ دانی که امسال چند نفر بودند
مردم حاج یکی گفت که ششصد هزار نفر بودند اما سه کس را بیش حج
قبول نشد از ان هیبت از خواب بیدار شدم گفتم فی البته از ان
سه نفر نیستم و نخوابم تا [illegible] باز خواب آمد فرشتگان را بخواب
دیدم که همان گفتگو که شب گذشته میکردند انگاه شنیدم که یکی ان دیگری را
گفت میدانی که خدای تعالی چه حکم کرده است گفت نه گفت حکم کرد
که هر یکی از ان سه نفر ششصد کس بیامرزد که هزار ششصد هزار نفر
آمرزیده میشوند از خواب بیدار شدم و برحمت خدا امیدوار گشتم و ایضا
در ان کتاب مستطاب نقل میکند که کعبه را در محشر حاضر کنند چون عروسی که در حجله
باز جلوه آغاز کند و کسانیکه حج گذارده باشند گرد وی در آمده دست در
پرده های وی زنند و باز بر گرد وی طواف کنند و حق تعالی بحکم خدا کعبه را به بهشت
برند انانکه دست در ان استوار کرده باشند همراه او به بهشت روند و در
فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود و [illegible] في القبول

لو ان له حجة بالدنيا و ما فيها يعني اهل قبور و مردگان دوست دارند و
آرزو کنند که بعوض دنیا و ما فیها برای ایشان یک حج میبود و ایضا در
فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود من حج حجة
الاسلام فقد حل عقدة من النار من عنقه و من حج حجتين
لم يزل في خير حتى يموت و من حج ثلث سنين متوالية ثم حج او لم
يحج فهو بمنزلة مدمن الحج حاصل معنی آنکه هر کس حج واجب خود را که حجة (مدمن الحج)
الاسلام است بجا بیاورد پس بتحقیق که گشوده از گردن خود گره آتش است را
که از آتش در گردن او بود پس از این روایت معلوم میشود که وقتی که حجة الاسلام
واجب است بر شخص و بنده لفظ تعلق گرفت در ان هنگام طوقی از آتش جهنم
در گردن او مانند گردن بند بسته میشود یعنی ان هنگام مقارن تعلق وجوب
حجة الاسلام زبانه از جهنم در گردن ان شخص طوق بسته میشود اگر آن شخص ادا
واجب کرد ان زبانه را از گردن باز کرده و اگر ادا نکرده مرد ان
طوق و گردن بند با او هست تا او را بمرکز جهنم که جهنم است برساند
بعد حضرت فرمود هر کس سه حج بجا بیاورد همیشه در خیر است تا بمیرد و اگر که
سه حج پی در پی بکند بعد از ان حج بکند یا حج نکند پس او بمنزله کسی است
که همیشه تا آخر عمر حج گذارده است و ایضا در ان کتاب روایت میکند که
من حج ثلث حجج لم يصبه فقر ابدا و ايما بعير حج عليه ثلث
سنين جعل من نعم الجنة و روى سبع سنين یعنی کسیکه سه دفعه

حج

حج کند هرگز فقیر نمیشود و هر شتری که سه دفعه بر روی او حج کنند او
شتر را حق تعالی از شتران بهشت میگرداند و در روایتی وارد شده که اگر هفت
حج بر او کنند از شتران بهشت میشود ایضا در فقیه از حضرت رضا علیه السلام
روایت میکند که فرمود من حج اربع حجج لم يصبه ضغطة القبر ابدا
و اذا مات صور الله تعالى الحج التي حج في صورة حسنة
احسن ما يكون من الصور بين عينيه تصلي في جوف قبره حتى
يبعثه الله من قبره و يكتب له ثواب تلك الصلوة و اعلم
ان الركعة من تلك الصلوة تعدل الف ركعة من صلوة الآدميين
و من حج خمس حجج لم يعذبه الله ابدا و من حج عشر حجج
لم يحاسبه الله ابدا و من حج عشرين حجة لم ير جهنم و لم يسمع
شهيقها و لا زفيرها و من حج اربعين حجة قيل له اشفع
فيمن احببت و تفتح له باب من ابواب الجنة يدخل منه هو و من
يشفع له و من حج خمسين حجة بني له مدينة في جنة عدن
فيها الف قصر في كل قصر الف حوراء من حور العين و الف زوجة (باب حج)
و يجعل من رفقاء محمد صلى الله عليه و آله في الجنة و من حج اكثر من خمسين
حجة كان كمن حج خمسين حجة مع محمد و الاوصياء صلوات الله
عليهم و كان ممن يزوره الله تبارك و تعالى كل جمعة و هو ممن
يدخل جنة عدن التي خلقها الله عز و جل بيده و لم ترها عين و لم يطلع

علیها مخلوق وما من احد منکم یکثر الحج الا بنی الله عز وجل له بکل حجة
مدینة فی الجنة فیها غرف فی کل غرفة منها حوراء من الحور العین
مع کل حوراء ثلثمائة جاریة لم ینظر الناس الی مثلهن حسنا
وجمالا حاصل مضمون کلام حضرت رضا علیه السلام فرمود کسیکه چهار حج بکند
هرگز فشار قبر باو نمیرسد و هرگاه بمیرد حجهائی که کرده به نیکوترین
صورتی داخل قبر او شوند و تا روز قیامت نماز کنند و ثواب نماز ایشان
همه از او باشد و یک رکعت آن نماز برابر است با هزار رکعت نماز آدمی
و اگر پنج حج بکند حق تعالی هرگز عذابش نکند و اگر ده حج بکند هرگز
حسابش نکنند و اگر بیست حج بکند جهنم را نخواهد دید و صدای
آواز او را نخواهد شنید و اگر چهل حج بکند باو گویند شفاعت کن
در حق هر کس که دوست داری او را و باز میشود برای او دری از درهای بهشت
داخل میشود او و هر کسی که او در حق او شفاعت کند و کسیکه پنجاه حج بجا بیاورد
حق تعالی بنا کند برای او در جنت عدن شهری که در آن شهر هزار قصر است
در هر قصری هزار حوریه است از حوریان و هزار زن است از زنان
دنیا و میباشد آن شخص از رفقای [illegible] در بهشت و کسیکه زیاده از پنجاه
حج بجا بیاورد میباشد مثل کسیکه پنجاه حج با رسول الله صلی الله علیه وآله
بجا آورده باشد و میباشد مثل کسیکه خداوند تبارک و تعالی او را زیارت کند
باشد در هر شب جمعه و او از کسانی است که داخل میشود در بهشت عدن

صلی الله علیه وآله

و اوصیاء او علیهم السلام

ان البشر

ان البشر که حق تعالی او را بدست قدرت خود خلق کرده و آن جماعه
بهشت است که هیچ چشمی او را ندیده و هیچ گوشی وصفش را نشنیده
و نیست هیچکس از شما که حج بسیار کند مگر آنکه بنا میکند از برای او حق تعالی
بنا کند شهری در بهشت که در آن شهر غرفهها و خانهها بسیار است که
در هر یک از آن غرفه حوریه ایست از حوران بهشت که با هر یک
از آن حور العین سیصد کنیزک باشد که ندیده است دیده احدی مثل آنها
در حسن و جمال و ایضا در فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت
میکند که فرمود حج سنة و سنة لا فهو ممن ادمن الحج
یعنی کسیکه یکسال حج کند و یکسال حج نکند او از کسانی است که همیشه
حج میکند و ایضا در آن کتاب از اسحق بن عمار روایت میکند که میگوید
گفتم بحضرت صادق علیه السلام انی قد وطنت نفسی علی لزوم
الحج کل عام بنفسی او برجل من اهل بیتی بمالی فقال وقد عزمت
علی ذلک قلت نعم قال ان فعلت ذلک فایقن بکثرة المال
او ابشر بکثرة المال یعنی گفتم بدرستیکه قرار دارم با نفس خودم که هر سال
حج کنم یا یکی از اهل خود را از مال خودم بحج بفرستم حضرت فرمود که
عزم بر این مطلب کرده ای عرض کردم بلی فرمود که اگر چنین عزم داشته باشی
پس یقین بدان که مال کثیر بهم میرسانی یا فرمود بشارت باد ترا بمال زیاد

عطا کند و در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود
الحج والعمرة سوقان من اسواق الآخرة اللازم لهما
فی ضمان الله ان ابقاه اداه الی عیاله وان اماته ادخله
الجنة یعنی حج و عمره دو بازارند از بازارهای آخرت هر کسی ملازم این دو شد
یعنی همیشه مراقبت نمود حج و عمره را در ضمان خداست اگر خدا او را باقی
بدارد او را بعیالش برساند و اگر او را بمیراند داخل بهشت کند
و ایضا در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود الحاج
والمعتمر وفد الله ان سألوه اعطاهم وان دعوه اجابهم وان
شفعوا شفعهم وان سکتوا ابتدأهم ویعوضون بالدرهم
الف الف درهم یعنی حاج و معتمر در جوار خدا و امان او میباشند
اگر سؤال کنند از حق تعالی عطا میکند بایشان و اگر بخوانند اجابت
کند ایشان را و اگر شفاعت کنند قبول فرماید و اگر خاموش باشند
ابتدا نماید و بیک درهم که صرف کنند هزار هزار برابر عوض دهد
ایضا در فقیه روایت میکند که ما من عبد یؤثر علی الحج حاجة من حوائج
الدنیا الا نظر الی المحلقین قد انصرفوا قبل ان تقضی له تلک الحاجة
یعنی هیچ بنده اختیار نکرد بر حج حاجتی از حوائج دنیا را مگر اینکه میبیند که
اهل حج از اعمال حج فارغ میشوند و بر میگردند و هنوز حاجت او بر نیامده
و من جمله فضیلت حج اینست که اگر کسی باعث شود که حج از او
فوت شود [illegible] باعث شده یا مرضی [illegible] یا [illegible] و آخر [illegible]

و در فقیه روایت میکند ان الحاج والمعتمر [illegible] مات احدهما [illegible] وعاش [illegible] یعنی [illegible]

[illegible]

چنانچه در فقیه از اسحاق بن عمار روایت میکند قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
ان رجلا استشارنی فی الحج وکان ضعیف الحال فاشرت علیه
ان لا یحج فقال ما اخلقک ان تمرض سنة قال فمرضت سنة
حاصل معنی آنکه عمار میگوید که عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام اینکه مردی
از من مشورت کرد در امر حج چون ضعیف الحال و ناتوان بود من صلاح ندیدم
که حج برود گفتم حج مکن پس حضرت فرمود که جزا و اجر تو در این شوره
اینست که یکسال باید ناخوش شوی زیرا که جزا باید شخص را منع کنی از حج
پس اسحق میگوید که من یکسال ناخوش شدم و ایضا در فقیه روایت میکند از
[illegible] لیحذر احدکم ان یعوق اخاه عن الحج فتصیبه فتنة
فی دنیاه مع ما یدخر له فی الآخرة یعنی البته باید حذر کند یکی از شما اینکه
تعویق اندازد برادر ایمانی خود را از حج که اگر چنین کند و باعث
تعویق امر حج او شود میرسد باو فتنه در دنیا با آن جزاهای عقاب که
مهیا است برای او در آخرت و من جمله از فضائل حج آنکه اگر کسی برای دیگری
حج کند حق تعالی باو ده مقابل ثواب حج عطا کند و میآمرزد او را و پدر و مادر
و سایر ارحام و عشایر او را بلکه اگر کسی صد نفر یا هزار نفر را مدد خرج حج کند
حق تعالی بهم ثواب حج کامل عطا فرماید و اگر کسی برای اقربای خود بقصد صله رحم
حج کند یا عمره بجا بیاورد حق تعالی ثواب حج و عمره باو عطا کند
چنانچه اگر برای ارحام خود حج کند حق تعالی باو ده مقابل [illegible] عطا کند

وبراین جمله روایات وارد شده چنانچه در فقیه روایة میکند و سئل الصادق علیه السلام
عن الرجل یحج عن آخر اله من الاجر والثواب شیء یعنی از حضرت سؤال کرده که
مردی برای غیر حج میکند آیا برای آن حج کننده چیزی از ثواب و اجر است حضرت در جواب
فرمود للذی یحج عن الرجل اجر وثواب عشر حجج و یغفر له ولابیه ولامه
ولابنه ولابنته ولاخیه ولاخته ولعمه ولعمته ولخاله ولخالته ان الله واسع کریم یعنی
حضرت در جواب فرمود برای کسیکه حج میکند برای غیر اجر و ثواب ده حج است
و حق تعالی می آمرزد گناه او را و گناه والدین او را و گناه پسر و برادر و عم و عمه
و خال و خاله او همه را می آمرزد بدرستیکه خداوند واسع کریم است و ایضا در کتاب کافی
از آنجناب روایت میکند که فرمود فی حج عن انسان اشترکا حتی اذا قضی
طواف الفریضة انقطعت الشرکة فما کان بعد ذلک من عمل کان
لذلک الحاج یعنی کسیکه حج کند از برای دیگری بهره شریک میشود در ثواب و شرکت
تا آنکه آن حج کننده طواف واجب را بجای آورد و چون طواف را بعمل آورد
قطع میشود و آن ثوابهائیکه بعد از طواف برای اعمال بعد از طواف واجب
داده میشود مختص است بآن حج کننده و ایضا در آن کتاب از حضرت صادق
علیه السلام روایة میکند که فرمود لو اشرکت الفا فی حجک لکان لکل واحد
حجة من غیر ان ینقص من حجک شیء یعنی اگر هزار نفر را شریک کنی در حج خود
هر آینه میباشد از برای هر یکی از ایشان ثواب حج تمام بدون آنکه کم شود از ثواب حج تو چیزی

و ایضا در فقیه

و ایضا در فقیه روایة میکند که فرمود صلوة فیها بمنزلة حجة او عمرة کتب الله له
حجتین وعمرتین وکتب الله عز وجل عن جمیع ... ایضا اعظم الاجر
ضعفین صاحب یعنی آنکه کسیکه صله کند بارحام نزدیک خود بحج یا عمره میفرستد
حق تعالی از برای او دو حج و دو عمره و هم چنین است هرگاه که بر دارد دین حج از گردن
خویشی و رحم خود حق تعالی مضاعف میکند اجر و ثواب او را و برابر و ده چندان
و ثامن مکه آنست که اگر اراده و قصد داشته باشد که سال دیگر هم برود بحج
حق تعالی عمر او را زیاد میکند و اگر قصد عود نداشته باشد اجلش نزدیک میشود
و عذاب خدا او را نزدیک میشود و اگر در رفتن یا آمدن بمیرد دور است از
عذاب روز قیامت و اگر دعا کند دعایش رد نمیشود و اگر در مکه قرآنی
ختم کند از جمعه تا جمعه حق تعالی اعطا کند اجر و ثواب برای او نوشته و نمیرد
تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را [illegible] و جای خود را در بهشت
ببیند و یک تسبیح در مکه گفتن مثل آنست که خراج عراقین را در
راه خدا انفاق کرده باشد و کسیکه هفتاد رکعت نماز در او بخواند در هر
رکعت قل هو الله احد و انا انزلناه و آیة السخرة و آیة الکرسی بخواند نمیرد
مگر شهید و افطار کننده در او مثل روزه دار است و یک روز روزه
برابر یک سال است و اگر راه رود ثواب عبادت دارد و خوابیده در او
ثواب عابد دارد و سجده در او ثواب شهید دارد که در خون خود بغلطد

بقدر اول جمعه دنیا تا آخر جمعه دنیا

و مصاحبان ایشان ثواب حج دارد و اگر خار و خاشاک از راه مکه پاک کنند
ثواب حسنه دارد و اگر سر خدا حسنه از کسی قبول کند او را عذاب نکند
و اگر در احرام بمیرد محشور میشود در حالیکه تلبیه گوید و گناهان او امرزیده باشد و
اگر در احد الحرمین بمیرد در محشر از آمنین باشد و اگر بین الحرمین بمیرد نامه عمل
او را باز نمیکنند و اگر دفن شود در حرم الهی باشد از فزع یوم الاکبر خواه از
اخیار باشد یا از فجار و بر مطالب مذکوره اخبار بسیار و روایات بیشمار دلالت
دارد چنانچه در فقیه از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت میکند که فرمود من
رجع من مکة و هو ینوی الحج من قابل زید فی عمره و من خرج من مکة و هو
لا ینوی العود الیها فقد قرب اجله و دنی عذابه یعنی کسیکه مراجعت
کند از مکه و قصد داشته باشد که حج کند در سال اینده عمر او زیاد میشود و کسیکه
بیرون میرود از مکه و اراده نداشته باشد که عود کند بسوی او بتحقیق که مرگ
او در رسیده و نزدیک شده عذاب او و در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت
میکند که فرمود من مات فی طریق مکة ذاهبا او جائیا امن من الفزع
الاکبر یعنی کسیکه بمیرد در بین راه مکه در رفتن یا امدن ایمن است از فزع روز محشر
و در فقیه از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که فرمود اربعة لا ترد
لهم دعوة حتی تفتح لهم ابواب السماء و تصیر الی العرش دعوة الوالد لولده
والمظلوم علی من ظلمه والمعتمر حتی یرجع والصائم حتی یفطر و من ختم
القرآن بمکة من جمعة الی جمعة او اقل او اکثر کتب الله له من الاجر والحسنات

و اول

من اول جمعة کانت فی الدنیا الی اخر جمعة تکون حاصل کلام چهار نفرند
که دعای ایشان هرگز رد نمیشود و درهای اسمان برای ایشان باز است و میرسد دعای
ایشان تا بعرش یکی دعای پدر است در حق فرزند یکی دعای نفرین مظلوم است
در حق ظالم یکی دعای معتمر است تا انکه برگردد و یکی دعای روزه دار است تا انکه
افطار کند و کسیکه ختم قرآن کند در مکه از جمعه تا جمعه یا کمتر یا زیاده حق تعالی
مینویسد از برای او از اجر و ثواب از اول جمعه دنیا تا اخر جمعه دنیا یعنی
ثواب کسیکه از اول جمعه دنیا تا اخر جمعه دنیا همیشه ختم قرآن کند و ایضا در فقیه
از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود من ختم القرآن بمکة لم یمت
حتی یری رسول الله صلی الله علیه و اله و یری منزله فی الجنة و تسبیحة
بمکة تعدل خراج العراقین ینفق فی سبیل الله و من صلی بمکة
سبعین رکعة فقرأ فی کل رکعة بقل هو الله احد و انا انزلناه
و ایة السخرة و ایة الکرسی لم یمت الا شهیدا والطاعم بمکة
کالصائم فیما سواها و صیام یوم بمکة تعدل صیام سنة فیما
سواها والماشی بمکة فی عبادة الله عز و جل حاصل کلام کسیکه در
مکه ختم قرآن کند نمیرد تا انکه ببیند رسول خدا صلی الله علیه و اله و جای
خود را در بهشت و ثواب یک تسبیح در مکه کافی برابر است با خراج عراقین
که انفاق کند در راه خدا و کسیکه هفتاد رکعت نماز کند در مکه که الحمد
سوره قل هو الله احد و انا انزلناه و ایة السخره و ایة الکرسی بخواند بس در هر رکعت

الحمص نخورد مگر بتهیه و کسیکه در مکه طعام خورد مانند روزه دار است در
ثواب که در غیر مکه طعام باشد و ثواب یکروز روزه در مکه برابر است با ثواب
یکسال روزه که در غیر مکه بگیرد و راه رفتن در مکه عبادة است در راه
خدا است و ایضا در فقیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که
فرمود النائم بمکة کالمجتهد فی البلدان والساجد بمکة کالمتشحط
بدمه فی سبیل الله یعنی خواب کننده در مکه مثل ابادکر دن در شهرهای دیگر
و سجده کننده در او مثل کسی است که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا و ایضا در
فقیه از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام روایة میکند که فرمود
یا معشر من لم یحج استبشروا بالحاج اذا قدموا فصافحوهم
وعظموهم فان ذلک یجب علیکم تشارکوهم فی الاجر یعنی
ای گروهی که حج نکرده اید شاد باشید و شاد کنید بسبب حاجیان هنگامیکه
آمدند پس مصافحه کنید با ایشان و تعظیم کنید ایشان را پس بدرستیکه این تعظیم
و مصافحه واجب است بر شما و باعث میشود که شما با ایشان در اجر شریک میشوید
مؤلف گوید که وجوب محمول است بر تاکید استحباب و ایضا استحباب اینها
مذکور شده در صورتیست که حاجی تازه بمنزل رسیده باشد و هنوز آلوده نگشته و
هنوز آلوده بمعصیت و داخل در گناه ها نشده باشد چنانکه در
فقیه روایة میکند بادروا بالسلام علی الحاج والمعتمرین و مصافحتهم
من قبل ان تخالطهم الذنوب یعنی سبقت بگیرید در سلام کردن بر حاجیان و معتمرین
پیش از آنکه ایشان آلوده شوند بگناه و داخل شوند در معصیت

الهموز نهو و ایضا در فقیه

و ایضا در فقیه از حضرت باقر علیه السلام روایة میکند که فرمود من اماط اذی
عن طریق مکة کتب الله له حسنة ومن کتب له حسنة لم یعذبه ومن مات محرما بعثه الله یوم القیمة ملبیا بالحج مغفورا
له ومن مات احد الحرمین بعثه الله من الآمنین ومن مات بین
الحرمین لم ینشر له دیوان یعنی کسیکه دور کند و رفع نماید از راه مکه چیزی را
که باعث اذیت مرور کنندگان میشود خدا نوشته برای او حسنه ای و هر کس که حق تعالی در عوض
برای او حسنه بنویسد و هر کس که حق تعالی حسنه از برای او بنویسد او را
عذاب نمیکند و کسیکه در احرام بمیرد محشور میشود در قیامت در حالتیکه
تلبیه حج میگوید و گناهان او آمرزیده است و کسیکه بمیرد در احد الحرمین
یعنی در مکه یا در مدینه حق تعالی او را مبعوث میکند در محشر در حالتیکه از ایمنی
شدگان از خوف محشر خواهد بود و کسیکه میان دو حرم یعنی مکه و مدینه بمیرد
دیوان عمل او باز نمیشود یعنی کسی نامه عمل او را باز نمیکند و نگاه نمیکند
یعنی در مقام محاسبه در نمی آید مبدا آن را بدارد که غالب از اعمال و عبادات
و طاعات برابری نمیکند بحج و حج را غالب از عبادات افضل است بلکه
از تتبع روایات وارده در این باب که دلالت میکند بر کمال تاکید
وغایة تحریص و ترغیب در اداء این عمل شریف استفاده میشود که حج افضل
بر جمیع اعمال و هیچ عبادت و طاعتی برابر با او نمیکند چنانکه در در جزء

از عمر بن یزید روایت میکند که گفت سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
حجة افضل من سبعین رقبة فقلت ما یعدل الحج شیء قال ما یعدله
شیء و لدرهم فی الحج افضل من الفی الف درهم فیما سواه من سبیل الله یعنی بدرستیکه
که حضرت صادق علیه السلام میفرمود یک حج افضل است از هفتاد بنده آزاد کردن پس من
عرض کردم یابن رسول الله صلی الله علیه و آله آیا برابری میکند چیزی با حج آنحضرت فرمود
که برابری نمیکند حج را هیچ چیز بدرستیکه یک درهم در حج صرف کردن افضل است از
هزار هزار درهم که در غیر حج در راه خدا صرف شود کفایت میکند در تحریص
مؤمنین و تشویق ایشان اخبار مرغبه و روایات مشوقه مذکوره لکن برای بیم دادن از
نفوس فاسقه سزاوار است که بیان شود اخباریکه دلالت بر تخویف و تهدید
تارک حج میکند و روایاتیکه دلالت بر عقاب و عذاب مسوف حج
در ذخیرة المعاد از فروع الکافی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که
من مات و لم یحج حجة الاسلام و لم یمنعه من ذلک حاجة تجحف به
او مرض لا یطیق فیه الحج او سلطان یمنعه فلیمت یهودیا او نصرانیا
یعنی کسیکه بمیرد و حجة الاسلام بجا نیاورد و حال آنکه منع نکند او را از حج کردن
حاجتیکه باعث فقر و فاقه او شود و موجب ذهاب مال او گردد یا منع نکند
او را مرضیکه طاقت ندارد در ان مرض حج کردن را یا منع نکند او را پادشاهیکه
مانع حج شود حاصل آنکه اگر کسی ترک حجة الاسلام کند بدون این اعذار مذکوره

بمیرد

فقیه و

و اجحف بالجیم ثم الحاء المهملة یقال اجحف بهم الفاقة ای افقرتهم الحاجة و اذهبت اموالهم

مجمع البحرین

پس هر کس خواهد بمیرد یا بدین یهودی یا بدین نصرانی و ایضا در فقیه از محمد بن فضیل
روایت میکند که گفت سئلت ابا الحسن علیه السلام عن قول الله عز و جل
من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا فقال
نزلت فی من سوف الحج حجة الاسلام و عنده ما یحج به فقال
العام احج العام احج حتی یموت قبل ان یحج یعنی از آنحضرت
پرسیدم از تفسیر آیه شریفه من کان فی هذه اعمی حضرت فرمود این
آیه نازل شد در حق کسیکه تاخیر اندازد حجة الاسلام را در حالتیکه
بهم رسیده باشد برای او مالیکه بتواند با او حج گذارد مع ذلک تاخیر اندازد
حج را و بگوید امسال امسال میروم و نرود تا آنکه بمیرد پیش از آنکه
حج گذارد و ایضا در فقیه از معویة بن عمار روایت میکند که گفت سئلت ابا عبد الله
علیه السلام عن رجل لم یحج قط و له مال فقال هو ممن قال الله
و نحشره یوم القیمة اعمی فقلت سبحان الله اعمی قال اعماه الله
عن طریق الخیر یعنی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از حال
مردیکه هرگز بحج نرفت و حال آنکه دارای مال بود که میتوانست حج کند

حضرت در جواب فرمود که چنین شخص از کسانی است که حق تعالی در شان
او فرموده که محشور میکنیم چنین اشخاص را در قیامت کور و نابینا ابن عمار
از روی تعجب گفت سبحان الله کور و نابینا محشور میشود حضرت فرمود بلی
حق تعالی او را کور میکند از راه خیر یعنی نابینا میشود از راه خیر بدانکه
کسانیکه قوت حج دارند و مسامحه کنند باغوای شیطان میمیرند از این روایت
استفاده میشود که کسیکه استطاعت مالی بهم رسانید و مسامحه کند تا نرفت
بحج چنان مغضوب میشود در نزد حق تعالی که دیگر هیچ خیری راه نمیبرد
و کور میشود از جمیع طرق خیریه چنان نابینا میشود از راه خیر که بعد هم
عمل خیری از او صادر نمیشود پس اگر عبادت و طاعتی بحسب ظاهر از او
صادر شود در باطن خیری در آن عبادت و طاعت نیست بلکه باطن
انها شر است که باعث هلاک او میشود و ایضا در ذخیرة المعاد از
ابی بصیر روایت میکند که گفت سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول
من مات وهو صحیح موسر لم یحج فهو ممن قال الله تعالی و نحشره
یوم القیمة اعمی قال قلت سبحان الله اعمی قال نعم ان الله عز و جل
اعماه عن طریق الجنة یعنی شنیدم که حضرت صادق علیه السلام فرمود کسیکه
بمیرد و حال آنکه صحیح البدن و غنی باشد مع ذلک حج نکند پس او از کسانی است که

حق تعالی

حق تعالی در شان او فرموده که محشور میکنیم او را در قیامت نابینا و کور ابو بصیر
بدانکه
از راه تعجب گفت سبحان الله کور محشور میشود حضرت فرمود بلی حق تعالی او را کور
میکند از راه حق یعنی چنان نابینا میشود که براه حق پی نمیبرد و ایضا
در فقیه از علی بن حمزه از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود من قدر
حاصل مضمون روایة
علی ما یحج به و جعل یدفع ذلک و لیس له عنه شغل یعذره
الله فیه حتی جاء الموت فقد ضیع شریعة من شرائع الاسلام
یعنی کسیکه قادر باشد بر مالیکه بتواند از آن حج کند و بی مانع شرعی خود را
از حج باز دارد تا آنکه بمیرد پس تحقیق که ضایع نموده و ترک کرده حکمی از
احکام اسلام را و در زبدة التصانیف از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت میکند که فرمود چون کسیکه حج بر او واجب شود و بی مانع شرعی خود را
از حج باز دارد و حج نکرده بمیرد او را غسل ندهید و کفن نکنید و بر او
نماز نکنید و در مقبره مسلمانان او را دفن نکنید که او بر ملت یهود
و نصاری مرده از تارک حج ملاحظه کن که پیغمبر رحمة للعالمین حکم بکفر
مسلمانان از
ترک او و نکو برامت خود که اجرای احکام اسلام بر او نکنند و پرده
از کارش برداشت و ترا رسوا کرد در نزد مسلمانان و اخبار کرد که

این گناه بزرگ باعث میشود که از ملت اسلام بیرون میروی و اخو بر دین
یهود و نصاری خواهی گردید پس بترس از این گناه خواب است تا کی غفلة
ابلیس بیا که مخبر صادق در حقیقت چه خبر داد پیغمبر هرگز دروغ و
گزاف سخن نمیگوید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و ایضا در زبدة التصانیف روایة میکند که هر کس حج بر او واجب شود
و حج نکند با یهود و نصاری محشور میشود مؤلف گوید یا رسول الله
کجائی که ببینی که امت تو در این زمان در حال حیوة با یهود
و نصاری محشور شوند و با ایشان مفاخره هم میکنند و مصاحبت ایشان را
تقرب میجویند حتی کار در این اعصار و در این امصار بجائی رسیده که
یهود را بنحوی تسلط دادند بر مسلمانان که مالک الرقاب مسلمانان
شده چنانچه در این بلد بار فروش یهود ملعونی است که او را ملا
یهودی ملا منده جان نصر از امتان ظاهریه تو یا رسول الله با
این دشمن تو محشور شوند که غالبا هم ماکول و هم مشرب هستند و در کسب و تجارت
با او شریکند و او را رئیس بر زیاده از ده هزار نفوس مسلمانان نموده اند
و جمعی از حاجیان امت تو یا رسول او را حاجی آقای خطاب میکنند
بلکه در مجالس او را بالا دست جمعی از شیعیان امیر المؤمنین می نشانند

تو خود دانی که امت
تو بعد از مردن با
یهود و نصاری محشور شوند

بلکه اورا

بلکه او را حاجی آقای مطلق خطاب میکنند بلکه جمعی از حجاج از امت تو
یا رسول الله این ملعون کافر را کهف الحاج و الحجاز ملجأ میدانند نعم
یا رسول الله این طائفه از امت تو بدین تو استهزاء میکنند یا کلمة
سخریه میکنند یا العیاذ بالله بحضرت تو یا حق تعالی استهزاء میکنند یا
رسول الله بجناب تو شکایت میکنم از دست این طائفه از امت که معاندند
با تو و با دین تو و ترا قسم میدهم بان مقرب ترین امامت تو در نزد تو
که اگر این طائفه قابل هدایت هستند بزودی ایشان را هدایت کن و اگر
قابل هدایت نیستند بزودی ایشان را بالغضب الشدید ... نفرت و عالم
از لوث وجود ایشان پاک گردان تا موجب اغوا و اضلال دیگران
خصوصا اطفال نشوند و ایضا در زبدة التصانیف از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام روایة میکند که فرمود زیانکارترین مردمان در عمل آنانی هستند که
حج الاسلام را تاخیر اندازند و ایضا در التهذیب از زید شحام روایة میکند
میگوید قلت لابی عبد الله التاجر یسوّف الحج قال لیس له
عذر فان مات فقد ترک شریعة من شرایع الاسلام
گفتم بحضرت صادق علیه السلام که تاجر تاخیر میاندازد حج را حضرت فرمود که

المتاجر بجه بدل
المتاخر که بدل

چنین شخصی برای او عذری نیست در پیش حق تعالی اگر بمیرد باین حال پس ترک
کرده شریعتی از شرایع اسلام و ایضا در التهذیب از معویة بن عمار از حضرت صادق
علیه السلام روایت میکند که فرمود قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا قال هذه لمن کان عنده مال و صحة
فان کان سوّفه للتجارة فلا یسعه وان مات علی ذلک فقد ترک
شریعة من شرایع الاسلام اذا هو یجد ما یحج به فان کان
دعاه قوم ان یحجّوه فاستحیا فلم یفعل فانه لا یسعه
الا الخروج ولو علی حمار اجدع ابتر وعن قول الله عز وجل
ومن کفر یعنی من ترک حاصل معنی آنکه حضرت فرمود که حق تعالی در باب حج
میفرماید ولله علی الناس حج البیت الی آخر بعد حضرت فرمود که این آیه
نازل شده در حق کسی که در نزد او حج مال باشد و صحت بدن داشته باشند
و این اشخاص اگر تاخیر اندازند حج را بجهة تجارت مثل اینکه میگویند امسال
این خرید منفعت گزاف دارد این معامله را میکنیم سال دیگر میرویم بحج بعد
در سال دیگر میگوید که امسال این خرید [illegible] نفع دارد امسال
سال دیگر میرویم و همچنین سال بسال ملاحظه میکنند بخرید میگویند این بحج گزاف نفع
دارد میگوید یکی امسال تاخیر میکنیم امر حج را و ادراک نفع این خرید میکنیم

ربما

میکنیم انشاء الله سال دیگر میرویم مکة و هکذا هر سال بجهة تجارت تاخیر میکنند
حج را چنانچه در این از زمان در این شهر و مملکت جمع کثیری از تجار و اغنیا
دیده شده که سالها مستطیع شده اند و بهمین تسویفات شیطانی
امسال و سال دیگر میکنند و میمیرند پس اگر کسی تاخیر اندازد حج را بجهة
تجارت و معامله و دیگر برای او حجی نشود و بمیرد باین حال پس بتحقیق که ترک کرده
حکمی از احکام اسلام را زیرا که قدرت بر حج را یافته بود و حج نکرد پس هر گاه
بخوانند او را قومی که حج کند یعنی دعوت حج کنند و او حیا کند و اجابت ایشان نکند
و نرود با ایشان و حج نکند پس برای او جائز نیست عدم اجابت اجابت کند و
مگر آنکه باید با ایشان خارج شود و برود اگر چه سوار شود بر حماری که
گوش و دماغ و دم او بریده باشد و به ترسد از قول حق تعالی که
در حق تارک حج فرموده ومن کفر که مراد ومن ترک است یعنی اطلاق
کافر بر تارک حج کرده و ایضا در التهذیب از جمله از حضرت صادق
علیه السلام روایت میکند که فرمود اذا قدر الرجل علی ما یحج به ثم دفع ذلک
عنه و لیس له شغل یعذره به فقد ترک شریعة من شرایع الاسلام
یعنی کسیکه قادر شود بر مالیکه بتواند با آن حج کند پس آن مال تلف شود و حج بجا نیاورد و عذر شرعی
نداشته باشد در ترک حج که با آن معذور شود پس این شخص ترک کرده حکمی از احکام اسلام را

وایضا در بحار الانوار در وصایای حضرت رسول صلی الله علیه واله بامیر المؤمنین
روایت میکند که فرمود یا علی تارک الحج وهو یستطیع کافر قال الله
تبارك وتعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین
یعنی یا علی تارک حج کافر است اگر قادر باشد بر رفتن مکه و حج گذاردن
چون حضرت حکم کرده بکفر کسیکه مستطیع باشد و ترک حج کند برای تاکید و تقریر
این مطلب استشهاد کرد بقرآن که حق تعالی در کلام شریف خود اطلاق
کافر کرده بر تارک حج چنانچه فرموده که از حقوق الهی بر بندگان این است
که حج خانه کعبه کنند کسانیکه قادر باشند بحج گذاردن و اگر کسی قادر باشد
و کافر شود یعنی ترک کند پس بدرستیکه حق تعالی مستغنی و بی نیاز و معرض است از
جمیع عالم و شرح در تفسیر آیه شریفه در عنوان مسئله انشاالله [illegible] و ایضا در بحار
از ان بزرگوار روایت کرده که فرمود یا علی من سوف الحج حتی یموت
بعثه الله یوم القیمة یهودیا او نصرانیا یعنی یا علی کسیکه تاخیر
اندازد حج را تا آنکه بمیرد محشور میکند او را حق تعالی در روز قیامت
در صف یهود یا در صف نصرانی زیرا که در آن مردن بر ملت یکی

ازاین

ازاین ده طائفه میمیرد چنانچه در سابق ذکر شد اخباریکه دلالت میکند
بر این مطلب و ایضا در بحار از ان بزرگوار روایت کرده که فرمود یا علی
کفر بالله العظیم من هذه الامة عشرة القتات والساحر
والدیوث وناکح المرأة حراما فی دبرها وناکح البهیمة
ومن نکح ذات محرم والساعی فی الفتنة وبایع
السلاح من اهل الحرب ومانع الزکوة ومن وجد سعة
فمات ولم یحج یعنی یا علی کافر شدند بخداوند عظیم از امت من ده
طائفه اول قتات یعنی نمام وسخن چین و دروغگو دوم ساحر یعنی کسیکه
جادو میکند سیم دیوث یعنی مرد بی غیرت که زنش زنا میدهد و او
میداند و سکوت میکند و بغیرت نمیآید یا مرد دیگر که واسطه میشود که مردمان
با زنش زنا کنند چون کشخان و قرمساق کشخان مردی است که
واسطه باشد بین مردمان و خواهر خود که با او زنا کنند و قرمساق مردی است که
واسطه باشد بین مردمان و دختر خود که با او زنا کنند چهارم مردی است که
با زن اجنبیه لواط کند پنجم کسیکه وطی حیوانات کند ششم کسیکه با
محارم خود چون مادر و دختر و خواهر زنا کند هفتم کسیکه فتنه کند میان
برادران ایمانی هشتم کسیکه اسلحه جنگ بکافر حربی فروشد نهم کسیکه زکوة

قتات بفتح قاف و تشدید تاء سخن چین و دروغگو منه الله

دیوث بفتح و تشدید یاء قواد و بی غیرت منه الله

مال نخورانند هر هم کسیکه استطاعت حج داشته باشد و حج نکذارد تا بمیرد و این
ده طائفه کافرند بخداوند عظیم و در کتاب جامع الاخبار که کویا از تصنیفات
محمد بن حسین الدینارست و کویا موسوم به بستان الواعظین است روایت میکنند
از رسول خدا صلی الله علیه که فرمود صراط را هفت قنطره است کل قنطرة علیه
مسیرة ثلثة الاف سنة الف منها صعود الف منها هبوط الف منها
استواء و هو ادق من الشعر احد من السیف اظلم من اللیل
المظلم و کان علیه شعب کالرماح الطویلة یعنی هر قنطره است سه هزار
سال مسافت دارد هزار سال بالا باید رفت هزار سال سراشیب باید
رفت هزار سال راست باید رفت و صراط از مو باریک تر و از شمشیر
تیز تر و از شب ظلمانی تاریک تر است و با این حال بر روی آن شعبهات
به بلندی نیزهٔ طولانی دارد بر احوال کسانیکه در چنین جائی و چنین
کذرکاهی حبس شود کرفتار شود و یحبس العبد فی کل قنطرة منها
و یسئل عما امره الله تعالی فالاول یحاسبه فیه من الایمان فان
سلم من الکفر و الریا نجاه الله و الا یتردی فی النار یعنی
بنده کان الهی حبس کرده میشوند در هر قنطره و سوال میکنند از اشیاء از اوامر
حق تعالی پس در قنطرهٔ اول بنده را نکاه میدارند تا محاسبه ایمان او را
بسنجند اگر سالم ماند از کفر و ریا نجات می یابد از آن کذرکاه و الا مرافتند

در آتش

در آتش جهنم الثانی عن الصلوة یعنی قنطرهٔ دوم او را نکاه میدارند
و نماز او را میسنجند اگر تقصیر در ادا نرفت نجات می یابد از آن کذرکاه
و الا مرافتند در آتش جهنم الثالث عن الزکوة یعنی قنطرهٔ سیم محاسبه
زکوة میکنند و الرابع عن الصوم یعنی قنطرهٔ چهارم محاسبه روزه میکنند
والعمرة
و الخامس عن الحج یعنی قنطرهٔ پنجم محاسبه حج میکنند اگر اداء
حج و اداء مناسک او بنحو شرع تام و تمام بجا آورد نجات می یابد از آن
قنطره و کذرکاه و الا مرافتند در آتش جهنم و السادس عن
الوضوء و غسل الجنابة یعنی ششم از وضوء و غسل جنابت
سؤال میشود اگر بنحو تمام و بر وفق شرع عمل آورد نجات می یابد و اگر
تقصیر در ادا رفت و خلل واقع شده می افتند در آتش جهنم السابع
عن بر الوالدین و صلة الرحم و المظالم فان نجا منها
جاز و ان لم و الا یتردی فی النار یعنی قنطره و کذرکاه هفتم
از برای محاسبه حج بر والدین و صلهٔ رحم و رد مظالم مردمان است
پس اگر نجات یافت از این تکالیف و اداء آنها کرد میکذرد و از صراط
و رستکار میشود و الا می افتد در آتش جهنم پس وای بر کسانیکه ترک حج کردند

و بوساوس شیطانی تاخیر انداختند تا آنکه مردند و بجا نیاوردند و عاقبت کار
در جهان گذرگاه باریک تنگ تاریک مبتلا خواهند شد و در آنچه که گذشت
از عذاب و عقاب که حق تعالی مقرر کرده برای تارک حج رسید و تنبیه است
زیرا که در وعدهای حق تعالی خلف نیست پس بنا بر این جماعت کثیره از این و اغراق و مبالغه
امت بلکه از شیعیان و دوستان که تارک حج شدند بانواع عذاب معذب
خواهند شد بلکه در زمره کفار و منافقین محشور خواهند شد و مانند
ایشان مخلد خواهند بود زیرا که بالقطع و الیقین که یهود و نصاری مخلدند
و هر کس بر ملت و دین ایشان بمیرد البته مخلدست در آتش جهنم و نجات
برای ایشان نیست و تاخیر کنندگان حج و تارکان آن باخبار مخبر صادق
صلی الله علیه و آله و سلم کافر میرد و بر دین یهود خواهد مرد و یا بر و مبالغه
ملت نصاری خواهد مرد و در وعده حق تعالی هم قطعا خلف و جزاف و کذب و اغراق
نیست و بمقتضای اخبار کثیره وارده در باب طینت شیعیان و دوستان
که حاصل مجموع آن اخبار اینست که شیعتنا خلقوا من فاضل
طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا یعنی شیعیان و دوستان ما خلق شدند
از بقیه طینت و گل ما و خمیر شدند از آب ولایت و محبت ما باید که

شیعیان

شیعیان و دوستان اهل بیت اطهار از صدر نشینان بهشت بوده باشند
زیرا که بدیهی است که هر شیئی بر میگردد به مرکز خود و عود میکند و راجع میشود
باصل خود و این دو مطلب با هم منافات دارد و متضادند
زیرا که بمقتضای اصل طینت باید شیعیان کلاً من غیر استثناء از جمله
از اهل بهشت باشند و بمقتضای معاصی و گناهانیکه از ایشان صادر
میشود باید ایشان از اهل جهنم باشند زیرا که حق تعالی وعده داده که
هر که گناه کند و نافرمانی حق تعالی نماید پروردگار عالم او را عذاب
کند بلکه بر طبق بعضی از معاصی وعده خلود داده مثل آنکه بر ترک حج
و تاخیر آن فرموده که آن شخص بر دین یهود و ملت نصاری خواهد
مرد و هر کس بر دین کفار بمیرد البته مخلدست در آتش جهنم
و محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین چون ملاحظه کردند
دیدند که حق تعالی بر ترک حج وعده خلود فرموده و در وعده حق تعالی
هم خلف و مسامحه نیست و ~~[struck through]~~ ملاحظه کردند و مبالغه و اغراق
شیعیان و دوستان
در اصلاب آباء و ارحام امهات الی یوم القیمة دیدند که

کرور کرور از ایشان متابعت شیطان کنند با غوای شیطان تاخیر در امر حج
کرده ترک حج میکنند تا آنکه میمیرند و بعضی از وعدهٔ حق تعالی باید بر
دین کفر بمیرند و در جهنم مخلد باشند و این منافی با غیرت محمد و آل محمد
صلوات الله علیهم اجمعین بود که مخلوق از طینت ایشان صلوات الله علیهم
اجمعین بوی جهنم را بشنوند فضلا از آنکه مخلد باشند در جهنم پس برای اصلاح
این کار و رفع این تنافی و تناقض [illegible] وعدهٔ حق تعالی در باب تارک حج
صدق بیاید و تخلف نشود و شیعیانی که ترک حج نمودند بجهنم نروند
بلکه رنگ جهنم را نه بینند و بوی دوزخ را نشنوند و بر دین یهود و نصاری هم
نمیرند بلکه بر دین اسلام و ملت جعفری علیه السلام بمیرند و اصلاح این کار
را باین طریق قرار دادند که یکی از اهلبیت آن بزرگوار که مظهر وجود آن
بزرگوار است بلکه از شدت اتصال با آن بزرگوار میتوان گفت که عین وجود آن بزرگوار
محمدیه است چنانچه برای اظهار همین اتصال و اتحاد واقعی معنوی حضرت
در حقش فرموده حسین منی و انا من حسین و بعد از تولد آن جناب بلکه [illegible]
که شیر نخورد از پستان احدی نه از فاطمه علیها السلام و نه از زنان دیگر بلکه
آنکه جد بزرگوارش [illegible] شریف خود [illegible] دهان حسین خود را گاهی از سر انگشتان

تدبیری در حق امت کردند که هیچ پدری [illegible] در حق فرزند خود نکرده تا آنکه

و لهذا اتحاد

[illegible] علیهم السلام [illegible]

مبارک خود و گاهی از زبان معجز نشان خود چنانچه مفصلا در کتاب مصیبت [illegible]
که موسوم باشارات عرشیه در اسرار مصائب الحسینیه علیه السلام بیان این دو را
کردم پس این بزرگوار غیور که در واقع حقیقت غیرت محمدیه صلوات الله علیه
و علی اهلبیته اجمعین قد مردانگی علم کرده دامن همت بکمر زده یک حجی بجا
آورد به نیابت کسانیکه ترک حج کردند از شیعیان و همه آنها که جمیعا
را حاجی کرد و اسامی جمیع تارک حج را در دفتر حاجیان ثبت و ضبط نمود
تا آنکه همه ایشان بر دین اسلام و ملت جعفری علیه السلام مردند و تمام آنها را از
خلود بلکه از ملاحظه عذاب نجات داد بلکه جمیع تارکین حج را از شیعیان
و دوستان را با نواع ثوابها و اقسام اجرها که برای حاجیان مقرر شده بود محظوظ
نمود زیرا که آن بزرگوار حجی بجا آورد که احدی از اولین و آخرین از انبیاء
و مرسلین و ملائکه مقربین چنان حجی بجا نیاورده و نخواهند آورد و
احدی قادر نیست که بجا بیاورد مگر همان بزرگوار [illegible]
و الله آن جناب حجی بجا آورد که اگر خلق اولین و آخرین از جن و انس
و ملائکه احدی حج بجا نیاورد و همه ترک حج میکردند این یک حج آن
بزرگوار را در میان تمام مخلوقات تقسیم میکردند همه را حاجی میکرد و هر یک را

[illegible]

بدرجهٔ اعلا از درجاتیکه برای حاج مقرر شده بود برساند و برتر گرداند
دستان انشاء الله اجمالیه بکیفیت حج آن بزرگوار ملحق و مجملا از افعال و
آداب و مناسک حج آنحضرت را بیان میکنیم پس میگوئیم که از برای حج آداب
و مناسکات ظاهریه و آداب و مناسکات باطنیه اما مناسک ظاهریه
چون احرام و تلبیه و طواف و سعی و وقوفین و نحر و حلق و غیره و بیتوته
ایام تشریق و اما مناسک و آداب باطنیه پس آن نیز بسیارست و در
اینجا اکتفا میکنیم بذکر بعض از آنها که مذکورست در مصباح الشریعه و مفتاح
مأثور از کلمات حضرت صادق علیه السلام و آن اینست که چون حاج
اراده حج کند باید مجرد کند قلب خود را از برای خدا و خالص گرداند دل خود را
از هر شغل و کاری یعنی باید قلب خود را بهیچ امری مشغول نسازد مگر بخدا
و باید جمیع امور خود را تفویض کند بخدا و در جمیع حرکات و سکنات خود
باید توکل کند بخدا و باید تسلیم کند قضاء الهی را و راضی باشد بقدر و حکم او
و باید که وداع کند دنیا و خلق دنیا و راحت آن را و باید اعتماد نکند
بزاد و راحله خود و اصحاب و یاران خود و هم چنین باید اعتماد نکند
بر قوه و جوانی و مال خود زیرا که هرگاه کسی ادعا کند ~~...~~ کند بر غیر
خدا میگرداند حق تعالی آنچه را که اعتماد باو کرده دشمن بر او و وبال بر او گنید

تا آنکه

تا آنکه بداند اینکه نیست حول و قوه و چارهٔ برای او و نه برای احدی مگر بیاری حق تعالی
و توفیق او سبحانه و تعالی و باید که مستعد شود مانند کسیکه امید رجوع از سفر خود
نداشته باشد و باید با رفقا و اصحاب به نیکوئی و صداقت رفتار کند و
باید مراعات کند اوقات نماز خود را و سایر واجبات و مستحبات خود را
و باید صابر باشد بر تحمل صدمات سفر و شاکر باشد بر مشقات آن و احسان
کند باهم سفران و بخشش کند بانها و باید همیشه اوقات غیر را در زاد
خود اختیار کند بر خود و بعد از اتمام این آداب و عمل کردن این مناسک
باید که بآب توبه گناهان خود را بشوید و بلباس صدق و صفا و خضوع
و خشوع و احرام به بندد از هر چیزیکه مانع است او را از ذکر حق تعالی
و طاعت حق سبحانه و تعالی و باید که تلبیه گوید یعنی اجابه کند با اجابت
صادقه خالصه لله تعالی و باید که متمسک شود بعروة الوثقی و
جمع با مسلمانان در اطراف کعبه مشغول بطواف شود باید بقلب خود با
ملائکه مقربین در حول عرش طواف کند و باید که هروله کند از هوا نفس
یعنی مشی کند بسوی خدا و تقرب جوید بحضرت او و از ترک خواهشهای نفس
و آرزوهای هوا و باید هنگام رفتن بمنی بیزاری جوید از حول و قوه خود
و خارج شود از غفلتها و لغزشهای خود و آرزو نکند چیزی را که بر او حلال

ایثار زاد خود کند یعنی

باید ملبس شود

در دعوة حق تعالی

و انحقاق اورا ندارد

درمزدلفه یعنی

نیت براو و باید در عرفات اعتراف کند بگناهان خود و
تجدید عهد کند با حق تعالی بوحدانیت او و تقرب جوید بسوی او
و باید پناه برد بحق تعالی در وقوف بمشعر و چون بر کوه منی بالا
رود باید صعود کند بروح خود بسوی ملاء اعلا و در منا که محل نحر است
ذبح قربانی کند بالحلق بهوای نفس و حلقوم طمع از ما لو الیه را
ذبح کند و نحر نماید و باید در هنگام رمی جمرات رمی کند از خود شهوات
و صفات خسیسه را و باید دور کند و ببیند از دل از خود دنائت
طبع و اوصاف رذیله مذمومه را و باید در هنگام حلق شعر جمیع
عیوب ظاهره و باطنه را از خود دور کند و بریزد الی غیر ذلک از
آداب و مناسک باطنیه که مستفاد میشود از اخبار وارده در باب حج
و جمله از آنها مذکورست در کتاب مصباح الشریعه و آنچه در این مختصر ذکر شد
ترجمه بعضی از فقرات کتاب مصباح الشریعه است و چون دانستی بعضی
از آداب ظاهریه و مناسک باطنیه حج پس بدان تطبیق اعمال و
مناسک حج که حضرت سید الشهداء علیه السلام بر حج ظاهر
میکنیم که آن بزرگوار تمام اعمال و جمیع مناسک و آداب حج را
از فرائض و سنن و از ظاهریه و واقعیه بجا آورد و هیچ جزء را
فرو گذار نکرد لکن این حج اگر که این بزرگوار بجا آورد بطریق خاص
و اولی

که یکی از دوازده صحیفه بود

در عنوان اول

جبرئیل

درویش مخصوص است غیر طریقه و روش تکلیف سائر ناس که مذکورست
در کتب فقهیه بلکه طریقه حج آن بزرگوار کیفیت خاصه ایست که مسطور
است در صحیفه مخصوصه آن جناب که نازل شده بود از آسمان چنانچه جد
بزرگوارش چنانچه فاضل تستری اعلی الله مقامه در خصائص الحسینیه نقل کرده
جاء بها الی النبی صلی الله علیه و آله قبل وفاته و قال یا محمد
هذه وصیتک الی النجبة من اهل بیتک قال و ما النجبة
قال علی بن ابیطالب و ولده فدفعها النبی صلی الله علیه
و آله الی سید الوصیین علیه السلام و امره ان یفک
خاتماً منه و یعمل بما فیه ثم دفعها الی ابنه الحسن علیه السلام
ففک خاتماً فعمل بما فیه ثم دفعها الی اخیه الحسین علیه السلام
ففک خاتماً فوجد فیه ان اخرج بقوم للشهادة فلا شهادة
لهم الا معک واشر نفسک لله عز و جل ففعل ثم دفعها
ثم دفعها الی علی بن الحسین علیهما السلام ففک خاتماً فوجد فیه
اطرق و اصمت و الزم بیتک منزلک و اعبد ربک
حتی یاتیک الیقین الحدیث پس جمیع افعال عجیبه که صادره از آن جناب
که بحسب ظاهر در انظار اهل ظاهر بنیان عجب و غریب مینماید از روز

و حکایات غریبه

دستور العمران صحیفهٔ کامله است من جمله حج اکرچه از خصایص ان خاتمست
در الجانب و درج کرده بکیفیت عجیبه و طرز غریب حق تعالی برای ان جناب
تشریع و اختراع فرموده و برای دوستان بیان بعضی از لطایف مناسک ان حج اکر
بکنیم و بکوییم که یکی از مناسک ظاهریهٔ حج احرامست که باید در
یکی از مواقیت خمسه یکی را اختیار کنند و یکی را بر خود لازم اندازد و باید اهل
مدینه احرام خود را در مسجد شجره به پوشند واین بزرکوار در روز عاشورا
در میقات کاه اعظم کربلا در جنب شجرهٔ طیبه که محل تجلی نور اقدس
حق تعالی بود که از او مسموع شد انّنی انا الله لا اله الا انا محرم شده بدو جامه احرام
یک کفن تهامه و یکی ثوب عتیق لا یرغب فیه احد الی العارف بالبصیرة
ملاحظه نما بانی احرام و بانی میقات کاه بجاست مواقیت خمسه را
که برای حجاج برقرار شده و دهها [illegible] و بر دها ربحانی را که برای احرام
انجا مقرر شده که نسبت داده شوند بانی میقات کاه اعظم اقدس و
بانی احرام طاهر مقدس اکر خواهی که بجملهٔ اکاه شوی از مرتبه و درجه
این میقات کاه پس ملاحظه نما که کلیم الله موسی بن عمران با ان بزرکی یا
چون در قرب این شجرهٔ مبارکه رسید خطاب عتاب امیز رسید که یا
موسی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی شاها بانکه اکر

من کم

در اطراف این بساط

من که پروردکار و مربی تو علیک شدم این وادی مقدس و شجره طیبه را
برای تجلی انوار خود اخذ کردم و او را میقات کاه اعظم برای حبیب خود قرار
دادم بی ادبانه داخل شو ترا غیر رسد که با کفش بر بساط
در آئی بدور انداز کفش خود را و غلامانه با پای برهنه مشغول
خدمت کذاری باش ترا راه بر روی این بساطست بلکه بی تجلی ملک
مقرب و نبی مرسل را نمی رسد که بر این بساط نشینند یا قدم زنند
زیرا که این بساط را مخصوص ذات اقدس خود کردانیدم و این
بیت الله حقیقی و کعبه واقعیست اما رتبه و مقام ان دو جامه
احرام پس کلام ما لخص است زیرا که هر تار و پود او مشتمع شده بخون
مطهر مبارک مقدس سینه و قلب و حابه و کلو و او داج مقدسه
منوره ان جناب که فی الحقیقه ثار الله است پس جامه که احرام
ثار الله شود هر تاری افضل و بها تر است از جمیع دنیا و ما فیها
واعلا و ارفعست از تمام اخرة و ما فیها بعبارة اخری هر تاری
افضلست از جمیع ما سوی الله و از جمله مناسک باطنیهٔ این حج که
چون حاجی احرام پوشید محرم شود از هر چیزیکه مانع است او را از ذکر

حق تعالی و مانع است از طاعت حق سبحانه و تعالی و آن بزرگوار چنین محو شده
تمام شرایط [illegible] چنان محو جمال و مجذوب ذات اقدس ذو الجلال گردیده
که اصلا یاد از صدمات نبود این بود که آن همه نا امیدی خواهران و اطفال و دختران
و جزع و گریه زنان سد طریقش نگردید و مانع طاعتش و جهاد در راه او
نگشت و از جمله آداب حج ظاهری این است که حاج باید تلبیه گوید
و این تلبیه جواب ندائیست که حضرت خلیل الرحمن بعد از اتمام بنای کعبه
ندا کرد عباد الله هلموا الی الحج پس او را جواب داد هر کس در اصلاب آباء و
امهات بود و آن بزرگوار در روز عاشورا چندین مرتبه تلبیه گفت و تلبیات
حضرت بحسب ظاهر جواب نداهائی بود که هر یک از جوانان سر تا قدم [illegible]
استغاثه بآن بزرگوار میکردند که یا حسین ادرکنی حضرت فوراً لبیک گویان بر بالین
ایشان حاضر میشد لکن در باطن لبیک آن جناب جواب ندائی بود که حق تعالی
عالم اشباح و عالم ذر ندا کرد که یا حسین اشتر نفسک [illegible]
خود را بخدا در عوض گناهان و [illegible] شیعیان و دوستان [illegible]
میکرد که الحمد لله [illegible] حاضرم در مبایعه و اطاعت و خدمت گذاری و [illegible]
و پناه میبرم بعروة الوثقی رحمت واسعه ذات اقدست و از جمله آداب [illegible]
ظاهر طواف است که باید حاجی هفت شوط در اطراف بیت [illegible] کند
آن بزرگوار در روز عاشورا بمقدار شوط طواف کرد در اطراف خیام حرم
زیرا که بمقدار مرتبه وداع کرد اهلبیت را و چندین مرتبه که وداع میکرد و [illegible]

از یاران و صحابه

[illegible] خلقت [illegible]

برواية تحفة الذاكرين [illegible] امام مظلوم

بمجرد

۱۵۰

میشود اهلبیت بیطاقتی که از عقب [illegible] الحاح میدویدند هر مرتبه حضرت [illegible]
و ایشان را دلداری میفرمود و موعظه میکرد و امر بصبر و شکیبائی میکرد و در هر شوطی که
آنجناب طواف میکرد نوعی شورش و غوغا و گریه و ناله از اهل حرم بلند میشد که
ملائکه آسمانها از تسبیح و تقدیس باز میماندند و با ایشان هم آواز میشدند بلکه جمیع
موجودات از هر نوعی در عالم [illegible] محزون و غمگین و گریان میشدند و علت
این اشواط متعدده آن شدت بیطاقتی و بیصبری صدیقه صغری و عصمت کبری
حضرت زینب خاتون بود که در میان اهل حرم از همه بیشتر جزع و افغان
و بیطاقتی و بیصبری میکرد زیرا که وارده بر آن علیا مخدره در آن روز فوق
طاقت بشریت والله عجب از تعجب که مصائب آن ام المصائب قاصر از
[illegible] چگونه قاصر نباشد که یک زن در نصف روزی بروایت بحار از
[illegible] هشت نفر از اولاد و عموهایش عقیل کشته شدند جعفر و عبد الرحمن که
[illegible] فرزند عقیل بودند و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل
و بروایت بحار از ابی مخنف [illegible] عون و محمد [illegible] فرزند عقیل [illegible] بودند علاوه
آنکه مسلم بن عقیل [illegible] در کوفه شهید شده بود و [illegible] از ده نفر از برادرزادهایش
شهید شده بودند بروایت ابو اسحق اسفرائنی [illegible] نفر از اولاد حضرت ابا الفضل

وطواف کثیرة

مصیبت

و [illegible] فرزند [illegible] مسلم نیز
در کوفه شهید شده بودند در
دست حارث ولد الزنا
[illegible]

علیه السلام بوده اند که یکی اسم او قاسم بن عباس بود و دیگری بروایة ابو اسحق معلوم نیست
لکن در بحار از بعضی نقل میکند که محمد بن عباس در کربلا شهید شده پس از این هم روایه
معلوم میشود که دو فرزند حضرت عباس علیه السلام یکی قاسم بود و دیگری محمد بود و چهار
نفر از اولاد حضرت مجتبی بوده اند که شهید شده اند ابو بکر و عبد الله و قاسم و
بشر و بعضی پسر دیگرهم ذکر کرده اند که نام مبارکش عمر بود و در کربلا صغیر بود و
شش نفر از اولاد حضرت سید الشهدا بوده اند که شهید شده اند علی اکبر و عبد الله
و ابراهیم و محمد و حمزه و علی و بعضی سه نفر دیگر هم ذکر کرده اند جعفر و عمر و زید
و نه نفر از برادران شهید شده اند حضرت عباس علیه السلام و عمر بن علی
و عثمان بن علی و جعفر بن علی و ابراهیم بن علی و عبد الله بن علی الاصغر
و محمد بن علی الاصغر و ابو بکر و حضرت سید الشهدا علیه السلام لکن در
ابا بکر شک است که آیا شهید شده یا نه و سه نفر از اولاد جعفر طیار محمد بن عبد الله
بن جعفر و عبید الله بن عبد الله و عون الاکبر ابن عبد الله بکرن که برادر
در نصف روزی این همه مصیبت وارد آید و این همه جوانان گلعذار را
در خاک و خون غلطیده ببیند و بدنهای برادر خفته ببیند جز یک برادر حکیمانه
ببیند که جان بر کند از آن یک برادر و به ببیند که اوهام کفن در گردن

مهیای جنگ با خلق است این بود که المظلومه بیطاقتی میکرده در جواب
با اهل حرم میدید اخر الامر این مظلوم بیمار در ان شرط انتقام دید که خواهر
مظلومه اش بیطاقتی میکند و نمیگذارد که ان بزرگوار سائر مناسک را بجا بیاورد
اهلبیت را آورد تا بدر خیام حرم و فرمود خواهر جان چرا چنین میکنی که نزدیک است
وقت باقیه مناسک بگذرد و عمر حج اکبرم ناتمام بماند المظلومه عرض کرد
برادر جان چکنم القدر مصیبت در این روز بر من وارد آمده که قلبم بقدر قوه
بشری پر شده از افواج هموم و غموم و مصائب و امواج حزن و اندوه
جان در تزلزل و هجوم احاطه نموده آتش مفارقت جوانان در ظاهر و باطن
من چنان تاثیر نموده که قلبم را خفته کرده عنان صبر و شکیبائی از دستم ربوده دلم را
ندارد المظلوم چون چنان دید از خواهر جان سید الشهدا دست خواهر مظلومه را
گرفته داخل خیمه شد زبان بموعظه گشود اخر زینب مظلومه عرض کرد برادر جان
دلم بیتاب است قلبم خفته است آرام ندارد حضرت چون ان اضطراب و غلق و قلق
دل طاقت را از خواهر مشاهده کرد دست مبارک از آستین مرحمت بیرون آورده
بر روی سینه خواهر گذاشت فوراً از دریای صبر صاحب ولایه مطلقه
برخوردار شده و از سر انگشت مبارک بر قلب خواهر تاثیر نمود که آن اضطراب

بعض از

دقیقه

وخفگی و غلق و التهاب را تسکین داد و آرام نمود چنانچه در شب معراج

ابانت

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمقام قرب قاب قوسین او ادنی فرا رسید

رتبه الکبری قلب مبارک آنجناب از دیدن آیه کبری در غلق و اضطراب شده

~~خفگی قلب مبارک آنجناب~~ و گویا آن آیه کبری که موجب خفگی قلب مبارکش

مصائب و آلام و غموم و هموم وارده بر حضرت زینب خاتون بود که حق تعالی

جل از رسول اخذ عهد و میثاق اکید گرفته در امضاء و رضای به بلاءات و مصائب

وارده بر اهل بیت او را و با وجود شهامت همه انواع مصائب را که بر هر یک از

عترت او وارد می آمد تا آنکه گویا رسید به شماخ مصائب زینبیه که یکی از

آیات کبرای حق تعالی بود چون حضرت مشاهده آن مصائب گوناگون که فوق طاقت

بشریت بود که باید در نیمه روزی بر او وارد شود بر یک زن لهذا قلب مبارک

برای ترحم بر آن مظلومه مضطرب شد بنوعیکه از شدت التهاب و خفگی در طپیدن

افتاد حق تعالی جل دید که قلب مبارک حبیبش از مشاهده آیه کبرای در غایت

التهاب و نهایت خفگی است ید قدرت را از آستین غیب بیرون

آورد برای ترحم بر حبیب خود بر شانه مبارکش گذاشت فاحس [illegible] القلب آن

قدر برده پس قلب مبارک آنجناب احساس برودت از ید قدرت حق تعالی

نمود

نمود بنوعیکه خنک شد و آرام گرفت چنانچه در عالم غیب چنین واقع شد در

عالم شهود نیز در روز عاشورا حقیقة این امر واقع شد این بود که چون

از کثرت مصائب و انواع بلیات وارده بر آن مظلومه قلب مبارکش در غایت

خفگی و اضطراب در آمد بنوعیکه از موعظه شافیه آنجناب آرام نگرفت

تا آنکه آخر الامر آن بزرگوار دست مبارک را که ید قدرت حق تعالی بود بر روی سینه

مجروح داغدیده آن مظلومه گذاشت تا از برکت ولایت مطلقه حالی

حاجب

برودتی که آرام شد و از جمله آداب حج ظاهری سعی

ما بین صفا و مروه که ظاهر باید هروله کند از صفا و مروه و در باطن

باید مشی کند بسوی رضا و ترک کند از خود اشتهای نفس و آرزوهای بیجا

و آنجناب در روز عاشورا مکرر سعی نمود در ظاهر ما بین خیام و میدان سعی

میکرد برای دادرسی هر شهیدیکه از اسب میافتاد و استغاثه باحضرت

میکرد حضرت بتعجیل گاهی سواره گاهی پیاده بسعی تمام خود را به بالین

آن شهید میرسانید و دفع دشمن از او مینمود و در بعضی اخبار است که اغلب را

بدامان مرحمت میگذاشت و در میان این همه سعیهاست سعی از آن

جناب صادر شد که قلب عالم امکان را مجروح کرد یکی در آن وقتیکه بدان

شاهزاده نوداماد به یا عماه ادرکنی بلند شد آنجناب بمحض استماع این ندا
مانند باز غضبناک خود را به بالین آن جوان رسانید از چرخ چشم حق بین
آن مظلوم بر داماد ناشاد افتاد دید که قاتل ملعونش بر روی سینه او
نشسته میخواهد سر مبارکش را جدا کند حضرت بتعجیل خود را با ملعین رسانید
به ذوالفقار حواله آن ملعون نمود دست آن ولدالزنا را قطع کرد که ناگاه
لشکر اهل بیت یاران ولدالزنا یکدفعه بحرکت آمده دور امام مظلوم علیه السلام
را گرفته جنگ مغلوبه شد بیچاره مجروح نوداماد در زیر سم ستوران با تمامی
کشته لصدای ضعیف ندا کرد عمو جان بدادم برس که نفسم بحنجره آمده استخوانهای
شکسته در زیر سم اسبان نرم شده مرتبه دوم زمانی بود که ناله حضرت باب
الحوائج حضرت عباس به یا اخاه ادرکنی اخاک بلند شد حمزة بن انس میگوید که من
در خدمت آن بزرگوار ایستاده بودم که استغاثه حضرت عباس بلند شنیدم با سبقت
گرفتم بر حضرت پیشی از آن بزرگوار به بالین حضرت عباس رسیدم دیدم که
لشکر بیحیای کوفه و شام مانند نگینی حضرت را احاطه کرده بودند با لوک تیرها
گوشت بدن مبارک آن مظلوم را قطعه قطعه کرده به سر نیزهها ربودند آه آه
وجبه و ایسی ماندن حضرت سیدالشهدا و سبقت کرفتن حمزة بن انس را در آمدن
به بالین باب الحوائج گویا این بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام هرچه

احوال

میخواست که سوار شود قوه کمر نداشت چنانچه خود میفرمود الان انکسر ظهری
و بعد از آنکه به هزار زحمت و صعوبت خود را به بالین برادر رسانید جسم برادر
را با آن حالت دید محبت برادری بجوشش آمده تیغ آتش بار بخون خواهی برادر
از کمر کشیده با سعی تمام و تمامی در مقام تلافی خون برادر برآمده نمود علیه لشکر را
چون طومار الم بپیچید و برهان مخالف چنین برگ خزان بر زمین میریخت و
میفرمود الی تفرون و قد قتلتم اخی مرتبه سیم که سعی اعظم بود زمانی
بود که شاهزاده اعظم حضرت علی اکبر از روی زین بر زمین غلطید فرمود
یا ابتاه ادرکنی برکشید چنین ندا از جان نور آن جوان بسمع مبارک
سید مظلومان رسید مرکب کنان سعی نمود تا خود را به آن نوجوان رسانید — به بالین
دید سر تا پا بر و شکافته بدن مجروح و پاره پاره دل از زندگی دنیا کنده
و از خواهشهای نفسانی مأیوس و از آرزوهای که داشت ناامید — یعنی داماد در جواب
گردیده تن بمرگ در داده و لقای محبوب جل جلاله را بر بقای دنیا برابر
و ملک اختیار فرموده چنانچه علیه السلام فرمود اما انت فقد استرحت من الدنیا
و ضیمها و قد صرت الی روح و ریحان و لقی ابوک فما اسرع لحوقه بک
بان اشارات فرمود یعنی ترک جمیع آرزوهای دنیا و زندگی او نموده و

غیر از وصال دولت و قرب محبوب لایزال چیزی مقصود ندارم و با هوای
غیر از هوای دولت او نظر ندارم و از جملهٔ آداب حج ظاهری
وقوف عرفات که باید حاج از زوال ظهر الی غروب آفتاب در
روز عرفه در عرفات وقوف کند و اعتراف کند بگناهان خود و تجدید
عهد نماید با حق تعالی بوحدانیة او و تقرب جوید بسوی او و آن بزرگوار
بعد از زوال ظهر روز عاشورا بعد از آنکه جمیع احباب و اصحاب و یاران
و رجال جان نثاران و نوجوانان از بنی اعمام و برادران و برادرزادگان
و فرزندان شهید شدند و با ابدان پاره پاره در خاک و خون افتادند
آن بزرگوار وحید و تنها کفن در گردن با لب تشنه آمد بمیدان
در مقابل چندین هزار لشکر خونخوار وقوف نمود با گردن کج بر
نیزه تکیه داده چندین مقوله تکلم فرمود اول اظهار حب
ولی حق حضرت رسول صلی الله علیه واله و اظهار قرب با کتاب
و بیان تقرب خود بحق تعالی نمود و مضمون کلمات شریفه آن بزرگوار را
چون بعضی از شعراء برشتهٔ نظم در آورده و بسیار خوب ساخته است
لهذا اکتفا به بعضی از آن ابیات شریفه میکنیم بی فزود

[illegible]

منم حسین که محبوب ذوالجلال استم — منم که خسرو اقلیم بی زوال استم
منم ائمة یا عز العرب رهی — که فخر مقرب درگاه ذوالجلال استم
نبی که بر شده بر بام عرش با نعلین — ابا گروه منش سبط بی مثال استم
علی که در خراسان ز دشمن خونین کفش — ز بطن فاطمه فرزند خجسته فال استم
حسن که نور دو چشم بتول و رسول — منش برادر و ایام بد سگال استم
گذشته از پدر و مادر برادر و جد — خود آیت ازل حی لایزال استم
منم که جعفر طیار روز معرکه ام — منم چه حیدر کرار در جدال استم
شجاعت نبی و صولت علی است مرا — بدست خصم چو روبه بر قتال استم — یکتنه
منم حسین که بر تا بهای تکیه کنم — منم حسین که با تا بسر هلال استم
منم حسین که مجذوب شاهد ازلم — منم حسین که منت عزیز الله استم
منم حقیقة ایجاد و معنی قرآن — از آنکه هر چه ترا و در مثال استم
ز بار هجر گرانبار سرو قد خم — چنان ضعیفه که بر ایتام هلال استم
ز داغ قاسم و عباس و اکبر و اصغر — چه گویم و چه ملال و بر چه حال استم
زبان بکام من از تشنگی چنان چسپید — که در مکالمه از تشنگی ملال استم

پس آنجناب دید که اصلاً اثری نکرده و متنبه نشدند بقبح عمل خود
و بدی عاقبت کار خود و دست از ظلم و کینه برنداشتند باز سخن را
بطریق دیگر برگردانید و فرمود که شما مرا بسوی خود دعوت کردید و بهانه
طلبیدید که نهرها جاری و صحراها سبز و میوه بر اشجار و فصل خوش بیا بسوی ما که
هدایت کننده نداریم و صحرا از سبزه و نهرها از آب است بلکه بروایتی هجده هزار نامه
پی در پی مضمونه برایم نوشتید که مرا یاری کنید و در نصرت من شمشیرها برکشید
چون اجابت شما کردم و قبول دعوت شما نمودم آب را بر روی من و یاران
من و عیال و اطفال من بستید و جوانانم را با لب تشنه شهید کردید
و اهلبیت من از تشنگی شکم بر روی زمین غمناک میمالند و فریاد العطش میکنند
و منم که از تشنگی دود برق از دو چشمم بآسمان میرسد و در وادی غم غریق
مرا فرود آوردید و محاصره نمودید و عوض میوه‌ها بر اشجار سر جوانانم را
بر بالای نیزه‌ها میزنید و در شهرها میگردانید و در چنین آفتاب گرمی که
ریگ زمین از حرارت و تابش آفتاب مانند اخگر و حدید محماة
گردیده بدن من و بدن جوانانم را پامال کرده بر روی ریگ تفتیده
در حرارت و تابش آفتاب بخون آغشته کرده میاندازید و شمشیرهای خود
را تیز کرده بر روی من و یاران و جوانان من کشیده همه را پامال و قطعه قطعه
کرده

کرده بی غسل و کفن بر روی زمین انداختید این بود جزای شما از عترت
رسول خدا صلی الله علیه و آله را و یاری کردن فرزند رسول خدا صلی الله
علیه و آله را حال که پشیمان شده‌اید از گفتار و کردار خود لهذا واگذارید
مرا که دست اهل و عیال خود را گرفته بروم بحرم جدم یا بروم
بسرحدی از ثغور آن اولاد زنا که مقصد اینها نخواهد شد حال که چنگال ما
بر تو بند شده دست از تو برنخواهم داشت تا آنکه شربت ناگوار مرگ را
بچشی یا در بیعت عبیدالله زیاد ولد الزنا در آئی آن بزرگوار
چون دید اینگونه سخنان مفید نشد و اثری نکرد انشاء سخنی بطرز
دیگر فرمود پس بروایتی محرق طلب آب از برای عیال و اطفال خود نمود
و فرمود که این زنان و طفلان بیگناه را که از نسل پیغمبر شمایند
مقداری از آب بچشانید که جگرهای ایشان از تشنگی کباب
آه آه چه جواب ناصواب که آن اولاد زنا و طائفه دور از ترحم
و حیا بآنجناب گفتند که دل رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا
علیهم السلام را کباب کنند پس در مقام جواب گفتند با چنین تشنگی
باب فرات که مانند شکم ماهی موج میزند والله قطره از او

[illegible]

[illegible]

نخواهی چشید و لب تر نخواهی کرد تا آنکه از تشنگی بمیری یا آنکه
با عبید الله فاجر فاسق زنا زاده بیعت کنی و حکم ولد الزنا را
جواب گفت والله لا ترده او ترد النار یعنی بآب نخواهی رسید
تا آنکه وارد جهنم شوی و در لهوف از هلال بن نافع روایة که گفت سمعت
رجلا یقول والله لا تذوق الماء حتی ترد الحامیة فتشرب من
حمیمها خداوندا الساعة بقدر علم خود عذاب این را زیاد کن
پس آن غریب مظلوم بیکس در آن عرفات حقیقی وقوف نمود و دعا در
خواند که جمیع موجودات هر یک در عالم خود اجابت او نمودند و ذات
احدی حق تعالی بلکه اول مرتبه ذات مقدس حق تعالی اجابة نمود و آن
ندای شور انگیز و دعای بلا خیز استغاثه هل من ناصر ینصرنا و
اما من مغیث یغیثنا لوجه الله نمود چون این صدا بلند شد تمام عالم
امکان مضطرب شد و هر یک از صامت و ساکن و متحرک و ناطق و ناهق
بزبان آمده لبیک گویان به تزلزل در آمدند اول مجیب در عالم معنی ذات اقدس
حق تعالی بود که لبیک گفت و او را مخیر نمود اینه در بقاء و لقاء و این اجابت لبی
قلبی بود که از مقام محبت بجواب محبوب بی حد مطلع شد و برای اظهار
قرب آن جناب بحضرت رب الارباب ملک نصر را با جنود بی مر را

ملک

ملک نازل نمود که یا حسین مخیری میان بقاء و لقاء چنانچه سید رحمه الله در لهوف
از کتاب معالم الدین روایة کرد فانزل الله النصر حتی رفرف علی راس
الحسین علیه السلام ثم خیر بین النصر علی اعدائه و بین لقاء الله
فاختار لقاء الله و بعد هر یک از موجودات از جمادات و نباتات
و ارواح و اجساد و علویات و سفلیات و بسائط و مرکبات
از جواهر و اعراض از جزئیات و کلیات آن ندا را لبیک گفته
آن فانی فی الله و مجذوب حضرت الله اعتنا باحدی نکرده و
احدی را اذن و رخصت نداده و لقای یزدانی و قرب جاودانی را
بر بقای دنیوی برگزیده کان فانی اختیار کرد و از جمله
مناسک حج ظاهری وقوف مشعر است که باید شب عید اضحی از عرفات
کوچ کرده بیاید بمشعر الحرام تا طلوع آفتاب در آنجا توقف کند و بماند (و از طلوع صبح)
و در باطن پناه برد بحق تعالی و مشغول باشد بذکر حق تعالی و آن را تکرار
در کربلا بعد از وقوف بعرفات سید الشهداء وقوف دیگر در مشعر کربلا
بجا آورد و آن قطعه مبارکه ایست از آن وادی مقدس که محل سقوط
المظلوم است از خانه زین و این وقوف وقوفی است خاصی که لطف خاص

بجا آورد که به تبعیت این وقوف تمام اجزاء عالم امکان وقوف کردند و از نشئه
حرکات انسیاتی توقف نمودند بلکه اگر نظر آنجناب در عالم معنی توجه بعالم امکان مبدأ است
تمام اجزاء عالم امکان از حکم جزئیت مرا افناء و فانی محض باشند و کیفیت این وقوف
نحو آنجناب این بود که بعد از آنکه آن مظلوم از کثرت مجاهدات و حملات پی در پی
و بسیاری جراحات وارده از تیر و سنان و شمشیر و حجب و تشنگی خسته شده
و ضعف بر وجه شریفش عارض شد وقف لیستریح ساعة ساعتی دست از قتال
برداشت اینکه تا راحت کند که در این هنگام ولد الزنائی که او را صالح بن وهب
مزنی میگفتند آمد چنان نیزه بر پهلوی آنجناب زد که خاک بر سر عالم امکان
[illegible] دیگر آنجناب تاب استقامت نداشت از عرشه زین بر زمین قرار
گرفت و آن نیزه الملعون کاری بقلب مبارک آن بزرگوار گردید که بروایت
ابی مخنف سه ساعت در غشی بود الشیعة ملاحظه نما باین وقوف
آنجناب که بچه کیفیت خاصه و حالت عجیبه و هیئت غریبه بود برای شبه (?)
سجده تعفیریه بود بر خدا امین و حالت سجده اقرب حالات عبد است
بحق تعالی و اعلی درجه معراج مؤمن است به پروردگار چنانچه در سابق
در خاتمه محل صلوة ذکر شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اقرب

ما یکون

ما یکون العبد من الله اذا کان ساجدا حاصل کلام
نزدیکتر حالات بنده بسوی خدا حالت سجود است و مقام قرب [illegible]
در باطن و عالم معنی اقرب و ارفع و اعلاست از مقام قرب قاب
قوسین او ادنی زیرا که در آن مقام خدا رسول خود را دعوت کرد بانواع
فیوضات غیبیه و در این مقام فرزند رسول خدا دعوت کرد
بکربلا با اینکه از قطعات سینه مبارکه او از کثرت نیزه ها جدا شده از
حرارت و تابش آفتاب بر روی ریگهای تفتیده کباب شده و از فرات
که از چشمهای او رواج (?) فرقه (?) و حلقوم مبارک جوشیده بر خوان خلوت
گذاشته ارمغان حضور حضرت اقدس الهی نمود و از لب ما حضر زبان در
نزد مهمان مرغوب و پسندیده آمد که در مقام عطا و اظهار محبت بر مهمان
رفع جمیع حجب نمود و همه پرده در نظر او جلوه نمود که [illegible] گشته
از مشاهده آثار جمال و جلال کمال جل جلاله محو و مدهوش
و این وقوف در خدمت گذاری مهمان عزیز نمود و این غشوه در باطن
وصال بود نه غشوه از صدمه قتال و زحمت جدال و از اینجاییکه
امام علیه السلام روح عالم امکانات و چنین روح در عالم محو و مدهوش

این وقوف
بچندین هزار حجاب و درجات
حسین مظلوم

مکتوب با علما و صبهه

و مات و متحیّر بود جمیع ذرّات عالم امکان از کار افتاده مات و متحیّر شده بودند
چه لشکر مخالف جمیعاً در آن آن مات و متحیّر بودند چنانچه الان نقل
میکنند ثم غشی علیه فبقی ثلث ساعات من النهار و القوم فی حیرة من قتله
بعد از آنکه آن بزرگوار غش کرد و بر رو افتاد تا سه ساعت مدهوشانه
آن گروه مات و متحیّر ایستاده نتوانستند که کوشش کنند در قتل آن جناب
تا آنکه آن جناب از غشوهٔ وصال و جذبهٔ لقاء بهوش آمده آن
وقت آن گروه بحال خود آمدند و از جمله نکات ظاهره عجب
بعد از وقوف رمی جمرات است که باید از مشعر بیاید بمنی و بعد بر کوه
منی بالا برود باید صعود روحانی کند بسوی ملاء اعلی و باید رمی جمرات
رمی کند از حقوق شهوات و صفات خبیثه و دنائت طبع و
اوصاف مذمومه رذیله را و آن بزرگوار همانطوریکه در
مشعر خاص وقوف مخصوص یعنی در گودال پر از خون وقوف عجب
بطرز غریب بجا میآورد یعنی در غشوهٔ وصل بود آن خود
ابلیس و عسکر شیطان بر حیله و تلبیس نظر بآن شجاعتهائیکه از آن
مظهر قدرت الهی دیده بودند جرأت نکردند که اقدام در قتل آنحضرت نمایند
بلکه جرأت نداشتند که نزدیک آن جناب بروند بنظر احیات آن بود

که از بسیاری

که از بسیاری جراحات ضعف بر وجود مقدسش غالب شده قدرهٔ حرکت نداشت
چه را گمان این بود که خدعه و تدبیر میکنید که تا لشکر نزدیک برسد از شمشیر او را
بقتل آورد تا مدتی لشکر برای تعیین مطلب و کشف واقع اهمال کردند که
تا حقیقة امر معلوم شود چیزی معلوم نشد جمیع لشکر معطل و سرگردان مات و
متحیّر بودند احدی را از ترس جرأت نزدیک نبود تا آنکه تخم شیطانی از آن
میان فریاد کرد که بهتر در انکشاف امر اینست که لشکر رو بخیمهای حرم آن
اگر جناب مظلوم رمقی دارد غیرت حسینی مانع است او را آنوقت حرکت
کند خواهد منع نمود پس ناگاه دریا دریا لشکر یکمرتبه رو بخیام حرم نمودند
مدهوش بالجذبهٔ وصال ربانیه فوراً بهوش آمده دید آن شیاطین و آباء ابالسه
رو بخیام آوردند پس برای رمی ابالسه از اطراف حرم خود اراده
نموده است پس بهزار مشقت و صعوبه باعانهٔ شمشیر بادست و زانو
خود را از آن گودال بر روی بلندی آورد که تا آن شیاطین و ابالسه دستها
را رمی کند از حرم محترم و دور نماید از اطراف خیام آل الله چون دست
مبارکش از کار افتاده بود قوهٔ رمی جمرات از حملات شمشیر نداشت
پس به جمرات کلام رمی آن شیاطین و ابالسه نمود و فرمود که

کنتم

یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد فی الدنیا شیعة
آل ابی سفیان اگر صلاح نیستید و از روز جزا هم نترسید آخر عرب هستید غیرت
عرب را چه شد من با شما جنگ میکنم شما با من جنگ دارید و النساء لیس علیهن جناح
بر زنان حرجی نیست پس برگردید اول کار من غریب مظلوم را بسازید پس از
کلمات المظلوم شمر لعین رجیم برگشت و لشکر را مانع شد و فریاد کرد که فاقصدوه
فی نفسه فلعمری انه کفو کریم مؤلف گوید که حکایت قصد لشکر بخیمگاه دو
مرتبه اتفاق افتاده زیرا که جمعی ~~این حکایت~~ نقل کرده اند که این حکایت وقتی بود
که حضرت سوار بر ذوالجناح بود و مشغول بجهاد بود و بعضی این حکایت را نقل کرده اند
در هنگامیکه از اسب بر زمین افتاده مدهوش بود و بعضی چون مرحوم میرزا ابراهیم
جوهری در هر دو وقت نقل کرده و مؤلف را اعتقاد این است که در هر دو
وقت اتفاق افتاده در مرتبه اول چنین لشکر دیدند که تاب مقاومت
جدال با آن جناب ندارند مگر آنکه حضرت را عاجز کنند و مضطرب نمایند
و کار را بر او تنگ کنند این بود که رو بخیام آوردند و در مرتبه دوم
بلکه این بود که چون حضرت در غشوه و حالت مدهوشی بود لشکر خیال کردند که حضرت
در مقام مکر و خدعه است پس برای امتحان رو بخیام آوردند چنین دیدند
که در سیاق حضرت طاقت نیاورده بود که لشکر متعرض حرم شوند و اختیار

[illegible]

کم بود

کم بود غیرت آن بزرگوار را این بود که الغیرة را محک تحقیق قرار داده
بودند و آن مظهر غیرت الهی با آن همه زخم و جراحت و آن همه خونی که از بدن
شریفش رفته بود و آن همه تیرها که در بدنش گذاشته بود و آن همه ضعف و
نقاهت که مانند قالبی بود بی روح مع ذلک که چنان در مقام اظهار
غیرت و حمیت بر آمد که دوست و دشمن در تعجب شدند افتان و خیزان
بازانو و سینه و شمشیر خود را از غلاف که مدهوشانه افتاده بود کشیده
کشان آورد تا گودال قتلگاه و قال اقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی
پس به زجر این کلام آن جنود شیاطین را از اطراف خیام حرم محترم دور
کرده و بعضی از آن صفت خبیثه مذمومه که صفت بی غیرتی باشد دور
نموده و لشکر را بسوی خود خواند و بدن خود را مانند عقبه لطف خفی که آن را کرده
بی شرم و حیا هم از نوک نیزه ها و تیرها و سنگها و چوبها او را دور نمودند تو گفته بود
چنین مهر انورش را در زیر ابر نیزه ها شکسته و چوبه تیرها و نیزه ها و سنگها
پنهان و مخفی نمودند و روح شریفش در عالم معنی صعود کرد در عرش رضا
بر کرسی تسلیم قرار گرفته و یکسره ترک شهوات و خواهشهای نفس نموده
تا آنکه متوجه شد بتاج یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

بحجرات

و از جملهٔ مناسک حج ظاهری قربانیست که باید حاجی
در منای اگر شتر است او را نحر کند اگر گوسفند یا گاو است او را ذبح کند
و باید در هنگام نحر یا ذبح باید گلوی حیوان را ... و حلقوم قطع را از
... ذبح کند و آن بزرگوار در روز عید اضحی را در منای کربلا قربانیها
خود را بعضی از آنها را نحر کرد و جمعی را ذبح کرد و بعضی را نحر و ذبح هر دو کرد
و در ۲ حجهای حاجیان اولین و آخرین یک حج اعلا و ارفع و اشرف و
افضل است بر جمیع و آن حجة الوداع حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله
است و در آن حج آنجناب بروایة فقیه قدس الله روحه صد نفر شتر
برای هدی سوق کرد و آنجناب امیر مؤمنان علیه السلام را با خود شریک کرد و
در هدی و سی و چهار شتر را برای امیر مؤمنان بدست مبارک خود نحر کرد و
شصت و شش نفر شتر را برای خود بدست مبارک نحر کرد و از تمام این
صد قربانی از هر یک قطعه از گوشت گرفته در دیگی آب گوشت
کرد خود و امیر مؤمنان تناول فرمودند و آنجناب با این لب بر
تمام اصحاب و حجاج مفاخرة که فرمود کیست مثل من در میان
شما که شریک باشم با رسول خدا صلی الله علیه و اله در هدی او و

بیان

دادیان

در منای شما که قربانیان او را رسول خدا صلی الله علیه و اله بدست مبارک خود
نحر کند آه آه ای شیعه اگر حضرت رسول در حج خود صد قربانی کرد فرزند
مظلومش در حج اکبر خود بروایة لهوف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
یکصد و چهل و چهار قربانی باتفاق خود سوق کرد همه را در منای کربلا قربانی
نمود و قربانیان صد تن همه شتر بودند که نحر شدند لکن فرزند مظلومش انواع
و اقسام قربانی در حج اکبر خود آورد از بره شش ماهه و نوجوان هجده ساله
و سی و پنج ساله چون حضرت عباس علمدار و شصت ساله و هفتاد ساله و
و نود ساله مانند حبیب و مسلم بن عوسجه بعض از این قربانیها نحر شدند و بعضی ذبح
نحر و ذبح ... و البته جد بزرگوارش هنگام نحر هر یک را ... که
نحر نمود لکن فرزند مظلومش جمیع قربانیان خود را با لب تشنه قربانی
نمود مگر بره شش ماهه خود را یعنی شاهزاده اعظم حضرت علی اصغر را که در
هنگام قربانی خواست که اول لب مبارکش را با آب تر کند ...
~~الظلوم یا یا ...~~ فقد آفة فرزند مظلوم خود را بر روی دست گرفته
برابر لشکر ... بلند نمود که زیر بغل مبارکش نمایان شد بصدای بلند فرمود

یکصد و هفتاد و دو قربانی بود زیرا که

شده و بعضی

[illegible]

در هیچ مذهب و ملت طفل شیرخواره گناهی ندارد ببینید که چگونه از شدت تشنگی و
التهاب عطش مانند ماهی می‌طپید بنا بر بعضی از روایات گویا فرمود که اگر آب نمی
دهید بیایید این طفل را بگیرید اورا از من گرفته ببرید در کنار فرات یک قطره از آب
به اورا بنوشانید چنین کلام جانسوز امام همام با این مقام رسید جمعی از این سنگین
دلان رقت نمودند همهمه در لشکر افتاد که چنین ظلم از احدی دیده و شنیده نشد
عمر سعد ملعون دید که لشکر نزدیک است شورش کنند نگاه به حرمله بن کاهل ملعون
کرد که دلت چنین را بخواباند که ناگاه آن ملعون بی رحم سنگین دل تیر زهرآلود آن
آب داده به چله کمان گذاشته روانه نمود آن تیر [illegible] سفید حلقوم آن
لب تشنه مظلوم را نشانه کرده چنان تا پر بر آن گلوی نازک نشست که
با بازوی پدر بزرگوارش هم دوخت فذبحه من الاذن الی الاذن که
حلقوم نازک آن قربانی بچه ناقه صالح از گوش تا گوش بحر شد بلی لب تشنه
قربانی در وقت کم دیده و دو قربانی دیگر از اولاد آنجناب در نزد دیگر
خیمه‌گاه یکی قبل از شهادت علی اکبر علیه السلام و یکی بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام
از ترس لشکر کفر شعار در راه فرات بحر شدند و یکی دیگر هم از میوه
قلب آنجناب که [illegible] را با دو داشت ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] مانند بره قربانی با لب تشنه در دامن آن مظلوم ذبح شد و این بلند

عبد الله صغیر

عبد الله صغیر فرزند آن امام مظلوم بود چنانچه در کتاب [illegible] در مقام تعداد شهدا از
اولاد آن مظلوم بعد از آنکه عبد الله را یکی از شهدا بعد آورده گفته بعضی گویند و ذبح
عبد الله فی حجره یعنی عبد الله در بغل آنجناب ~~[illegible]~~ شهید شد و احتمال دارد
که عبد الله حضرت علی اصغر باشد و آنکه در قتلگاه در بغل آن مظلوم شهید شده
نام مبارکش عمر باشد و در این یکصد و ده و پنج قربانی که به اتفاق هفده نفر از
محمد بن [illegible] نفر از بنی هاشم بودند هشت نفر از اولاد عقیل و شش نفر از
اولاد جعفر و سه نفر از اولاد عبد الله بن جعفر و دو نفر از اولاد قمر بنی هاشم
و هشت نفر از اولاد امیر مؤمنان علیه السلام غیر از خود آن مظلوم و سه
نه نفر از اولاد حضرت آن بزرگوار و تفصیل اسامی گرامی هر یک در سابق بیان
و سه نفر از بنی هاشم در کوفه شهید شده‌اند یکی حضرت مسلم و دو طفلان مسلم
پس عدد شهدا از بنی هاشم رسید بعدد دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بان
عدد کامل رسید مبعوث بنبوت شده و عالم امکان را بنور هدایت روشن
فرمود و جمعی از قربانیان خود را ذبح نمود یعنی شاه رگ گردن آنها علیه رضوان الله
از تیغ کین لشکر بیدین جدا نمود چون حبیب بن مظاهر اسدی
که ملعونی از بنی تمیم سر مبارکش را قطع نمود و هلال بن نافع البجلی که بعد از آنکه
دستهای مبارکش را قطع کرده او را اسیر نمودند بردند نزد ابن سعد ملعون شمر لعین

فرزند دیگر [illegible] که

چون الحسن الزکی

[illegible]

ولدالزنا سر مبارکش را از بدن جدا کرد و دیگر جوانی بود که پدرش را در جنگ شهید کرده

بودند پس مادرش اورا ترغیب کرد که جهاد نماید کنه آن جوان بود از تقاتله

بسیار از اسب بزیر غلطید آن گروه بی شرم و حیا سرش را جدا کرده انداختند در

لشکرگاه سید مظلومان مادر آن جوان سر جوان خود را گرفته کف اشک از نورانی چشم

و مرحبا از سرور سینه زد پس آن سر را انداخت بلشکرگاه عمر نحس لعین و زد بر

سینه ملعونی و اورا الم رسید واصل جهنم بعد عمود خیمه را گرفته و تفرقه الهیم واصل کرد

لید بامر حضرت برگشت و دیگر ابوعمرو نهشلی رضوان الله علیه بود که سر مبارک

اورا در میدان از بدن جدا کردند و دیگر وهب بن عبدالله الکلبی بود که بعد از آنکه

اورا اسیر کردند نزد عمر نحس ملعون ولدالزنا بردند امر کرد سرش را از بدن جدا

کردند و سرش را در لشکرگاه سید مظلومان انداختند مادر وهب سر جوان

خود را گرفته و بسینه انداخت در لشکرگاه مشرکین ملعونی را بر خورده

بالکم واصل جهنم و هکذا اجمعین از قربانیهای آن بزرگوار ذبح شده اند و یک قربانی

از آن قربانیها که اجر اعظم از همه آنها هست چنانچه به عظم و بزرگیان

حق تعالی در آیه شریفه و فدیناه بذبح عظیم اشاره فرموده آن قربانی عظیم

ذات مذبوح و منحور شده امام حسین بن علی بن ابیطالب است که ملعون بجنگین ضربتها اعضای مطهر عنوانش

را الخ نموده یک بهره روایه بکار از صاحب مناقب محمد بن ابیطالب ابوایوب

ولدالزنا

ولدالزنا بود که تیری بر حلقوم مبارکش زد و یک بر روایت سید علیه الرحمه در الموقف

سنان بن انس ولدالزنا بود که طعنه سنان بن انس النخعی بر ترقوه تیغ

آن ولدالزنا نیزه خود را بر چنبره گلوی مبارک آن مظلوم فرو کرد خاک بر

سر عالم ریخت و بیک روایت آن ملعون سنگین دل نخجم حرام بود که بآن ضربت

دلش شفا نیافت نیزه را از چنبره گلوی مبارک آن تشنه

بیرون آورده دو باره در گودی سینه مبارکش فرو برد سبحان الله کسی

میشدم و آن عبایه سید را من دیدم در عالم الکافی دل سخت تر از این

ولدالزنا نیامده و نخواهد آمد و بیک روایت آن لعین ولدالزنا بود که بآن

همه ظلمها دلش آرام نگرفت و باز دست ظلم افراشت تیر بر نحر

سید مظلوم زد آه آه اید دستان از شنیدن این اصناف مینخواهم ملعون خشکیده

که از شدت عطش خشکیده که یارای سخن گفتن ندارد حلقوم

روا نبود که این همه زخمهای کاری بر او وارد آید و با این زخمها

~~خشکیده عطش~~ دیگر عضوی از او باقی نماند تا ذبح کنند مع ذلک

فرقه بی شرم و حیا و بیرحمان سنگین دل با خنجر آتش بار ملعون نحس را

از قفا سر او را از دو ضربت جدا نمودند و خیمه شعبیان را کباب کردند بالکل

ازینکه آن تیر مسموم آمد بر حنک شریف آن جناب

[illegible]

مظلوم را
در این شریعت مطهره جائز نیست که حیوانی ذبح و نحر نمایند مع ذلک
از راه ظلم و عناد و بغض و عداوت نحر کنند ذبح نمودند بلکه بروایت ابی مخنف
الخ که آلت قتلست بحسب عرف و عادة بجمیع آن آلات آن بزرگوار را
شهید نمودند زیرا که ابی مخنف لوط بن یحیی روایت میکند که عمر بن سعد ولد الزنا بتدبیر
شمر ملعون لخ حرام امر کرد که لشکریان فرقه فرقه شدند فرقه بالنبل والسهام و
فرقه بالسیوف والرماح و فرقه بالنار والحجارة آه آه بدنیکه از برگ گل
نازکتر بود بانواع حرارت او را سوزانیدند یک آتش اندرونی که از
شدت عطش بود هر وقت که زبانه میکشید دود سرخ از دهان مبارکش بیرون   از قلب مبارکش
می آمد یک حرارتی بود که از حدت نیزه و تیر و شمشیر و خنجر بر بدنش وارد   آهن یعنی
می آمد یک حرارت زهر که از بعضی تیرهای زهر آب داده بر بدنش وارد
می آمد یک حرارت آفتاب که هفتاد درجه بر بالش او در آن روز از قرص
شده بود بلکه خواهش شیطانی ملعون یکی با آنکه بدن شریف لطیف اینطور از آنها
سوخته و گداخته و کباب شده بود مع ذلک آن بیرحمان را اشفاق نداد و آتش بغض
و عداوت ایشانرا افروخته نشانید که دستهای خود را آتشی زده
بر بدن شریف مجروحش میزدند بلکه با این آتشها قناعت نکردند آخر بار
آتش برافروختند و بر بدن طیب و طاهر آن قربانی فانی کردند بار

زدند

زدند که قلب جد و پدر و مادر و برادر و شیعیان و دوستان کباب شده
تا ابد الآباد کباب خواهد بود و آن آتش هیچ نور دل کند از تعجب تازه
بهار رصد است تا بحسب السکین دلها افروخته شد چنانچه مخنف بحار
خبر رسیده که بجر دالخیل بعد القتل عمداً ... و بروایت بحار حضرت
علیه السلام فرمودند پدر بزرگوارم در کربلا ... عرض ... و من
که بر جد غریبم چه بلا آوردند و لقد قتلوه قتلة نهی رسول الله
یقتل بها الکلاب لقد قتل بالسیف و السنان و بالحجارة و بالخشب و
بالعصا و لقد اوطئوه الخیل بعد ذلک یعنی دیدم که جد غریبم را
کشتند که رسول خدا نهی کرده بود که سگها را بآن طریق بکشند او را
کشتند بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا این اهم ظلمها ...
نکرد که بعد از این اهم ظلمها بدن شریف مجروحش را پامال سم مرکبان کردند
و از جمله آداب حج ظاهری حلق است یعنی باید
حاجی در منا سر خود را بتراشد و در ... حلق باید عیوبات باطنه
و ظاهره را از خود دور کند و بریزد و آن بزرگوار در روز عاشورا در منای کربلا
سر مبارک خود را الحلق خاص حلق نمود و بطریق مخصوص حلق فرمود که قطع لحم
و استخوان و جلد باشد یعنی از تیغ کین گروه مشرکین و سنگ و چوب قوم اشقیا

[20]

جراحات عدیده بر بدن مطهر ان بزرگوار وارد آمده که قطع لحم و اباته جلد نموده
و برای احراق قلوب دوستان و شیعیان بیان بعضی از ان جراحات میکنیم تا
هر وقت که بخواطرت آمده قلبت مجروح شود یک زمانی بود که بروایت
ابرار انجناب مشغول بجدال بود که ثم ضعف عن القتال فوقف فکلما اتاه
رجل و انتهی الیه انصرف عنه حتی جائه رجل من کنده یقال له مالک
بن الیسر لعنه الله فشتم الحسین علیه السلام فضربه بالسیف علی راسه و
علیه برنس فامتلاء دما فقال له الحسین لا اکلت بها و لا شربت
وحشرک الله مع الظالمین ثم القی البرنس و لبس قلنسوه و اعتم
علیها و قد اعیی حاصل انکه چون انجناب از کثرت مقاتله و محاربه ضعف
بر وجود نازنینش عارض شد ایستاد پس هر یک از لشکر بیدینی و جنود شیاطین
که بانحضرت میرسیدند و ضعف و ناتوانی اورا ملاحظه میکردند ترحم میکردند
و میگذشتند که ناگاه ملعونی از اهل کنده که اورا مالک بن نسیر و لد الزنا
میگفتند رسید با مظلوم به تیر زبان و ناوک شتم قلب مبارکش را مجروح
نمود پس ان بیدین با شمشیر کین خواه بر فرق مبارکش زد که شکافت
و برنس انجناب پر از خون شد حضرت فرمود ملعون هرگز با این دست

پس میگویم که این
جراحات ...
در واقع کجا حلق
نبود در ان جمع
اگر برای انجناب
بعضی در هنگام ...
واقع شده بعضی بعد از
سقوط از اسب و
بعضی بعد از ...
بر بدن مطهر ان نور
الفاق اقتدار اما انتظام
داری پس بیان الفاق
اقتدار نمو

نخور

نخوری و نیاشامی و حق تعالی ترا با ظالمین محشور کند پس انجناب برنس را
از سر مبارک انداخت و قلنسوه بر سر نهاد و عمامه بر روی ان بست و
از صدمه ان شمشیر بیحال و ناتوان شد و بروایه ابرار از بعضی اخبار
ان بزرگوار بعد از ان شمشیر برنس را از سر مبارک خود انداخت و
با سر برهنه آمد بخیمهها و خرقه از اهل بیت گرفته بر ان جراحت آه
بسته و قلنسوه بر روی ان گذاشته و بر ان قلنسوه عمامه بست آه آن
آه ای شیعه بخاطر آوردم مطلبی را که قلم را کباب و خشکم را جاری نمود و آن
مطلب این است که حضرت سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا هر امری
از امور شهادت که بحضرت رو میداد حضرت بام المصائب حضرت
زینب خاتون رجوع میکرد مانند کفن خواستن برای جانان و پوشیدن
برقاعت ... حتی خواستن مرکب شهادت برای خود و سفارش عیال و اطفال و جمیعا
متعلقه های بیمار و سایر وصایا و اسرار حکم و واردات و سایر گفتگوها
با خواهرش زینب بود مگر مطلبی را از او نخواسته بلکه مخفی از او و از سایر اهل حرم
خواست و ان پیراهن کهنه بود که خواست در زیر جامه ها بپوشد و از جهت
کهنه بودن او کسی رغبت باو نکند و گویا سر انکه این پیراهن را از خواهر نخواست
این بود که زینب خاتون میدان است که خواستن این پیراهن علامت جزم

و قلنسوه گویا ... مجلس ... شده

و صورت خونین

برشهادت پس حضرت دل نداشت که خواهرش باین مصیبت مطلع شود
و دل مجروحش از کثرت مصائب باین فقره تنگ باش گردد و بیطاقتی
نماید و حاشا طاقت بالا کند آه آه برادر یکه راضی نمیشود که خواهرش مطلع
شود بر جزع شهادت برادر و خواهر یکه نمیتواند طاقت بکند دیگری برادر
او جزع شهادت نمود چگونه طاقت گرفت و چه حالت داشت
ان خواهر زمانیکه دید سر برادر را با برو از شمشیر مالک بن الیسر ولد الزنا
شکافته و بدن از کثرت تیرها مانند قنفذ پر برآورده نمیدانم که
ریختگی در این هنگام که حضرت از میدان مراجعت کرده بود با فرق شکافته خواهر
مظلومه اش چه حالت داشت اگر بخواهی مطلع شوی بعضی از حالات آن مخدره
پس میگویم که در اسرار روایت میکند که حضرت در این حال که فرق مبارکش از
ضربت شمشیر الملعون شکافته آمد بسوی خیام حرم فنادی فی تلك الحالة
یا زینب یا ام کلثوم و یا سکینة یا رقیة یا فاطمة علیکن منی
السلام فاقبلت زینب فقالت یا اخی ایقنت بالقتل فقال
کیف لا ایقن ولیس لی معین ولا نصیر فقالت یا اخی ردنا الی
حرم جدنا فقال هیهات لو ترکت ما القیت نفسی فی المهلکة و
کانکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام الرکاب و یسومونکم سوء

العذاب

سوء العذاب فلما سمعت زینب بکت و جرت الدموع من عینیها و نادت
وا وحدتاه وا قلة ناصراه وا سوء منقلباه وا شوم صباحاه فشقت ثوبها
و نشرت شعرها و لطمت علی وجهها فقال الحسین علیه السلام مهلا یا
بنت المصطفی لم تحضن البکاء طویلا فاراد ان یخرج من الخیمة فلصقت
به زینب فقالت مهلا یا اخی حتی اتزود من نظرة و اودعك وداع
مفارق لا تلاق بعده مهلا یا اخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی
لوعة و غلیل فجعلت تقبل یدیه و رجلیه و احاطن به سائر النسوان
و یقبلن یدیه و رجلیه آه آه چگونه ترجمه کنم مضامین جانگداز را میترسم از نوک قلم
آتش شعله زند و سر انگشتانم را بسوزد قلم را کباب کند حاصل سخن آنکه حضرت چون با فرق
شکافته و صورت خونین آمد بدر خیمه صدا زد [2] زینب [3] ام کلثوم [4] سکینه [5] رقیه
و فاطمه سلام من بشما باد پس چون صدای آن بزرگوار گوش زد علیا مخدرات حرم
زینب خاتون علیها السلام بتعجیل خود را رسانید عرض کرد ای برادر یقین کردی
بکشته شدن حضرت فرمود چگونه یقین نکنم بکشته شدن و حال آنکه ندارم
کسیکه برایش معین و یاور باشد آن مخدره عرض کرد حال که تن بمرگ دادی پس
ما را برگردان بحرم جد ما حضرت فرمود ای خواهر چه بسیار دور است این آرزو
هرگاه دست از من بر میداشتند من خود را بهلاکت نمی انداختم و میبینم شما را که

[1] ای خواهران بیکس
گردید

در این زود یها مانند بنده گناه اسیر و دستگیر و میر زنند شمارا در حلقه ها در خرمن نشانند
بشما به ترین غذا ها را چون آن مخدره این کلمات محنت فرجام از امام انام علیه السلام
شنیده گریست که سینه شدید که سیلاب چشمهایش جاری شد و نالید از کثرت غم و به برادر
برادر بزرگوار خود و از سوء عاقبت خود و بدی روزگار خود که آخر بدست دشمن گرفتار
و ستاره هر دیار میشود پس بیطاقت شده گریبان خود را درید و موی سر بریخت و لطمه
بر صورت خود زده چون آن بزرگوار این بی صبری و بیطاقتی از خواهر شاهد کرد در مقام
تسلیه آن مخدره برآمده فرمود آرام باش ای دختر علی مرتضی بدرستیکه گریه تو بسیار است
پنج بعد از این ساعت گریه های بسیار و دراز داری مؤلف گوید که حضرت خواهر را
در مقام تسلیه مذاکره یا بنت المرتضی کرد یا سر این تعبیر این بود که خواهر را متذکر
کند با اینکه تو دختر کسی هستی که سر در کمند رضا و گردن در رشته تسلیم در آورده
بود و این شان اللهیه تذکر آن مخدره بفضیلتهای عمر ... که بعصمت کبری فاطمه زهرا
و بشیر خدا و ولی مطلق حق که علیهما السلام بود و ایشان در مقام رضا و تسلیم رانده
بقضاء الله صبر نمودند پس باید اهل این خانه راضی باشند برضای الهی و در مقام تسلیم بعد
صبر نمایند پس آن بزرگوار بعد از تسلیه خواهران و دختران حرمات کبری رو نمیده آن
کند که آن مخدره حبیبه حضرت و دست در آغوش برادر در آورده عرض نمود
آهسته ای برادر تا تو تشنه از دیدار تو بردارم و وداع تمام تر آرم جان

تسلیه برادر بزرگوار

وداعیکه

وداعیکه دیگر ملاقات ممکن نشود پس آهسته تر برو تا آنکه یکی از مردن خود
خشک شده قلب تفتیده و سوزش دل مرا که از آتش شوق و محبت تو
سوخته و کباب شده بزیبت این بکنم و خود را بر روی دست و پای برادر
انداخت می بوسید و می بوئید دست و پای آن حضرت را آن مخدره که در کرد
که جمیع زنان و دختران جمع شده آنحضرت را احاطه کردند و دست و
پای آن بزرگوار را می بوسیدند دوم جراحتیکه بر مطهر آن جناب وارد آمد
بود زخم تیری بود که از ولد الزنائی بر پیشانی نورانی آفتاب آمده بود سیم از
جراحات بروایت بحار الانوار از تیر مشئوم ابو الحتوف ولد الزنا بود که بر جبهه
مبارکه آن مظلوم آمده شکافته از شدت بیرون رفت چهارم از تیر
ملعونه از نسل کلب بود که بر دهان مبارکش آمده مجروح نمود چنانچه در ابرار ثبت
روایت میکند که چون حضرت از شدت عطش وارد شریعه شد که فرات بردارد
که بیاشامد که ناگاه آن رجلی از کلب و ماه بسهم فشکه قد
فقال الحسین علیه السلام لا ارواک الله فعطش الرجل
حتی القی نفسه فی الفرات فشرب حتی مات یعنی آن ملعون تیر انداخت
که بر کنج دهن مبارک آن تشنه آمده بالا که در میان دهان مبارک
فرو رفت پس آن مظلوم فرمود که هرگز خدا ترا سیراب نکند پس تشنگی بر آن ملعون

بروایة بحار الانوار

غالب شده حضور را در فرات ... القدر آب خورد تا شکم ترکید بجهنم واصل شد
لعنة الله علیه پنجم از جراحات از تیر حصین بن نمیر ولد الزنا بود چنانچه در ابرار
الشهادة از اخبار الدول نقل میکند که چون حضرت خواست کفی از آب بیاشامد
که ناگاه رماه حصین بن نمیر لعنه الله بسهم فی حنکه فصاد الماء
دما یعنی آن ولد الزنا تیری انداخت که بر کام مبارکش نشست و آن آب را خونین
کرد ششم جراحتی بود که از تیر ملعونی که بعضی ابان بن دارم میگویند وارد
آمد و کام مبارکش را مجروح کرد و این غیر از آن بود که حضرت از آن گروه قطره
آبی خواسته بود پس بروایة ابرار الشهادة از عوالم فرمود الحسین علیه السلام اسقونی ... فاصاب
حنکه اما جراحتیکه بر سر مبارکش وارد آمد بعد از سقوط آنحضرت از اسب
از شمشیر ملعونی از اهل کنده بود که بر فرق مبارکش زده تا پیشانی نورانیش شکافته شد
چنانچه ابی مخنف روایت میکند که چون حضرت مدهوش افتاده بود فقصده رجل
من کنده فضربه علی مفرق راسه الشریف فشق هامته فسال
الدم علی شیبته یعنی آن ولد الزنا کندی چنان شمشیر بر فرق امام
المظلوم زد که تا پیشانی نورانی آنجناب شکافت و خون مانند سیل
صورت و ریش مبارکش جاری شد و اما جراحاتیکه بعد از قطع عضو بر
مطهر منور وارد آمده اول از نیزه خولی ولد الزنا بود که آن ملعون آن سر منور را

... از نیزه زد و مجروح نمود آنچنانکه گفته شد آه آه از مظلومی آن بزرگوار که از بس
برید او چه قدر زخمها و جراحتها وارد شد از کربلا تا کوفه از کوفه تا شام که اگر
مقدس بر نیزه رفته و از سنان نیزه مجروح شده و خون تازه از او جاری شد ۲۰
... در مجلس نامیمون ابن زیاد ملعون بود که با مروان بدتر از فرعون حجام
زخم حرام وارد آورد و الله حیا میکنم از روی صدیقه طاهره که این حکایت
را بنویسم لکنی ... و این حکایت را ... الشیعه از ...
میکنم که جراحات بنده و از آنکه مضایقه ... حال سید الساجدین
و علیا مخدره حضرت زینب که چگونه طاقت آوردند که در حضور آن سر بریده
مرجانه ولد الزنا امر نمود که زنگوله زخم و جراحت بر سر بریده پدر بزرگوار
امام بیمار علیه السلام وارد آورد در مجالس المتقین در مجلس بیست یکم از کتاب
تبر المذاب از عبدالله بن عمرو وراق نقل میکند که او در کتاب مقتل خود
ذکر نموده که چون سر مطهر آن مظلوم را نزد پسر مرجانه ملعون حاضر کردند امر نمود
حجامی را وگفت قوّره فقوّره واخرج لغادیده فنحاها
و ما حوله من اللحم یعنی دور بگردان سر آنجناب را و گوشتهای زیادتی
سر آنجناب را قطع بکن پس آن حجام نخم حرام برید گوشتهائی که در
دور ... نمود ...

مراد زخم که دل
فاطمه زهرا را مجروح
نمود کم حرام ...
... که

در انبا جنگ وضوء عنق بود و بیرون آورد نخاع سر او را و در مجالس از ابو مخنف نقل
کرده که اسم آنکس که ابن زیاد او را امر کرد به تقویر و اخراج دماغ حضرت و در بعض
کتب آن حوالۀ دماغ عمر بن حارث بود تا ساعت دستهای او خشک شد و بعضی گفته اند
که تا خوشی آن حکاه بان دستها افتاد تا حرز لزا و بعد از تقویر امر کرد پر کردند آن
سر مبارک را مشک و کافور و عنبر پس بروایت بحار المذاب عمرو بن حریث مخزومی
برخواست و گفت ایها الامیر به آرزوی خود رسیدی حال ببخش بمن این کشتهها
و زیادتی ها که حجام از این سر برید کفن میخواهم بجهت کفن و دفن نمایم گفت
بردار پس جمع نمود آنها را در جامۀ خود و برد بخانۀ خود و غسل داد آنرا و
طیب بر آن زد و کفن نمود و دفن کرد در خانۀ خود و بعضی از اصحاب
محقق آنکه در بالای سر حضرت امیر مؤمنان علیه السلام دفن نمود چنانچه زیارت
امام حسین علیه السلام مستحب است در آنجا و سیم از جراحات در مجلس یزید پلید
وارد آمد و این اعظم جراحات بود که قلب جد و پدر و مادر و برادر بزرگوار آن
را مجروح نمود بلکه در باطن قلب عالم امکان را مجروح گردانید حتی قلوب ملائکه
دشمنان را مجروح گردانید آه آه چه حالت داشته در آن مجلس علیا مخدره
حضرت زینب خاتون و حضرت سید الساجدین علیه السلام که در حضور آن
الی عمد واقع شد و آن جراحت بروایة بعضی از چوب خیزران از دست

... فلطمت وجهها ونادت واغوثاه وامصيبتاه ... واعلياه ...

بریده یزید پلید ولد الزنا واقع شد که حضرت تراب شده با دست
بریده خود چوب خیزران را برداشت آنقدر بر لب و دندان
مبارک آن امام مظلوم زد که دو دندان ثنایای مبارک را شکست
پس بآن حلقهای مخصوص حلق نمود آن بزرگوار در حج اکبر حلق و بآن
حلقها عیوبات باطنۀ بنی امیه علیهم اللعنه را ظاهر و هویدا گردانید
و از جمله آداب حج ظاهری بیتوتۀ ایام تشریق است در منا
یعنی شب یازدهم و دوازدهم باید در منا باشند و آن بزرگوار در حج اکبر
بنابر بعضی از روایات تا روز دوازدهم در صحرای کربلا در میان خاک و خون غلطیده
بود و بنابر بعضی از روایات معتبره که بنظر قاصر رسیده استقامتم بیتوته که
تا ده روز در صحرای کربلا بعد از وقوع شهادت بیتوته کرد و بیتوتۀ خاصه
کرد که هیچ حاجی را طاقت چنین بیتوته نیست در شب اول که یازدهم
باشد ملعونی که او را بر قیدی بن و ابن سکیعشه و او جمال بساربان حضرت بود
آمد در قتلگاه کاری کرد که صدایش از ملاء اعلی آمد بر زمین کربلا و این حکایة
چنانکه از بروایة اسرار از عبد الله الثقفی الحجازی از جابر بن عبد الله
الانصاری با یك طریقی است که آن بزرگوار روایة میکند که در بازار مدینه

با غلام خود میرفتیم که ناگاه غلامم گفت ای سید و الله مردی را دیدم که بدنم از
دیدن او بلرزه آمد پرسیدم که چگونه است اوصاف او که از دیدن او بلرزه
آمدی گفت صورتی دارد مانند قیر سیاه و چشمهائی مانند آتش درخشنده
و دستهائی را گویا بارها قطع کرده اند گفتم ای غلام او را بخوان که بیاید
پیش من پس او را آواز داد دست او را گرفته آمدیم در خارج بازار
پرسیدم از آن مرد اهل کدام شهری گفت اهل کوفه پرسیدم سبب گرفتاری
تو باین بلا چیست جواب نداد پس او را قسم دادم که سبب را از من
پنهان نکند و گفتم از من مترس و نام خود را باو گفتم گفت چون ترا دیدم
شناختم که از اصحاب حضرت رسولی و نامت جابر بن عبد الله انصاری
و تو مرا نمی شناسی گفتم اگر ترا می شناختم از تو سؤال نمیکردم پس گفت منم بریده
بن وابر جمال حضرت حسین علیه السلام پس گریست آن لعین و من نیز گریه
کردم و تعجب کرد آن لعین که من از حالت او متألم شدم و گریه من برای ترحم
بر حالت و ابتلای او است پس گفت ای جابر بدان که هوا و نفس بر من غالب شده
و شقاوت من تیر اغلبت کرد با آن همه احسانهائیکه حضرت حسین علیه السلام
بمن کرده بود تا آنکه مخارج و مئونه من و عیالات من همه را میداد و متکفل جمیع
امورات من بود با این همه احسانات و الطاف آن بزرگوار نسبت بمن

ظلم بزرگی

ظلم بزرگی بآنجناب کردم و آن این بود که نیم بند زیر جامه حجازیه بسیار خوب قیمتی در شلوار
آنجناب دیده بودم و از بسیار خوبی و قیمت و بهای آن او را بسیار دوست میداشتم و
آرزو میکردم که کاش مال من میشد تا آنکه او را هدیه برای بعضی از حکام می بردم و
جائزه بسیار میگرفتم و این مطلب همیشه در دلم بود و در پی فرصت بودم که یک زمانی
بر او دست بیابم و بگیرم و آن بند همیشه در لباس شلوار آن بزرگوار بود تا آنکه شهید
شد و بودم من از کسانیکه در شب عاشورا دست از آنجناب برداشته بودند در
وقتیکه اصحاب خود را جمع کرد فرمود ای قوم این گروه مرا میخواهند و مرا بکشند و هرکس با من باشد
کشته میشود و شما را هدیه برای طمع خدعه در دنیا ما بنی هاشم بیعت من را از شما
برداشتم هر جائی میخواهید بروید و نگوئید که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را مانع
مکر شد چون این کلام را شنیدیم متفرق شدیم و دست از یاری او برداشتیم و نماند از یاری
او مگر فرزندان و برادران و برادرزادگان و بعضی از یاران وفادار که جمعا قریب به
هفتاد نفر زیاده بودند و من رفتم در طرف شرقی کربلا در جائی بیابانی پنهان شدم
تا آنکه آن بزرگوار با جمیع یاران و برادران و فرزندان و نوجوانان همه شهید شدند و اهل بیت
او را تشنه و گرسنه اسیر کردند و سرها را بر نیزه کردند پیشاپیش اهل بیت حرم حضرت
امام حسین علیه السلام لوی همه را گرفته روانه نمودند پس من از جائی بیابانی بیرون آمدم
و در تفحص حال آن بزرگوار برآمدم که بدن مطهر او را ببینم پس یافتم آن جناب را
که در بیابان با سر و پای برهنه ... شلوار بود پس بطمع آن بند نگاه کردم در آن شلوار دیدم که آن
بند یکه من همیشه با بندان بودم در بعض شلوار آن بزرگوار محکم بسته و گره بسیار

زده بود پس شروع کردم بگشودن آن گره‌ها چون بگره آخر رسیدم ناگاه دست راست خود را
بلند کرده بر روی آن گره گذاشته پس هر چه سعی نمودم که دست او را از روی آن بند جدا
کنم نتوانستم که او را حرکت بدهم پس خنجر از غلاف بیرون کشیدم و دست راست او را
جدا کردم و بدور انداختم پس باز جرئت دراز کردم که آن گره را بگشایم که ناگاه آن بزرگوار
دست چپ خود را بلند کرده بر روی گره گذاشته و او را محکم گرفت پس بقوت تمام
خواستم که دست او را از روی بند بردارم نتوانستم او را حرکت دهم پس با
خنجر آن دست را نیز قطع کردم و انداختم پس یقین کردم که حال بند را بر میدارم
چون خواستم که آن بند را بکشم که ناگاه از پشت سرم فغان و ناله و غوغائی شنیدم
پس ترسیدم و از وحشت و دهشت دستم خشک شده پس ناگاه نوری بچشمم بر خورد
که از آسمان فرود آمده گمان کردم که ستاره است پس از ترس خود را در میان کشتگان
انداختم ناگاه دیدم مردی محاسن سفید نورانی بزیر آمد و رفت تا در نزد سر آن
مظلوم نشست چون نیک نظر کردم یقین کردم که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله
است پس دیدم که بعد از او امیر المؤمنین علیه السلام و بعد حضرت فاطمهٔ زهرا آمد با حضرت
مجتبی علیهما السلام پس دیدم مرد مان بسیار آمدند که ایشان را نشناختم پس جدش
دست خود را بطرف گودال دراز کرد ناگاه دیدم که سر مبارک حضرت امام حسین علیه
السلام بر روی دست آنجناب است آن سر مطهر را بر بدن مبارکش چسبانید
و او را نشانید پس قسم بخدائی که نیست پروردگاری غیر از او چنین گمان
کردم که شمر سر او را جدا نکرد مانند حالت اوّل که جیوة داشت نشسته

المظلوم را نشسته دیدم

السلام علیک

نظرش به بدن بزرگوارش افتاد عرض کرد یا جدّاه حضرت جواب سلامش را باز داد
و فرمود و علیک السلام یا ولدی و یا ثمرهٔ فؤادی چه بسیار دشوار است بر من که
ترا باین حالت ببینم بچه جرم بدن شریف ترا اینگونه پاره پاره کردند و کهنگی
استخوانهای لطیف ترا شکسته‌اند پس آن مظلوم عرض کرد یا جدّاه از ستم ستوران بدنم را
چنین پاره پاره و ریزه ریزه نمودند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد که
وا ولداه یا مهجهٔ قلباه وا حسیناه پس پدر بزرگوارش پیش آمده فرمود یا ولدی
مریضم ریش شریف را بخون سرت رنگین و صورت ترا بخاک و خون آغشته دیدم ترا
مانند گوسفند ذبح کردند آن مظلوم عرض کرد که مرا مانند گوسفند سر از قفا بریدند
پس امیر مؤمنان علیه السلام بگریه در آمد و فرمود الکأنی فی حاضر من لدی تا در بلای
تو با دشمن جدال میکردم و از دم شمشیر آبدار شراب مرگ می‌چشانیدم الی
کأنی جانم فدای جان تو میشد پس مادرش فاطمه آمد بنزدیک آن مظلوم و فرمود
نور دیدهٔ مریضم که بدن ترا بر روی خاک و سرت را بر روی نیزه کردند و تا کفن بی غسل
افتادم و قبرت از قبور ما دور افتاده است پس آن مظلومه پیش خود را از خون
آن مظلوم رنگین نمود و فریاد کرد وا ولداه وا حسیناه وا قتیلاه وا وحیداه وا غریباه
پس دیدم که خون حضرت حسین علیه السلام از صورت آن مظلومه جاری بود و بیکی
بالحقیقت ملاقات میکنم خداوند جلیل را و دیدم که جدّ و پدر و مادر و برادر او را
که گریه میکردند و ناله می‌نمودند پس دیدم که جدّ بزرگوارش با دست خود دست بریده

شمر لعنی ضبابی

کرف دیگر را بنده و نظر میفرمود و میگفت که دستهایت را بریده و صدا کرده
عرض کرد یا جداه جمالی داشتم دستهایم را بریده فرمود برای چه دستهایت را بریده
عرض کرد یا جداه برای این بنده که در سفر دارم است ... میخواست دو ازار بردارد
با دست خود او را محکم گرفتم دستم را قطع نمود چون خواست بار دیگر بر دارد بی
دست چپ خود آن بند را گرفتم تا برندارد و مرا مکشوف العورة نکند پس آن
دست دیگرم را هم برید تا آنکه دید نشسته آمدید از خوف خود در میان کشتگان
لندرجت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرین فرمود ای رذل ترین مردمان
لعنت خدا بر تو باد چنین کاری کرده و زنده ای که دست خداوند رویت را سیاه
و دستهایت را قطع نماید در دنیا پیش از عذاب آخرت پس از دو
و دهشت بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم که دستهایم مانند
خمیر بر روی زمین افتاده و صورتم مانند قیر سیاه شده چنانچه می بینی
پس از خداوند طلب مرگ نمودم پس جابر میگوید که من لعنت کردم بر او
او و از او مفارقت نمودم با این ظلم در روز یازدهم ده نفر از
آمده بودند و آن بدنها را اسب دوانیدند چنانچه در اسرار الشهادة نقل میکند
40 که رایت فی نسخة قدیمة انه قد حکی عن رجل قال فی الیوم الذی قتل یحیی
واصحابه عرضت لی حاجة فمضیت لقضائها فمشیت فی البادیة
فمررت علی نفحات کنفحات المسک والعنبر فقصدت تلک الرائحة الطیبة

نیز در بعضی از نسخه قدیمه دیدم که حکایت کرد از مردی که گفت در روزیکه حضرت
سید الشهداء علیه السلام شهید شده بود برای حاجتی از منزل خود بیرون رفتم
و رو به بیابان نهادم و در صحراها برای حاجت خود میگشتم پس بوی مشک و عنبر
بمشامم رسید در طلب آن بوی خوش بر آمدم که از کجاست مؤلف گوید
حکایت این مرد در روز عاشورا البته بعید است زیرا که در روز عاشورا ابدا
بتحقیق لشکر کفار در کربلا بودند و روز یازدهم ... پس شاید که این
حکایت چنین باشد که از صحرا بیرون آمد این مرد برای حاجت خود در روز عاشورا
بوده باشد و لکن رسیدن بصحرای کربلا و استشمام رائحه طیبه در عصر روز یازدهم
بوده باشد و سایر حکایاتیکه بعد ذکر میشود در شب دوازدهم واقع شده باشد
العلم عند الله این مرد میگوید که چون بوی مشک و عنبر بمشامم رسید در تفحص
که از کجاست فرأیت رجالا مطروحین علی وجه الارض نیز دیدم
چند را که بر روی خاک افتاده اند و باد خاک صحرا را بر روی
ایشان افشانده و نورشان مشرق علی الخلائق نور از ابدان شریفه ایشان ساطع
و درخشان است ومنهم رجل عظیم الهیبة وهو مکبوب علی وجه الارض
در میان آن جماعت مردی را دیدم که بسیار صاحب هیبت بود و بر رو افتاده
و سرش مقطوع من جثته والریاح سافیة علیه ... از بدن جدا بود

و نوره قد وصل الی عنان السماء

و باد بر او میوزید و نور از او ساطع بود و تتق میکشید تا باسمان فدهشت فی قلبی الهیبة
منه و تقدمت الیه و ارتعدت فرائصی چون او را با ان هیبة و نور و ضیا و جلالت
دیدم پس رعب و ترسی از او در قلبم افتاد و نزدیک او رفتم در حالیکه اعضایم میلرزید
و اذا بالهمهمة تحت الارض بین قدمی و قائل یقول تنح عنه یا رجل من هذا الشخص الربانی
یعنی ناگاه صدائی و همهمه از زیر پایم از زیر زمین بلند شد و گوینده میگفت ای مرد
دور شو از این شخص ربانی گفتم تو کیستی و کیست این شخص ربانی فقال انا ملک من الجن
لمطر چون
و هذا المکبوب علی الارض هو الحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام و هؤلاء
الذین انسفت علیهم الریاح اصحابه و بنوه یعنی گفت ان صاحب اواز که منی یکی از
پادشاهان جن هستم و این بدن بر رو افتاده بر زمین حسین بن علی بن ابیطالب است
و این بدنهای دیگر افتاده که باد و خار و خاشاک بر انها میافشاند یاران
و فرزندان حسین علیه السلام میباشند قلت هذا الحسین الذی هو مکبوب علی الارض
قال نعم فاخذت حجرا من الارض و کسرت به رأسی الی ان غشی علی یعنی پرسیدم
که این بدن بر رو افتاده حسین است گفت بلی پس سنگی از زمین برداشتم و بر سرم زدم
تا شکست و بیهوش افتادم فلما افقت قلت یا ویلک ما تصنع فی هذه الارض
چون بهوش امدم گفتم ای صاحب اواز تو چه میکنی در این زمین فقال ان وطنی
فی الکعبة فسمعت ان الحسین قد قتل فی ارض کربلا فجئت الی هنا ابکی علی الحسین
العطشان المذبوح فبینما نحن فی الکلام فاذا الجیش قد قصد نحوی فخشیت ان

[illegible]

یعنی گفت وطن من در کعبه است چون شنیدم که در کربلا حسین علیه السلام کشته شد امدم در این جا تا گریه کنم بر حسین لب تشنه مذبوح

یقتلونی

یقتلونی فملت عنهم فاذا بواحد منهم قد تقدم و ضربنی بالسوط حتی اغشی علیّ
فرجع معهم پس فرمان صاحب اواز در گفتگو بودیم که ناگاه دیدم جماعتی سواران
میآیند ترسیدم اینکه مرا بکشند پس فرار کردم ناگاه یکی از اینها مرا تعاقب کرده
رسید بمن و انقدر تازیانه بمن زد که غش کردم پس برگشت با اینها ملحق شد چون
بهوش امدم دیدم که اینها یتخطون القتلی واحدا بعد واحد حتی اتوا الی جثة الحسین علیه السلام
یعنی قدم میزدند بر جسد شهدا یکایک تا اینکه رسیدند به بدن مطهر حضرت حسین علیه
فجعلوا یدوسون الصدر الشریف بسنابک الخیل خیولهم حتی کسروا اضلاعه و ظهره
ثم رجعوا الی المکان الذی اتوا منه فجلست ابکی و انوح الی اللیل یعنی جماعت کفار
انقدر اسب دوانیدند بر بدن انحضرت و بر روی سینه مجروح ان بزرگوار تا اینکه
سم اسبها خورد شکسته دندهای مبارک و استخوانهای پشت مطهر او را آه آه
خاک بر سر عالم و عالمیان الحاصل از این عبارات معلوم میشود اینست که ان اولاد زنا
زمانیکه رسیدند حضرت بر رو افتاده بود ان اولاد زنا اول حضرت را ملاعین
بر پشت خوابانیدند و از راه کینه و عداوت اول اسب بر سینه ان
دوانیدند تا اینکه ان سینه مجروح را در هم شکستند بعد از ان بدن مطهر را بر
رو خوابانیدند انقدر اسب دوانیدند تا اینکه استخوانهای پشت و پهلوی ان
جناب را شکستند بعد از اینکه انقدر اسب دوانیدند که دیگر از بدن مجروح ان
چیزی باقی نماند از ان راهی که امده بودند برگشتند و من از مشاهده این ظلم انقدر گریه

اعراض نمودم از اشباح و

یومی کله

اعتکر الظلام
ای اختلط و تکاثر

کردم و توجه نمودم که نشسته فلما اعتکر الظلام و اذا بجلبة عظیمة و بکاء و نحیب من
ناحیة المشرق فنظرت فرأیت رجالاً لبسهم السواد و هم باکون و محزونون یعنی چون سیاهی
شب عالم را فرا گرفت ناگاه غوغای عظیمی برخواست و از طرف مشرق گریه و ناله بلند شد
پس نگاه کردم دیدم مردان بسیاری همه سیاه پوش گریه کنان ناله کنان در نهایت حزن و اندوه
می آیند و من بینهم رجل ذو شیبة بهیة و هو قابض علی شیبته و هو یقول و الدموع
دافقة عیناه و اثمرة فؤاداه وا مقتولاه وا ذبیحاه یا ولدی حسین یعنی در
میان آن مردان بود صاحب ریش سفید دست بر ریش خود گرفته میگفت و الدموع از چشم می
ریخت ای میوه دل من ای کشته سر جدا ای فرزند من حسین فتقدم الی الجسد الشریف و رمی
نفسه علیه و وضع فمه علی نحره و صدره و هو یشمه و یبکی و یقول فی قتلک یا ولدی
و فی کسر ظهرک فتارة یشم صدره و تارة ینظر الی السماء و هو یشیر بیده الی صدر کرده
هؤلاء الرجال واحداً بعد واحد ثم یقبلون الجسد الشریف فلما فرغوا مضوا الی
ناحیة المغرب یعنی آن مرد نورانی که دست بر ریش خود گرفته بود می نالید و گریه سخت
میکرد آمد تا آنکه رسید بجسد شریف حسین علیه السلام پس خود را بر روی آن بدن مبارک انداخت
و لب بر گلوی بریده او میگذاشت و می بوسید و گاهی بر روی سینه او میگذاشت و می بوسید
و گریه میکرد و میگفت که کی ترا کشت ای فرزند من و کی شکست استخوان سینه و پشت ترا
پس گاهی سینه مجروح او را می بوسید و میبوئید و گاهی نظر بآسمان میکرد و بدست خود
بسوی آن جماعت از مردان که همراه او بودند یک یک اشاره میکرد و ایشان می بوسیدند

تا آن

بدن شریف را چون از بوسیدن فارغ شدند از طرف مغرب روانه شدند
و اذا بملک الجن بین قدمی تحت الارض باکیاً معولاً فقلت یا ملک این ذا بث
عن هؤلاء الرجال الذین یبکون علی الجسد الشریف اظنهم قرابة لهؤلاء المقتولین
یعنی بعد از رفتن الجماعت بآن جن که در زیر قدم من بند شده گفتم ای ملک گمان دارم که این صدای ناله و گریه
این مردانی که گریه میکردند بر بدن شریف حسین مظلوم علیه السلام گمان دارم که از
از اقربای این کشته ها میباشند فقال یا هذا و الله انا حاضر اتعرف الرجال
من یکونون فقلت لا و الله یعنی آن ملک جن در جواب گفت ای مرد قسم بخدا که من
حاضر شده بودم در این جا حاضر بودم آیا شناختی ایشان را که کی بودند گفتم
و الله نشناختم فقال الرجل الذی هو قابض شیبته بیده و هو جده محمد المصطفی
فقلت و الذین معه من یکونون فقال ملائکة من السماء فلما سمعت کلامه خنقتنی
العبرة فانکببت علی وجهی و بکیت و بکی معی یعنی ملک جن گفت آن مرد که ریش
خود را گرفته بود جدش محمد مصطفی است پرسیدم آن جماعت که با او بودند کیان بودند چه کسان
ملائکه آسمان بودند چون این سخن از او شنیدم گریه در گلویم گره شد پس بر رو در افتادم
و گریستم و آن ملک نیز با من گریست فاذا بجلبة عظیمة خلفت انها الاولی
و لهم بکاء و نحیب و من بینهم رجل و بیده سیف اسود یمسح دموعه و هو یقول
وا حر قلباه علیک یا ولدی یا حسین یعنی در این حال که ما میگریستیم ناگاه
غلغله عظیمی برخواست گمان کردم که غوغای آن جماعت اولین است و

وای

میگریستند و ناله میکردند و در میان ایشان مردی بود که دستمال سیاهی در دست او بود که از اشک
چشم حضرت پاک میکرد و میگفت ای وای از سوزش دلم بر تو ای فرزندم حسین فتقدّم
الی الجثّة الشریفة صلوات الله علیها وجعل فمه علی نحره وهو یبکی ویقول یا ثمرة
فؤاد المصطفی یا سرور قلب الزهراء ویا حشاشة قلبی انا ابوک علی المرتضی یعنی
آن مرد که دستمال سیاه در دست داشت پیش آمد ولب مبارک حضرت را بر گلوی آن
کشته گذاشت و میگریست و میگفت ای میوهٔ دل مصطفی ای سرور قلب زهرا
وای جگر منم پدر تو علی مرتضی فجعل یقبّل الجثّة الشریفة ودموعه کالدم تتقاطر
من عینیه علیها فلما رایت ذلک غشی علیّ یعنی بعد ناله و گریه زیاد ببوسیدن آن بدن مکرّرا
و اشک چشمش مانند خون جاری بود از چشم مبارکش و بر روی آن بدن شریف میریخت
چون این حالت دیدم غشوه برمن عارض شد فلما افقت من غشوتی رایت الرجال
واحدا بعد واحد یقبّلون الجسد الشریف روحی له الفداء فمشوا ساعة
فغابوا عن بصری چون از غشوه بهوش آمدم دیدم یک یک از آن مردمان
که آمدند و آن بدن شریف را بوسیدند و رفتند و از نظرم ناپدید شدند
فسمعت ضجّة عظیمة وبکاءً عالیا اهتزّت الارض منها ورایت رجالا ونساء
وامرأة فی بین تلک النساء ناشرة شعرها وعلیها ثیاب سود ومشبّکة
اصابعها علی رأسها وهی تحنّ فی قلب حزین والنساء یبکون لبکائها ثم تقدمت
الی الجثّة الشریفة ورمت بنفسها علیها یعنی ناگاه ناله و غوغای عظیمی برخاست

وگریه

و گریهٔ بلندی شنیدم که زمین را بلرزه میاورد و صاحب این غوغا و ناله و گریه
جماعتی از زنان و مردان بودند و زنی در میان آن زنان موی سرش پریشان و جامه
لباس سیاه پوشیده دستهای حضرت بر سر گذاشته آه جانسوز از دل دردناک میکشید
و آن جماعت زنان و مردان میگریستند از گریهٔ آن زن پس حضرت را بر روی آن
کشته که بخون آغشته انداخت ثم اتی رجل من الرجال فرمی بنفسه علی الجثة
الشریفة وهو ینادی وا اخاه السلام علیک یا غریب الغرباء السلام علیک
یا مذبوحا من القفا انا اخوک الحسن المجتبی یعنی مردی از آن مردان آمد و حضرت را
بر روی حسین علیه السلام انداخت و ناله وا اخاه برکشید و گفت السلام علیک ای
غریب الغرباء السلام علیک یا مذبوحا من القفا منم برادرت حسن مجتبی والمرأة
تقول وا ابناه وا مقتولاه وا عطشاناه یا ولدی قتلوک وما عرفوک
ومن شرب الماء منعوک ومن القفا ذبحوک ولا راقبوا جدّک واباک
یا ولدی کلّمنی انا امّک الزهراء وهذا شقیقک الحسن المجتبی فتکلّم الحسین روحی
له الفداء وکلامه یخرج من نحره وهو یقول یا اماه یا فاطمة ویا اخاه
یا حسن قتلونی ومن القفا ذبحونی وعلی وجهی قلّبونی ومن شرب الماء
منعونی فعلیکم منّی السلام فلما نظرت الی ذلک حثوت من التراب علی رأسی
وما ادری الی این اتوجه ومضت لشأنی ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
یعنی آن زن میگفت ای وای فرزند شهیدم از تشنگی لب ترا تشنه کشتند و

فدر سرا و از آب ترا منع نمودند و سرت را از قفا بریدند و از جدت تو حیا نکردند
ای فرزند با من تکلم نما منم مادرت فاطمهٔ زهرا و این برادرت حسن مجتبی است
پس حضرت امام حسین علیه السلام بتکلم آمده و سخن او از گلوی بریده بیرون میآمد
و میگفت ای مادرم فاطمه و ای برادرم حسن کشتند مرا و سرم را از قفا جدا کردند
و مرا برو خوار پا بینداختند و از آب فرات مرا منع نمودند پس بر شما باد سلام من
چون این حالت را شنیدم گوئی خاک بر سر خود ریختم و ندانستم که بکجا بروم
پس از پی کار خود رفتم مؤلف گوید که این بدن شریف در شب سیزدهم بود از
حکایت مذکوره تا صبح گاه بخون آغشته بر روی خاک بود و روز سیزدهم نیز از
صبح تا قریب بظهر در زیر آفتاب بر روی ریگهای تفتیده بود و در عصر سیزدهم از والی
فرزند بیمارش اورا دفن نمود زیرا که روایات چندی وارد است میگوید که حضرت سید الساجدین
از حبس پسر زیاد ملعون آمده پدر بزرگوار خود را دفن نمود و باز مراجعت کرده رفت
در مجلس آن لعین بیدین چنانچه عبارات سید نعمة الله جزائری در کتاب مدینة العلم که
مرحوم فاضل دربندی اعلی الله مقامه از او نقل میکند صریح است مطلب زیرا که سید
علیه الرحمة میگوید وقتیکه طائفهٔ بنی اسد فارغ شدند از دفن ابدان طاهرهٔ تمام شهداء
چون جسد را دفن کردند رکب ذلک الفارس جواده فتعلق به الاسدیون
فقالوا له بحق من واریته من انت فقال انا حجة الله علیکم انا

علی بن

علی بن الحسین جئت لاواری جثة ابی ومن معه من اخوانی
واعمامی واولاد عمومتی وانصارهم الذین بذلوا مهجهم دونه
والآن انا راجع الی سجن ابن زیاد لعنه الله الی آخره
یعنی ای مردمان بعد از انجام دفن ابدان طیبه بر اسب خود سوار شد
ناگاه طائفهٔ بنی اسد دامن اورا گرفتند و گفتند ای جوان بحق آن
کسیکه اورا دفن نمودی تو کیستی فرمود من حجت خدایم بر شما منم علی بن
الحسین علیه السلام آمدم که دفن کنم بدن پدرم را و ابدان همراهان اورا
از برادران و عموها و عموزادهها و یاران که جان خود را فدای او کردند
و الآن برمیگردم بزندان پسر زیاد لعین و ایضا در اسرار از حضرت
رضا روایت میکند که در جواب کسیکه از آنحضرت سؤال کرده که من
ولی امره یعنی که متولی دفن حضرت امام حسین علیه السلام شد فرمود
ولده علی بن الحسین پرسید از حضرت رضا که علی بن الحسین علیه السلام در
کجا بود فرمود کان محبوسا عند ابن زیاد لعنه الله فجاء علی بن
الحسین در آن وقت حبس بود در زندان پسر زیاد لعین مؤلف گوید که
اهل بیت در شب سیزدهم در بیرون کوفه ماندند روز سیزدهم
وارد کوفه شدند ~~[illegible]~~ و در آخر آن روز وارد زندان شدند

و از طغیان اهل کوفه و شماتت اهل شام و نظر نظارگیان و رسوائی و افتضاح
رقاصان و طبالان و کف زنان و خاک و خاکستر ریزان و آتش از بام
ریزان و آب دهن اندازندگان فارغ و آسوده شد از کلفت بلا بودند در
آن زندان با انواع مصائب و بلایای دیگر زیرا که نه فرش و نه شمع نه چراغ
نه نان نه برادران اطفال تشنه و گرسنه مهیا نبود اطفال گرسنه و تشنه دائم
علیا مخدره حضرت زینب را گرفته میگفتند گاهی آب طلب میکردند گاهی بابا
میخواستند گاهی زیر سر گاهی نان گاهی چراغ گاهی فرش گاهی خانه و منزل
طلب میکردند حاصل آنکه امروز در آن زندان و حبس بودند بی باید و اواز از
دوازدهم دفن ابدان طیبه واقع شده باشد که امام بیمار از حبس بیرون آمده بدن طاهر پدر
از غیر بود و شده او آمده باشد و دفن نموده باشد و کیفیت دفن آن ابدان از
بطرق مختلفه نقل شده و الحق در این مختصر این مصیبت عظمی بطریقی که بکرات از اعلا الله
عالم فاضل نبیل اواعظین علیین از ملکه حاجی ملا باقر واعظ تبریزی
مقاره شفاها شنیدم نقل میکنم و المرحوم در موعظه وحید عصر خود بود و در
حفظ اخبار از مواعظ و مراثی فرید زمان خود بود و در تنطق و سخن گوئی
و فصاحت و بلاغت و شیرین سخنی و تسلط در منبر عدیل و نظیر نداشت
و در مجلس مطهر حضرت سید الشهداء در شب سیزدهم از اول محرم الی آخر صفر و سایر
اوقات بعد از نماز عشائی یک ساعت تمام خلق را ارشاد میفرمود و

مصیبت هم میفرمود و زیاده از هزار نفر از خلق از زنان و مردان از علما و فضلا و
عوام و جماعت از شیعه و سنی در پای منبر او جمع میشدند و حقیر در آن
تکیه در کف از شرف در ایام عاشورا و اربعین که بزیارت حضرت
سید الشهداء مشرف میشدم شبها را مخصوصا بعد از نماز عشائی در خدمت جناب
حاجی مرحوم حاضر میشدم و از سخنان شیرین او محظوظ میشدم و در چند سال
شب سیزدهم کیفیت دفن ابدان مطهره را از او شنیدم که با این طریق بیان
میفرمود که در زمان جنگ خیبر جماعتی از یهودان فرار کرده آمدند در مسیب
در آنجا منزل گرفته توطن نمودند و بودند این جماعت در یهود در مسیب
تا آنکه شب یازدهم محرم الحرام که حضرت سید الشهداء در دهم آن محرم
شهید شده بود جماعتی از آنجا در شب یازدهم ملتفت شدند و دیدند که از
طرف جنوب مسیب ستارهای بسیار از آسمان صعود و نزول میکنند و از
حقیقت حال را خبر بودند چون صبح شد یکدیگر را از این حکایت عجیبه غریبه خبر دادند
آنانکه دیده بودند واله و متحیر بودند و آنانکه شنیده بودند تعجب میفرمودند تا آنکه
شب دوازدهم شد تمام آن یهودان که در آن توابع بودند بر پشت بامها
برآمده بطرف جنوب نگاه میکردند چون سیاهی شب عالم را فرا گرفت دیدند

که چراغها و شمعها و مشعلها از آسمان بزمین می آید و ستارها بی شمار صعود و نزول
مینماید از دیدن این واقعه واله و حیران شدند و تعجب مینمودند و باهم قرار دادند
که فردا بروند در آن نواحی تفحص کنند که چه واقعه رو داده که باعث انقلاب
عالم علوی شده پس در روز دوازدهم تمام جماعت بنی اسد جمع شدند و سیان حقف
هفتاد نفر از پیران دانا از علما و زهاد اختیار کردند که بآنجا بروند و
تحقیق این مطلب نمایند که این همه نورها و ستارها برای چه نزول مینمودند
پس هفتاد نفر از پیران کامل و علمای روشن دل روانه شدند چون نزدیک
صحرای کربلا رسیدند دیدند که بوی مشک و عنبر عالم را معطر نموده بر تعجب ایشان
افزود تا آنکه از پی آن بوها خرامان رفتند رسیدند بصحرای پر بلای کربلا
دیدند ابدانی چند بی سر و عریان پاره پاره بر سر افتاده اند و آن بوی خوش
از ابدان شریفه ایشانست که ساطع است چون باد میوزد باطراف
میبرد و فهمیدند که آن نورها و نزول ستارها برای این ابدان طیبه طاهره بود چون
نزدیک آن ابدان مطهره رسیدند دیدند که با آنکه همه مجروح و پامال و در خاک
و خون آغشته است مع ذلک چنان نوری از ایشان ساطع است که تا بآسمان
تنق میکشد با یکدیگر نظر کردند و از روی تعجب گفتند سبحان الله این بدنهای
کرامات و معجزاتیکه از موسی بن عمران و هارون شنیده بودیم از این بدنهای

بالای

بالا بالا مشاهده مینمائیم پس باخود گفتند که اگرچه ما ایشانرا نمیشناسیم
و عارف بحق ایشان نیستیم لکن اینقدر معلوم و محقق است که ایشان مقربان
درگاه حضرت احدیت میباشند که مصیبت ایشان موجب انقلاب ملاء اعلا
گردیده بهتر این است که ما همت کنیم این اجساد طیبه را از میان آفتاب از
روی زمین برداریم و بخاک بسپاریم و باین فعل خدا و موسی و هارون را از خود راضی
و خوشنود گردانیم آه آه اشقیاء تصور نما که رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام
چگونه آرام گرفتند از مصیبتیکه بود را بفزع آورد که طاقت نگرفتند که آن
بدنهای طاهره را بآن حال که مشاهده کردند بگذارند و بروند پس همه از اسبها
فرود آمدند و مهیا شده بودند که در دفن ایشان اقدام نمایند که ناگاه زنان
بنی اسد که در آن حوالی بودند مشکها بر دوش گرفته آمدند که از فرات آب بردارند
دیدند که جماعت بنی اسد در نزدیک آن ابدان طیبه محزون و غمناک ایستاده اند
و گریه و تهیه دفن آن بدنهای شریفه میباشند پس آن زنان با غیرت بانگ
بر ایشان زدند که شما را عزر رسد که نزدیک این بدنهای منوره شوید و جائز
نیست که دستهای نجس شما باین ابدان طاهره بخورد پس آن زنان فریاد
کنان بر سر زنان و احسینا گویان و اویلاه واویلاه رو بخیمهای خود نمودند

مردان بنی اسد چون این جور دیدند که زنان ایشان گریه کنان می آیند همه از
منزلهای خود دوان دوان رو بزنان رفتند پرسیدند که شما را چه میشود که
با این قسم محزون و غمگین مانند مصیبت زده گان می آئید آن زنان مرد
صفت هم یکبار گفتند که این عار را چگونه بر خود می پسندید و این ننگ را چگونه
می خرید و جواب رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام را چه میگوئید
که جگر پارهای ایشان پاره پاره گشته بخون غلطیده در میان آفتاب تشنه
روز افتاده باشند و شما بدفن ایشان نه پردازید تا آنکه یهود با غیرت بیایند
و ترحم بر ایشان نموده بدفن ایشان اقدام کنند این ملامت و عار و ننگ تا
قیامت برای ما خواهد بود پس آن مردان بنی اسد در جواب زنان خود گفتند
چکنیم از ترس ابن زیاد لعین نمی توانیم که در دفن ایشان اقدام نمائیم مبادا
بما کنند آنچه با ایشان نمودند آن زنان با غیرت چون جواب بی غیرتی از
مردان شنیدند گفتند اگر شما از ابن زیاد می ترسید ما نمی ترسیم ما ها بهتر از
دختران فاطمه علیها السلام نیستیم ما حاضر شدیم که وارد آید بر ما آنچه بر
ایشان وارد آمده پس هر یک بیل و کلنگ برداشته مانند مادران
فرزند مرده و خواهران برادر مرده بر سر زنان گریه کنان و جبین کوبان
بسمت قتلگاه روانه شدند مردان بنی اسد چون همت زنان و غیرت

سوبرشی

ایشان را

ایشان را ملاحظه نمودند غیرت مردانگی ایشان به هیجان آمد گفتند اگر بر جان
ما را پاره پاره کنند زنان ما را اسیر نمایند ما میرویم و این ابدان طیبه طاهره را بخاک
می سپاریم و این عار و ننگ را برای خود تا قیامت نمی گذاریم که در روز نکار هم
بگویند که با وجود مردان زنان رفتند فرزند فاطمه زهرا علیها السلام را دفن
کردند پس همه دامن همت بکمر زده بیل و کلنگ از دست زنان گرفته تا همه
به زنان فرزند مرده و برادران برادر کشته سر و پا برهنه با گریبانها دریده
با ناله و افغان بر سر و سینه زنان گریه کنان روانه قتلگاه شدند چون از دور
شهیدان دیدند ابدان پاره پاره همه بی سر افتاده را از دور دیدار از
پیر تمیز نمی دادند متحیر و سرگردان که چه کنند در این حال که متحیرانه ایستاده بودند
که ناگاه سواری از بیابان پیدا شد آمد تا نزدیک ایشان رسید که چرا متحیر
ایستاده اید عرض کردند که ما می خواهیم این بدنهای پاک طیب را دفن نمائیم
و نمیدانیم که بدن طیب طاهر حسین کدام است چون آن سوار این گفتار ایشان را
شنید نالید و فریاد کرد یا ابتاه یا اباعبدالله لیتنی حاضر او ترانی
اسیرا ذلیلا پس فرمود بایشان که من شما را دلالت میکنم بابدان
و اسب خود را داده و در میان کشتگان راه میرفت تا آنکه نظرش افتاد از
بر جسد نازنین پدر بزرگوار خود او را در بغل گرفت و میگریست و

چون جای ترنی

فرمود یا ابتاه بکشتن تو روشن شد چشمهای دشمن یا ابتاه بکشتن تو مسرور شدند
بنی امیه یا ابتاه بعد از تو مدام محزون و مهموم ایم پس ان بزرگوار چند قدم
از مکانیکه ان بدن مطهر را برداشت راه رفت و مقداری خاک را دور کرد
پس ناگاه قبری ساخته و لحدی پرداخته پیدا شد پس بان مردم فرمود که
چیزی بیاورید تا زیر بدن اطیب اطهر را بر روی ان گذاشته در قبر بخوابانیم
بنی اسد وصله از بوریای کهنه پیدا کرده آوردند ان بزرگوار بدن حجة خدا
بر روی ان گذاشته در میان قبر گذاشت و از قبر بیرون آمده بنی اسد دیدند
که در میان خاک و تیرهای شکسته ها و چوبها تفحص و تجسس میکنند تا انکه چیزی را بیابد
که در میان قبر در پهلوی جسد مطهر گذاشت چون نیک نظر کردند دیدند
که دستهای بریده ان بزرگوار است باز دیدند که ان حضرت در میان خاک
و خون و چوبها و تیرهای شکسته تفحص تام و تجسس تمام میکنند تا انکه بعد از
گردش بسیار چیزی را از زمین برداشت و بر روی ان بوریا در پهلوی بدن
مطهر گذاشت چون نیک نظر نمودند دیدند که انگشت بریده ان مظلوم
است که بجدل ولد الزنا بطمع انگشتری قطع کرده بود چون اجزاء مطهره آن
بدن پاک را بقدر ممکن جمع کرد در پهلوی ان جسد منور گذاشت لحد گذاشته
خاک بران ریخت و با انگشت مبارک بر روی ان قبر شریف نوشت
هذا قبر حسین بن علی بن ابیطالب بعد ازان طائفهٔ بنی اسد

باشالها

در مکانیکه الان معروف است

باشالهای بزرگوار جسد شاهزاده اعظم حضرت علی اکبر را در پائین پای مبارک
حضرت سید الشهدا علیه السلام دفن نمودند حفیرهٔ کندند و اجساد
طیبهٔ سایر جوانان بنی هاشم را دران دفن کردند و حفیرهٔ دیگر نیز
کندند و ابدان طاهرهٔ اصحاب وفادار را دران دفن نمودند مگر حبیب
بن مظاهر علیه السلام که اورا جداگانه دفن کردند زیراکه بنی اعمام حبیب راضی
نشدند که اورا با سایر شهدا در یک قبر دفن نمایند چون از دفن جوانان
و اصحاب فارغ شدند حضرت بطرف نهر علقمه روانه شد و بنی اسد نیز
عقب بعقب میرفتند تا انکه دیدند ان بزرگوار رسید بر سر نعش عم بزرگوار خود
حضرت ابا الفضل با دل دردناک آهی کشید و فرمود العموجان کاش زنده
می بودی و میدیدی که خواهرانت چگونه اسیر و خوار شدند پس بعد از ناله
بسیار امر کرد که قبری در انجا کندند و ان بدن پاک را دران جا دفن
نمودند چون از دفن همه فارغ شدند ان بزرگوار بطائفهٔ بنی اسد فرمود بروید
بدن حر را نیز دفن نمائید پس انجناب در پیش و بنی اسد در تعاقب انجناب
رفتند تا رسیدند بنعش حر بن یزید ریاحی چون رسید بر سر نعش ان سعادتمند علیه
فرمود خدا توبهٔ ترا قبول کرد و بسعادت فائز شدی درجات رفیعه بتو عطا
فرمود پس بنی اسد خواستند که نعش اورا بیاورند نیز در یک شهدا حضرت

فرمود در همین مکان او را دفن کنید پس بعد از فراغ از دفن جمیع شهدا آن
حضرت سوار شد بر اسب خود خواست که برود که بنی اسد چسبیدند
بدامن آن جناب و عرض کردند بحق آن تربت شریفه که او را بدست خود دفن
کردی بفرما که تو کیستی حضرت فرمود منم حجت خدا بر شما منم علی بن الحسین
ع آمدم تا آنکه بدن مطهر پدرم را دفن نمایم و ابدان طاهره جوانان و برادران
و اعمام و یاوران را آنجا که بسپارم و الحال بر میگردم بسوی زندان پسر زیاد
لعین پس گوارا باد شما را که مجاور قبر شریف این بزرگوار هستید پس
آن شاه را وداع کرد روانه شد و طائفه بنی اسد بر گشتند بسوی منازل خود
مؤلف گوید که بسیاری از این مطالب را مرحوم سید نعمة الله جزائری در
کتاب مدینة العلم حرفا بحرف نقل میکند چنانچه در انوار النعمانیه از آن سید بزرگوار
نقل نموده الا لعنة الله علی القوم الظالمین من الاولین والآخرین

مجلس ۲۹ در جهاد

چون رشته کلام در بیان و احباط عمل که بهترین اعمال
کناه کبیره است پس میگوئیم که ششم از واجباتیکه بهترین اعمال
معصیه کبیره است جهاد است یعنی جنگ نمودن با اعادی دین
و دشمنان حضرت رب العالمین و جهاد در این دین از اعظم واجبات
است بلکه قوام هر واجب باوست بلکه اصل قوام این دین و نشر
احکام حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله الطاهرین به جهاد است

و آیات

و آیات شده اخبار دالّه بر وجوب و ترغیب و تحریص در فضل و ثواب او
بسیارست برای تذکره دوستان اقتصار بذکر بعضی از آنها میکنیم اما
آیات در سوره مبارکه توبه میفرماید یا ایها الذین آمنوا قاتلوا
الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة واعلموا
ان الله مع المتقین یعنی ای کسانیکه گرویده اید کارزار کنید با
کسانیکه نزدیک شما اند از ناگرویدگان و آنها یهود بودند
که در حوالی مدینه متوطن شده بودند چون بنی قریظه و بنی نضیر و
خیبر و باید با کفار در مقامی باشید که بیابند در شما درشتی و خشونت
نسبت بخود و بدانید که پروردگار عالم با پرهیزکاران است بحفظ و
اعانة و نصرت و از این آیه شریفه استنباط لزوم جهاد با نفس
میشود و سیاقت بیانه ان شاء الله و ایضا در همین سوره میفرماید یا
ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم وماویهم جهنم وبئس المصیر یعنی ای پیغمبر جنگ کن
با کفار و منافقین و درشت باش بر ایشان و در وحی حق تعالی گفت من
در جهاد و مستر کم بازگشت الا آنکه بدن زخم است و بدن بازگشتن

و نیز و ایضا در این سوره مبارکه میفرماید فاذا انسلخ الاشهر الحرم
فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و ایضا میفرماید در این آیه
شریفه فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم و ایضا میفرماید
وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة و ایضا میفرماید
انفروا خفافا وثقالا یعنی بروید بجهاد در حالیکه سبکبار
باشید و در حالیکه گران بار باشید یعنی سواره یا پیاده که
باشید و ایضا میفرماید وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی
سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون و ایضا میفرماید
لکن الرسول والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم
وانفسهم اولئک لهم الخیرات واولئک هم المفلحون
ایضا میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون
ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقران
ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی
بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم حاصل مضمون کلمات شریفه
آنست که بروایت منهج الصادقین چون در لیلة العقبة هفتاد نفر یا هفتاد و

پنج نفر

پنج نفر از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند
عبدالله رواحه عرض کرد یا رسول الله از ما اخذ شرط و عهد کن برای خدا
و برای خود بهرچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنیم از شما برای خدا که
او را بپرستید و شرک نیاورید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید و
محافظت کنید بر وجهیکه مالها و نفسهای خود را نگاه میدارید گفتند چون
باین امر قیام و اقدام نمائیم جزای ما چه باشد حضرت فرمود جزای شما
بهشت خواهد بود انصار عرض کردند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل
یعنی خرید و فروخت سودمند است ما در این بیع سود کردیم و هرگز اقاله
نکنیم حق تعالی از این بیع و شرا خبر داد که ان الله اشتری من المؤمنین یعنی بدرستیکه
خدا خرید از مؤمنین نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند و مالهای ایشان را
که در راه او انفاق کنند بعوض آنکه برای ایشان باشد بهشت از کتب تفاسیر
عین المعانی نقل شده که اعرابی بر در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله میگذشت
این آیه میخواندند لمعات انوار کلام حق تعالی باطن او را عکس پذیر اشراق
فیوضات ملکوتی ساخته پرسید که هذا کلام من یعنی این سخن
دلربا از کیست گفتند کلام الله گفت که این بیع و شری کجا بجهت جواب

داوند که در روز میثاق که ذرات را خطاب مستطاب الست بربکم
شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیل و لا نستقیل چون
نفوس معیوب و اموال فانی را میخرد و در عوض آن بهشت جاودانه
میدهد هرگز این بیع را اقاله نکنم و فسخ آن ننمایم بلکه جان و مال خود را در بازار
مؤلف گوید که نفی اقاله در این مبایعه بمضمار لا نقیل و لا نستقیل بر طبق
قاعده است زیرا که اقاله در این مبایعه نه برای بایع و نه برای مشتری جایز
نیست اما برای بایع که مؤمنان باشند زیرا که از واضحات است که هرکه از کسی
ادنی درجه عقل و شعور و تمیز داشته باشد و دراهم معدوده بدهد و یوسف را
خریدار نماید هرگز از این معامله پشیمانی نشود و اقاله نمیکند و اما برای مشتری
که حق تعالی باشد زیرا که از احکام معتبره این شریعه مطهره است که هرگاه مشتری
در این معامله عالم باشد بعیب و نقص مبیع نمیتواند او را رد کند و فسخ بیع
پس حق تعالی که عالم است بمعیوبیت نفوس و عدم قابلیت اموال ما در این
مبایعه چگونه میتواند که رد کند و اقاله نماید علاوه آنکه حق تعالی از
وفور کرم و فرط جود اراده افاضه نفع به بندگان خود نموده نه آنکه — در این معامله
جلب نفع برای ذات اقدس خود و اقاله مناسب است با این اراده و فسخ
و اقاله برای جلب نفع و یا دفع ضرر است از حق تعالی شانه عن ذلک علواً کبیراً

نظر از

بعضی از شعرا مضامین مذکوره را بنظم در آورده و نعم ما قال این بیع را
که روز ازل با تو کرده اند اصلا در آن حدیث اقالت نبود
ابو ذر بوزرجمهر فرمود تو بعلم ازل مرا دیدی دیدی آنگه بعیب بخریدی
تو بعلم و من بعیب همان رد مکن آنچه خود پسندیدی پس حق تعالی
بعد از بیان مبایعه و ذکر بایع و مشتری و مبیع و ثمن بیان میفرماید که — بسبب این مبایعه گفته
یقاتلون فی سبیل الله الآیه یعنی جنگ میکنند این مؤمنان که نفس
ایشان خریده شده در راه خدا و طلب رضای او پس گاهی میکشند
دشمنان را و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان و وعده داده — در رشته کتاب
خدا ایشان را بر این بیع و شری وعده دادنی ثابت و
که خلاف نیست در آن و آن کتابهای توریه و انجیل و قرآن
پس حق تعالی بعد از وعده و تقریر و تحقیق آن میفرماید که کیست وفا
کننده تر بعهد خود از خداوندی که کریم است و کریم خلف وعده
روا ندارد پس شادمان باشید در غایت فرح و شادمانی بخرید
و فروختن خود که مبایعه کردید با آن و آن بیع رستگاری بزرگ است
و در منهج در ذیل این آیه شریفه از حضرت صادق علیه السلام روایت
میکند که فرمود المؤمنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس مفروشید
خود را مگر بآن یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم جاودانی است

وآیات دالّه بر وجوب جهاد بسیارست ذکر همه آنها موجب اطنابست
و هم چنین آیات کثیره دلالت میکند بر مذمت و توبیخ و عذاب تارکین
جهاد چنانچه در سوره مبارکه توبه میفرماید ما کان لاهل المدینه و من حولهم
من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله و لا یرغبوا بانفسهم
عن نفسه حاصل آنکه چون بعضی از مؤمنان بسبب کاهلی و مسامحه نه از باب
عناد و نفاق از حرب تبوک تخلف کرده بودند حق تعالی باب توبیخ
برایشان تخلف میفرماید که روا نیست و نشاید مر اهل مدینه را و
کسانیکه در اطراف آن هستند از بادیه نشینان آنکه تخلف کنند
و باز پس روند از مرافقه رسول خدا و نه رسد ایشان را که رغبت کنند
بنفسهای خود از نفس او یعنی خویشتن دار کنند و به تنعم گذرانند
کنارا گیرند از کشیدن آن رنجها و تعبها که او میکشد و ایضا در همین
مبارکه میفرماید لقد تاب الله علی النبیّ و المهاجرین و الانصار
الذین اتّبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب
فریق منهم ثمّ تاب علیهم انّه بهم رءوف رحیم و علی الثلثة الذین
خلّفوا حتّی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم
انفسهم و ظنّوا ان لا ملجأ من الله الّا الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا
انّ الله هو التوّاب الرحیم برای ترغیب جهاد و تهدید بر ترک آن کفایه

اذا

بکفه

سکینه معنی این آیه شریفه و شرح این آیه و شأن نزول آن بتفسیر جمعی از مفسرین چون
صاحب مجمع و اصفی و منهج الصادقین و غیرهم این است که چون غزوه تبوک رسید جمعی از
اصحاب از منافقین و مؤمنین تخلف نمودند از رفتن و در رکاب رسول خدا صلی الله
علیه و آله نرفتند در مدینه ماندند اما منافقین تخلف کردند از جهت عناد اما مؤمنین
تخلف ایشان از راه عناد نبود بلکه از روی طبع و میل براحت بود پس ایشان از پیغمبر صلی الله
علیه و آله اذن خواستند و حضرت هم اذن در تخلف داد و این در نزد حق تعالی
ناپسند آمد پس برای این گناه توبه کردند و حق تعالی از روی رحمت خود توبه ایشان
را قبول کرد میفرماید لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار یعنی خدا باز
بقبول توبه از ترک ندب بر پیغمبر خود که اذن او مر منافقین و انصار و مهاجرین
را در تخلف پس بنا بر ظاهر آیه که خدا قبول کرد توبه پیغمبر را و توبه فرع صدور
گناهست و گناه با عصمت پیغمبر منافاتست پس گناه اذن حضرت در تخلف
در حق او چون متخلفین بازگشت کردند بخدا و توبه نمودند حق تعالی قبول کرد توبه
ایشان را و احتمال دارد که گناه امت گناه حضرت باشد نظیر لیغفر لک الله ما تقدم من
ذنبک و ما تأخر که گناه امت را گناه خود قرار داده بر ایشان گرفت و در اصفی
منقول از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کرده که فرمود لقد تاب الله بالنبی
علی المهاجرین و الانصار بنابراین خبر شریف اشکال رفع میشود پس معنی آیه شریفه
این است که خدا بسبب پیغمبر توبه مهاجر و انصار را قبول کرد و بر ایشان رحم فرمود

و مؤمنین از

قبول

از بو مغنی

و اشخاصیکه در ان غزوه تخلف کردند برابر حضرت در مدینه ماندند و نرفتند با پیغمبر صلی الله
علیه واله دو طائفه بودند یکطائفه بعد از رفتن حضرت نادم شدند از تخلف خود
و بعد رفتند و در خدمت حضرت رسیدند و طائفهٔ دیگر ماندند در مدینه تا زمانیکه

و در خدمت حضرت رسیدند

حضرت مراجعت کرد از غزوه اما طائفهٔ اول که بعد از تخلف متابعت کردند بنا بر روایة اصح
ابوذر و ابوخیثمه و عمیرة بن وهب بود اما ابوذر بروایة اصح سه روز بعد از
حرکت پیغمبر صلی الله علیه واله حرکت کرد و خود را رسانید بحضرت و عذر او آن
بود که شتر او لاغرتر از جمیع شترها بود بنوعیکه آخر در میان راه وا ماند و ابوذر
اسباب خود را بر دوش کشیده و ... و عمیرة بن وهب ...
چند روز بعد رسید اما ابوخیثمه بعد از ده روز بحضرت رسید و کیفیت قصه او بروایة
منهج و جمع البیان است که ابوخیثمه انصاری در مدینه تخلف کرده بود از جنگ تبوک
چون ده روز از رفتن حضرت رسول صلی الله علیه واله بگذشت روزی ابوخیثمه داخل
باغ خود شد و آن روز بسیار گرم بود ... زنان او هر یک در عریش
نشسته بودند و انرا رفته و آب زده و کوزه‌های آب سرد مهیا ساخته و طعامها
نیکو ترتیب داده و ابوخیثمه بر در عریش بایستاد و در زنان نگریست و آن
ترتیب ملاحظه نمود گفت روا باشد که رسول خدا صلی الله علیه واله در بیابانها
نشسته و حرارت و باد و آب گرم در مانده باشد و ابوخیثمه در سایهٔ خنک
آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوب روی خوشبو معاشرت نماید بخدا سوگند که
در هیچ عریش در نیایم و از آن آب و طعام نخورم تا بآنحضرت ملحق شوم

عریش خانه که از برگ درخت و گیاه سازند از برای سایه

شتر سواره شد با آن زاد برداشته متوجه تبوک شد چون نزدیک تبوک رسید اصحاب
او را بدیدند گفتند یا رسول الله سواری میآید حضرت فرمود کن اباخیثمه پس
بخدمت حضرت رسید و صورت حال باز گفت و از تخلف اظهار ندم کرد و توبه نمود حضرت
قبول توبه او کرد چنانچه آیه لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار را برای او خواندند
و این سه بزرگوار که توفیق الهی رفیق ایشان شده در عقب حضرت رسالت پناه
و متابعت کردند آنجناب را در راه تا رسیدند و زمان تنگ و عسرة لشکر تبوک بود
چنانچه حق تعالی فرموده الذین اتبعوه فی ساعة العسرة یعنی آنانی که متابعت کردند
در رسیدند به پیغمبر در زمان تنگ و عسرة از پس لشکر حضرت در آن سفر بسختی و دشوار
گذشت و تنگ و عسرة بر ایشان روی داده بود که لشکر تبوک را جیش العسرة
نامیدند زیرا که سه عسرة بسیار سخت بر ایشان بود عسرة مرکوب و عسرة طعام
و عسرة آب بقدری در این سه فقره عسرة داشتند که عقل از تصور آن
قاصر است چنانچه در منهج الصادقین از جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند که
مهاجر و انصار را سه عسرت بود عسرت چهارپایان و عسرت طعام و عسرة آب را
و چنانچه علاوه بر این سه عسرت بود و قلة چهارپایان بر وجهی بود که هر ده مرد را
یک شتر بود که بنوبه بر آن می‌نشستند و زاد ایشان خرمای بد طعم بود و روغن
کاو متغیر شده و با وجود این روزی هر دو مرد یک خرما گذرانیدی با آنکه جمع
که از آن مردی در دهن نهادی و مقداری بمکیدی و بعد از آن برفیق خود دادی او
نیز لقمه از آن بمکیدی بلکه بروایة اصح جماعتی یکدانه خرما با یکدیگر صرف نمودندی

و مجمع

و هر یک بعد از آن میمکید که تغییر ذائقه از او شود بعد به یکدیگر میداد تا بآخر میرسید
تا آنکه حصه خرما باقی میماند و در عسرة آب از ابن عباس منقولست که فرمود
صحابه بجائی رسیده بود که روزی بمنزلی فرود آمده بودیم بجهت فرط حرارت هوا
بر ما غالب شد چنانچه نزدیک بود که نفس ما منقطع شود پس بعضی ملجا شده شتر را
میکشتند و آبی و تری که در اشکم و روده بود میخوردند صحابه نزدیک حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آمدند عرض کردند یا رسول الله ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن
تا حق تعالی ما را آب دهد حضرت دست بدعا برداشت و دعا کرد باران عظیم آمد تا
آب خوردیم و ظروف خود را پر ساختیم چون از لشکرگاه بیرون آمدیم همه
زمین خشک یافتیم و باران جز در لشکرگاه نبود الحق تعالی میفرماید که در زمان
تنگی چنین ایشان متابعت پیغمبر میکردند بعد از آنکه نزدیک بود که از غایت تنگی و عسرة
میل کنند و از جا برود دلهای گروهی از ایشان یعنی کار بجائی رسید که از
شدت نزدیک بود جمعی از جهاد باز گردند یا از متابعت رسول دست باز دارند بواسطه
شدت مشقت و فرط بلیه پس خدا پذیرفت توبه ایشان با آنکه قلوب ایشان از ثبات
بر ایمان میل کرده بود و ایشان را از توفیق خود مدد داد که تائب شدند از وساوس
شیطان پس توبه ایشان را قبول کرد بدرستیکه خدا بر ایشان رئوف و مهربانست
این حال طائفه ای بود که تخلف کردند از پیغمبر اما طائفه دوم
که از پیغمبر تخلف نمودند ایشان کعب بن مالک شاعر و مرارة بن الربیع و هلال بن

ابن امیه انصاری

یا صاحب الزمان

ابن امیه واقف بودند که حق تعالی از قبول توبه ایشان خبر میدهد و میفرماید
و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت الآیه
یعنی خدا قبول کرد توبه آن سه نفر را که تخلف کردند از پیغمبر بعد از آنکه کار
بر ایشان بسیار سخت شده بود تا وقتیکه تنگ شد بر ایشان زمین با وجود
گشادگی و وسعت و تنگ شد بر ایشان دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت
و دانستند که پناهی نیست از خدا مگر بسوی او و آمرزش خواستن از کرم و لطف
پس توبه ایشان را پذیرفت تا مستقیم شدند بر توبه خود یعنی توبت را بر
ایشان آسان کرد تا تائب شدند بدرستیکه خدا بسیار قبول کننده توبه‌ها است
از تائبان اگرچه روزی صد بار باشد اما قصه این سه نفر و کیفیت
قبول توبه ایشان بروایتی منقول آمده چنین است که کعب بن مالک میگوید
که در هیچ غزوه از رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف نکردم چون وقت جنگ
تبوک شد رسول خدا صلی الله علیه و آله ساز رفتن کرد هوا در غایت گرما و حرارت
بود من عزم داشتم که بروم پس ساز و اشتر کردم و بعضی از ضروریات مانده بود
گفتم امروز و فردا انجام میسازم و در این اندیشه بودم که رسول صلی الله علیه و آله
متوجه تبوک شده و من و اهل و مال ماندیم در مدینه بغیر از ماستی ...
از این جهت بسیار پشیمان شدیم و افسوس میخوردیم و افسوس خورده بودیم بر تخلف خود
و چون مردم بسیار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند نظر و نگاه بر یک یک نمیرسید

و با این همه مرا یاد نکرد تا آنکه بتبوک رسید گفت ما فعل کعب بن مالک
یکی گفت یا رسول الله الهاه تنعم و استراحت نفس از این سفر باز داشت
معاذ گفت خلاف این است که میگوئی ما از او بغیر خیر و صلاح چیزی
ندیده ایم چون حضرت از غزاء تبوک فارغ شد متوجه مدینه شد با
خود اندیشه کردم که چه عذر آرم آخر قرار دادم که به از راستی نیست
که آنچه راست است عرض نمایم چون حضرت نزدیک مدینه رسید باستقبال
بیرون رفتیم که آنحضرت را تهنیت و سلامتی گوئیم چون بر آنجناب سلام
کردیم جواب سلام ما نفرمود و روی مبارک از ما گردانید پس سلام به برادران
مؤمن خود کردیم ایشان نیز جواب سلام ما نگفتند و چون این خبر باهل و عیال
ما رسید ایشان نیز قطع سخن کردند و با ما متکلم نمیشدند و چون ما بمسجد حاضر
میشدیم هیچ کس بر ما سلام نمیکرد و با ما سخن نمیگفت پس حضرت بمدینه آمد
و بر عادة خود اول بمسجد آمد و دو رکعة نماز گذارد و هر یک از متخلفان
می آمدند و عذری بدروغ میگفتند و حضرت قبول میفرمود من نیز آمدم و
گفتم یا رسول الله با جناب شما جرأت نتوان گفت مرا هیچ عذری
نبود بلکه توقف من محض تقصیر و کاهلی بود و امید میدارم که بسبب راست
گفتن فرج حق تعالی توبه مرا قبول کند و مرا بکرم خود عفو فرماید و

هلال و مرارة نیز آنچه راست بود معروض داشتند حضرت بقوم که
فرمود اینها راست گفتند پس مرا فرمود برخیز تا به بینیم که حق تعالی
درباره شما چه حکم میکند برخاستم و از مسجد بیرون آمدم مردم
زبان ملامت دراز کردند که چرا در این باب عذری نگفتی چنانچه
سائر متخلفان معتذر شدند تا از تو قبول کردی گفتم اگر دروغ
گفتمی نجات متصور نبود پس در راستی طریق اولی خواهد بود پس
از آنجا برفتم و حضرت باصحاب گفت که با این سه کس تکلم نکنید و اختلاط
ننمائید پس اهلی مجلس بگرد ما نمی آمدند و با ما سخن نمیگفتند و جواب سلام نمیدادند
و ما بمرتبهٔ از این غمگینی و اندوهگین گشتیم که جهان روشن در چشم ما تاریک
شد و چنان پنداشتیم که خانهها و منازل ما نه بران وجه است که بود
و هر روز بر نماز بمسجد میرفتم حضرت بگوشهٔ چشم بمن نگاهی میکرد و روی از
من میگردانید پس زنان ما بخدمت حضرت رسیدند گفتند که یا رسول الله
شما غضب کرده اید بر شوهران ما اگر بفرمائی ما از ایشان دوری کنیم
حضرت فرمود جدا مشوید از ایشان ولیکن مگذارید که با شما نزدیکی
نمایند پس زنان ما نیز بفرموده حضرت از ما مهاجرت کردند و یاران
ما از ما دور شدند روزی در بازار مدینه نشسته بودم مردی ترسا
به بازار آمد گفت کعب بن مالک کدام است او را بمن نشان دادند آمد

نزد من نامه‌ای فرستاد از ملک غسان در آنجا نوشته بود که شنیده‌ام که صاحب تو
ترا جفا کرده و از نزد خود ترا رانده بیا نزد من تا آنچه مراد تو بود حاصل شود
گفتم این محنت صعب‌تر و محنت بزرگتر از محنتی که دارم پس آن نامه را سوختم
پس ما در تنگی و جزع و ناله و بیقراری ماندیم پس کعب روزی با رفیقانش
گفت چرا در مدینه باشیم و حال آنکه با ما سخن نمیگوید رسول خدا و نه برادران
ایمانی و نه زنان و نه فرزندان ما پس بیائید بیرون میرویم بسوی این کوه
تا آنکه خدا توبه ما را قبول کند یا در آنجا بمیریم پس بیرون رفتند بسوی کوهی
از کوههای مدینه که او را ذباب میگفتند روزها روزه میگرفتند و اهل
ایشان برای ایشان طعام میبردند و در کناری میگذاشتند و برمیگشتند
و با ایشان سخن نمیگفتند پس ایام بسیاری بر این حال ماندند که شب
و روز میگریستند و تضرع و استغاثه میکردند که حق تعالی ایشان را بیامرزد
چون مدت محنت ایشان بسیار بطول انجامید بلکه بروایتی پنجاه روز و بروایتی
یکصد پنجاه روز گذشت روزی کعب برفیقانش گفت که ای قوم خدا و رسول
خدا و برادران ما و زنان و فرزندان ما و خویشان ما همه بر ما غضب نموده‌اند
و هیچیک از ایشان با ما سخن نمیگویند چرا ما با یکدیگر غضب نکنیم پس در
آن شب از هم جدا شدند و سوگند یاد کردند که هیچیک از ایشان با دیگری
سخن نگوید تا بمیرد یا توبه‌اش مقبول شود پس بر این حال سه روز ماندند

که هیچیک

که هیچیک با دیگری سخن نمیگفتند و هر یک از ایشان در ناحیه‌ای از کوه بودند
که دیگران او را نمیدیدند چون شب سیم شد آنحضرت در خانه ام سلمه
بود توبه ایشان نازل شد چنانچه حق تعالی میفرماید لقد تاب الله علی النبی
علی المهاجرین والانصار ~~این آیه در حق ابوذر و ابو خیثمه و عمیر بن~~
~~وهب نازل شد~~ و در حیوة القلوب از حضرت صادق علیه السلام روایت
میکند که فرمود چنین نازل شده است این آیه نه اینچنان که مردم میخوانند
لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین و حضرت فرمود که این آیه در حق
ابوذر و ابو خیثمه و عمیر بن وهب است که از پیغمبر واپس ماندند
و آخر ملحق شدند و حق تعالی در حق این سه کس یعنی کعب و رفیقانش
این آیه را فرستاد که و علی الثلثة الذین خلفوا که قبول کرد توبه
آن سه نفر را که مخالفت کردند با حضرت و بجنگ نرفتند حتی اذا
ضاقت علیهم الارض بما رحبت تا وقتیکه تنگ شد برایشان زمین با
آن گشادگی که آن حضرت فرمود که این استعاره است باینکه سخن
نگفتند با ایشان رسول خدا و برادران و اهل ایشان پس برایشان
تنگ شد مدینه تا از مدینه بیرون رفتند و ضاقت علیهم انفسهم یعنی
تنگ شد برایشان جانهای ایشان حضرت فرمود که این استعاره است
باینکه سوگند یاد کردند که با یکدیگر سخن نگویند و بیزاری کردند

مؤلف گوید که شرح این آیهٔ شریفه اگرچه بطول انجامید لکن چون متضمن
بر مطالب عالیه بود از برای صاحب بصیرة پس ضرر ندارد بسط کلام
در این مقام و ایضا در باب توبیخ و تهدید و تخویف در حق تارکین جهاد
میفرماید در سورهٔ مبارکهٔ توبه فرح المخلفون بمقعدهم خلاف
رسول الله وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم فی
سبیل الله وقالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد
حرا لو کانوا یفقهون یعنی شاد شدند باز پس مانده گان از جنگ
بسبب نشستن و تقاعد ایشان از جنگ تبوک بجهت مخالفت رسول خدا صلی الله
علیه واله و کراهت داشتند بجهت سوء عقیده اینکه جهاد کنند بمالها
و نفسهای خود در راه خدا وگفتند ان منافقان مؤمنان را که بیرون
نروید باین غزوة در گرما یعنی علاوه از انکه منافقین خود تقاعد کرده
نرفتند با پیغمبر بجنگ مؤمنان را هم وسوسه میکردند که شما هم در این گرما
نروید به تبوک بگو ای محمد صلی الله علیه واله ایشان را که آتش دوزخ
سخت تر است از گرما و حرارت که حال تقاعدین بان محرزست اگر
میدانستند ایشان که مال کار ایشان بدوزخ است و جزای تقاعد ایشان جهنم
حاصل کلام هر که ترک جهاد کند بداند که باید برود بدوزخ و مکان او
جهنم است و گرمای جهنم و حرارت او بغایت سخت تر و شدیدتر است از

[illegible]

حرارت و گرمی و سختیهای دنیا و ایضا در همین سورهٔ مبارکه میفرماید که عادة
مؤمنان نیست که از تو طلب اذن کنند در جهاد کردن با کفار بلکه چون
بشنوند که تو در تهیهٔ جهادی مهیا میشوند برای جهاد بدون مانعی حاجت چه
جای اینکه از تو طلب اذن کنند برای تخلف و ترک جهاد انما یستاذنک
الذین لا یؤمنون بالله والیوم الاخر وارتابت قلوبهم فهم
فی ریبهم یترددون یعنی جز این نیست که طلب ترک جهاد میکنند از
تو کسانیکه ایمان نیاورده‌اند بخدا و اعتقاد ندارند بروز جزا و در شک
افتاده دلهای ایشان یعنی در حقیقة در اسلام تردد دارند پس ایشان در شک
خود سرگردان میگردند حاصل کلام کسانیکه ایمان کامل دارند بخدا و بروز
قیامت و اعتقاد ثابت و جازم دارند بحقیقت این امر ایشان شوق تمام
و میل تمام دارند بجهاد و بنوعی حریصند در جهاد که بمحض اطلاع بر اقامهٔ
جهاد جان و مال خود را بر طبق اخلاص گذاشته با کمال شوق تمام و اشتیاق تمام و
نثار راه حق تعالی میکنند دیگر در مقام اذن بر نمی‌آیند زیرا که بعد از اطلاع
اگاهی از اقامهٔ جهاد و اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله در مقام
جنگ است اذن خواستن و دستوری طلبیدن برای جهاد دلیل است بر عدم
میل و رغبت شخص بجهاد و بی میلی بجهاد دلیلست واضح بر عدم ایمان
و اعتقاد آن شخص بخدا و روز جزا و ایضا میفرماید یا ایها الذین امنوا

مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم
بالحیوة الدنیا من الاخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل
الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما یعنی ای گروه مؤمنین چیست شما را که
هرگاه بگویند شما را که برای اعلای دین و ترویج شریعت مطهرة بیرون روید برای
جهاد در راه خدا گران میجنبید و درنگ میکنید و مایل میشوید بسوی زمین
یعنی از کثرت کاهلی و بمیل در آن زمینی که مقیم هستید یک قدم از آن
برنمیدارید آیا راضی شدید بزندگانی دنیا و غرور او بدل از آخرت
و دنیای فانی را بر آخرت جاوید اختیار کردید با آنکه نیست متاع دنیا
در جنب آخرت مگر اندکی محقر و هیچ عاقل دانا بزرگ و بهتر را از دست
نمیدهد برای کوچک اندک بعد از آن میترساند و تخویف میفرماید که اگر شما
بیرون نروید برای جهاد دیگر بار مامور شدید عذاب میکند حق تعالی شما را
عذابی دردناک مؤلف گوید که آیات وعید بسیار است ذکر همه از اطناب است
این مختصر است و همچنین آیات بسیار دلالت میکند بر ثواب و اجر مجاهدین
چنانچه در سوره برائة میفرماید الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی
سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک
هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات

لهم فیها

لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم
یعنی آنانکه گرویده اند بخدا و هجرت کردند از دیار و جهاد کردند با
مشرکان در راه خدا باموال خود و بجانهای خود در معرکه جهاد این گروه
بزرگترند از روی درجه یعنی مرتبه و کرامات ایشان بلند تر و بیشتر است
در نزد خدا از کسانیکه سقایه حاج و عمارة مسجد کردند و دارا کنند
این صفات نبودند و این گروه که جامع این صفات میباشند ایشان
ظفر یافتگان در هر جهات مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان برحمت
فایضه از جانب خود بر ایشان و خوشنودی کامل از او نسبت بایشان
و بهشتها که از برای ایشان باشد و در آن بهشتها نعمتهای ثابت جاوید
که انقطاعی برای آن نعمتها نیست حال گونیکه این گروه مخلدند در بهشتها
همیشه یعنی هرگز از آن بهشتها بیرون نخواهند آمد و ابدا تاکید خلود است تا
توهم نرود که خلود در مکث طویل استعمال شده بدرستیکه خدا در نزد او است
مزدی بزرگ که نعیم است در جنب آن حقیر باشند و آن رضای حق تعالی
است و خوشنودی او نسبت بایشان که میفرماید و رضوان الله اکبر در باب
مجاهدین درجات بسیار است که حق تعالی با آن اشاره فرموده فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم علی القاعدین یعنی درجة وکلا وعد الله الحسنی
وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما ف مغفرة

ورحمة وكان الله غفوراً رحيما یعنی فضیلت و برتری داد حق تعالی جهاد کنندگان
را آنانکه جهاد میکنند بمالها و نفسهای خود بر نشینندگان بعذر درجه و پایه
و وعده کرده خدا پاداش نیکو که بهشت باشد جمیع اصحاب را از قاعدین بعذر
و مجاهدین همه را اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود
لهذا میفرماید که تفضیل و برتری داد خدا مجاهدین را بر نشستگان با عذر یا بی عذر
مزدی بزرگ و آن مزد بزرگ درجات است از خدا در آخرت
~~که میگویند هفتاد درجه است که میان هر درجه مقدار دویدن اسب تیز رو~~
~~در مدت هفتاد خریف است چنانکه در حدیث آمده که فضل الله المجاهدین~~
علی القاعدین سبعین درجة بین کل درجتین مسیرة سبعین خریفاً للفرس الجواد المضمر
یعنی حق تعالی فضیلت و برتری داد مجاهدین را بر قاعدین اولی الضرر هفتاد درجه
که مسافت هر درجه تا درجه مقدار دویدن اسب تیز رو است مدت هفتاد
خریف و خریف بنا بر بعضی از روایات هفتاد سال است و بنا بر بعضی از
روایات هزار عام است و هر عامی هزار سال است چنانکه در مجمع البحرین
از معانی الاخبار روایت میکند که الخریف سبعون سنة و منه ما روی
عن رئیس المحدثین باسناده الی ابی جعفر علیه السلام قال
عبد امکث فی النار سبعین خریفاً والخریف سبعون سنة و
ایضاً قال فی المجمع و فی مواضع من کتب الحدیث الخریف الف عام

درجتین

والعام

فالعام الف سنة مؤلف گوید که این آیه شریفه بظاهر منافی دارد
زیرا که در اول میفرماید که فضل مجاهدین بر قاعدین درجه است و در ثانی
میفرماید که فضل مجاهدین بر قاعدین درجات است و دفع این منافی
بدو وجه ممکن است یکی آنکه قاعدین اول غیر اولی الضرر باشند از کسانیکه
ماذون شده بودند در تقاعد قسم باشند وجه دوم آنکه مجاهدین اول مجاهدین با
کفار باشند و مجاهدین دوم مجاهدین بالنفس اما الاظهر باشد چنانکه منقول
است که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر وایضا در سوره مبارکه بقره
در مدح شهدا میفرماید ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء ولکن لا تشعرون یعنی نگوئید مر کسی را که کشته میشود در راه خدا
که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولیکن شما نمیدانید
کیفیت این حیوة را زیرا که ادراک آن بعقل میسور نیست و علما را در کیفیت
حیوة شهدا اقوال است کثیره و قول اکثر و اشهر آن است که ایشان
زنده اند از روی حقیقت تا روز قیامت مؤلف گوید که جمیع انسان از مؤمن
و کافر همه زنده اند باین معنی که در هر عالمی از عوالم از موت چه در عالم قبر
چه در عالم برزخ و چه در محشر و قیامت ولیکن در برزخ یا متنعم باشند یا معذب چنانچه
در حق کفار میفرماید النار یعرضون علیها غدواً و عشیا یعنی در هر صبح و شام درجه
و الم و عذاب بایشان میرسد و بیانیکه قریب بفهم عوام باشد در این باب آن است
که چون روح از بدن مفارقت کرد سوار میشود بر بدنی مثالی که جوهر آن بدن مثل کالبد
... را بر هر شهید از غیر او محمد نه درجه فضیلت است

اولی الضرر باشند و قاعدین دوم

خدا

اگر از سعادات باشد متنعم میشود و اگر از اشقیاست تا بد معذب میشود

تا روز قیامت چون محشر شود بدن دنیوی عود میکند و روح مانند اول در

او قرار میگیرد و ایم چنانست حال در قبر یعنی چون میت را در قبر گذارند روح

عود میکند بان بدن محسوس دنیوی و سؤال منکر و نکیر با همین بدن میشود و بعد از

اتمام سؤال و جواب و کیفیت اوضاع قبر از وقت این بدن دنیوی مفارقت و روح

با جوهر این بدن که مثل این بدنست میرود بعالم برزخ پس بنا بر این اشکال و سؤالی

وارد میشود که تخصیص شهدا بالحیوة برای چه بنحی پس در جواب این سؤال ممکنست که بگوییم

که شهدا با همین ابدان دنیویه و اجسام محسوسه زنده اند و با همین ابدان متنعم میشوند

بنعم الهی و متلذذ میشوند بانواع تلذذات غیر متناهی لکن کسی ادراک این مطلب نمیکند و

نمیدانند که بچه کیفیتست و این استبعاد ندارد چنانچه استبعاد ندارد که امیر مؤمنان

علیه السلام در یکشب در چهل جا تشریف داشتند و شرح و بیان این مطلب مناسب

این رساله نیست و ایضا در سوره مبارکه ال عمران میفرماید و لا تحسبن الذین

قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین

بما آتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم

الا خوف علیهم و لا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله

لا یضیع اجر المؤمنین یعنی مپندار ای محمد یا اینکه خطاب بهر کسست

که قابل خطاب باشد یعنی ای کسی که قابل مخاطبه مپندار گروهی را که کشته شدند

در راه خدا مرده‌گان بلکه ایشان زنده‌اند نزد پروردگار خود روزی داده

شوند

شوند از میوه‌های بهشت در حالتیکه شادمانند بان چیزیکه عطا کرده است خدا

ایشانرا از فضل و کرم خود که آن رضا و خوشنودی اوست که مافوق عطاهای

دیگرست و مسرور میشوند با آنکه هنوز ملحق نشده و نرسیده باشند از پس

ایشان یعنی مسرور و خوشحالند به بشارتی که داده ایشانرا با آنکه خوفی

بر برادران دینی ایشان بدرجه شهادت رسند و با ایشان واصل شوند و استبشار

ایشان باینست که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه ایشانرا در پیش است

از اهوال قیامت و نباشند که اندوهناک باشند که کردند بر مفارقت

احبا که در دنیا ملاقاتشان و شاد میکنند این شهدا برحمتی که فایز شدند از

خدا بر ایشان از جنت یا داشی عمل ایشان و شاد میکنند با آنکه خدا ضایع نمیکند

مزد مؤمنان را اگرچه آیات وارده در مدح مجاهدین بسیارست لکن

تذکر برادران ایمانی آنچه تحریر شد کفایت میکند اگرچه این آیات و اینها

نیست از ذکر اخبار لکن در باب تبرک ذکر بعضی از اخبار وارده در این

باب میشود در جامع الاخبار از حضرت مجتبی علیه السلام روایت میکند که

فرمود روزی امیر مؤمنان علیه السلام خطبه میخواندند و مردم را ترغیب و تحریص

میکرد بر جهاد ناگاه جوانی از میان اصحاب برخاست و عرض کرد یا امیر

المؤمنین خبر بده ما را از فضیلت و ثواب جهاد پس حضرت در جواب

فرمود که من در غزوه از غزوات بردیف پیغمبر صلی الله علیه و آله

تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله

از آن غازیان غلامان و کنیزان و تحفه خدا مؤمنان را چندین قوت دهد که با همه زنان خلوت کنند و در یک

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و الذی نفسی بیده لغدوة
فی سبیل الله او روحة خیر من الدنیا و ما فیها در مجمع در ماده
روح مذکور است که فیه الروحة و الغدوة فی سبیل فالروحة
المرة من المجیء و الغدوة المرة من الذهاب یعنی در حدیث که روحه
و غدوة در راه خدا است روحه یکمرتبه از آمدن است و غدوه یکمرتبه
از رفتن است پس حاصل معنی حدیث شریف این است که قسم بکسیکه جان من
در ید قدرت اوست که هر رفتنی بجنگ در راه خدا و هر آمدنی بهتر است
از دنیا و آنچه در اوست و این دو احتمال دارد یکی آنکه ثواب و مزد
یک رفتن بجنگ و یک آمدن زیاده از دنیا و ما فیها است احتمال دوم آنکه
اگر کسی دنیا و ما فیها را مالک باشد و همه را در راه خدا انفاق کند هر چند
مقدار ثواب غیر متناهی دارد مع ذلک هر رفتن و آمدن در جنگ افضل است
ثواب او از ثواب انفاق تمام دنیا و ما فیها و این احتمال ثانی ارجح است
در نظر قاصر والله اعلم و ایضا در جامع الاخبار از رسول مختار صلی الله
علیه و آله روایت میکند که فرمود فوق کل بر بر حتی یقتل فی سبیل الله
فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر و فوق کل عقوق عقوق
حتی یقتل احد والدیه فلیس فوقه عقوق یعنی بالای هر نیکی و

[illegible]

و جسمانی نیکی و جسمانی دیگر است یعنی احسان مراتب دارد و بعضی فوق
بعضی تا آنکه میرسد بمرتبه که شخص خود را بکشتن میدهد در راه خدا پس
این مرتبه نیکی و خیر و احسان بالاترین مراتب احسان است که فوق آن
متصور نمیشود و این فقیر مراتب پس از این روایت معلوم میشود که جهاد
و کشته شدن در راه خدا افضل و اعلی است از جمیع درجه از جمیع عبادات
و طاعات که فوق آن دیگر خیر نیست و هم چنین فوق هر عقوقی عقوقی
دیگر است تا آنکه میرسد بمرتبه که شخص میکشد یکی از پدر و مادر خود را
که دیگر فوق این معصیت و عقوق عقوق و گناهی نیست و ایضا در
کتاب از آنجناب روایت میکند که فرمود الجنة تحت ظلال السیوف یعنی
بهشت زیر سایه شمشیر است و ایضا در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند که فرمود الجنة تحت اطراف العوالی حاصل معنی آنکه بهشت
زیر اطراف و جوانب نیزه ها و شمشیرها کشیده است و ایضا در آن کتاب
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود رباط لیلة فی
سبیل الله خیر من صیام شهر و قیامه فان مات جری علیه
عمله الذی کان یعمل و اجره علیه دو دقه یعنی نگاه داشتن سرحد را

سلمان در کتب صحة رضای خدا بهتر است از یکماه روزه و شبی
بعضی نسخ دارد بهتر است از دو ماه روزه داشتن و عبادات آن در شبها
باحیاء کردن پس اگر بمیرد در آن شب جاری میشود براو عملهای او
یعنی عبادات و طاعاتیکه بجا آورده بود باو میرسد و جاری میکند
حق تعالی روزی او را براو و ایضا در جامع عباسی از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایة میکند که فرمود الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف
ولا یقیم الناس الا بالسیف والسیوف مقالید الجنة والنار
یعنی تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر است و مردمان راست نمیشوند
مگر بشمشیر یعنی براه راست نمیروند مگر بشمشیر و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخ
است و ایضا در آن کتاب از آنجناب روایة میکند که فرمود هیچ قطره
در پیش حق تعالی دوست تر نیست از قطرهای خونی که در راه او ریخته شود
و در ارشاد القلوب در باب رابع و اربعون در سئوال آنحضرت ابی ذر
علیه الرحمة از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایة میکند که ابی ذر
میگوید قلت یا رسول الله ای الاعمال احب الی الله تعالی
قال صلی الله علیه و آله الایمان بالله ثم الجهاد فی سبیله
قلت فای الجهاد افضل قال من عقر جواده واهریق دمه

مقالید جمع مقلد است و بمعنی کلید نیز آمده ... منه

یعنی

یعنی ابا ذر پرسید که کدام عمل و طاعت محبوب تر است در نزد حق تعالی
حضرت فرمود که محبوب ترین از جمیع اعمال ایمان آوردن بخداست یعنی
اقرار بوحدانیة او نمودن بعد از او جهاد در راه خداست و جهاد را
ام مراتب است بالاترین درجه آن است که شخص اسب خود را پی کند
و خون خود را در راه خدا بریزد و مؤید این حدیث حدیثی است که در سابق
نقل شد که فوق کل بر برحتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله
فلیس فوقه بر و در کافی از امیر مؤمنان علیه السلام روایة میکند که فرمود
افضل ما توسل به المتوسلون الایمان بالله و رسوله
والجهاد فی سبیل الله الی آخره یعنی بالاترین چیزیکه باو متوسل
میشوند متوسلین الایمان بخدا و رسول خداست و بعد از آن جهاد
در راه خداست و در مجمع البحرین و منهج الصادقین و مخزن البکاء روایت
از حضرت علی بن موسی الرضا از ابی عبدالله حسین علیهم السلام روایة
کنند که حضرت فرمود بینا امیر المؤمنین علیه السلام یخطب الناس
و یحضهم علی الجهاد اذ قام الیه شاب فقال یا امیر المؤمنین
علیه السلام اخبرنی عن فضل الغزاة فی سبیل الله یعنی روزی حضرت

ابا کردن اسش از

حضی بر انگیختن

الغزاة جمع

امیر مؤمنان علیه السلام بر بالای منبر خطبه میخواندند و مردم را ترغیب بجهاد
میکردند جوانی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین ثواب مجاهد و قصد او چه باشد
و برای ایشان چه درجه و مرتبه ثابت است نزد حق تعالی فقال کنت ردیف
رسول الله صلی الله علیه واله علی ناقة العضباء و نحن منقلبون
عن غزوة ذات السلاسل فسألته عما سألتنی عنه یعنی حضرت
فرمود که در جنگ ذات السلاسل من با رسول خدا صلی الله علیه واله بر ناقه
عضبا سوار بودم پس من از آن بزرگوار سؤال کردم آنچه را تو از من سؤال کردی
فقال صلی الله علیه واله ان الغزاة اذا هموا بالغزو کتب الله
لهم برائة من النار یعنی حضرت فرمود که مجاهدین زمانیکه قصد جهاد
کردند منظور میدارد حق تعالی برای ایشان برات آزادی از آتش جهنم
فاذا تجهزوا للغزو باهی الله بهم الملائکة و چون بتهیه
اسباب اشتغال نمایند حق تعالی با فرشتگان بایشان مباهات میفرماید و اذا
ودعهم اهلوهم بکت علیهم الحیطان والبیوت و یخرجون من الذنوب
کما تخرج الحیة من سلخها و یوکل الله بکل رجل منهم اربعین الف ملکا
یحفظونه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و لا
یعمل حسنة الا ضعفت له و یکتب له کل یوم عبادة الف رجل

یعبد وفی

یعبد وفی الف سنة کل سنة ثلثمائة و ستون یوماً الیوم مثل
کل یوم مثل عمر الدنیا یعنی زمانیکه اهل و عشیره ایشان با ایشان وداع کنند
در و دیوار و خانه و حیاط بر ایشان گریه کنند و از گناه بیرون آیند
مانند مار که از پوست بیرون آید و حق تعالی بر هر فردی از مجاهدین
چهل هزار ملک موکل میفرماید تا آنکه پس و پیش او را فرا گیرند و راست
و چپ او را نگاه میدارند و از جهات اربعه او را محافظت میکنند
پاداش حسنه نکند مگر اینکه مضاعف و دو چندان شود و هر روز برابر آن در
نامه عمل او ثبت میشود و هر روزی برای او عبادة هزار مرد مینویسند
که هر مردی هزار سال عبادت کرده باشد خدا را که هر سالی سیصد و شصت روز
باشد و هر روزی در درازی بقدر عمر دنیا بوده باشد و بنا بر بعضی از نسخ
هر روزی چند برابر عمر دنیا بوده باشد و اذا صاروا بحضرة
عدوهم انقطع علم اهل الدنیا عن ثواب الله ایاهم
یعنی چون بمقابل دشمن آیند تمام اهل دنیا از علما و اصحاب
از حصر و تعداد محاسبه ثواب او عاجز مانند فاذا ابرزوا العدو و هم — ثواب و اجر
واشرعت الاسنة و فوقت السهام و تقدم الرجل الی الرجل

حفتهم الملائكة باجنحتها يدعون الله بالنصرة والتثبيت
فينادي منادي الجنة تحت ظلال السيوف فتكون الطعنة
والضربة على الشهيد اهون من شرب الماء البارد في اليوم
الصائف يعنى چون بمعرکه درآيد و تيرها بهم راست کنند و کمانها زه
نمايند و تيرها پيوند نمايند و به يکديگر اندازند فرشتگان با بالهاى خود [illegible]
براى ايشان و دعا کنند براى ايشان به ثبات قدم و نصرت و منادى
ندا کند که الجنة تحت ظلال السيوف يعنى بهشت در زير سايه شمشيرهاست و
چون اين آواز بگوش ايشان رسد هر طعنه و ضربه که بر ايشان
واقع شود بر ايشان خوشتر است از آشاميدن شربت آب سرد در هواى
تابستان و اذا زال الشهيد عن فرسه بطعنة او ضربة لم يصل
الى الارض حتى يبعث الله اليه زوجته من الحور العين فتبشره
بما اعد الله له من الكرامة فاذا وصل الى الارض تقول
له الارض مرحبا بالروح الطيب الذي اخرج من البدن
الطيب ابشر فان لك ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا
خطر على قلب بشر ويقول الله انا خليفته في اهله من ارضاهم
فقد ارضاني ومن اسخطهم فقد اسخطني ويجعل الله روحه

روحه في حواصل طير خضر تسرح في الجنة حيث تشاء
تاكل من ثمارها وتأوي الى قناديل من ذهب معلقة
بالعرش يعنى چون شهيد از پشت مرکب بر گردد بسبب ضرب شمشير يا
طعنه هنوز بزمين نرسيده باشد که حق تعالى زوجه حور العين او را
بفرستد تا بشارت دهد او را بانچه حق تعالى مهيا کرده براى او در بهشت
از درجات عاليه و مراتب رفيعه و چون بر زمين فرود آيد بعزت و تکريم زمين
با او سخن گويد که مرحبا بروح طيب که بيرون رفت از بدن طيب
بشارت باد ترا که براى تو مهيا و آماده شده آن چيزها که هيچ چشمى نديده
و هيچ گوشى نشنيده و بر خاطر هيچ انسانى
خطور نکرده و حق تعالى فرمايد که من خليفه او هستم بر اهل و
عيالش هر که رضاى ايشان جويد رضاى من جسته و هر که ايشان را
بخشم آرد مرا بخشم آورده و حق تعالى قرار ميدهد روح او را
در حوصله مرغ سبز تا در باغ بهشت پرواز ميکند و هر جا که
ميخواهد و ميوه ها و شربتهاى بهشت ميخورد و ماوى ميکند در قنديلهاى
طلا که معلق بياشد بعرش الهى ~~[illegible]~~ و يعطى الرجل

منهم سبعين غرفة في غرف الفردوس مسلوك كل غرفة ما بين
صنعاء والشام يملأ نورها ما بين الخافقين في كل غرفة سبعون
بابا على كل باب سبعون مصراعا من ذهب على كل باب سبعون
غرفة مسبلة في كل غرفة سبعون خيمة في كل خيمة سبعون
سريرا من ذهب قوائمها الدر والزبرجد مرمولة بقضبان
الزمرد على كل سرير سبعون فراشا غلظ كل فراش سبعون
ذراعا على كل فراش زوجة من الحور العين عربا اترابا [illegible]

يعني آنكه مرد را از مجاهدين را هفتاد غرفه از غرفهاى فردوس عطا كنند كه مسافه
هر غرفه تا غرفه بقدر مسافت صنعا تا شام باشد و [illegible] نور آن غرفها
پر و جهان باشد كه ما بين مشرق و مغرب از آن پر شود و بر هر غرفه از آن
هفتاد در باشد و بر هر درى هفتاد پرده باشد از طلا و هر غرفه هفتاد
خيمه است كه در هر خيمه هفتاد تخت است از طلا كه پايهاى آن تختها از در
و زبرجد است كه مكللت نشانهاى زبرجد بر هر سريرى هفتاد [illegible] فرش
و ديباى [illegible] هفتاد فرش است غليظ كه ديباى [illegible] از تسع غلظت
هر فرشى هفتاد ذراع است و طول هر فرشى هفتاد گز است و بر هر فرشى حوراى
نشسته كه زوجه او باشد كه آن حور العين عرب و اتراب مى باشند

[illegible]

ان جوان

ان جوان عرض كه يا امير المؤمنين عرب و اتراب چه معنى دارد حضرت فرمود
كه زنان با غنج و دلال و پر ناز و كرشمه و سينه [illegible] شوهر [illegible] باشد
لها سبعون الف وصيف و سبعون الف وصيفة
صفر الحلى بيض الوجوه عليهن تيجان اللؤلؤ [illegible]
على رقابهم المناديل بايديهم الاكوبة والاباريق فاذا
كان يوم القيامة فوالذي نفسي بيده لو كان الانبياء
على طريقهم لترجلوا لهم لما يرون من بهائهم حتى يأتوا
الى موائد من الجواهر فيقعدون عليها ويشفع الرجل
منهم في سبعين الف من اهل بيته وجيرانه حتى ان الجارين
يتخاصمان ايهما اقرب جوارا فيقعدون معي ومع
ابراهيم على مائدة الخلد فينظرون الى الله عز وجل
في كل يوم بكرة وعشيا يعني هر يك از آن حور العين را هفتاد
هزار غلام و هفتاد هزار كنيز است كه [illegible] مى باشند بر زيورهاى زر و
بازوهاى سفيد و تاجهاى لؤلؤ و منديلها معلقه بر گردنهاى خود
و بر دستهاى خود گرفته اند جامها و ابريقها [illegible] قسم به آن كسى كه جانم در
يد قدرة اوست كه [illegible] در قيامت بكوكبه و عظمت هر چه تمام تر

[illegible]

بعرصات محشر در آیند بر وجهیکه اگر پیغمبران در راه باشند همه از
برای تعظیم ایشان از مرکبها فرود آیند بسبب این نور و بهائیکه در ایشان
ملاحظه مینمایند و آن شهدا می‌آیند تا اینکه میرسند بسفرهائیکه
از جواهر نور گسترده شده است از جهة ایشان پس مینشینند بر آن
مائده‌ها و شفاعت میکنند هر مردی از ایشان هفتاد هزار کس از
اهل بیت و همسایگان خود را حتی آنکه دو همسایه با یکدیگر نزاع
میکنند در اینکه خانهٔ کدام نزدیکتر میباشد باین شهید پس
یکی میگوید که خانهٔ من نزدیکتر است پس منم اولی بشفاعت پس مینشینم
از قبیل این شهدا با من و با ابراهیم خلیل الرحمن بر مائدهٔ خلد
نشسته‌اند پس نظر میکنند بنور خداوند تبارک و تعالی در هر صبح و شام
مؤلف گوید که دو فقره از این روایة تشویش عظیمی دارد یکی
آنکه فرموده و آرمیده‌اند ارواح شهدا را در حوصله مرغ سبزی که سیر میکنند
در بهشت و دیگر آنکه فرموده نظر میکنند شهدا بنور خدا در هر صبح و شام
اما فقرهٔ اخیره پس گویا مراد از هر صبح و شام کنایة از همه اوقات
باشد زیرا که در بهشت صبح و شامی نیست و مراد از نظر بنور خدا گویا

این باشد

[illegible]

این باشد که نظر به آثار صنع الهی میکنند یعنی ملاحظه میکنند که فیوضات غیر متناهیه
لاینقطع از مبدء فیاض بنور ایشان افاضه ملحق اما فقرهٔ حوصلهٔ مرغ پس
این منافی با شأن شهدا است زیرا که شأن شهدا اجل و اعلا از آن است
که در حوصلهٔ مرغ ماوی نمایند بلکه حوصله ارواح مؤمنین اجل از این است که
در حوصلهٔ مرغ ماوی گیرند چنانچه علامهٔ مجلسی قدس الله روحه در حق الیقین
معاد در فصل … بسند معتبر از … ابو ولاد روایة میکند که
در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایة
میکنند که ارواح مؤمنین در حوصلهٔ مرغان سبز اند که در دور عرش میباشند
حضرت فرمودند چنین نیست مؤمن از آن بالاتر و گرامی‌تر است در نزد
حق تعالی که روحش را در حوصلهٔ مرغ کند ولیکن روح ایشان در بدنی
است مثل این بدن که داشته‌اند پس باید این فقره را توجیه کرد
و محتمل است که مراد از حوصلهٔ مرغ قصور رفیعه و عمارات عالیه باشد
از زبرجد که وضع بنای آن عمارات شبیه مرغ باشد چنانچه مشکوة
که بروج دوازده گانه فلک هشتم که حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد

[illegible]

وسنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت بجهت آنکه هر یک از
این بروج مجموعه کواکبی که در او است مثلا حمل اسم است از برای یک
جزء از دوازده جزء فلک بجهت تسمیه باین اسم این است که ستارهائیکه
در این قدر از فلک است از حکمت بالغه الهیه بطوری مرکوز است که چون مجموع
من حیث المجموع آن کواکب را ملاحظه نمایند بشکل بره میباشند لهذا موسوم
شده بحمل و هم چنین ثور یعنی ستارهای آن قدر از فلک را چون ملاحظه
نماید بشکل گاو در نظر آید باین مناسبت موسوم بثور شده و هکذا سایر بروج
پس ما هم چنین میگوئیم که ملتفت شود که آن قصور عالیه و غرف رفیعه از زبرجد بشکل
مرغ ساخته نشده و حسن ابواب این قصرهای عالی که محل نشستن ارواح مؤمنین
و شهدا است در مقام بنا و وضع نسبت بشکل این قصرها مثل وضع حوصله باشد
نسبت بشکل مرغ حاصل آنکه ارواح شهدا در آن ابواب رفیعه شبیه بحوصله
که در قصرهای عالیه شبیه مرغان است در کمال عزت و جلالت نشسته
نسیم رحمت الهی وزیدن مانند بساط سلیمان آن قصرها را در گردش آورده در اطراف
عرش رحمت در کمال فرح و سرور در تفرج بساتین جنان مشغول لذت
و بانواع نعم غیر متناهیه الهیه محظوظ و بهره مند میباشند و در ارشاد القلوب از
حضرت رسول صلی الله علیه واله روایة میکند که فرمود للجنة باب یقال له باب المجاهدین

[illegible]

یخلون

یدخلون منه وان الملائکة ترحب بهم واهل الجمع
ینظرون الیهم بما اکرمهم الله یعنی برای بهشت دریست
که او را باب المجاهدین میگویند جهاد کنندگان در راه خدا از آن
در داخل بهشت میشوند و ملائکه در قیامت راه میگشایند برای
شهدا تا عبور کنند و اهل محشر نظر میکنند بسوی ایشان از تعجب بجهت
مشاهدهٔ کرامتها و جلالتها که حق تعالی بایشان عطا فرموده و ایضا
در ارشاد القلوب در باب فضیلت بکاء از حضرت رسول صلی
الله علیه واله روایت میکند که فرمود ما من قطرة احب الی
الله من قطرة دمع خرجت من خشیة الله و من قطرة
دم سفکت فی سبیل الله یعنی هیچ قطره نیست که محبوب تر
باشد در نزد خدا از قطرهٔ اشکی که بریزد از ترس خدای تعالی و از
قطرهٔ خونیکه ریخته شود در راه خدا و در عدة الداعی روایت میکند
قال الصادق علیه السلام افضل الاعمال الصلوة لوقتها
و بر الوالدین و الجهاد فی سبیل الله یعنی افضل اعمال و احسن
طاعات در نزد حق تعالی بجا آوردن نماز است در وقتش و احسان
به پدر و مادر است و جهاد کردن در راه خدا است برای اعلای کلمهٔ توحید

[illegible]

و ایضا در ارشاد القلوب در باب سابع و اربعون از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت میکند که فرمود ما من شیء احب الی الله من قطرة دمع من خشیة الله و قطرة دم جرت فی سبیل الله یعنی هیچ عملی در پیش خدا محبوب تر نیست از اشک روان از ترس خدا و از خون جاری در راه خدا مؤلف گوید که اخبار و آیات داله بر فضیلت جهاد بسیار است و برای تذکر و تنبه دوستان کفایت میکند آنچه که تحریر شد و جهاد دیگر آیات و اخبار مذکوره دلالت کرد بر وجوب و فضیلت و ثواب آن بر دو قسم است قسم اول که آن جهاد اکبر است جهاد با نفس است و قسم دوم که جهاد اصغر است جهاد با کفار و اعادی دین است دشمنان خدا و رسول صلی الله علیه و اله است و علاوه از آیات و اخبار مذکوره که بعموم و اطلاق حق دلالت میکنند بر وجوب و فضیلت و ثواب و ترغیب و تحریص جهاد نفس اخبار و روایات خاصه در این باب وارد شده که بعضی از آنها صریح است باینکه جهاد نفس جهاد اعظم و اکبر است چنانچه در ارشاد القلوب در باب رابع و عشرون منقول است که و اعظم الجهاد جهاد النفس لانها امارة بالسوء و غنیة بالشر میالة الی الشهوات متثاقلة بالخیرات کثیرة الامال ناسیة للاهوال محبة للرئاسة و طالبة للراحة یعنی اعظم جهاد

جهاد نفس است

[illegible]

جهاد با نفس است زیرا که نفس عدو مکار بسیار است و آنچه مینماید خسته نمیشود و همه وقت با بدی و افعال ناشایسته و طالب و راغب است بسوی شرور و بسیار با تطمع مایل است بشهوات و خواهشهای خود و بسبب قصد معاصی میکند و قوت و جوارح را بازمیدارد و میفرماید در جمیع اوقات بانجام آرزوهای خود و بسیار سنگین و گران است در فعل خیرات و بجا آوردن افعال پسندیده و همیشه آرزوهای دور و دراز دارد و فراموش کننده است و حشتها و ترسهای بعید را چون ترس سکرات الموت و دیدن عزرائیل و وحشت و دهشت قبر و لحد و عالم برزخ و هولهای محشر و خوفهای روز قیامت را همیشه طالب ریاست و دوست دارد و مند راحت است

المجاهدین فی باب ثالث در حیوة القلوب در باب

بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله لشکری بجنگ کفار فرستاد چون برگشتند فرمود مرحبا بگروهی که فارغ شده از جهاد کوچکتر و باقی مانده بر ایشان جهاد بزرگتر گفتند یا رسول الله جهاد بزرگتر کدام است فرمود که جهاد با النفس اماره که او را از مشتهیات باز دارند و آن از همه جهادها دشوارتر است و در مجمع در ماده جهد نقل میکند و روی عن النبی صلی الله علیه و اله انه رجع عن بعض غزواته فقال رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و ایضا در بیان کتاب قاتلوا الذین یلونکم من الکفار نیز فرموده اند که جهاد نفس اولی است زیرا که حق تعالی مؤمنان را

[illegible]

در همین مادّه منقول است که فیه افضل الجهاد جهاد النفس یعنی در خبر است
که بالاترین جهاد جهاد با نفس است یعنی باز داشتن او از خواهشهای بد
و افعال ناپسند و هم بر انگیختن او بطاعات و عبادات و اعمال
پسندیده و حفظ کردن او از محرمات و منهیات و عادت دادن او
باعمالیکه موجب سعادات اخرویه باشد و شکستن قوای بهیمیّه و سبعیّه نفس
بریاضات و مجاهدات و ایضا در آن کتاب مستطاب در مادّه جهد و نفس
روایت میکند که افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه
یعنی بالاترین جهاد مجاهده کردن انسان است با نفس خود که میان دو پهلوی
اوست و حاصل معنی این خبر شریف بنابر تحقیق بعضی از محققین این است
که نفس انسانی واقع است میان قوّهٔ شهوانیّه و قوّهٔ عاقله بمعنی آنکه قوّه
شهوانیّه انسانی حریص میکند بر تناول لذات بدنیّه بهیمیّه مانند
اغذیهٔ لذیذه و فواکه طیّبه و البسهٔ فاخره و فرش منیعه و سائر
لذّات عاجلهٔ فانیهٔ دنیویّه و بمقتضای قوّهٔ عاقله مایل و حریص میشود
بر تحصیل علوم حقیقیّه و کسب خصال حمیده و صفات پسندیده مؤدّیه بسوی
سعادات باقیه و فیوضات ابدیّه اخرویّه و بسوی این دو قوّه اشاره
فرموده و هدیناه النجدین و هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا پس اگر
انسانی مغلوب و مطیع قوّهٔ شهوانیّه شد و گوش بحرف او کرد و ترک قصد مرادات

ان قوّه

[illegible]

ان قوّه و انواع مکر و حیله بکار برده برای انجاح مقاصد و آرزوهای
او فقد هلکت یقینا و خسرت خسرانا مبینا و اگر تابع و منقاد قوّه
عاقله شد و جدّ و جهد نمود در طاعات و عبادات و ترک محرمات و منهیات
فقد نجوت سلیما و فزت فوزا عظیما و نفس را تابع قوّه عاقله
نمودن و منقاد او کردن و بعدل و انصاف باز داشتن امری است
بسیار صعب چنانچه در ارشاد القلوب از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت میکند که فرموده افضل الجهاد کلمة عدل عند سلطان جائر
یعنی از بالاترین جهاد نفس این است که در نزد پادشاه ظالم جابر سخنی
گوید از روی عدل و انصاف تا احقاق حقوق مردم نموده پس العزیز هشیار
باش که نفس دشمن بسیار قوی است مبادا برای لذائذ فانیه دست
از نعیم جاویدی برداری و از متابعت نفس امّاره سرکش در درکات جحیم
مسکن نمائی و از لذات جاویدانی محروم بمانی چنانچه حق تعالی در
سوره والنازعات میفرماید فامّا من طغی و آثر الحیوة الدنیا
فان الجحیم هی المأوی و امّا من خاف مقام ربّه و نهی النفس
عن الهوی فان الجنّة هی المأوی یعنی هر کس که در گذشته باشد

[illegible]

از حدّ خدا و اختیار کرد لذائذ دنیویّه را بجهة متابعة هوای نفس پس
بدرستیکه از اهل او دوزخ است و او را ما و اوی نیست جز دوزخ
و اما هر کس که ترسید از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف
عتاب حق تعالی بر خود و نفس خود را باز داشت و مانع شود از آرزوها
و خواهشهای او از محرمات و ناشایستها پس بدرستیکه جای او
و آرامگاه او بهشت است و او را غیر از بهشت مسکن و ما و ای
نیست اگر چه نفس و شیطان بسیار قوی از این جهت است که جهاد
با او جهاد اکبر است لکن حق تعالی وعده نصرت داد چنانچه در سوره مبارکه
عنکبوت میفرماید والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا
و انّ الله لمع المحسنین یعنی کسانیکه کوشش نمایند در حق ما
یعنی برای اقامه دین ما و عمل نمودن احکام شریعه ما هر آئینه راه
نمائیم ایشانرا براههای خود که آن طریق وصول به نجات و
ظفر یافتن بر دشمن است و بدرستیکه خدا هر آئینه با نیکوکاران
است به نصرت دادن و یاری کردن ایشان در دنیا و ثواب دادن
و مغفرت ایشان در آخرت پس نباید از شوکت و قوه نفس
بترسد و از کثرت جنود و انصار او خوف کند بلکه بوعده نصرت
حق تعالی مطمئن شده قوی دل و مردانه با او بکوشد و جهاد نماید که غالب
میشود و او را ذلیل و مطیع و منقاد خود خواهد کرد انشاء الله

هر کس جهاد کند با اعادی ما از کفار و شیاطین و نفس اماره

و تأیید

و تأیید حق تعالی شامل حال او خواهد شد چنانچه در فتح الصادقین از
بحر الحقایق روایت میکند که هر که کوشش نماید در طلب ما بنمائیم او را
راه دریافت حضور را که الا من طلبنی وجدنی و در ترجمه بعضی از کلمات
زبور آمده انا المطلوب فاطلبنی تجدنی و در ان کتاب مستطاب
و در مجمع و احتج در ذیل سوره مبارکه قل اعوذ برب الناس از عیاشی و
او باسناد خود از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت میکند که فرمود قال رسول الله ما من مؤمن الا و لقلبه فی
صدره اذنان اذن ینفث فیها الشیطان الوسواس
الخناس و اذن ینفث فیها الملک فیؤید الله المؤمن
بالملک فذلک قوله و ایدهم بروح منه یعنی رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه دل او دو گوش دارد یک گوش
آن دل را کس خناس میدمد یا در میاندازد اعمال شر و ناشایسته را که مرتکب افعال
قبیحه شود و در گوش دیگر ملک میدمد یا میاندازد اعمال خیر و شایسته را
تا مرتکب خیرات و طاعات و عبادات شود پس حق تعالی تأیید میکند آن
مؤمن را باین ملک یعنی آن فرشته را یاری میکند تا آنکه بر آن دیو رجیم قاهر
و غالب شود و آن دیو را مقهور و مغلوب نماید و انسان که حق تعالی دارا

مجادله میفرماید و ایدهم بروح منه و در مجمع در مادهٔ لمم نقل میکنند و فی الخبر
لابن ادم لمّتان لمّة من الملك ولمّة من الشیطان حاصل معنی آنکه
در قلب هر یک از بنی نوع انسان دو چیز خطور میکند و نازل میشود یکی از آن خطرات
خیر است و آن از ملک است و یکی از خطرات شر است و آن از شیطان است
و ایضا در منهج الصادقین و مجمع البیان از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله
علیه واله روایت میکنند که فرمود ان الشیطان واضع خطمه علی قلب
ابن ادم فان ذکر الله خنس وان نسی التقم قلبه فذلک
الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس یعنی بدرستیکه
شیطان میگذارد دهان خود را بر قلب فرزند آدم پس اگر مشغول شود
بذکر خدا شیطان سر خود را پس میبرد و پنهان میشود و چون از ذکر
غافل شود و فراموش کند خدا را شیطان بر میگردد و دل او را مانند
لقمه در دهن میگیرد و اینست آن وسواس خناسیکه در دل مردم
وسوسه میکند و حق تعالی از او خبر داده و ایضا در منهج الصادقین
روایت میکند که حضرت عیسی علی نبینا واله و علیه السلام از حق تعالی
درخواست نمود تا موضع شیطان در فرزند آدم او را بنماید حق تعالی
ورا اطلاع داد که شیطان را دید در جوف آدمی که سرش مانند

سر مار است هرگاه که آن بنده ذکر خدا میکرد سر را باز پس میبرد
و پنهان میساخت و میگریخت و چون از ذکر خدا غافل میشد
دل او را مانند لقمه در دهن میگرفت مؤلف گوید که اینکه
جهاد نفس جهاد اعظم و اکبر است چنانچه اخبار مذکوره صریحا دلالت میکنند
بر اکبریّت و اعظمیّت آن این است که دشمنان ظاهر مانند کفار و مشرکین
محسوس و مرئی میباشند پس با چنین دشمن انقدر صعوبت و دشواری ندارد جنگ و محاربه
میتوان تیر بسوی او انداختن و شمشیر و نیزه و سائر الات حرب نسبت باو
کار بردن و خود را از تیر و نیزه و شمشیر او نگاه داشتن و حفظ نمودن
امّا نفس امّاره سرکش یاغی طاغی دشمنیست بسیار قوی علاوه آنکه عداوتش
پنهان و مخفی محسوس و مرئی نمیشود تا آنکه حربه بسوی او انداختن یا خود را از
حربهٔ او نگاه بداری پس با چنین دشمن باطنی چگونه میتوان جنگ نمودن
علاوه آنکه او را جنود و عساکر است غیر محسوس هم مانند او پنهان
و مخفی میباشند و سلطان بدن و فرمان فرمای جسد دل انسانست و
که او بمقتضای حکمت بالغهٔ کاملهٔ حق تعالی در مملکت بدن انسانی رئیس و
سلطان و فرمانفرماست جمیع اعضا رعیت در تحت فرمان دل میباشند که هر چه را
او حکم کند انها مطیع او میباشند و حق تعالی از حکمت کاملهٔ خود حال

که قلب انسان را تشبیه بصنوبری خلق فرموده و برای او سه گوشه است
یک طرف راست و یک طرف چپ و یکی در وسط و هر یکی از گوشه‌ها را ملکی
موکل فرموده که تسدید و تأیید میکند قلب را و ترغیب مینماید او را بخیرات
و مبرات و معارف و حکم و انوار عالم عقل را داخل در او میکند و
از عالم عقل نسبت به انسان سه خط کشیده است که متصل است بسه گوشه
قلب انسان تا آن ملائکه از آن خطوط ممتده عالم عقل ادخال نور و حکمه
و معارف در فضا و هوای قلب مینمایند و در مقابل هر یک از آن سه
ملک که در آن سه گوشه اند یک شیطان ملازم است که وسوسه میکنند او را — موکل
به شرور و معاصی و تکبر و شیطنت و ظلمات عالم جهل را داخل در او میکنند
و از عالم جهل نسبت به انسان خطوط ثلثه کشیده است که متصل است بسه گوشه
قلب انسان تا آن شیاطین از آن خطوط ممتده عالم جهل ادخال ظلمت و تکبر و
غفلت و شیطنت در فضا و هوای قلب مینمایند و خیالات انسانی
جمعاً از طاعات و عبادات و خیرات و مبرات و شرور و فساد و
فتنه و طغیان و معاصی و نافرمانی همه از اثر آن ملائکه و شیاطین است که
از آن خطوط نور و ظلمت ادخال در قلب انسان میکنند و اگر انسان تقویه
ملک کند شیاطین مغلوب میشوند پس نور معرفت و حکمت و مید خیرات
و طاعات غالب میشود و اگر اعانت شیطان کند ملائکه مغلوب میشوند پس

ظلمت

ظلمت جهل و شرور و مفاسد و طغیان و نافرمانی و معاصی غالب
میشوند و تقویت و اعانت انسان بجهت اختیاری است که دارد — معون
و بای غلبه دادن و تقویت نمودن مناسب معاقب میشود و از
مجاهدین محسوب میشود و جهاد با جنیان اعادی باطنیه مخفیه جهاد
اعظم و اکبر است و حق تعالی از رحمت واسعه خود در مقام لطف بر آمده
وعده امداد و نصرت داد چنانچه در جهاد با اعادی ظاهریه از کفار
و مشرکین بعساکر غیبیه مؤمنین را امداد نموده هم چنین در جهاد
نفس که اعدا عدو است وعده امداد فرموده چنانچه آیه ترغیب مینماید
فیا لنهدینهم سبلنا و آیه مبارکه وایدهم بروح منه و امثال آن شاهد
صدق بر مدعی است و اخبار در این مضمار نیز بسیار است چنانچه در کافی
در باب اتباع هوی از ابی محمد الوابشی روایه میکند که گفت شنیدم
سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول احذروا اهوائکم
کما تحذرون اعدائکم فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع
اهوائهم و حصائد السنتهم یعنی حذر کنید از خواهشهای نفسانیه
یعنی از جنگ با لشکر هوای نفس خود هم چنانکه حذر میکنید از جنگ با
دشمنهای ظاهر حرف نیست یعنی هیچ دشمن تر از برای مردمان از متابعت

[illegible]

هواهای نفسانیهٔ شما و از سخنان ناشایسته و کلمات ناپسندیده که از
زبان میرانید و ایضا در ان کتاب مستطاب از ابی حمزة از حضرت
محمد باقر علیه السلام روایة میکند که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه
و اله یقول الله عز و جل و عزتی و جلالی و کبریائی و نوری و
علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوی علی هوای الا شتتت
علیه امره و لبست علیه دنیاه و شغلت قلبه بها و لم اعطه منها
الا ما قدرت له و عزتی و جلالی و عظمتی و نوری و علوی و
ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا استحفظته
ملائکتی و کفلت السموات و الارضین رزقه و کنت له من
وراء تجارة کل تاجر و اتته الدنیا و هی راغمة یعنی
رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که حق تعالی میفرماید قسم بعزت و جلالت
و بزرگواری و قسم بنور و بلندی و رفعت مکانم که هیچ بنده نیست
که اختیار کند خواهش خود را بر خواهش من مگر انکه رشتهٔ انتظام
امور او را گسیخته میکنم و بر اکنده میکنم امور او را و مخلوط و مشتبه
میکنم بر او دنیای او را تا متحیر شود در تحصیل امور دنیای خود و در مانده شود
در کار دنیا و قلب او را مشغول میکنم بدنیا تا همیشه در تعب و رنج تحصیل دنیا

نهم هم

به باشد و با این همه اشتغال زیاد و تعب و رنج فراوان در تحصیل دنیا
نمیدهم باو از زخارف دنیویه مگر ان قدر که مقدر کرده ام برای او
قسم بعزت و جلال و بزرگی و نورم و قسم به بلندی و رفعت مکانم که
اختیار نمیکند بنده خواهش مرا بر خواهش خود مگر انکه حفظ میکنند او را
ملائکه من و اسمانها را کفیل روزی او قرار میدهم تا برسانند روزی او را
و زمینها را کفیل رزق او قرار میدهم تا روزی او را برویانند و من
برای او در پیش روی تجارة هر تاجری هستم و دنیا باو رو میکند
او کراهة داشته باشد یعنی دنیا بعذر باو توجه میکند که او به تنگ امده باشد
و مشتمر میشود و از روی کراهة و جبر اخذ دارائی دنیا میکند و ایضا
در ان کتاب مستطاب از امیر مؤمنان علیه السلام روایة میکند که فرمود انما
اخاف علیکم اثنتین اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع
الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل فانه ینسی الاخرة
یعنی انچه جز این نیست که میترسم بر شما از دو چیز یکی متابعت هوای نفس
است یکی طول امل یعنی آرزوهای دور و دراز اما متابعت هوای نفس
پس ضرر او اینست که مانع است شخص را از راه حق و پیروی حق نمودن
و اما طول امل پس ضرر او اینست که اخرة را از نظر و خواطر شخص محو میکند

یا در پشت سر تجارتهای هر تجارتی

لتبعه علیه الدنیا خلطه

۱۲

وایضا روایة میکند در کافی از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت قال لی ابو الحسن
علیه السلام اتّق المرتقی السهل اذا کان منحدره وعرا
حاصل معنی روایة شریفه آنکه بپرهیز از متابعت هوای نفس و طلب جاه
و ریاست و سایر شهوات دنیا که امر مرتفعات او که رسیدن بآن
بلندیها و وصول بآن مقامات آسان است لکن عاقبت آنها لپایین آمدن
و تخلّص از آنها در غایة صعوبة و دشوار است وایضا در آن کتاب از
حضرت صادق علیه السلام روایة میکند که فرمود لا تدع النفس وهواها
فان هواها فی رداها و ترک النفس وما تهوی داؤها
وکفّ النفس عما تهوی دواؤها یعنی وامگذار نفس را با خواهش
او یعنی مگذار که هرچه میل دارد بکند بدرستیکه خواهش نفس باعث هلاکت
نفس است و واگذاشتن نفس را با خواهش او موجب مرض نفس است و
باز داشتن و حفظ نمودن نفس از خواهش او دوای نفس است از مرض او
وایضا در کافی در باب تأیید روح مؤمن از ابی خدیجة روایة میکند که
میگوید دخلت علی ابی الحسن علیه السلام فقال لی ان الله تبارک
وتعالی ایّد المؤمن بروح منه تحضره فی کل وقت یحسن فیه و یتّقی
وتغیب عنه فی کل وقت یذنب فیه و یعتدی فهی معه تهتزّ
سرورا عند احسانه و تسیخ فی الثری عند اسائته فتعاهدوا

عند الله

عند الله نعمه باصلاحکم انفسکم تزدادوا یقینا و تربحوا نفیسا
ثمینا رحم الله امرء همّ بخیر فعمله او همّ بشرّ فارتدع عنه ثم
قال نحن نؤیّد الروح بالطاعة لله والعمل له یعنی آن بزرگوار
فرمود که حق تعالی تأیید نمود مؤمن را بروحی که حاضر است با مؤمن در هر
وقتیکه نیکوئی میکند آن مؤمن در آن وقت و پرهیزکاری میکند در آن زمان
و آن روحیکه مؤیّد او است از جانب حق تعالی غائب و پنهان میشود و فرار
میکند از مؤمن در زمانیکه آن مؤمن مشغول معاصی میشود و تعدّی میکند از
حدود خدائی یعنی تجاوز میکند از اطاعت و فرمان برداری پس آن روح با آن
مؤمن است و با او متحرک است در حالتیکه مسرور و خوشحال است بسبب آنکه
آن مؤمن نیکی و احسان میکند و در طاعت و عبادت است و پنهان و غائب
میشود و فرو میرود آن روح در زیر زمین هنگامیکه آن مؤمن مشغول بگناه و
معاصی شود پس ای بندگان خدا مراعات کنید نعمتهای خدا را که بر شما
ارزانی داشت و در مقام شکرگذاری بر آئید و تلافی کنید او را
باصلاح نمودن نفوس خود تا آنکه یقین شما در ایمان بخدا زیاد شود تا آنکه
بسبب زیادتی یقین ربح ببرید و منفعت کرامت یابید بسیار نفیس که
گران مایه بوده باشد که آن لذت جاوید و نعیم ابدیه بوده باشد حق تعالی

رغبت کند و بسیار عزیز دارد مردی را که قصد کند باعمال خیر و بجا بیاورد آنرا
یا کاری قصد افعال شر و معاصی کند پس مرتدع شود از آن معصیت و بجا نیاورد
آنرا پس حضرت فرمود که ما تأیید میکنیم روح را بسبب طاعت خدا و عمل کردن
برای خدا یعنی هرگاه در مقام طاعت و عبادت خدا باشد تأیید میکنیم روح اورا
وایضا در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود
پدر بزرگوارم فرمود ما من شیء افسد للقلب من خطیئته ان القلب
لیواقع الخطیئة فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله
یعنی نیست هیچ چیز فاسد کننده تر مر قلب را از گناه بدرستیکه قلب واقع
میشود در گناه و همیشه چنین است تا آنکه گناه غالب میشود بر قلب پس
میگردد اعلای قلب اسفل قلب یعنی کثرت معصیت و مداومت
بر گناه کاری میکند که دل انسان منقلب میشود و ایضا در آن کتاب
از ابی بصیر روایت میکند که گفت سمعت اباعبد الله علیه السلام
یقول اذا اذنب الرجل خرج فی قلبه نکتة سوداء فان
تاب انمحت وان زاد زادت حتی تغلب علی قلبه فلا یفلح
بعدها ابدا یعنی شنیدم که حضرت صادق علیه السلام میفرمود که هرگاه
شخص گناه کند در قلب او نقطه سیاهی پیدا شود پس اگر توبه کند آن
نقطه سیاه محو و نابود میشود و چون اصرار کند در گناه و گناه خود زیاد

میشود

میشود آن سیاهی تا آنکه غالب میشود بر قلب او پس آن شخص بعد از آن
هرگز رستگار نخواهد شد و در وافی در باب زهد و ذم دنیا
از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود قال الله تعالی
وعزتی وجلالی وعظمتی وبهائی وعلو ارتفاعی لا یؤثر
عبد مؤمن هوای علی هواه فی شیء من امر الدنیا الا جعلت
غناه فی نفسه وهمه فی آخرته وضمنت السموات والارض
رزقه وکنت له من وراء تجارة کل تاجر یعنی حق تعالی فرمود
قسم بعزت و جلالم و به بزرگی و بهایم و بلندی رفعتم که اختیار
نمیکند بنده مؤمن خواهش مرا بر خواهش خود در چیزی از امور دنیا
مگر آنکه میگردانم اورا بی نیاز در نفس او و میگردانم همت اورا
در انجام امر آخرت او و آسمانها و زمین را کفیل روزی او قرار
میدهم که آسمان رزق او را ببارد و زمین روزی او را برویاند
و من میباشم برای او در عقب تجارة هر تجارت یا در پس تجارت
هر تجارت مؤلف گوید که ورا از اضداد است یعنی گاهی استعمال
میشود در قدام و گاهی استعمال میشود در موخر و صاحب منتخب ...

وایضا در ارشاد القلوب
در باب ... از
رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت میکند که فرمود اذا
اذنب العبد کان نقطة
سوداء علی قلبه فان هو
تاب واقلع واستغفر
صفا قلبه منها وان هو لم
یتب ولم یستغفر کان
الذنب علی الذنب والسواد
علی السواد حتی یغمر القلب
فیموت بکثرة غطاء
الذنوب علیه وذلک
قوله بل ران علی قلوبهم
ما کانوا یکسبون یعنی الغطاء

در هر معامله و تجارتی که میکنید نفع در کسب آن معامله و تجارت یاد او بلیش ان

نباشیم تا انکه دفع ضرر از ان کنیم و بر ربح و نفع ان بیفزائیم و ایضا

در کافی در باب انکه برای قلب دو گوش است از حضرت صادق علیه السلام

روایة میکنید که فرمود ما من قلب الا وله اذنان علی احدهما ملک

مرشد وعلی الاخری شیطان مفتن هذا یامره وهذا

یزجره الشیطان یامره بالمعاصی والملک یزجره عنها وهو

قول الله عز وجل عن الیمین وعن الشمال قعید ما یلفظ من قول

الا لدیه رقیب عتید یعنی نیست قلبی مگر انکه برای او دو گوش است

بر در یک گوش ملکی است که او را ارشاد و دلالت میکند بر خیرات و

طاعات و بر دیگری شیطانی است فتنه انگیز ملک او را امر میکند

بعاصی و ملک او را زجر و منع میکند از معاصی و این است قول

حق تعالی که میفرماید که فرا گیرند دو فرشته اعمال و اقوال انسان را

که یک طرف راست انسان نشسته و یک طرف چپ انسان نشسته

و این دو ملک از طرف راست و چپ ملازم او بنده بیرون

نمی افکند سخنی و کلامی مگر انکه در نزد ان سخن نگهبانی است

مهیا و آماده و ایضا در ان کتاب از ان جناب روایة میکند که

فرمود ان للقلب اذنین فاذا هم العبد بذنب قال له

روح الایمان لا تفعل وقال له الشیطان افعل و

اذا کان علی بطنها نزع منه روح الایمان یعنی بدرستیکه

برای قلب دو گوش است چون بنده قصد گناه و معصیت کند روح

الایمان باو گوید مکن و شیطان باو گوید بکن و چون بمقدمات

زنا اقدام کند روح ایمانی از او فرار کند و بیرون رود و اخبار

وارده در این باب بسیار است و انچه که محرر شد کافی است

تنبه و تذکر صاحبان بصیرت و طالبان سبیل طاعت و

سالکان طریق تجنب از معصیت و چنانچه جهاد نفس جهاد

اکبر و اعظم است نسبت بجهاد کفار و مشرکین ایم چنین در جهاد نفس

اعظم و اکبر و اصعب جهادی است که اسباب هوا و خواهش نفس

اماره آماده باشد مثل انکه در خانه خلوتی زنی در غایت حسن و جمال

با نهایت غنج و دلال با تو در آویزد و تمام مقتضیات شهوت

موجود و جمیع موانع مفقود در چنین هنگام اگر شخص با نفس

اماره سرکش یاغی طاغی مجاهده کند او را مقهور و منقاد ساخته

پس چنین مجاهده اعظم و اکبر و اصعب مجاهدات نفسانیه است

حاصل آنکه جهاد نفس دو قسم است یکی آنکه اسباب شهوات نفسانیه مهیا
نباشد و مقتضیات آرزوها و معاصی موجود نشود یا مقدور نباشد
یا موانع در تحقیق شهوات دنیویه موجود باشد پس اگر شخص با چنین حال
با نفس خود در مقام مجاهده باشد باین معنی که خود را آماده کند که هرگاه اسباب
تلذذات دنیویه و مقتضیات شهوات نفسانیه برایش موجود و مهیا
گردد او ترک نماید خواهش نفس را و باز دارد خود را از ارتکاب شهوات
نفسانیه بعبارة اخری کف نفس کند از جمیع لذائذ و مشتهیات بر تقدیر
امکان و وجود اسباب لذات و مقتضیات نفس و این یک مرتبه از جهاد
نفس است که انزل مرتبه اوست و یک مرتبه دیگر که اعلا و ارفع و اشرف
و امجد و اکمل و اصعب و احمز است از مرتبه اولی این است که جمیع
مقتضیات و اسباب و لوازم موجود باشد و جمیع موانع و صوارف
مفقود باشد مثل آنکه شخص از مقربین سلطان باشد جمیع لذائذ دنیویه
را واجد باشد و اسباب عیش و عشرت بنحو اتم و اوفی برایش آماده باشد
و اسباب راحت و عزت و شوکت و جلالت بنحو اکمل حاضر و
مهیا باشد و موانع مفقود باشد مع ذلک شخص برای رضای خدا و تحصیل
آخرت ترک میکند جمیع راحتها و عزتها و عشرتها و عیشهای دنیوی را

نفس

واغماض

واغماض میکند از جمیع لذتها و نعمتها و راحتها پس مرتبه این قسم از
مجاهدین اعلا و ارفع و اشرف است از مرتبه قسم اول از مجاهدین
و دو سعادتمند از ابنای خلق اولین و آخرین در مقام مجاهده با نفس
گوی سعادت را از چوگان همت علیحده از میدان مجاهده با اجتماع
جمیع مقتضیات شهوت و حصول اسباب لذت ربودند و بدین
سبب شهره آفاق شدند و این دو نفر عالیمقام یکی حضرت یوسف
علی نبینا و آله و علیه السلام بود و دیگر حضرت حر بن یزید ریاحی بود
اما کیفیت مجاهده حضرت یوسف با نفس بر کسی مخفی نیست بروایت
منهج الصادقین و زبدة التفاسیر چنین است که حضرت یوسف در سن
هفده سالگی بود که بخانه عزیز مصر آمد و سی ساله بود که ریان بن ولید
او را وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی او را رسالت داد و صد و بیست
ساله بود که متوفی شد و پس حکایت عشق بازی زلیخا با حضرت در اوایل ایام
شباب و عنفوان جوانی بود و جمیع اسباب مهیجه شهوت آماده و مهیا بود و
زلیخا هم در غایت وجاهت و نهایت آراستگی بود و بتمام محسنات جمال
آراسته و بجمیع صفات کمال پیراسته بود بنوعیکه در عصر خود نادره
دوران و در زمان خود مشهور اقران بود و کیفیت حضرت بنحو اختصار بنا

بروایة شیخ الصادقین و زبدة المحققین از انجا ثابت است که چون یوسف بخانهٔ
عزیز درآمد سلطان عشق رخت بخانهٔ زلیخا فرستاد و لشکر محبتش بتاراج
صبر و سکون او را بیغما داد و چندانکه هر روز جمال یوسف زیاده میشد
عشق زلیخا متزاید میگشت تا آنکه عشق بنهایت رسید و شوق بنهایت انجامید
تا آنکه صورت حال را با یوسف درمیان نهاد و بحیله گری میخواست
که مراد خود از یوسف حاصل کند چنانچه حق تعالی باین اشاره فرموده که وراودته
التی هو فی بیتها عن نفسه یعنی بانکه حیله گری میآمد و مرفق تا تدبیر
امر خود را نماید و بهم آمد و شد انواع حیلت و اقسام مکر و خدعه تا
مطلوب خود از یوسف حاصل کند و در این محل کتاب لآلی ابن عباس روایت
میکند که از جملهٔ مراوده او ان بود که با یوسف میگفت که چه موی نیکو
داری یوسف گفت اول چیزیکه در خاک پراکنده شود و بریزد موی من است
گفت ای یوسف چه روی نیکو داری گفت احسن الخالقین آنرا در
رحم مادر نگاشته گفت ای یوسف حسن روی تو تن مرا لاغر کرده جواب
داد که شیطان ترا باین داشته گفت ای یوسف عشق تو آتش در دلم
زده این آتش را با آب لطف بنشان فرمود ای زلیخا اگر امروز آن
بر آتش ترا زنم فردا در آتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز و باندرون
آن خانه رو و آبی بیار که بسیار تشنه ام غرض او آن بود که یوسف بان خانه

و بعضی نسخه چنین است که اول چیزیکه در آتش دوزخ بسوزد موی من است

رود و از عقب

رود و از عقب او درآید و مراد خود حاصل نماید یوسف گفت در خانهٔ
کسی رود که صاحب خانه باشد من مالک خانه نیستم گفت ای یوسف در زیاده
آن خانه بستر حریر گسترده در انجا در آی و مراد مرا حاصل کن و بعد
از این مرا در تربیهٔ اجرای مکدار گفت ای زلیخا چگونه خود را مستوجب
دوزخ گردانم و منزل آخرت از دست بدهم گفت ای یوسف آن
از این ابها ابها درگذر و با من در این خانه درآی که کسی را در
پرده راه نیست گفت خداوند من بر همه چیز آگاه است چگونه برا و
پوشیده شود گفت دست بر دل من نه تا اطمینان یابم گفت عزیز
با آن او این تربیت گفت عزیز را زهر بلتی دادم تا بمیرد و من حلیلهٔ
تو شوم گفت چگونه از عذاب و عقاب ابدی رهائی یابم و در
بعضی از روایات آمده که مراوده او با یوسف آن بود
که خود را آراسته و بر وی عرض میکرد و او را بخود دعوت میکرد
و گاهی ترغیب و گاهی ترهیب میفرمود و میگفت ای یوسف بحسن
و جمال من نظر بکن فرمود چگونه بچیزی نظر کنم که عنقریب در آن حالت
پوسیده شود گفت مشاهده و ماهی ... من نظر کن گفت چه فائده
که با خاک آمیخته گردد و چندانکه نزد یوسف بنشستی یوسف روی
بگردانیدی چون از این تدبیرات عاجز گشت شروع در حیله

مملوکم

دیگر نمود باین نوع که خانهٔ ساخت که تحت و فوق و دیوار و فرش وغیره
را المصوّر الصورت خود و یوسف که یکدیگر را تنگ در بغل گرفته بودند چون
تمام شد از یوسف التماس نمود که در این خانه در آ و ببین که چگونه تمام
نموده اند و هرگز مثل این خانه دیده یوسف بالتماس او بدان خانه در آمد
و زلیخا از عقب او روان شد و درها را بست چنانچه حق تعالی اشاره
فرمود وغلّقت الابواب و گویند آن درها هفت در بود و یوسف را
در خانه هفتم در آورده گفت ای یوسف بجهت تو این همه رنج کشیده ام
و گنج در باخته ام پیش من آ و شتاب که من ترا ام مراد مرا بده
که من از آن توام چنانچه حق تعالی باین اشاره کرد فقالت هیت لک
پس قصد یوسف کرد و یوسف پناه بحضرت اله برده قصد دفع آن کرد
چنانچه حق تعالی باین اشاره کرد قال معاذ الله پس زلیخا هرچه خواهش
مواصلت و تمنّای مخالطه میکرد یوسف امتناع می نمود تا آنکه شور عشق زلیخا
به هیجان آمد و اشتیاق مواصلت او بدرجهٔ اعلا و غایهٔ اقصی رسید
گرفته همّت گماشت در مخالطه با یوسف و گرفتن کام خود از آن والا
مقام و آن سعادت منه از همّت بلند خود در مقام مجاهده و جنگ با
نفس امّاره که مردانگی را تنگ بسته در دفع او کوشید پس بقوت نبوت
عصمت و مدد حضرت عزّت خود را نگاه داشت و آن خیانت زلیخا ...

بعضی گفته اند که هفت خانه بود در یکدیگر در هر خانه دری نشانده زلیخا همه آن درها را ببسته

با آن همه اسباب شهوت نفسانی که مهیّا شده نادیده انگاشت
چنانچه حق تعالی باین اشاره فرمود که ولقد همّت به وهمّ بها و چون
یوسف روی از زلیخا بگردانید در هر طرف که نظر انداخت شکل
خود را دید که با زلیخا دست در بغل کشیده در سقف نگریست همان
ملاحظه نمود سر در پیش انداخت فرش را همان صورت مشاهده نمود
پس در روی زلیخا نظر انداخت و تا آن روز روی زلیخا را ندیده
بود چون زلیخا این صورت را مشاهده کرد بخاطرش خطور کرد که
مگر آشنا خواهد گشت و نخل امیدش بار آور خواهد شد و در
زبدة التصانیف از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که
در آن خانه بتی بود در حین خلوت زلیخا پرده بر او کشیده بود یوسف
پرسید که در این پرده کیست گفت خدای منست گفت چرا پرده
بر او کشیدی گفت تا بر احوال ما واقف نشود و از روی او شرمنده
نشوم یوسف گفت پس من سزاوارترم از آنکه شرم کنم از خدای یگانه که
قهار است بعاصیان پس حضرت یوسف ۲ چنان مردانه با نفس اماره کوشید
که او را مقهور و مغلوب ساخت زلیخا دید که آتش شهوتی که از اسباب بسیار و

[illegible] نفس [illegible]

و مقتضیات بی شمار مشتعل بود یوسف همه این شعلها را باب خوف
خواموش نمود پس چارهٔ ندید جز آنکه با او در آویزد یوسف چون حال را
بدان منوال دید بسرعت تمام روی بکریز نهاد ~~و اینه زینه و استبقا الباب~~
بابهای بسته ~~که~~ بر روی زلیخا از پی آنحضرت روان شد چنانچه حق تعالی اشاره بان
کرده فرمود و استبقا الباب و در منهج الصادقین از کعب الاحبار
روایت کرده که چون یوسف روی بکریز نهاد بهر دریکه میرسید قفل آن
بکشاینده باز میشد و بزمین می افتاد تا آنکه بدر آخرین
رسید زلیخا باو رسید دست دراز کرده پیراهن او را چسبید و
چنان از عقب پیراهن را کشید و یوسف از پیش روی سعی در فرار
حق تعالی بان اشاره کرده ~~و~~ قدت قمیصه من دبر مؤلف گوید که حکایة
حضرت یوسف و ابتلای او و مجاهدهٔ او فی الواقع امریست بسیار صعب
مستصعب و از جهتی مهلکه ایست جسمی بنوعیکه کام نفس را بالمره
از شهد شهوات آراسته و مهیا شده شیرین نماید بلکه از ترک لذائذ
موجب نفس را باو را استحکام نماید و از جهتی محفلیکه جمیع مقتضیات شهوت
موجب و موانع آن مفقود بصد باشد بیرون رفتن بنحویکه دامن زهد کسی
بقدر ذرهٔ آلوده بلوث معصیت نشود در غایت اشکال بلکه بحسب عادت
محالست و باین بیغمبر بسی بلای مستبلا نکشته و احدی در جهتی در ربطه

ولنعم ما

قرار را بر قرار اختیار نمود

معروف که آخر زلیخا پیراهن او را از پشت سر درید چنانچه

بسیار دشوارست

بیفتاد که در حجلهٔ خلوت با دلبر مه طلعت و اجتماع اسباب شهوت
چشم از عیش و عزت پوشانیده رضای الهی را بر خواهش نفس برگزیده
مکر یک عالی همت و رفیع مرتبت یوسف مجازی کربلا فرزند دلبند
حضرت مجتبی شاه زاده اعظم حضرت قاسم که انجناب نیز رخسار ماه
الهی را بر هوای نفس اختیار نمود در حجلهٔ ناز با عروس نیکوتر از
دسماز بیه عروس به عشار و صد خندهٔ قاسم از متابعت هوای
نفس گریزان و بهوای جای باز رزم بمیدان آورده و کیفیت این
بزرگوار را در کتاب مصیبت حنف که موسوم است باشارات عرشیه فی
مصائب الحسینیه مشروحا ذکر نموده و در این جا بنحو اجمال بیان میکنیم و
میگوئیم که چون حضرت سید الشهداء دختر حنف را که نامزد حضرت قاسم بود
بجهت او عقد نمود و خیمهٔ علاحده برای ایشان بر پا کرد و دست دختر
حنف را گرفته بدست قاسم داد و از خیمه بیرون آمد پس قاسم نظر بسوی
دختر عمو نمود و تروع نمود بگریستن که ناگاه از لشکر اعدا صدای
هل من مبارز بلند شد پس حضرت قاسم دست عروس را رها کرده
خواست که از خیمه بیرون آید دختر عموی او دامن او را گرفته گفت چه اراده
داری قاسم در جواب فرمود میخواهم بجنگ دشمنان بروم که

طلب مبارز میکنند پس عروس دست زد و دامن قاسم را گرفت
و اورا مانع شد فقال لها خلّی ذیلی فان عرسنا اخّرناه الی
الآخرة یعنی دست از دامانم رها کن بدرستیکه عروسی ما بقیامت
افتاد فصاحت و ناحت وانّت من قلب حزین و دموعها
جاریة علی خدّیها یعنی عروس ناکام چون این کلام محنت انجام
را شنید صیحه زد و ناله و افغان برآورد و آه سرد از دل پر درد
برکشید و اشک بر صورت خود جاری نمود و گفت یا قاسم انت تقول
عرسنا اخّرناه الی الآخرة وفی القیمة بای شیء اعرفک وفی ای مکان
اراک یعنی ای قاسم میگوئی عروسی ما بقیامت افتاد پس در صحرای محشر بچه
علامت ترا بشناسم و در کجا ترا بیابم فمسک القاسم یده وضربها
علی ردنه وقطعها وقال یا بنت العم اعرفینی بهذه الردن المقطوعة
یعنی قاسم دست دراز کرده آستین جامهٔ خود را پاره نمود و فرمود
ای دختر عم باین آستین دریده در قیامت مرا بشناس پس قاسم
خود را از دست عروس ربوده آمد خدمت عم بزرگوار حضرت
دامن قبای قاسم را بشکل کفن پاره کرد و شمشیر خود را بکمر او
بست روانه میدان نمود آن جوان ناکام جنگ نمایانی کرده
خود را

خود را در میان لشکر انداخت واز حملات پی در پی بروایتی دویست نفر
از شجاعان و سوارکان را بجهنم فرستاد دیگر کسی جرئت میدان او نکرد تا
لشکر بترغیب و تحریص عمر بخس لعین چهار پسر ازرق ولدالزنا در مقابل آن
جناب آمده هر یک بطعمهٔ شمشیر آن جناب شدند آه از نهاد ازرق برآمد
با کمال غیظ خود متصدی محاربه گردید آن شاهزادهٔ اعظم مانند حیدر
کرار سر راه بر آن ملعون گرفته و از دو طعن نیزه میان ایشان رد و بدل
بدل شد آن ولدالزنا در غضب شد نیزهٔ اسب قاسم زد اسب در غلطید آن
جناب پیاده شد و با آن ملعون مجادله میکرد حضرت سید الشهداء چون
قاسم را پیاده دید آه از جگر کشید بیکی از یاران فرمود در باب جگر
گوشهٔ برادرم حسن را وای اسب باو برسان آن شخص مرکب حضرت را
بقاسم رسانید قاسم بچالاکی جستی نمود بر مرکب سوار شد برا ازرق
حمله نمود ست طعن نیزه دیگر میان ایشان رد و بدل شد پس ازرق لعین
تیغ کشید بر شاهزاده حمله نمود آن بزرگوار نیز شمشیر کشید مانند
جد بزرگوار خود که بحارث خیبر حمله کرد بر ازرق لعین حمله نمود جدا
را یاد کرده چنان شمشیر بر کمر آن ولدالزنا انداخت که مانند خیار

تر بدونیم نمود و حضرت بر اسب ان لعین سوار شد و لجام اسب عم
بزرگوار حضرت را بدست گرفته روانه خدمت عم بزرگوار حضرت شد
و جایزه برای این فتح نمایان از حضرت خواست عرض کرد یا عماه
العطش العطش حضرت از گرفت خجلت و تشنه شرمسار گردیده است
و فرمود ای جان عم نزدیک شد که از دست جد بزرگوار کوثر
سیراب شوی بروایتی انگشتری خود را در دهان قاسم گذاشت ۲
پس قاسم مراجعت بمعرکه رزم نمود/ بخیمه آورد فلما قرب من الخیمه سمع
انین الام و العروس یعنی چون نزدیک خیام حرم رسید آواز ناله
مادر و عروس مأیوس را شنید پس قاسم صدا بگریه بلند نمود مادر
و عروس صدای او را شنیدند سراسیمه از خیمه بیرون دویدند
و در دست و پای قاسم افتادند آغاز نوحه و گریه نمودند پس قاسم
ساعتی در پیش ایشان ایستاد گاهی مادر و عروس نظر بر او میکردند
و او را مضطر حال باختن میدیدند اشک از دیده میباریدند و گاهی
قاسم نظر بعروس میکرد آه حسرت او را میدید چون آثار حزن از بد
و گاهی نظر بمادر غمدیده میکرد و اضطراب او را میدید از سوز دل
مینالید و گاهی نظر به بیکسی عم خود می نمود میگریست و بیطاقت

میشد و دست از مادر و عروس برکشید پس ایشان را وصیت بصبر و شکیبائی
نمود و فرمود همچنانکه شما را بر هجران من طاقت نیست مرا هم بر هجران شما
قوت نیست اما چکنم که عم بزرگوار من بیکس و تنها است پس وداع
میکنم شما را وداع بازپسین و وعده ملاقات ما و شما در روز
قیامت در خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و جدم حسن مجتبی است
پس عنان مرکب جانب میدان گردانید و اما کیفیت حضرت حر
بن یزید ریاحی و مجاهده او با نفس سرکش یاغی طاغی بسیار محل تعجب و حیرت
است و غالب شدن او بر نفس کار بسیار بزرگ زیرا که حر مردی بود از
بزرگان و اعیان کوفه و بسیار مقرب بود در پیش عبیدالله ملعون و از
سرداران نامی و از شجاعان معروف و مشهور بود و چنان مقرب بود در
پیش ابن زیاد و محل اعتماد و اطمینان او بود که او را مقدمة الجیش لشکر خود
قرار داده اول سرداری که از کوفه بیرون کرد برای گرفتن حضرت
حر بود که او را سردار هزار سوار نموده روانه نمود که در هر جا که حضرت
برسد کار بر او تنگ بکند در همان مکان او را فرود بیاورد چنانچه

در مجالس و بحار و محرق و لهوف روایت کرده‌اند که چون حضرت سید الشهدا علیه السلام
در منزل اشراف بفراست علم امامت فهمید که فردا در عین حرارت و گرما
جمعی از اشقیا وارد می‌شوند که سر راه بر آنجناب بگیرند همه تشنه اند
لهذا حضرت در وقت سحر هنگام بار کردن به یاران و جوانان امر فرمود که
آب بسیار بردارید مشکها و راویه‌ها را پر کنید و هر قدر می‌توانید آب
بر شتران بار کنید شاید که فردا جماعت بسیاری که همه تشنه
باشند بیایند بر ما وارد می‌شوند لهذا از آب بار بسیار روانه شدند
چون زوال شد یکی از اصحاب فریاد نمود الله اکبر حضرت فرمود چرا
تکبیر گفتی عرض کرد که سر درختان خرما ظاهر شد جمعی عرض نمودند که در
اینجا هرگز درخت خرما ندیده بودیم حضرت فرمود ملاحظه نمائید عرض کردند
سر نیزه‌ها و گوش اسبان است حضرت فرمود من نیز چنین [illegible] آیا در این نزدیکی
قریه‌ای هست که ما خود را بآنجانب رسانیم بعضی عرض کردند در جانب یسار
فلان قریه است پس آنجناب فرمودند چون مخالفین [illegible] انعطاف نمودند
ایشان نیز از راه منحرف شدند بتعاقب سپاه حضرت بسرعت نمودند که
گوید ملاحظه نمودم [illegible] اکر نیزه‌های ایشان مانند بادشاه مگسها و علمهای ایشان
مانند

مانند پر زنان پیوسته بسرعت می‌آمدند که سبقت بگیرند بآنجناب حضرت را از
قریه لکن حضرت فرود آمدند و خیمها نصب نمودند که حر با هزار سوار در عین شدت گرما
در مقابل حضرت ایستادند آنجناب با اصحاب خود عمامه‌ها بر سر و شمشیرها حمایل
نمودند بمقتضای صفات رحمانی خود بعد از آنکه مشاهده آثار عطش شدید نمودند از
آن کافران و حیوانات ایشان فرمودند آب بدهید این قوم را و رشفوا
الخیول ترشیفا یعنی آب بدهید حیوانات ایشان را بمقداری که سیراب شوند
پس اصحاب در مقام مهمان نوازی حسب الامر آن مظهر رحمت حق تعالی که شامل حال
دوست و دشمن است طشتها و ظرفها را پر آب کردند آن لشکر شقاوت اثر را
سیراب کردند و آنجناب خود نیز بنفس شریف متوجه سقایه شدند بعد نزد اسبان
می‌بردند فاذا عب فیه ثلاثا او اربعا او خمسا عزلت عنه و سقی
آخر یعنی چنانچه قاعده حیوانات است که یکدفعه آب می‌آشامند سر بالا می‌کنند
تا سه دفعه یا چهار دفعه یا پنج دفعه که سر بر می‌داشتند می‌فهمیدند که سیراب شده
آن سپاه و پس اسب دیگر را آب می‌دادند بهمین نحو تا همه اسبان و دواب ایشان سیراب
شدند علی بن طعان گوید من در آخر لشکر حر بودم چون آن امام عالی مقام بنظر مرحمت
تشنگی مرا دید فرمود بخوابان شتر خود را و از راویه آب بخور پس من اراده آب
می‌خوردم آب می‌ریخت از ظرفیکه بر شتران [illegible] دید که من در [illegible] نمی‌توانم

از در روح

از ظرف آب بخورم فرمود دهن راویه را درست بکن تا بتوانی آب بخوری
ندانستم چه حکم بلیغی لام جرم خود بنفس شریف برخواست و دهن خیک را
بجانب بیرون بر گردانید پس من خوردم تا سیراب شدم مؤلف گوید که
در این سقایه حضرت بان کفار اشارات چندی است که قلوب اشتیاق
را آتش میزند اول آنکه تنبیه کند که آب دادن عملیست که نباید از
۲ احدی دریغ داشت خواه کافر باشد یا مسلمان دوست باشد یا دشمن
انسان باشد یا حیوان چنانچه اخبار بسیاری در ترغیب و تحریص سقایه
وارد شده چنانچه در مناهج در باب استحباب صدقه روایه میکنند
از طلحة بن زید از ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام
اول ما یبدء به فی الآخرة صدقة الماء اول چیزیکه در قیامت
جزا و ثواب داده میشود صدقه است و ایضا در آن کتاب از
مسمع از ابی عبد الله علیه السلام روایه میکند که فرمود افضل الصدقة
ابراد کبد حرّا یعنی بالاترین صدقه خنک کردن جگر تشنه است
و ایضا در آن کتاب از معویة بن عمار روایه میکند که فرمود من سقی
الماء فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة و من سقی
الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن احیی نفسا و من احیی

نفسا

و من سقی کبداً حرّا

نفسا فکانما احیی الناس جمیعا یعنی کسیکه آب دهد در مکانیکه
آب یافت شود مانند کنار نهر و لب دریا و سر چاه مثل است اجر او
و ثواب کسیکه بنده آزاد کرده باشد و کسیکه آب دهد در جائیکه آب
یافت نشود چنین جای باشد آب پس اجر او مثل اجر کسیکه احیای
نفسی کرده باشد و کسیکه احیای یک نفس کرده باشد مثل آنست که احیای نفوس
خلایق کرده باشد و ایضا در آن کتاب روایه میکند از ضریس از عبد
الملک از ابی جعفر علیه السلام که فرمود ان الله تعالی یحب ابراد کبد
حرّا فی بهیمة او غیرها اظله الله یوم لا ظل الا ظله
یعنی حقتعالی دوست دارد سرد کردن و خنک نمودن جگر تشنه را
و کسیکه تشنه جگری را آب دهد خواه از جنس انسان باشد یا غیر حیوان
خداوند عالم اورا ~~[illegible]~~ در زیر سایه رحمت خود نگاه دارد
در روزیکه سایه نیست مگر سایه رحمت او و ایضا در ارشاد
القلوب از امیر مؤمنان علیه السلام روایه میکند که فرمود قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان افضل الاعمال عند الله
عز و جل ابراد الاکباد الحارة و اشباع الاکباد الجایعة
والذی نفس محمد بیده لا یؤمن بی عبد یبیت شبعان

واخوه او وقال جاره المسلم جائعاً پیغمبر رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که بهترین عملها در نزد حق تعالی خنک کردن جگرهای تشنه است
و سیر نمودن جگرهای گرسنه است قسم بآنکسیکه جان محمد در دست اوست
ایمان نیاورده بمن بنده که شب را روز کند در حالیکه سیر باشد و حال
آنکه برادر ایمانی او گرسنه باشد یا آنکه فرمود همسایه مسلمان او گرسنه باشد
و اخبار در این باب بسیار است که دلالت میکنند باطلاق و عموم خود
بر فضیلت و ثواب سقایت نسبت بهر ذی روحی خواه انسان باشد یا حیوان
باشد کافر یا مسلمان بلکه پس آب دادن حضرت سید الشهداء علیه السلام
بآن کفار و زنادقه و اولاد زنا برای ادراک چنین ثواب عظیم
و تحصیل چنین درجه رفیعه بود دویم آنکه تنبه کنند برا اینکه وجود
ایشان از پرتو وجود من است و حیوة ایشان از مرحمت و الطاف
من است زیراکه بمقتضای و من الماء کل شیء حی چنانچه بحسب ظاهر این
کفار از شدت حرارت و کثرت تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده بودند از
آب مرحمت خود ایشان را زنده نمودم و از هلاکت نجات دادم
هم چنین در باطن در عالم ایجاد وجود ایشان از وجود من موجود
شده پس بلسان حال فرمود که ای گروه هیچکه مهیا شده اید برای کشتن من چنانچه
در عالم ظاهر حق حیوة بر شما دارم هم چنین در باطن حق حیوة بر شما دارم

پس باید

پس باید همه مطیع و منقاد من باشید و سر از کمند طاعت من در نیاورید
و با من طغیان ننمائید که حق من بر شما عظیم است سیم آنکه تنبیه کند
بر آنکه بر هر میزبانی لازم است که تهیه و تدارک مهمانان را قبل از ورود
داشته باشد و اسباب ضیافت را از پیش مهیا سازد تا آنکه بمحض ورود
مهمانان در مقام پذیرائی بر آید و بر اعزاز و اکرام ایشان بیفزاید ای
لیو که شب قبل در منزل اشراف تهیه مهمانان نوازی را گرفته و مایه حیوة
ایشان که آب باشد اماله فرمود تا آنکه در فردا در شدت گرمی هوا هر یک را
از سرچشمه مرحمت سیراب کند حتی حیوانات ایشان را هم سیراب نمود
تا آنکه بمقتضای الانسان عبید الاحسان شاید آن گروه این معنی عظمی را
در نظر داشته یکوقتی در مقام تلافی بر آیند آه آه نمیدانم از تلافی آن

عجب تلافی کردند

تشکر بگویم یا از تلافی ایشان اما آن گروه بیحیا چندین مرتبه
تلافی کردند مرتبه اول برای احراق قلوب دوستان بیان میکنیم

بروایة مجالس المتقین در ذیل مجلس اول

یکی وقتی بود که آن مظلوم با ندای یا اللّه یا اللّه و شمر لعین با پای چکمه بر سینه
او نشسته و زبان خود را از تشنگی میخائید و از روی امتحان میفرمود
از شمر قطره آب بمن بده آن شقی در جواب میگفت انك تزعم
ان اباك ساقی الکوثر والله قطره آب بتو نمیدهم حتی تذوق

حکیم دوم دفتر بود که اسیران آل محمد صلی الله علیه واله را بر شتران
برهنه سوار در آفتاب گرم در راه شام بیکی از منازل بحاکم آن بلد
اعلام ورود سپاه مخالف با سرهای مطهره و اسیران آل محمد صلی الله
علیه واله نمود با اعلام کفر و ساز و نقاره شادیانه و آب
و علف و طعام باستقبال ایشان زدند و آب و طعام بسپاه کفر
و سپاهیان ایشان میدادند و زیادتی آب را که از اسبان ماند بزیر و
می‌بخشیدند و باقی اسیران و اطفال تشنه نمیدادند آه آه از
قساوت قلب اشقیا با آن مرحمت آن بزرگوار که قبل از ورود آن
کافران آب را از منزل اشراف بجهت اشقیا مهیا بفرمود
اما اشقیای نانجیب اشقیا پس در مقام تلافی کاری کردند که قلب مبارک
جد و پدر و مادر و برادر آن بزرگوار را مجروح نمودند برای خواهش پسر سعد
و انفاذ حکم پسر زیاد بدن مجروح و سینهٔ پاک پاک آن مظلوم را از سم اسبها
بریده خرد و درهم شکسته و استخوانهای پهلوی مبارکش را ریزه ریزه نمودند
چنانچه حضرت الجناب در مقام شکایت میفرماید و بحر دالحیل بعد القتل
عمدا سحقونی حاصل آنکه حر سر راه بر حضرت گرفت و نگذاشت که
حضرت بمدینه مراجعت کنند همینقسم با حضرت بود تا آنکه حضرت
وارد کربلا شدند خیمه بر پا کرد حر در مقابل حضرت بود تا آنکه ضربه بسیار زیاد

البته

رسیده نداری که جنگ کرفته لشکر یزید هم بعد از آن تا آنکه آن مجرا بیرون لشکر
عمر و حر در سپاه آن مرتد در جای مرد از هزار سوار لعین در کمین افتاد
بعد تا آنکه روز عاشورا رسید در این مدت حر در شب و روز با نفس خود
در مجاهده بود نفس اماره او را بر آن میداشت که او را بخواهش نفسانی خود
و اغوای شیطان در جنگ با حضرت که حلاوت و عزت و شوکت و حشمت و
بزرگی دنیا را از دست بده و راحت و عیش و عشرت را بر خود حرام
مکن برای ترک جنگ و ملک موکل بر گوشهٔ قلب او در گوش قلب او میخواند
که ای حر لذائذ دنیا و جلالت و راحت و عیش و عشرت و شوکت و جلالت
و بزرگی او پاینده و برقرار نیست و دوامی ندارد و عذاب جاوید آخرة
انتهائی ندارد البته از کرده خود نادم شو و رو به بارگاه حسینی آور و دست
از حرکات ناشایسته خود بردار و در یاری محمود ماغ فرا در راه او ببند
نما و خود را از صدای شیاطین ببند و از نعمتهای غیر متناهیه البته متنعم
در غرفات بهشت سلطنت نما پس حر در این چندین شبانه روز در این
مجاهده بود تا آنکه در روز عاشورا وقتیکه صفوف طرفین آراسته شد در حالتی
که حر در لشکر کفار مهیای جنگ با آن بزرگوار بود در باطن مشغول مجاهده
با نفس اماره بود و دل ما بین یاری آن امام مظلوم بود تا آنکه تأیید حق تعالی

بقضا و قدر الهی هم بر روح منه شاید که ملحق او شد نفس سرکش را مغلوب و مقهور
نموده دست از آن کفار برداشته رو بآن بزرگوار آورده چنانچه بروایة
محرق القلوب و ابرار و بحار و لهوف چون صفوف حرب از طرفین
آراسته شد حر نزد ابن سعد آمد گفت ایعمر تو با این مرد جنگ خواهی کرد
گفت بلی جنگی که سرها بر سر آن شود دستها از بدن پرد حر گفت فردا در
جواب رسول خدا را چه جواب خواهی داد عمر گفت اگر اختیار با من بودی قول او را
قبول میکردم ولیکن امیر شما راضی نمیشود پس حر از وی اعراض کرد بکنار خیمه آمد
و به بهانه آب دادن از لشکرگاه بیرون رفت متوجه لشکر حضرت
شد لشکرها بگمان آنکه بجنگ آنجناب میرود لرزه بر اندام حر افتاده
مانند بید بر خود میلرزید و دل در برش میطپید بنحویکه هر کس در پهلوی او
بود آواز او را میشنید مهاجر بن اوس باو رسید چون حال او را
مشاهده کرد گفت ای حر در هیچ معرکه خائف و هراسان نبودی ترا
از جمله شجاعان نامدار و دلاوران روزگار میدانستم این چه حالت است در تو
مشاهده میکنم حر گفت ای برادر مرا خوف نیست ولیکن خود را در میان
دوزخ و بهشت می بینم و متفکرم که امر من بکجا خواهد رسید ناگاه
نعره برکشید که بهشت را اختیار کردم پس تازیانه بر مرکب زد و مرکب را بجانب
تاخت و نزد امام حسین علیه السلام آمد پیاده شد و دست بر سر نهاد و پای [?]
آنحضرت را بوسه داد و روی بسم مرکب حضرت بگذاشت و گفت

یابن رسول الله التوبة التوبة منم که ابتدا سر راه بر تو گرفتم و
نگذاشتم برگردی و دلهای دوستان ترا ترسانیدم و لیکن نمیدانستم
که این کافران با شما چنین خواهند کرد و چون طغیان ایشان
بر من ظاهر شد بخدمت شما آمدم آیا توبه من قبول درگاه احدیت
خواهد شد و جناب شما از کردارم عفو خواهید فرمود و از تقصیرات
من خواهید گذشت حضرت هم چنانکه سوار بود دست مبارک خود را
بر سر و روی حر مالید و گفت توبه تو قبول است و من ترا [?]
و از تو راضی شدم خدا از تو راضی باشد پس حر عرض کرد یابن رسول الله
در این شب پدر خود را در خواب دیدم که به نزد من آمد و گفت
ای فرزند در این روزها بکجا رفته بودی گفتم رفته بودم سر راه بر امام
حسین علیه السلام گرفتم پدرم فریاد برکشید گفت واویلاه از تو ای پسر ترا
با فرزند رسول الله چکار است اگر میخواهی در عذاب جهنم مخلد
باشی با آنجناب جنگ کن و اگر میخواهی رسول خدا در قیامت
شفیع تو باشد و در بهشت جاوید همسایه پیغمبر باشی برو یاری
آن بزرگوار کن و با دشمنان او جهاد نما اما چون مصعب برادر
حر دید که برادرش آخرت را بر دنیا اختیار کرد و برگزید

او نیز اسب برانگیخت و به نزد حر آمد گفت ای برادر خضر راه و فتح شد و
منم ام با تو موافقت کنم و در توبه کوشم و بخدمت امام حسین علیه السلام
آمدم تا فردا هر دو گواه یکدیگر باشیم و با هم از شفاعت پیغمبر داخل
بهشت شویم حر برادر را به نزد ساقی کوثر آورد و حضرت با او
ملاطفت فرمود و نوید نعیم جاوید به او داد پس حر عرض کرد یا ابن
رسول الله مرا اجازت ده که ابتدا من بحرب این کافران روم
حضرت فرمود ای حر تو مهمان مائی صبر کن تا دیگران مبادرت بحرب
کنند حر گفت یا ابن رسول الله اول کسیکه سر راه بر تو گرفت من
بودم میخواهم اول کسیکه یاری تو کند و با دشمنان تو محاربه نماید
من باشم و مبالغهٔ بسیاری در این باب کرد تا حضرت ویرا مرخص کرد
و خوشحال شده مرکب را بجولان در آورده بمیدان کارزار آمد و او
شجاعی بود نامدار که او را در کارزار با هزار سوار برابر داشتندی و
در معارک بسی رایت فتح و ظفر بر افراشتی چون به نزدیک
لشکر مخالف رسید فریاد کشید که ای اهل کوفه مادران
شما در عزای شما نشینند فرزند رسول خدا را به نزد خود طلبیدید
و شمشیرها بر روی او کشیدید و آب فرات را که یهود و نصاری
از آن می‌آشامند از آنجناب منع کردید عیبناکم در روز قیامت شما

جواب

جواب پیغمبر را چگونه خواهید داد خدا شما را از تشنگی نجات ندهد در روز قیامت
اما عمر سعد ملعون چون دید حر علیه ما آمده بیاری امام حسین علیه السلام
مضطرب شد و لرزان گردید صفوان بن حنظله را طلبید و او نیز
از مشاهیر شجاعان بود گفت برو حر را نصیحت کن و او را از یاری
امام حسین علیه السلام منحرف گردان اگر قبول نکند ویرا بقتل برسان
صفوان در برابر حر آمد گفت ای حر از عقل تو بعید است که دست از
یزید برداری و روی با امام حسین علیه السلام آوری حر گفت وای بر تو
ای غافل از خدا بیخبر یزید مردیست فاسق و فاجر و امام حسین
علیه السلام فرزند سید انبیاء و بندهٔ شایستهٔ خدا است تزویج
مادر او در ایشان شده و جبرئیل گهوارهٔ او را جنبانیده و محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله او را ریحانهٔ خود نامیده کجا روا است که کسی دست
از چنین کسی بردارد و روی به ولد زنا آورد و تو ملعون هم
این را میدانی و لیکن حب دنیا دیدهٔ بصیرت ترا پوشیده حق را
انکار میکنی صفوان چون این سخن را از حر شنید در غضب شد نیزه
حواله سینهٔ حر کرد و حر تیره بر نیزهٔ وی افکنده نیزهٔ او را بیک

ساخت و فضا را پا دلخو و به سنان نیزه او را از صدر زین ربود و بر
سر دست آورده و بر ابلند کرد بنحویکه تمام لشکر طرفین او را دیدند
آنگاه بر زمینش زد بنحویکه استخوانهایش یعنی ریزه ریزه شد خروش
و فغان از هر دو لشکر بر آمد اما صفوان راسته برادر ابو جهل چون حال
برادر خود را چنان دیدند هر سه یکبار بر حر حمله کردند حر نام از حضرت
پروردگار را بعظمت یاد کرد و مرکب را بجولان آورده و نعره از
جگر کشید کمر یکی را گرفت از صدر زین او را ربوده چنان بر
زمینش زد که گردنش شکست و دیگری را تیغ بر فرقش زد مانند
خیار تر بدو پاره کرد و دیگری روی بهزیمت نهاد حر از عقب وی
مرکب تاخت و چنان نیزه بر پشتش زد که سر سنان از سینه او
بیرون آمد از اسب در گردید جان بمالک دوزخ سپرد پس حر روی
بجانب حضرت کرد عرض کرد یابن رسول الله ارضیت عنی یعنی آیا
از من راضی شدی حضرت فرمود نعم وانت حر کما سمتک امک یعنی
آری از تو راضیم و تو آزادی چنانکه مادر تو ترا نام نهاد در روز
قیامت از آتش جهنم آزادی پس حر رو بعبیدالله نهاد و خود را بر قلب لشکر زد
بیک حمله چهل نفر از آن کافران را بر خاک افکند و بهر طرف رو آورد
از کشته

از کشته پشته ساخت و بهر جانب متوجه شد سواره و پیاده از پیش او گریختی و
بسی از شجاعان و ابطال معرکه کارزار را بر خاک مذلت انداخت آخر الامر در
اسب او را پی کردند ولاور باقوت پیاده جنگ میکرد و بضرب شمشیر آن قوم نابکار
را بر خاک هلاک می انداخت چون حضرت حر را پیاده دید که در دریای حرب
غوطه ور گردید یکی از یاران خود فرمود حر را دریاب و مرکبی بوی برسان
آن شخص مرکب تند رو بحر رسانید حر سوار شد و بر جماعتی که بر گرد
وی در آمده حمله کرد جمعی را بقتل رسانید و برخی را متفرق ساخت و آواز
کرد که بجانب حضرت آید ما تعرض ندادکه یا حر این تذهب ای حر کجا میروی
حوران منتظر قدوم تو اند حر که این آواز شنید روی بجانب حضرت کرد عرض
کرد یا بن رسول الله بحضرت [بجدت] میروم هیچ پیغامی داری که بوی رسانم
گریه نه فرمود ای حر دل خوش باش که ما هم از عقب رسیدیم در آن وقت
خروش از یاوران حضرت بر آمد و صدای گریه و زاری اهلبیت بلند شد
پس حر خود را بر لشکر مخالف زد و آنقدر جنگ کرد که نیزه او ریزه ریزه شد
تیغ شمشیر از نیام بر کشید و در دریای حرب غوطه ور گردید و بر فرق هر که
زد چون خیار تر بدو نیم کرد گاهی حمله بر میمنه میکرد گاهی رو بمیسره میاورد
گاهی بر قلب لشکر مخالف میزد آنگاه لشکر مخالف از جا حرکت کردند یکبار

روبان نامدار آوردند گرداگرد ورا فرا گرفته و از هر طرف زخم بر
او میزدند و آن جوان نامدار میزد و میکشت و می جوشید و می خروشید
تا آنکه ملعونی نیزه بر سینه او زد که سینه او را شکافت و خون از او جاری
شد و از ضرب آن نیزه از اسب در غلطید و فریاد برآورد که یا ابن
رسول الله ادرکنی حضرت مرکب برانگیخت و لشکر را از هم متفرق
ساخت و حر را از میان اشقیا ربود و به نزد اصحاب خود آورد و هنوز
رمقی از حیوة او باقی بود و خون از رگهای او میریخت حضرت سر او را
در کنار خود گرفت با آستین مرحمت غبار از رخسار وی پاک میکرد و
میفرمود وَلَنِعمَ الحُرُّ حُرُّ ابن ریاحی صبور عند مختلف الرماح
یعنی خوشا بحال تو ای حر ریاحی که چون شیر دلاوری در وقتی که نیزه ها بجنبش و
حرکت آیند ولنعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح
خوشا بحال حر در هنگامیکه حسین را ندا داد و به نزد وی آمد و جان خود را در راه
او نثار کرد فیا رب اضفه فی الجنان وزوجه مع الحور الملاح
ای پروردگار عالم مهمانی کن او را در بهشت و حوریان ملیح نیکو منظر را
به تزویج در او آور در این اشعار اختلاف است در محرق القلوب نسبت
بحضرت سید الشهدا علیه السلام داده و در بحار این اشعار را نسبت داد

که بعض

که بعض از اصحاب حضرت انشا کرده و ایضا در بحار مذکور است که
گفته اند پدر او علی بن الحسین یعنی علی اکبر علیه السلام در مرثیه حر انشا
فرمود و ابی مخنف در مقتل خود نقل میکند که حضرت سید الشهدا علیه
السلام در مرثیه حر این اشعار را انشا فرمود لنعم الحر حر بنی ریاحی
صبور عند مشتبک الرماح ونعم الحر فی رهج المنایا
اذ الابطال تخطر بالصفاح ونعم الحر اذ واسی حسینا
فجاد بنفسه عند الصیاح خوشا بحال حر هنگامیکه مواسات کرد
با حسین و جان خود را نثار قدم او نمود در هنگامیکه او را ندا میکرد
لقد فاز الذی نصروا حسینا وفازوا بالهدایة والفلاح
بتحقیق که رستگار شد آنانکه یاری کردند حسین را و فائز شدند بنعمت های
ابدی بسبب هدایت و رستگاری پس بروایت محرق حر دید باز کرد بر خود
را در کنار حضرت دید تبسم کرد و عرض نمود یا ابن رسول الله از من راضی شدی
حضرت فرمود ام چنانکه من از تو راضی شدم خدا از تو راضی باد و پس جان
بجان آفرین تسلیم نمود اما چون مصعب برادر حر دید که برادرش بدرجه
شهادت رسید بخدمت حضرت آمد و رخصت جنگ طلبید عبید الله کارزار
رفته داد مردانگی داد تا شربت شهادت نوشید و بملاقات برادر خود رسید

[illegible]

دخوشا بحال حر در هنگام
بازیدن مرکبها زیراکه مرد
شجاع دلیر باز میدارد
خود را و حفظ میکند نفس
خود را از ضرب شمشیر ابدا از

اما حر را پسری بود علی نام و غلامی بود غرّة نام که در میان لشکر مخالف بودند
چون پسر دید که پدر و عمش شهید شدند بی طاقت شده با غلام مرکب تاخت
خود را نزد حضرت رسانیدند و علی بن حر از مرکب فرود آمد اوّل رکاب
حضرت را بوسید بعد از آن نزد نعش پدر آمد و روی بر روی پدر می‌مالید
و زار زار می‌گریست و می‌گفت ای پدر خوشا بحال تو که جان خود را در راه
فرزند رسول خدا در باختی حضرت سید الشهدا علیه السلام فرمود ای فرزند
کیستی علی برخواست زمین ادب بوسید عرض کرد منم پسر حر که در راه
تو جان نثار کرد من نیز آمدم که در خدمت تو جان فدا کنم می‌خواهم که مرا
اجازت دهی تا بمیدان رفته و از شربتی که پدرم نوشید من نیز بنوشم
حضرت فرمود ای علی پدرت در راه من جان نثار کرد و او را خلفی که
از وی یادگار بماند ضرورت با وجود آنکه تو کودکی و مهمان مائی علی
گفت یا ابن رسول الله شهادت در راه تو بهتر از زندگانی دنیا است
می‌خواهم مرا اجازت دهی چندان بسیار مبالغه نمود حضرت وی را دعا کرد
و اذن جهاد داد علی مرکب را بجولان در آورده بمیدان کارزار در
آمد و هر که در برابر او می‌آمد بر خاک مذلّتش می‌افکند و بسیاری را
از صدر زین در ربوده بر زمین افکنده هلاک کرد حضرت سید الشهدا
بآواز بلند بر او دعا کرد و تحسین می‌نمود و جنگی داد مردانگی داد که اصحاب

جرئت مبارزت او نکرد آخر الامر لشکر شقاوت اثر بیکبار هجوم آوردند
و او را در میان گرفته و شربت ناگوار مرگ چشانیدند و به پدر و عمش رسانیدند
اما غلام چون دید خواجه و خواجه زاده هر دو شهید شدند بی‌طاقت شده
و دلش از مفارقت ایشان بدرد آمد از دیده‌ها سرشک حسرت فرو بارید
عنان اختیار از دست داده بدون طلب اجازه از حضرت روی بمیدان
نهاد و جمعی از آن کافران را بقتل رسانید پس به نزد حضرت آمد
و زمین ادب را بوسید و گفت یا ابن رسول الله مرا بکرم خود معذور
دار که گستاخی کردم و بدون اجازهٔ شما بمیدان رفتم اما در فراق
آقا و آقا زاده خود سوخته بودم و طاقت از من سلب شده حال مرا
مرخص فرمائید که بمیدان روم و جان خود را نثار قدم مبارک شما نمایم
و فردا بر همه بندگان مفاخرت نمایم حضرت او را دعا کرد و اذن
داد آن غلام با غایت فرح و نشاط بمیدان آمد و جنگ نمایانی کرد
جمعی را بجهنم فرستاد تا آنکه شربت شهادت نوشید و به آقایان خود ملحق گردید
الا لعنة الله علی القوم الظالمین من الاولین و الآخرین الی یوم الدین
مجلس ۳۰ چون رشتهٔ کلام در بیان واجبات بود که اهم ترک آنها گناهان کبیره است پس
۷ می‌گوئیم که هفتم از واجباتیکه اهم ترک آنها معصیه کبیره است امر بمعروف

و نهی از منکر سست و آن از مهلکات است و ضرر آن عام و شامل
آن تام است زیرا که اگر بساط امر بمعروف و نهی از منکر پیچیده شود و
آن هرچند که آیات نبوّت از میان مردم برطرف و احکام دین و ملّت
ضایع و تلف میگردد و جهل و نادانی عالم گیر میگردد و ضلالت و گمراهی
ظاهر میشود و آثار شریعت حق تعالی فراموش و چراغ آیین محمد مصطفی صلّی الله
علیه و آله خاموش فتنه و فساد شایع و ولایات و اهل آنها تابع
و ضایع میگردد و از این جهت است که می‌بینی و میشنوی که در هر روزگار
که قوی النفس و دین داری که حکم او نافذ و جاری بود از علماء صاحب
دیانت یا امراء صاحب سعادت از پی این کار دامن همّت بر میان
زد و در راه دین و آیین از ملامت و سرزنش مردمان اندیشه
نکرد پس خلق آن زمان و ابنای آن روزگار از صغار و کبار بطاعات
و مبرّات راغب و تحصیل علم و عمل را طالب شدند و ابواب برکات از
آسمان نازل و خیر دنیا و آخرت ایشان را حاصل شد و در هر عصر و زمانی   بر آن شان
که عالم عاملی یا سلطان عادلی بر این امر خطیر همّت نگماشت و این
کار عظیم را سهل انگاشت مانند علمای این زمان و امرای این اوان
پس امر مردم یکسره فاسد و بازار علم و عمل بالمرّة کاسد گشته
مردم بلهو و لعب مشغول و عمر خود را همه بعیش و طرب معمول دارند   پیوسته

خدا

خدا و فکر روز جزا را فراموش و از بادهٔ معاصی مست و مدهوش گشته اند
و بدین سبب در آیات و اخبار مذمّت بسیار بر ترک امر بمعروف   در ترویج بلد بشمار
و نهی از منکر شده چنانچه در سورهٔ مائده میفرماید لولا ینهاهم الربّانیّون
والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا
یصنعون حاصل معنی آیهٔ وافی هدایه آنکه چرا نهی نمیکنند علماء دانایان
ایشان را از گفتار گناه و خوردن حرام هر آینه بد کاری است آنچه میکنند
و در سورهٔ مبارکهٔ توبه میفرماید فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة
لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلّهم
یحذرون حاصل معنی آنکه چرا بیرون نروند از هر جمع کثیر از ایشان گروهی
تا طلب دانش کنند در دین و چون دانشمند شده عالم شوند و تحصیل علم نمودند
باید که بیم کنند فقهاء و بترسانند علماء قوم خود را زمانیکه مراجعت کنند
و برگشته بسوی قوم خود تا آنکه اهل قبیلهٔ ایشان حذر نمایند از آنچه بعلم گفته میشوند
از این پس این آیهٔ شریفه دال است که باید غایت سعی و معظم غرض ایشان از
تفقه ارشاد قوم باشد پس باید غرض متعلمان در فقه مقامات خود شان
باشد و اقامهٔ غیر نه آنکه مقصود ترفّع بر مردمان و اشتهار در بلاد
نبوده باشد مانند متعلمان این زمان که با زحمت بسیار در غربت میروند و تحصیل میکنند

جنین را جهت کونه که ترک امر بمعروف و نهی از منکر را فراموش میکنند و در این
اعصار خیلی ترک شده که معروف در بینش اهالی منکر و منکر معروف گردیده
یا صاحب الزمان بظهورت شتاب کن عالم زدت رفت تو بادرا کابکن
و در سوره مبارکه تحریم میفرماید یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم
نارا و قودها الناس و الحجارة حاصلش آنکه ای کسانیکه ایمان آورده اید
نگاه دارید نفسهای خود را از معاصی و اتباع شهوات و صبر بر فعل طاعات
و عبادات و حفظ کنید و نگاه دارید اهالی خود را از زنان و فرزندان
و خادمان بتعلیم واجبات و نصایح و تادیبات از آتشیکه افروزنده
آن مردمان از کفار جن و انس و سنگ کبریت باشد پس است برای
اقدام بر امر بمعروف و ترک از نهی از منکر همین آیه شریفه و این کسانیکه
یکسره ترک کرده اند گو یا این آیه را در قرآن نمی خوانند چه بسیار سخت است کار
این اشخاص که ترک این امر عظیم نموده در صحیح الکافی در وقتی این آیه
روایت میکند که ان اشد الناس عذابا یوم القیمة من جهل اهله
یعنی سخت ترین عذاب در روز قیامت کسی باشد که اهل و عیال او جاهل
باشند یعنی ایشان را تعلیم بعلوم دینیه نکند که در بادیه جهالت باشند
و ایضا در آن کتاب روایت میکند که چنین مومن از معاصی پرهیزد و
بواجبات عمل نماید و اهالی خود را از معاصی باز دارد و ایشان را بر طاعات

وعبادات

و عبادات تحریص نماید در قیامت بآن مؤمن گویند جزاک الله من قیم عنا
خیرا کنت تعلمنا و تامرنا و تنهینا فنجیت نفسک و نجیتنا
فساق بأجمعهم الی الجنة یعنی خدا ترا از ما جزای خیر دهد که در دنیا تعلیم ما
دادی و بمامورات ما را امر نمودی و از منهیات ما را نهی کردی و بسبب آن
برهانیدی خود را و ما را از عذاب این روز پس او با جمیع اهل و عیال
خود متوجه بهشت شوند و بنعیم ابدی و سعادت سرمدی فائز شوند
و اگر تعلیم اهالی خود نکرده باشد روز قیامت باو گویند لا جزاک الله من
قیم عنا خیرا لا تعلمنا و لا تامرنا و لا تنهینا اهلکت نفسک
و اهلکتنا فساق بأجمعهم الی النار یعنی خدا ترا از جانب ما
خیر ندهد ما را تعلیم نکردی و امر نفرمودی و از بدیها باز نداشتی و خود و ما را
بهلاکت ابدی انداختی پس او را با اهل بیت او در آتش جهنم فرستند
و در سوره مبارکه آل عمران میفرماید و لتکن منکم امة یدعون
الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک
هم المفلحون حاصل معنی آنکه باید که باشند از شما گروهی که
ایشان بخوانند مردمان را به نیکوئی و امر نمایند به خوبی و باز
دارند از فعل ناشایست و این گروه که داعی خیر و آمر بمعروف

وناهی از منکر نشده باشند رستکاران [۲] وایضا در این سوره مبارکه آل عمران میفرماید

کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و
تنهون عن المنکر وتؤمنون بالله حاصل آنکه استفید شما بهترین
گروهی که از خلوتخانهٔ غیب بیرون آورده شده اید برای مردمان
پس بیان خیریت ایشان میکند ومیفرماید که خیریت این امت را این
سه صفت است یکی آنکه امر میکنند به نیکوئیها یکی آنکه نهی میکنید
از هر ناپسند قبیح و یکی آنکه میگروید از روی تحقیق و ثبات بخدا
و این آیات شریفه دلالت میکند بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر
و هم چنین از اخبار بسیار استفاده میشود که امر بمعروف و نهی از منکر بر هر یک
از مکلفین واجب است و بنا بر اتفاق جمیع علمای شیعه و سنی است
بان یعنی که امر کردن بر واجبات و نهی کردن از افعال محرمه
وجوب دارد و اما امر بمستحبات و نهی از امور مکروهه واجب نیست
بلکه مستحبست با خلاف در اینست که آیا این وجوب از واجبات
عینیه است ~~یا از واجبات کفائیه است~~ یعنی واجبست بر جمیع
مکلفین علی الاعیان که مبادرت کنند بامر و نهی اگرچه دانسته
باشند که بعضی دیگر بان قیام مینمایند تا آنکه همه بدانند که
بامر و نهی مشتغل شده یا از واجبات کفائیه است یعنی قیام

بعض قبل

بعضی قبل از تحقیق تا اثر کافیست جمعی از فحول علما قائل شده‌اند
بوجوب عینی چون شیخ و محقق و ابن ادریس و شهید در شرح ارشاد
و محقق ثانی اعلی الله مقامهم بلکه از آیه شریفه و لتکن منکم امة
استفاده وجوب عینی میشود بنا بر آنکه من بیانیه باشد یعنی کونوا امة
و نیز کنتم خیر امة اخرجت للناس و وجوب امر بمعروف و نهی از
منکر شروطست یکی از شرط اول آنکه علم داشته باشد بانکه این
فعل بر آن شخص واجبست یا حرام پس در امور مشتبهه امر بمعروف
و نهی از منکر وجوب ندارند و بنا بر این هر که علم بهم رسانید بوجوب
یا حرمت امری بنحوی که احتمال خلاف در ~~احتمال~~ مجتهدین را در ان
نمیدهد مثل آنکه ضروری دین یا مذهب یا اجماعی باشد بر او
لازمست امر و نهی در ان امر کند و کسیکه علم قطعی نداشته
باشد بحکم ضروری و اجماعی نباشد بلکه اختلافی باشد و احتمال
اختلاف علما را در ان امر بدهد اگرچه خود مجتهد و در حکم آن
رائی داشته باشد یا رأی یکی از مجتهدین را در ان داند نمیتواند
کسی را العفو او وجوب بان امر و نهی نماید و در ان امر بمعروف

ونهی بمنکر عمل بیاورد مگر در حق کسیکه بداند لازم بر کس است اما حکمی که
او نیز میداند حاصل کلام در مسائل قطعیه اجماعیه بر هر کس امر بمعروف و
نهی از منکر لازم است و اما در غیر آنچه اجماعی است و اختلاف رأی
مجتهدین در ان ممکن است مجتهدی یا مقلدی امر و نهی در ان نمیتواند کرد
مگر کسیکه بداند اعتقاد او هم موافق اعتقاد او است یا باید موافق
باشد دوم آنکه احتمال فائده و اثری بر امر و نهی خود بدهد
پس اگر یقین داند یا ظن غالب او این باشد که اثری مترتب نمیشود
در انصورت امر بمعروف و نهی از منکر واجب نیست سیم آنکه متضمن
مفسده و ضرری نباشد پس اگر در امر بمعروف و نهی از منکر مظنه ضرر
بخود یا بیکی از مسلمانان باشد وجوب آن بان ضرر رفع میشود هم چنانکه در
بعضی از روایات رسیده که هر کس متعرض صاحب تسلط جابری
بشود و بلیه باو برسد اجر و ثوابی از برای او نخواهد و این
منافات ندارد با بعضی از روایات که دلالت میکند که گرامی
ترین شهیدان کسی است که سخن حق در نزد ظالم بگوید و ان ظالم
او را بکشد زیرا که این روایت محمول است بصورتیکه در ابتداء امر

احتمال ضرر

احتمال ضرر و مفسده ندهد و چنین داند که ضرری باو نخواهد رسید
چهارم آنکه از کسیکه معروف ترک شده یا منکر صادر گشته آثار
پشیمانی و توبه بظهور نرسد که اگر آن شخص نادم و پشیمان شود دیگر حاجت
بامر بمعروف و نهی از منکر نیست و شرائط دیگر هم دارد که محل تفصیل آن
در کتب فقهیه است من جمله آن است که شخص علم بصدور آن از آنکس
داشته باشد بنحوی که او در خفا انرا بجا بیاورد یا علم بان را بهم رساند بدون آنکه خود
تفحص یا تجسس نماید اما مجرد احتمال یا مظنه تجسس از آن لازم نیست اما
بلکه جایز نیست پس اگر کسی گمان برد که شخص در خانه مشغول معصیت است
یقین نداشته باشد نمیتواند داخل آن خانه شود و نباید در صدد تحقیق آن
برآید و همچنین جایز نیست گوش فرا داشتن تا معلوم شود که صدائی
که میاید معصیت است یا نه یا بوئیدن دهان کسی تا آنکه معلوم کند شراب
خورده است یا نه یا تحقیق کند اینکه در خانه شراب دارد یا نه یا آنچه
در ظرف او است شراب است یا نه یا آنکه در زیر دامن آلت ساز پنهان
کرده یا نه حاصل آنکه تا علم حاصل نشود تفحص جایز نیست بلی اگر تفحص را
کرد و بر او معصیت معلوم شد آن وقت نهی از آن لازم است اگر چه در ابتداء

خوب نکرده که تجسّس نماید بلکه مقصود آنکه حاصل آنکه امر بمعروف و نهی از منکر
از واجبات اکیده و از عبادات بسیار سنیه است و از اعظم شعائر
دین و اقوی علامات شریعت و آئین است بلکه اوست مقصد کلّ از بعثت انبیاء
و نصب ائمه و اوصیاء و نایب گردانیدن متدیّنین از علما و اوست
مقصود اصلی از انزال کتب و ارسال رسل بلکه اوست مدار گردش
آسیای جمیع ادیان و اختلال آن موجب باز ماندن آنها از دوران است
و از این جهت مدح و ترغیب بآن در آیات و اخبار بی پایان رسیده
و امر بآن شده اما از آیات پس کفایت میکند آنقدر که تحریر شد
و اما روایات پس آنها نیز فوق حدّ تواتر است لکن اشاره ببعضی از
آنها میشود در معراج السعادة از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
میکند که فرمود جمیع اعمال حسنه در پیش جهاد در راه خدا نیست مگر
مثل جرعه در پیش دریای بی پایان و جمیع اعمال حسنه و جهاد در راه خدا
نیست در پیش امر بمعروف و نهی از منکر مگر مثل جرعه در پیش دریای
بی پایان و ایضا در آن کتاب از امیر مؤمنان علیه السلام روایت میکند که فرمود
هر آینه کسانیکه پیش از شما بهلاکت رسیدند بدان واسطه بود که مرتکب

معاصی شدند

معاصی شدند و علمای ایشان ایشان را از آنها نهی نکردند چون معصیت ایشان
بطول انجامید عقوبات الهی بر ایشان نازل گردید و ایضا در آن کتاب
از آنجناب نقل میکند که فرمود هر که ترک کند انکار منکر را بدل و دست و زبان
او مرده ایست در میان زندگان و در منهج الصادقین در اوائل توبه در ذیل آیه [illegible]
جاهد الکفار و المنافقین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند
که فرمود اذا ظهرت البدع فی امّتی فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل
فعلیه لعنة الله یعنی هرگاه که ظاهر شود بدعتها در میان امت من باید که اظهار

روایت میکند که

~~[illegible]~~ که فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر
کرد که ملاقات کنیم با اهل معاصی با روهای درهم کشیده و در مجالس ایشان
از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند که ایّ الاعمال ابغض
الی الله تعالی قال الشرک بالله ثم قطیعة الرحم ثم ترک الامر
بالمنکر و النهی عن المعروف ~~و ایضا در آن کتاب~~ از آنجناب
روایت میکند که فرمود افضل الجهاد کلمة عدل عند سلطان جائر
امام جائر و ایضا در آن کتاب از احد الصادقین علیهما السلام
روایت میکند که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من طلب مرضات الناس بما یسخط الله کان حامده من الناس
ذامّاً و من آثر طاعة الله تعالی بما یغضب الناس کفاه الله

عداوة كلّ عدوّ وحسد كلّ حاسد وبغي كلّ باغ وكان الله
ناصراً وظهيراً له يعني جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود کسیکه طلب
کند رضای مخلوق را بچیزی که خدا را بغضب آورد مدح کننده گان او
از خلق مذمّت او میکنند وکسیکه طاعت خدا را مقدم دارد بانچه
غضب خلق بشود کافیست او را خدا از عداوت اعداء و حسد
حسد برنده گان و طغیان سرکشان و خدا ناصر و معین او است
ودر معراج السعادة روایت میکند از رسول خدا که فرمود هیچ قومی نیست که
معصیت کننده ودر میان ایشان کسی باشد که قدرت داشته باشد ایشان
را منع کند ونکند مگر بیم آنست که خدا تعالی فرو گیرد ایشان را
بعذابی که از نزد او نازل گردد و نیز از آن سرور منقولست که
فرمود البته باید امر بمعروف ونهی از منکر نمائید والّا بدان شما بر
شما مسلّط وعالم میشوند پس خوبان شما دست بدعا بردارند
دعای ایشان بدرجه اجابت نمیرسد وایضا دران کتاب از
آن جناب روایت کرده که فرمود خدا عذاب نمیکند خواص را بگناه
عوام تا معاصی در میان ایشان ظاهر و هویدا گردد وخواص را قدرت
بر انکار آنها هم باشد و انکار نکنند وایضا دران کتاب از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود حق تعالی بحضرت

شعیب علیه السلام

شعیب علیه السلام وحی فرمود که صد هزار نفر از قوم ترا
عذاب خواهم کرد چهل هزار نفر از بدان وشصت هزار نفر از نیکان
عرض کرد پروردگارا نیکان را چرا خطاب رسید بجهت آنکه مماشات
وسهل انگاری ومسامحه با اهل معصیت کردند وبغضب غضبناک
نگشتند وایضا در معراج السعادة از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند که فرمود حق تعالی دو ملک را فرستاد بشهری که اهل آن
را هلاکش سرنگون سازند چون بانجا رسیدند مردی را دیدند که خدا
را میخواند و تضرع وزاری میکرد یکی از آن دو ملک گفت این مرد
را نمی بینی گفت چرا ولیکن آنچه خدا امر فرموده بجا میاوریم گفت
نه کاری نمیکنم تا به پروردگار رجوع کنم واز او سؤال کنم پس مراجعت
کرد وعرض کرد پروردگارا چون بآن شهر رسیدیم فلان بنده
ترا دیدیم که ترا میخواند وتضرع میکرد حق تعالی فرمود امری که کردم
بجا آورید بدرستیکه آن مردیست که هرگز در غیظ بجهت امر
من او متغیر نشده یعنی در معاصی در غضب در نیامده وایضا از
معراج السعادة از پیغمبر روایت کرده که فرمود بطائفه از اصحاب
که بر شما لازم است که نیکان شما را بگناه گناه کاران مؤاخذه

نمایم و چگونه لازم نباشد و حال آنکه از مردم از شما عمل قبیحی بشما میرسد
و انکار بر او نمیکنید و از او دوری نمائید و اذیت نرسانید او را
تا آنرا ترک کند پس فرمود البته باز خواهم کرد گناهان نادانان شما
را بر علما و دانایان شما چه چیز باز میدارد شما را که چون از مردی
معصیتی بشما برسد به نزد او بیائید و او را سرزنش کنید و پند
و نصیحت دهید شخصی عرض کرد که قبول نمیکند فرمود از ایشان دوری
کنید و از نشستن با ایشان اجتناب نمائید مؤلف گوید که
وای بر احوال این زمان و بدی عاقبت ایشان که از باب ضعف ایمان
یا طمع مال دنیا ترک این شعار بزرگ نموده‌اند و سد باب امر بمعروف
نموده‌اند و باین سبب ابواب معاصی بر روی خلق مفتوح شده جهال معصیة
میکنند و لذت معاصی را میچشند و وزر و وبال و گناه و عذاب و عقاب
آن برای علما و دانایان نوشته و بر کون ایشان بار میشود بلکه بعضی از
سفهاء و بیعقلها خود را در تعب عبادت انداخته و رنج طاعت
میکشند شب و روز [illegible] در زحمت عبادت است و همسایهٔ جاهل او
بانواع لهو و لعب مشغول و باقسام عیش و طرب محظوظ و متلذذ است بمعصیة

در حق ایشان شفاعة کنند حق تعالی او را عتاب نمود [illegible] چنانچه در مجالس المتقین [illegible]
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که [illegible]

بهره مند شود مع ذلک گناه این گنه کار جاهل را برای عالم عامل الورع
عبادات و طاعات می‌نویسند و معصیة و گناه ایشان را برای علماء
بار میکنند و ایشان را برای گناه آن گنه کاران مؤاخذه می‌نمایند پس
شخص عاقل دانا آنست که ترک نکند امر بمعروف را و بار معصیة
ناکرده را بر دوش نکشد و مورد مؤاخذه گناه نکرده نشود و امر بمعروف
نکند در تبلیغ احکام الهی بلکه برای رضای حق تعالی کوشش کند در امر او
و نهی از منکر و باین وسیله برساند خود را بمرتبه که حق تعالی بصاحب
کند در دنیا و آخرت چنانچه در مجالس المتقین روایت میکند که
حق تعالی در توریة فرمود یا موسی من امر بالمعروف و نهی عن
المنکر و دعی الناس الی طاعتی فله صحبتی فی الدنیا و فی
القبر و فی القیمة و اظله فی ظل عرشی یعنی ای موسی کسیکه امر کند
بمعروف و نهی کند از منکر و بخواند خلق را بطاعت من پس از برای
اوست مصاحبت و رفاقت یعنی من مصاحب و رفیق او هستم در
دنیا و در قبر و در قیامت و جا میدهم او را در سایهٔ عرش
خود و در منهج الصادقین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
پرسیدند که من خیر الناس یعنی بهترین مردمان کیست آنحضرت
[illegible] ایشان را این همه عبادات و کثرت طاعات [illegible]

فرمود آمرهم بالمعروف وانهیهم عن المنکر واتقیهم لله و
اوصلهم بالرحم یعنی بهترین مردمان کسی هستند که مردمان را بیشتر امر
کنند بمعروف و بیشتر نهی کنند از منکر و پرهیزکارتر باشند از
ایشان برای خداوند تبارک و تعالی و رعایت صلهٔ رحم را بیشتر نمایند
از مردمان و ایضا دران کتاب از حضرت ختمی مآب روایة میکند که
هرکه امر بمعروف و نهی از منکر کند او در زمین خلیفهٔ خدا باشد و
خلیفهٔ رسول و ایضا در انکتاب از انجناب روایة میکند که فرمود
لتأمرن الناس بالمعروف ولتنهون عن المنکر والّا
تولّی علیکم اشرارکم وتدعوا اخیارکم فلا یستجاب لکم یعنی
که باید مردمان را امر کنید بمعروف و ایشان را باز دارید از منکر و الّا
اشرار شما بر شما مسلط شوند و هرچند نیکان شما دعا کنند مستجاب نشود
و در منهج الصادقین در سورهٔ مبارکهٔ تحریم در ذیل آیهٔ شریفهٔ قوا انفسکم
واهلیکم نارا روایة میکند که رحم الله رجلا قال یا اهلاه
صلوتکم صیامکم زکاتکم مسکینکم یتیمکم جیرانکم لعل
الله یجمعکم معه فی الجنة یعنی رحمت خدا بر مردی که گوید اهلبیت خود را
که ای اهل و عشایر من بر شما باد که نماز بگذارید و روزه بدارید و
زکوة دهید و در حق مسکین و یتیم و همسایه‌ها رعایت نمایید و در

با ایشان رحمت و شفقت مرعی دارید شاید که حق تعالی ایشان
را با آن مردم در بهشت جمع کند و از عقبات عقاب نیز ایشان را
برهاند و در معراج السعادة از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایة
میکند که فرمود بخدا آنکه جانم در قبضهٔ قدرة اوست که شما را یکی از دو
چیز البته خواهد بود یا آنکه امر بمعروف کنید و اهل معاصی را از منکرات
باز دارید یا آنکه حق تعالی عذابی از نزد خود بر شما گمارد و هرچند
دعا کنید اجابت نکند و ایضا دران کتاب از امیر مؤمنان علیه السلام
روایة میکند که فرمود امر بمعروف و نهی از منکر اجل کسی را نزدیک
نمیکند و روزی کسی را کم نمی نماید و ایضا دران کتاب از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایة میکند که فرمود امر بمعروف و نهی از منکر
طریقهٔ پیغمبران و شیوهٔ نیکانست و فریضهٔ عظمی است که سایر
فرائض بواسطهٔ آن بپا داشته میشود و بان راهها امن میشود
و کسبها حلال میگردد و مظلمها بصاحبانش رد میشود و زمین آباد
میگردد و از دشمنان دین انتقام کشیده میشود و امر شریعت
استقامت بهم میرساند پس بدلهای خود بر اهل معصیت انکار کنید
برمعصیة و
و انکار بر ایشان را بزبان آورید و روهای ایشان را الجرا بشکنید

و در راه خدا از ملامت ملامت کننده ای خوف و اندیشه منمائید پس
اگر قول شما را قبول کنند و از معصیت باز ایستادند و بحق رجوع کنند دیگر
راهی و تسلطی بر ایشان نیست بدرستیکه تسلط بر کسانی است که مردمان را ظلم
میکنند و در زمین بناحق سرکشی مینمایند ایشانند که عذاب دردناک از
برای ایشان آماده است و با این کسان جهاد کنید با بدنهای خود و این
روایت را علامه قدس الله روحه در تذکره نقل فرموده با این زیادتی که فرمود
و ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا و لا باغین مالا و لا
مریدین بالظلم ظفرا حتی یفیء الی امر الله و یمضوا علی طاعته
و ایضا در تذکره از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمودند
رجلا من خثعم جاء الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا
رسول الله اخبرنی ما افضل الاسلام قال الایمان بالله قال ثم
ماذا قال صلة الرحم قال ثم ماذا قال الامر بالمعروف و النهی عن المنکر
قال فقال الرجل فای الاعمال ابغض الی الله عز و جل قال الشرک
بالله قال ثم ماذا قال قطیعة الرحم قال ثم ماذا قال الامر
بالمعروف و النهی عن المنکر یعنی مردی از بنی خثعم آمد خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد خبر ده مرا که افضل اعمال در اسلام
چه چیز است حضرت فرمود ایمان بخدا آن مرد عرض کرد که بعد از ایمان افضل چه
چیز است حضرت فرمود صله رحم عرض کرد بعد از او افضل چه چیز است حضرت فرمود
که امر بمعروف

که امر بمعروف و نهی از منکر پس حضرت صادق فرمود که آن مرد عرض کرد که بدترین
اعمال در اسلام و دشمن ترین آن در پیش خدا چه چیز است حضرت فرمود که شرک
بخداست عرض کرد بعد از او چه چیز است فرمود قطع رحم نمودن عرض کرد بعد از
او چه چیز است فرمود ترک کردن امر بمعروف و نهی از منکر است و ایضا در تذکره
از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت میکنند که فرمود لتأمرن بالمعروف
و لتنهن عن المنکر او لیستعملن علیکم شرارکم فیدعوا
خیارکم فلا یستجاب لهم یعنی البته باید امر بمعروف نمائید و باید
نهی از منکر کنید و اگر نه مسلط خواهند شد بر شما اشرار شما پس نیکان شما دعا
کنند دعای ایشان مستجاب نگردد و ایضا در آن کتاب از حضرت ابا جعفر
محمد باقر علیه السلام روایت میکنند که فرمود ویل لقوم لا یدینون الله
بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر یعنی وای بر گروهی که نگرویدند
و نه پذیرفتند بخدا یعنی ایمان بخدا نیاوردند بجهت امر کردن بمعروف و
نهی نمودن از منکر یعنی هر کس باین عمل اقدام نمود و باین کار قیام کرد او
ایمان آورد بخدا و هر که باین قیام نکرد و اقدام ننمود پس او ایمان بخدا نیاورد
پس وای بر ایشان یا آنکه جای آن گروه در ویل است و آن جاهی است در
جهنم و ایضا در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که

فرمود ما قدّست امّة لم تأخذ لضعیفها من قویها بحقه غیر
متعتع یعنی قابل مدح و تنزیه و تعریف نیستند امتی که نگرفتند حق پاکیزه نشد و
ضعفا را از اقویا و لو آنکه تا آنکه حق ایشان ضایع نشود و ایضا در آن
کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود لا یزال الناس
بخیر ما امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البرّ فاذا
لم یفعلوا ذلک نزعت منهم البرکات و سلّط بعضهم علی
بعض و لم یکن لهم ناصر فی الارض و لا فی السّماء یعنی همیشه مردمان
بر نیکی و خیر میباشند مادامیکه امر بمعروف میکنند و نهی از منکر مینمایند و اعانت
میکنند بر اعمال پسندیده پس هرگاه دست بردارند از امر بمعروف و نهی از منکر
و معاونت بر نیکی و اعمال خیر ننمایند حق تعالی برکات خود را از میان
ایشان بر میدارد و نعمتهای خود را از ایشان سلب مینماید و مسلط میکند
بعضی از ایشان را بر بعضی و حال آنکه نمی باشد برای ایشان یاری کننده نه در زمین
و نه در آسمان و در ارشاد القلوب در باب پنجاه و یک روایت میکند که
قال اعرابی یا رسول الله دلّنی علی عمل ینجو به فقال اطعم الجائع
و اَرْوِ العطشان و أمر بالمعروف و انه عن المنکر فان لم
تطق فکفّ لسانک فانک تغلب الشیطان یعنی اعرابی عرض کرد که بذلک
یا رسول الله دلالت کن مرا بعملی که باعث نجات و رستگاری من شود حضرت
فرمود طعام بده گرسنگان را و سیراب کن تشنگان را و امر کن بمعروف مردمان را

و نهی کن

زبان را
و نهی کن از منکر کسانی را اگر بایشان قوت و طاقت نداری پس حفظ نما
بدرستیکه بحفظ لسان غالب میشوی شیطان را و در معراج السعادة روایت
میکند که حضرت موسی بحق تعالی عرض کرد که کدام یک از بندگان در نزد تو
محبوب ترند خطاب رسید آنکه در تحصیل رضای ما چنان کوشد که دیگران
در تحصیل آرزوهای خود و کسیکه چنان محبت مرا بنماید چنان غضبناک
گردد که پلنگ برای طعمه خود و از اندک و بسیار خلق اندیشه نکند و از
کشتن باک ندارد الغرض مؤمن باید که در اهتمام دین و دیدن معاصی بجهت
رضای پروردگار جبّار و عزت دین و غضب و حمیّت آئین چنان
غضب بر او مستولی گردد که از کثرت و قوت مخالفان نیندیشد و
بمهابت و سطوت مخالفین حق و ملوک و سلاطین التفات نکند و
در نصرت حق از مال و جان و آبرو مضایقه ننماید رسانیدن امر حق طاعت است بهمت عالی
رزندان شصت سال که یکساعت است تا آنکه هرکس که در مقام دین داری
کند در زمره مجاهدین از صدر اسلام انشاء الله محشور گردد چنانچه در معراج السعادة
روایت کرده که یکی از صحابه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد که کدام
یک از شهیدان نزد خدا گرامی ترند فرمود مردیکه در پیش حاکم ظالم سخن
حق گوید و او را بکشد و اگر نکشد دیگر گناهی بر او نوشته نشود

پس هر که طالب سعادت و رضای حضرت رب العزة جل شأنه باشد باید در
هر وقت که ملاحظه معاصی کند خود داری نکند و اغماض ننماید و در
منع و انکار آن جد و جهد تمام و سعی و کوشش تمام نماید چگونه میشود
کسیکه خود را بنده خدا داند در حین مشاهده نافرمانی او خود داری
تواند کرد و حال آنکه دو نفر که با هم ربطی دارند نمی توانند ملاحظه سهل انگاری
در امر یکدیگر را بکنند و کدام ربط از خالقیت بالاتر و برتر است و کسیکه
خود را وابسته دیگری داند چون حاکم نسبت به پادشاه یا ملازم حاکم
نسبت بحاکم یا امثال اینها اگر ببینند که کسی مخالفت این شخص را میکند
در صدد معارضه و منازعه بر می آیند پس چگونه میشود که کسی ببیند که کسی مخالفت
پروردگار میکند و او معارضه با او نکند و در مقام منازعه و مجادله
با او در نیاید و رضای خلق را بر رضای خالق مقدم دارد و چشم از ثواب
جاودانی بپوشد برای طمع دنیای فانی با آنکه بتجربه معلوم و محقق شده
و از اخبار و آثار نیز ظاهر و هویدا گردیده که پاس شریعت داشتن
و همت بر اصلاح حال بندگان خدا گماشتن و در مقام امر بمعروف
و نهی از منکر و موعظه مردمان بر آمدن موجب ازدیاد عزت و غلبه جاه
و شوکت و زیادتی طول عمر و حرمت در انظار و جلالت و اقتدار میگردد

چنانچه در

چنانچه در معراج السعادة از امیر مؤمنان علیه السلام روایت میکند که ترک
امر بمعروف و نهی از منکر اجل کسی را نزدیک نمیکند و روزی را کم
نمی نماید و ایضا در آن کتاب از آنجناب روایت میکند که فرمود امر بمعروف
و نهی از منکر دو خلق اند از خلقهای الهی پس هر که یاری کند آنها را خدا او را
عزیز کند و هر که ذلیل کند آنها را خدا او را ذلیل کند و برای تقویت
قلوب ضعیفه و تشجیع ایشان بیان میکنم حکایت واقعه در بنی اسرائیل
را تا آنکه بعد از شنیدن این حکایت قوی دل شده مردانه در مقام امر
بمعروف بر آیند و از احدی نترسند و خوف ننمایند و این حکایت را
در معراج السعادة باسناد خود از اصبغ بن نباته از علی بن ابیطالب
علیه السلام روایت میکند که فرمود کنت عند النبی صلی الله علیه و آله
و فی القوم عبد الله بن سلام فقال ابن سلام بابی انت وامی یا
رسول الله الا احدثک بحدیث کان فی بنی اسرائیل عجب اعجب
العجب فقال صلی الله علیه و آله حدثنی یعنی امیر مؤمنان علیه السلام
فرمود که ما در حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب بودیم و
در میان اصحاب عبد الله بن سلام بود پس ابن سلام عرض کرد پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله آیا خبر دهم شما را بخبری که در بنی اسرائیل واقع

شد که بسیار محمد تعجب بی حضرت فرمود خبر ده مارا قال خرج حمید بن
عبد الله متصیدا فلما اقفرت به الارض فی البریة
اذا حیة قد اتت قاعة بین قوائم فرسه وقامت
على ذنبها فقال له اجرنی اجارك الله واظلك فی ظل
عرشه یوما لا ظل الا ظله فقال لها اجیرك ممن قال
من عدو یرید ان یقتلنی ان یقطعنی بسیفه اربا اربا
قال لها فاین اخبئك قالت ان اردت المعروف فافتح
فاك ادخل فی جوفك بحیث لا یرانی ففتح فاه فانسابت
حتى دخلت جوفه فبینما هو اذ کذلك اذا برجل مقبلا
الیه شاهرا سیفه بیمینه حاصد مع لکم انی سلام کف روزی
حمید بن عبد الله که از امراء [illegible] بشکار رفته بود بصحرا قفر تنها
مبتلا شد دید ماری پیش آمد [illegible] السلام بر دم حفظ کن مرا پناه
ده که خدا ترا در سایه عرش خود پناه دهد در روزیکه سایه نیست بجز
سایه عرش خدا گفت از چه ترا پناه دهم گفت از این دشمن که مرا اراده
با شمشیر برهنه که میخواهد مرا پاره پاره کند گفت کجا ترا جا دهم گفت
میخواهی احسان کنی دهان خود را بگشا تا من داخل شکم تو
شوم حمید دهان را گشود [illegible] مار داخل شکم او شد آنگاه دید مردی
شمشیر برهنه بدست آمد پیش او گفت یا حمید این الحیة التی

قال له یا حمید

ذهبت

اتت

اتت وانا اخت بکنفك وانسابت بین قوائم راحلتك
فقال له ما رایت شیئا قال کبرت کلمة خرجت من فیك
قال له والله لو کانت الحیة تحت قدمی ما دفعتها
عنها فامش لشانك فمضى الرجل لشانه فلما مضى
الرجل کلمت الحیة فی جوفه وقالت له اتری الرجل انقطع
علیه نظرك قال لها لا قد مضى لشانه فما رایك
یعنی آن مرد گفت ای حمید حیه شد آن ماریکه پیش رو آمد بسیار
بود گفت من چیزی ندیدم آن مرد گفت سخن بزرگی از دهانت بیرون
آمد یعنی دروغ گفتی حمید گفت بخدا قسم هرگاه این مار در زیر قدم من
میبود من اورا از زیر قدم بیرون نمیکردم از پی کار خود برو آن مرد رفت
تا آنکه ناپدید شد آنگاه مار پرسید آیا دشمن مرا می‌بینی حمید گفت نه از
پی شغل خود رفت حال رای تو چیست قالت اما انت فقد حفظتنی
ووعیت ذمامی ولکن اختر خصلة من ثنتین اما
انکث قلبك نکتة نکتة فاترکك میتا او افری
کبدك فالقیه من اسفلك قطعا قطعا قال والله
ما کافیتنی بشیء غیر هذا انی جعلت بطنی لك وعاء
وامنتك من عدوك حتى اذا امنت منه عاقبتنی

تنكث قلبي وتفرق كبدي قالت والله يا جاهل لقد
علمت ما لي مال فاعطيتك منه شيئا ولا دابة
احملك على ظهرها ولا دار اسكنتك فيها فما
حملك على اصطناع المعروف الى لا اهلك وقد
علمت عداوتي لابيك آدم من قبل حيث ادخلت عليه
ابليس قال لها اني ما اردت ذلك الا لوجه الله عز
وجل حاصل معنی آنکه مار گفت تو چسان گوی حفظ من کنی یکی از دو امر
اختیار کن یا آنکه بقلب تو نیش زنم تا آنکه بمیری یا آنکه جگر ترا پاره
پاره کنم تا آنکه قطعات آن از دبر تو بیرون آید حمیر گفت و آنچه
من غیر از احسان در حق تو کاری نکردم بیچ حظ طرف تو چگونه حال
این ظلم میکنی مار گفت ای جاهل دانستی که من مال ندارم بتو دهم
و اسبی ندارم ترا سوار کنم و خانه ندارم ترا مسکن دهم چه باعث شد
ترا و حال آنکه میدانستی دشمن قدیمی پدر تو هم آدم بودم که شیطان را
براو داخل کردم حمیر گفت من مقصود از این احسان نداشتم مگر رضای
حق تعالی قالت اختر مني احدى الخصلتين فانه لا بد ان
آتي لها اليك قال فامهلني حتى اذهب الى سفح هذا الجبل
فاستظل بظله وامهد لنفسي فيه قبرا قالت بعد ذلك فافعل
ما شئت قال فمضى الى سفح الجبل فاذا بعين ماء باردة عذبة
واذا برجل كان وجهه فلقة القمر ليلة البدر حاصل معنی آنکه

٥١ مارگف

آن مار گفت یکی از این دو کار را اختیار کن بدرستیکه من البته یکی از این دو امر را
بر تو وارد میسازم حمیر گفت پس مهلت بده تا پای این کوه روم در پای آن
قبری برای خود مهیا نمایم مار قبول کرد او را مهلت داد گفت آنچه خواهی بکن
چون حمیر پای کوه رسید چشمه آب سرد و شیرین دید و مردی که چون ماه شب
چهارده بود دید در آنجا فقال له يا هذا ما لي اراك مبهوتا
مستسلما للموت قال من عدو نزل بي وامتنعت عليه
وجعلت بطني وعاء له فحكى القصة له فقال ابشر
فقد اتاك الفرج من الله عز وجل ثم طرح يده
في ردائه فاعطاه قطعة اخرى فاكلها فرمى
الحية من اسفله قطعا قطعا فقال له من انت الذي من
الله علي بك قال اولا تعرفني قال لا قال انا ملك
سماء الدنيا اسمي معروف وانا اهل السموات والارض لما
راوا غدر الحية بك اضطربوا كل يسأل ربه ان
يعينك عليها فقال الله يا معروف ادرك عبدي فاغثه
فاياي اراد بما صنع وقل له اني هكذا افعل بمن يصطنع
المعروف من اجلي فقد اغثتك من عدوك واعقبتك
عقبى الصالحين فانا المعروف حاصل معنی آنکه آن مرد خوش صورت
گفت از حمیر چرا مبهوت شده و تن بمرگ داده گفت از دشمنیکه جان

[illegible]

باو گفتم از خوف خود جا بر دادم و از دشمن او را نجات دادم و تمام قصه را
بر او حکایت کردم پس گفت بشارت باد بتو که من فرج تو هستم از جانب
حق تعالی پس دست خود بزیر رداء خود و قطعه داد باو و گفت بخور چون خورد
اختلاجی در شکم او و قرار قرارش ظاهر شد پس قطعه دیگر داد خورد و آن
بار تا بار شد از دهن او بیرون آمد پرسید تو کیستی که حق تعالی منت گذاشت
بمن از مدد تو گفت من ملکی از آسمان دنیا هستم که اسم من معروف است
اهل آسمان دنیا وقتی مرا دیدند چنین خدعه مار را دیدند همه از خدا سوال کردند که بتو گو
نجات ترا این خطاب آمد که بمن رسید یا معروف در باب بنده من
که این عمل را خالص برضای من کرده و بگو باو من چنین اعانت میکنم
هر بنده را که این عمل را بکند و منم معروف است برای
تذکر و ترغیب و تحریص بر اقوام باین عمل شریف بعد از آنکه دانسته
تهدید بکنم که بر فعل او چه ثمرها و منفعتها و ثوابها است و تهدید بکنم
بر ترک امر بمعروف و نهی از منکر چه ضررها و مفسدهها و عقابها است
البته خواهی دانست که امر بمعصیت و نهی از طاعت چه مفسده
دارد و چه عقاب و عذاب بر او مترتب است البته این عمل اقبح
و مبغوض تر است در نزد حق تعالی از عمل اول چنانچه در معراج
السعادة است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی با صحاب

خود فرمود چگونه خواهید بود هرگاه زنان شما فاسد شوند و جوانان شما
فاسق گردند و امر بمعروف نکنید و نهی از منکر ننمائید و از روی تعجب عرض
کردند که آیا چنین وقتی خواهد بود فرمود بلی و بدتر از این چگونه خواهید بود
هرگاه امر بمنکر کنید و نهی از معروف نمائید عرض کردند که چنین وقتی هم خواهد امر
بود فرمود بلی و بدتر از این چگونه خواهید بود هرگاه منکر در نظر شما معروف
باشد و معروف منکر بنظر آید و ایضا در کتاب انتخاب روایت میکند
که فرمود حق تعالی هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر آنکه از برای او خواص اصحاب
هستند و آن پیغمبر در میان ایشان بقدریکه خدا خواهد مکث میکند و بکتاب خدا
و امر او عمل میکند تا اینکه خدا قبض روح آن پیغمبر را کند آن خواص عمل مینمایند
و بکتاب خدا و امر او و طریقه پیغمبر او عمل مینمایند و چنین ایشان منقرض شدند
بعد از ایشان طائفه بهم میرسند که بر سر منبرها می نشینند که قول ایشان
معروف و عمل ایشان منکر است پس هر وقت شما آن زمان را دریابید
پس واجب است بر هر مؤمنی که با ایشان جهاد و دفاع کند و اگر قدرت نداشته
باشد در دل با ایشان نزاع و جدال داشته باشد و بغیر از این اسلامی نمیباشد
مؤلف گوید که حضرت اخبار از اعتبار این امت و اهل این اعصار فرموده
زیرا که بقدریکه در این عصر قلیل استقصاء کردم تمام خلق را بر خلاف صفات

وگفتار و افعال و کردار که آن بزرگوار از برای اصحاب خود اختیار فرمود نام
مگر او حدی از مردمان و عدد معدودی از ایشان را دیدم که دامنی همت بکمر زده
بقدر مقدور امر بمعروف و نهی از منکر کم خلق را ارشاد میکنند و عامه خلق یا
یا از ضعف قوه ایمان یا از بابت طمع بمال دنیا یا حب ریاست یا بسایر
اغراض فاسده یکسره سد باب امر بمعروف و نهی از منکر نموده تا آنکه جلب قلوب
مردم نمایند و بانی واسطه جمعیت در رقص جمع که مصدر این کارها شده
حتی آنکه اگر به بلیته کسی مشغول معصیت چشم هم گذاشته ندیده
پنهان دارند بنوعیکه معصیت کننده نفهمد که او دید یا نفهمید تا آنکه افسرده
خاطر نشود و قلبش از این معنی نرنجد بلکه بعضی در مقام خراج جوئی
و خواطر خواهی خلق در جاها علاوه از خلطه و آمیزش با ایشان در
مجالس معصیت ایشان هم حاضر میشوند و برای تحصیل رضای مخلوق خود را
مورد لعن خالق قرار میدهند چنانکه در معراج السعاده روایت میکند که
اگر کسی در مجلس معصیت حاضر شود لعنت بر او نازل میشود بلکه بعضی علاوه
از آنکه در مجالس معصیت ایشان حاضر میشوند برای خاطر صاحب مجلس
مبلغ از کیسه خود مصارف هم میکنند مانند عروسیها که برای این آلات
که رسم شده علانیه تار و طنبور مینوازند و غنا میزنند و خواننده که کم
رقاص هم رقص میکند در چنین مجلسی بملاحظه دوستی با صاحب مجلس و تالیف
قلب او علاوه از آنکه در آن مجلس حاضر میشود مبالغ نداری کمی بلیته برای
اهل مجلس انواع و اقسام حلویات و فواکه طیبه آماده میکنند بلکه علاوه
لذا اغلبها چون رقاص امرد رقص کند سر برزانو درامتشان صاحب مجلس میگذارد

سیر گناه کاری

ان آلات

ان آلات از خدا بی‌خبر بلکه دشمن خداوند اکبر برای خوش آیند رفیق خود
قرآن های متعدد بر روی آن بچه امرد میچسبانند چنانچه تحریر را با این حد رسانند
حتی تمام اعضایش را رها میکند پس در آن حال شیطان در تمام جوارح
و اعضایش داخل میشود و شرارت و حجوش را بحیطه تصرف خود در آورد
پس اورا باز میدارد که بلکه لواط کند پس آن بی شرم بیحیا از خدا شرم
نکرده اول بوسه بر صورت آن رقاص امرد میدهد و در موضع بوسه قرآن
میگذارد و خود را برای لذت آنیه مقدار خفیف در جهنم معذب
مینماید و بهر خفیفی یا لذتیت چهار کرور سالها و مقدار خفیف
شش هزار و ششصد و هشتاد کرور سال ملحق چنانچه تفصیل این فقره را در
در سابق در مجلس سیم در باب لواطه ذکر نمودیم از خوشنامیکه برای
این لذت قلیله ادراک چنین جزا کثیر مینمایند و هم خیانت حال را
عید کالها و این ضررها و مفاسدها همه بسبب ترک امر بمعروف و نهی
از منکرات که در این ایام این زمان برای تحصیل دنیا و پوشیدن لباس زینهار
و خوردن طعامهای گوناگون و نشستن در عمارات عالیه و متابعت کردن
شهوات نفسانیه ~~ترک امر بمعروف و نهی از منکر مینمایند~~ پس فی الحقیقه تارک
امر بمعروف و نهی از منکر مخرب دین است و از حال اهل این آلات و
افعال و کردار ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت فرموده و امر باجتناب

اورا ترک نمودند

از ایشان نمود چنانچه در معراج السعادة از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
میکند که فرمود باصحاب که زود باشد که بعد از من قومی بیایند بخورند پاکیزه
ترین طعامها را و الوان آنها را و بگیرند زیباترین زنان را و الوان آنها را و
بپوشند بهترین لباسها را و الوان آنها را و سوار شوند رهوارترین اسبان
را و الوان آنها را ایشان را شکمهائی باشد که از کم سیر نشود و نفوسی باشد
که به بسیار قانع نشود و صبح و شام مشغول دنیا باشند و آنرا پرستش کنند
و متابعت هوای خود کنند پس فرض کفائیست لازم و حفظ وصیت متحتم از
محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هر که آن زمان را دریابد از فرزندان
فرزندان شما اینکه بر آن اشخاص سلام نکنند و مریضان ایشان را عیادت
نکنند و مشایعت جنازهای ایشان ننمائید و احترام پیران ایشان را
لازم ندارید پس هر که مخالفت کند و اینها را بجا آورد اعانت کرده است
بر خرابی دین اسلام پس ای برادر حذر کن و مسامحه منما در ادای این واجب
که آتش گناه کاران ترا فرو میگیرد و بعذاب ایشان معذب خواهی شد
و هر عاقلی که تامل در بعضی از آنچه ذکر شد نماید در اخبار و آثار و آگاه شود
بر حکایات پیشینیان و بلاها و عقوبتها که بایشان رسیده و مشاهده
عصر خود کند و آنچه در او حادث میشود ببیند از انواع بلایا که
بعد از شیوع معاصی چه از آفات سماویه و ارضیه مانند طاعون و وبا
و قحط و غلا و کثرت و شدت بارانها و تسلط اشرار و ظالمان و قتل و غارت

و زلزله و امثال اینها و مانند حدوث بعضی از امراض مزمنه و عسر العلاج
مانند دق و سل و سوء المزاج و عسر البول و امثال آنها که اطبا از معالجه آن
عاجز میشوند و کوتاهی عمرها و مرگ جوانان و مرگ فجائه و فقر و فاقه و پریشانی
و اختلال امور و رفع برکات و عدم حصول مرادات با التماس حاجات و فراهم
آوردن مقدمات پس البته یقین میکند که اینها بسبب ترک کردن مردمان
است امر بمعروف و نهی از منکر را خاصه که شیوع عقوبات و بلیات آسمانی
و زمینی در این عصر که جمیع خلق بآن مبتلا هستند هر کس بنوعی از آن کثرة معاصی و
شیوع آنست در میان مردم که هر کس بنوعی از انواع آن اشتغال دارد و سبب شیوع
معاصی ترک امر بمعروف و نهی از منکر است اگر خواهی که ملتفت شوی بر شیوع معاصی
کمتر بر گزیده و نمونه لیکن پس اشاره اجمالیه به بعضی از آنها میکنیم اگر چه آنها نیز
است از آنجمله اعمالیست که در مساجد معمول است مثل اخلال بواجبات
نماز و بعضی از افعال آن چون ترک طمأنینه در رکوع و سجود و تاخیر نماز از وقت
آن و قبل از تمام ذکر رکوع و سجود رفتن و قبل از او سر برداشتن و بی وضو داخل مسجد
شدن و جنب یا حیض در رکوع است الله گوید و او را متوطن کند تا برود وضو بسازد
و نجاست داخل مسجد نمودن و آب دهن و بلغم در مسجد ریختن و سخن دنیا در مسجد گفتن
با آنکه اگر کسی در مسجد سخن دنیا بگوید از ظلمها چه سنت و اطفال و دیوانگان
را در او راه دادن و خرید و فروش کردن و دروغ گفتن و غیبت در او کردن و

[illegible]

[illegible]

و غلط خواندن قرآن و غنا کردن در قرآن و حاضر شدن نزد آن و نظر کردن زن به
مرد و نظر کردن مرد به زن باشد با آنکه چشمیکه نظر کند بنامحرم حق تعالی امر فرماید
در قیامت که آن چشم را پر کنند از آتش و میخها از آتش او را بدوزند و هیچ قسم
عذاب باشد تا از حساب خلایق فارغ شوند پس امر فرماید او را به دوزخ برند و
هم چنین غنا کردن در مساجد در اذان و خوشنمائی کردن در میان اذان بخواند مؤذنینی
جامعهٔ کبیره یا دوازده بند خواجه با آنکه این ماحی صورة اذان است و باعث
بطلان آن میشود و هم چنین سایر خوانندگان چنین روضه خوانان و تعزیه خوانان
و حدیث دروغ در موعظه و تعزیه گفتن و در وعظ و نقل احادیث صحیحه ربا و قصه
خوشنمائی کردن و کسب حرام کردن مانند بعضی از سؤال کنندگان که از غیر مستحق
که سؤال را طریقهٔ کسب خود قرار داده اند هم چنین رد کردن بعضی از سؤال
کنندگان که مستحق میباشند و بدگوئی کردن بعضی از اغنیا به فقراء و امثال
اینها اعمال ناشایسته که بعضی از آنها حرام و برخی مکروه است هرکس بر حرام
آنها مطلع شد نهی از آن واجب و هرکه بر مکروه آنها مطلع شد نهی از آن مستحب است و از
الجمله اعمال ناشایسته که در بازارها رو میدهد مانند دروغ گفتن در معامله
و کم فروختن و زیاد خریدن که آیه شریفهٔ ویل للمطففین در شان این جمع
نازل شده و معاملات فاسده کردن و داخل شدن در خرید و فروش برادر
مؤمن خود و ربا خوردن و تنزیل گرفتن و حیلت بیل را عوض اصل
فروختن و در نیم فرع دزدیدن و گندم نما بودن و جو فروختن و متاع
نجس فروختن مانند روغن رنگرز و امثال آنکه در او فضلهٔ موش افتاده

با حفظ موئی

با حفظ موئی در آن مرده او را میفروشند و آب لبنیات در میان شیر ریخته و قوال
نشاسته در آن میریزند و ماست میزنند تا ماست غلیظ و سفید شود و ابریشم
را در جای مرطوب انبار میکنند تا تفاوت وزن نماید و انواع غل و غش
و مکر و حیله و خدعه بکار میبرند تا امتعهٔ فاسدهٔ خود را بفروش رسانند و
معامله کردن زنان در رفتن ایشان در میان دکاکین بزازان و زرگران و
نشان دادن صورت و مواضع زینت ایشان و انواع غنج و عشوه و ناز
و کرشمه بکار بردن و از نشان دادن چشمان خمار و زلفان و ابرو
و از کنایات بلیغه و اشارات لطیفه و سخنان شهوت انگیز قلوب ایشان را
دکانداران را فریفته و حفظ میکنند تا کار بجائی میرسد که تعقیب میشود و بالنتیجه
معاصی کبیره و از جمله افعال منکره است که سر کوچهها و خرابهها میباشد
متعفن میشود کوچهها و سنگ بعضی راه مردم و خاکروبه خانه و کثافات
آن را سر کوچهها و راهها ریختن که باعث تنفر و اذیت عابرین گردد و
طبقهای اطعمه یا آجرها سر راه گذاشتن برای فروش و آب سر راه
نگاه داشتن یا بستن بنوعیکه مردم متأذی شوند و اشیاء لغزاننده
سر راهها ریختن و ناودان در کوچهها بستن گذاشتن که موجب پریشانی حال عابرین
باشد و امثال اینها و از جمله افعال ناشایسته است که در حمامها
یافت میشود آنکه زنان با بچههای خود وارد حمام میشوند و لباس چرکین را
در حمام میشویند با آنکه حمامی نهی میکند که من راضی نیستم و بردن اطفال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمیز کرده نشده و زنها هم اند در حمام و گفتن سخنان لغو و بیهوده بیلد [illegible]
و مرد بالاتفاق اما رده حمام رفتن و از روی شهوت با این شخص
و مزاح کردن و نحو اینها و از جمله افعال ناشایسته است که در کارها و نقلها
در باطنها و مدرسها و مجلسها و عزاخانها و دفترخانها واقع میشود غیبت و
واسراف و ریا و سرقه و حق نمائی و کذب و سخن لغو و بیهوده و بی اعتنائی
بعضی از اهل حمام تمام در اعزاز و اکرام اغنیا که غنا و لو اندک است و سعادت
در بیشتر وزراء و امراء و حکام و نمام کردن و ابطال حق و اثبات باطل و حیف
و میل نمودن در احکام و حسد بردن بعضی از متعلمان بر بعضی و کبر کردن بعضی از
معلمان در بیان بعضی از مطالب عامه و کهنه کاری باز داشتن اطفال
مردم و نوحه گری کردن در عزاخانها و لباسهای فاخر پوشیدن در ایام
عزا و مصیبت و خود را مانند عروس ساختن جوانان و خود نمائی کردن
ایشان در هنگام خدمت گذاری در مجالس عزا و آرایش تکایا و نمایش
غرفها برای تماشا زنان و از دحام ایشان که تماشا چنانچه در این
بلد در بعضی تکایا آئینهای قدی در جلو غرفها میگذارند و پشت سر
آئینه را با انواع زینت آراسته میکنند چون زنان بیایند
به یاران غرفه برای تماشا و غرفه را خلوت نمیکنند چادرهارا
کنار می برند و صورتهارا باز میکنند و مشغول تماشا و زینتهای

از جمله تعدیات
در رشوه دادن
برای

[illegible]

و آن غرفه را از مرد خالی
میکنند و مرد و زن از
در نظاره میکنند

یعنی بعضی از علمای اسلام هستند که دوست دارند که تحصیل علم نمایند و دولت
ندارند که کسر از ایشان فرا کرده و تحصیل علوم نماید اینطائفه در طبقه ادنی از مردم ... منزل دارند

صاحبان
آن غرفه میشوند و عکس صورتهای ایشان در آن آئینهها می افتد و جوانان و
غرفه از دور در میان آئینه مشغول میشوند بدیدن صورتهای ایشان و نگاه کردن
زینتهای ایشان و از این قبیل معاصی در این موارد بقدری شیوع دارد که احصا
نتوان نمود و آنچه که ذکر شد از هزار یک و از بسیار اندک است و آنچه
که متعلق شده از معاصی جزئیات است و اما کبائر معاصی عظیمه و معاصی کبیره بسیار که
در میانه عامه خلق شیوع و انتشار دارد از حد فوق حد حساب است چون بدعت
گذاشتن در دین و ظلم بر مسلمین و قتل و زنا و لواط و مساحقه و شرب خمر و قمار
و غنا و تار و ساز و طنبور و نی و خوردن مال مردم و سرقه و خوردن مال یتیم و
اخلال در امر وصیت و برخلاف وصیت عمل کردن و تهمت ناحق دادن و
شهادت ناحق و غصب کردن اموال مردم و بجا آوردن عبادت در امکنه مغصوبه
و مال حرام خوردن و غصب نمودن موقوفات و خوردن مال وقف و عمل کردن
بوقف برخلاف بنای واقف و معامله باطله کردن و شراکت با عشار و ایواء
نمودن و اخذ مالیات کردن و دادن برات در عوض مالیات و مخالطت
با ظلمه کردن و افتخار بمجالست و مخالطت با ایشان از روی طوع و رغبت و تعلیم دادن
ایشان بظلم کردن و معاونت ایشان کردن در ظلم و معامله فاسد کردن
و بجا آوردن عبادات بدون تقلید و اجتهاد و جاهل بودن بمسائل دینیه
از اصولیه و فرعیه و غیر اینها که بحد و نهایت نرسد و شیوع اینها و فتح
ابواب این معاصی بجهت نقد باب امر بمعروف و نهی از منکر است پس

از برای هر کسی که میسر شود که بعضی از اینها را دفع کند از برای او جائز نیست که
در خانهٔ خود بنشیند و از مردم کناره کند بلکه بر او واجب است که بیرون آید
و دامن بر میان بندد و دین خدا را اعانت کند اگرچه شرط نیست در وجوب
امر بمعروف و نهی از منکر که خود عمل بان کند بعبادات اخری شرط نیست که آمر بمعروف
و ناهی از منکر عادل باشد و خود هیچ معصیتی یا اکثر معصیتها را نکند بلکه بر هر که بر
ترک معروفی یا فعل منکری مطلع شد بر او امر و نهی لازم است خواه خود ان شخص خوب
باشد یا بد باشد لکن از چنین کسی مردم نمی پذیرند و هر تدبیر نمی شنوند حاصل آنکه
موعظهٔ چنین شخص مفید و مؤثر نیست بعبارة اخری عدالت شرط کمال است
پس واعظ و نصیحت کننده و ترساننده از عذاب دوزخ و نوید دهنده به نعمتهای
جنت سزاوار این است که اول باید نفس خود را باز دارد و از ارتکاب معاصی و
افعال قبیحه و منزه سازد خود را از اعمال ناشایسته زیرا که اگر کسی خود
مرتکب گناه شود و دیگران را از آن نهی کند خالی از خجالت و شرمساری در نزد
حضرت باری نیست چنانچه در معراج السعادة روایت میکند که حق تعالی وحی نمود
بعیسی علیه السلام که اول نفس خود را پند ده اگر پند پذیر شد آن وقت
مردم را پند گو و نصیحت نما و اگر نه از من حیا و شرم کن و چنین است آنچه فرموده در
سورهٔ مبارکهٔ تحریم یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا
که حق تعالی ارشاد فرموده باینکه شخص باید اول خود را بترساند از عذاب الهی و
نفس خود را باز دارد از ارتکاب معاصی و افعال قبیحه و بعد از آنکه نفس خود
را منزه و پاک نمود از افعال ناشایسته آن وقت به پردازد به دیگران

از اهل و اقارب

چنانچه در جامع الاخبار روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

از اهل و اقارب و خویشان و همسایگان الاقرب فالاقرب چنانچه باین معنی اشاره
فرموده در سورهٔ توبه یا ایها الذین امنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار
که حق تعالی ارشاد فرموده باینکه بعد از فراغ از تبلیغ باهل و خویشان و مجاهده
با ایشان باید به همسایگان و نزدیکان به پردازید و در مقام تبلیغ ایشان بر آئید
زیرا که حق تعالی مؤمنان را امر کرده بقتال با کفار اقرب و هیچ دشمن از نفس اماره
کافر نزدیکتر نیست و نزدیکترین دشمن بتو او است چنانچه در منهج
زیر همین آیهٔ شریفه روایت میکند که اعدا عدوک نفسک التی
بین جنبیک پس بر هر کسی لازم است که اول آمر و ناهی نفس خود باشد نه
آنکه مردم را امر بمعروف کند و نهی از منکر نماید و خود بر خلاف ان عمل کند و
مورد توبیخ و مذمت و سرزنش حق تعالی واقع شود که در سورهٔ مبارکهٔ بقره میفرماید
اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم حاصل آنکه در باب توبیخ
و سرزنش تعجب مینماید که آیا شما امر میکنید مردم را بخیر و نیکوئی و خود فراموش
میکنید و نفسهای خود را بان و اهمیه ارید و حال آنکه شما میخوانید کتاب خدا را
که مشتمل بر وعید ترک بر و مخالفت قول با فعل است آیا تعقل نمیکنید در قبح
کار خود و عقل شما نهی نمیکند شما را از این عمل شنیع و تنبیه نمیکند شما را بر بدی
عاقبت کار شما پس آیه صریح است بر قبح و خبث نفس کسی که واعظ غیر خود باشد
و خود بان متعظ نشود و دال است بر ترغیب و تحریص واعظ بر تزکیهٔ نفس
خود و تکمیل آن تا قیام نماید بر بر و اقامهٔ غیر نماید بان بالبیان خبیث

و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون

و پلیدت باطن کسیکه غیر خود را موعظه کند از ارتکاب معاصی و خود متعظ نشود
و اقدام بر معاصی نماید و چنین کس حق تعالی بر او غضبناک و خشمناک
میباشد چنانچه در سوره مبارکه صف میفرماید یا ایها الذین آمنوا
لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا
ما لا تفعلون حاصل معنی آنکه ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا
میگوئید آن چیزی را که نمیکنید بزرگست از روی غضب و
خشم نزد خدا آنکه بگوئید آنچه نخواهید کرد و در منهج الصادقین
در ذیل این آیه شریفه روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که در شب معراج بر جماعتی بگذشتم که لبهای ایشان را بمقراض
آتشین میبریدند گفتم یا جبرئیل که اینها کیستند گفت خطبای امت تواند
که مردمان را به نیکوئی امر میکردند و خود تارک آن بودند
از بعض روایات استفاده میشود که واعظ غیر متعظ داخل در منافقین
است چنانچه در بحار الانوار از کلمات حضرت ثامن الحجج علیه السلام روایت
میکند که فرمود ان المنافق ینهی و لا ینتهی و یامر و لا یأتی
یعنی منافق کسیست که مردم را از معصیت نهی کند و خود منتهی نشود و بلکه
آن معصیت را بجا بیارد و مردم را امر کند بمعروف و خود بجا نیاورد
هر کس قول و فعل او موافق نباشد و گفتار با کردار او مطابق نگردد
او محشور در درک اسفل از نار با منافقین و فجار قرار خواهد گرفت

و در ارشاد القلوب در باب اول

و هر کس که خواهد از آفات دنیا سالم و از عقبات آخرت نجات یابد
باید که افعال و اقوال او موافق باشد چنانچه در بحار روایت
میکند که حسن بن ابی الحسن البصری با امیر مؤمنان عرض کرد که تعلیم بما کن کلامی
که نفع دهد ما را حضرت فرمود کن لذلک خصالا سلمت له
الدنیا والآخرة من امر بالمعروف و ائتمر به و نهی عن
المنکر و انتهی عنه و حافظ علی حدود الله یعنی کسیکه
صاحب سه خصلت باشد دنیا و آخرت او سالمست یکی آنکه امر کند
بمعروف و خود بجا بیاورد آنرا دوم آنکه نهی کند از منکر و خود ترک کند
آنرا سیم آنکه مواظب باشد بر حدود الهی و تعدی نکند از آن برای
عزیز شخصیکه خود را نصب میکند از برای اصلاح حال مردم و ارشاد و هدایت
ایشان باید خود دارای صفات حمیده و صاحب حالات پسندیده باشد
تا آنکه سخنان او مفید و مؤثر و مواعظ و نصایح او در قلوب سامعین
تأثیر کند زیرا که تطابق گفتار و کردار و توافق حالات و رفتار
موجب یقین مردم میشود چنانچه موعظه از قلب بیرون آید واقع میشود
در قلب و چون از زبان بیرون آید تأثیر نمیکند مگر در گوش و مخالفت
زبان با عمل موجب عدم وثوق بموعظات و سبب اتهام ناصح
و از این بابست که بعضی گفته اند العالم طبیب الامة والدنیا
[illegible] الصفا

در ارشاد القلوب نقل کرده

الداء فاذا رأیت الطبیب یجر الداء الی نفسه فاتهمه فی
علمه واعلم انه الذی لا یوثق به فیما یقول و ما حصل مضمون
این کلمات را ملا محمد باقر واعظ تبریزی در شرح اربعین خود گفته به
روایت میدهد و میفرماید که در اخبار آمده که هر یک از حطام و اعراض
دنیا علل و امراض آخرت است و شما بیمارانید و علما طبیبانند اگر
ببینید عالمی را که به جمع دنیا مشغول است از او بگریزید که
در راه دین غول است زیرا طبیبی که برای خود امراض جمع سازد و
بعلاج خود نپردازد دیگری را چون مداوا سازد و اگر ببینید که بیمار
همتش با ستخوان قناعت صبور است و شهباز طبعش را از این
جیفه نفور در دامن او آویزید که طبیب حاذق است
و ایضا در این شرح اربعین از ~~حضرت خاتم النبیین~~ روایت میکند که حق تعالی
بداود علیه السلام وحی فرمود که ای داود باید که سؤال نکنی از
عالمیکه مست کرده او را دنیا که این قسم عالم مسدود کند راه ترا
از محبت من بدرستیکه این گروه از علما راه زنانند بر بندگان من
و ایضا در آن کتاب مستطاب از امیر مؤمنان علیه السلام روایت میکند
که فرمود شکستند پشت مرا در اسلام مگر دو مرد عالم فاجر که مردم را

محبت

به رغبت کنند

به رغبت کنند و چون ببینند که او با همه علمی که دارد بفجور مشغول است
ایشان را جرئت دهد در معصیت و عابد صاحب بدعت که مردم
از صلاح او فریب خورند و بدعتهای او را رواج دهند لاجرم این هر دو
مخرب دین باشند و در مصباح الشریعة حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام میفرماید که من لم ینسلخ من هواجسه ولم
یتخلص من آفات نفسه وشهواتها ولم یهزم الشیطان
ولم یدخل فی کنف الله وامان عصمته لا یصلح له الامر
بالمعروف والنهی عن المنکر لانه اذا لم یکن بهذه الصفة
فکلما اظهر امرا یکون حجة علیه ولا ینتفع الناس به قال الله تعالی
أتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ویقال له یا خائن اتطالب خلقی بما خنت به نفسک وارخیت عنه عنانک تمام
یعنی هر که هوا و هوس را ترک نکرده و از آفات نفس اماره و شهوات
اندرونی نجسته و لشکر شیطان را منهزم نساخته و در پناه خدا و
امان نگاه داری او داخل نشده صلاحیت امر بمعروف و نهی از منکر ندارد
زیرا که هر که چنین باشد هر وقتیکه امری از اوامر الهیه اظهار کند
حجت بر ضد او میشود و مردم باو یقین نمیکنند خدا تعالی میفرماید آیا
مردم را بخوبی امر میکنید و خود را فراموش میکنید و خطاب باو میرسد
که ای خیانت کار مخلوقات مرا طلب میکنی از آنچه خود بعمل نمیاوری و
و راضی از آن گردیده و عنان خود را سست کرده از آنچه عنان مردم را

از آن می‌کنند پس ای عزیز این ثوابهای غیر متناهیه و درجات عالیه و مراتب
رفیعه که از برای ناصح و واعظ و آمر بمعروف و ناهی از منکر مقدر و مقرر است
برای اشخاصی است که اول نفس خود را منزه گردانند از معاصی و تکمیل صفات حسنه
مذکوره نماید آنوقت در موعظه و اصلاح دیگران کوشند و از برای اینگونه
اشخاص است که قبور ایشان را منور گردانند بانوار رحمت چنانچه در ارشاد
القلوب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود نعم العطیة
ونعم الهدیة الموعظة واوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام تعلم
الخیر وعلمه من لا یعلمه فانی منور لمعلمی الخیر ومتعلمیه قبورهم
حتی لا یستوحشوا بمکانهم یعنی نیکو عطیه خوبیست و هدیه نیکوئیست
موعظه حق تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام که البته تعلیم بگیر خیر را و تعلیم نما آن
خیر را بکسیکه نمیداند او را بدرستیکه من نورانی میکنم قبرهای معلم و متعلم را
تا آنکه نترسند در میان قبر و ایضا در آن کتاب از آنجناب روایت میکند
که فرمود ما اهدی المسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة حکمة تزیده
هدی او تردّه عن ردی یعنی نیست هدیه که مسلم ببرادر مسلم خود فرستد
بالاتر و بهتر از کلمه حکمتی که او را تعلیم میدهد که آن کلمه باعث هدایت او شود
و از هلاکت نجات میدهد او را و ایضا در آن کتاب از آنجناب روایت میکند که
فرمود ما تصدق مؤمن بصدقة احب الی الله من موعظة یعظ بها قوماً

یتفرقون

یتفرقون وقد نفعهم الله بها وهی افضل من عبادة سنة یعنی
صدقه نمیکند مؤمنی که محبوب تر باشد نزد خدا از موعظه که با او وعظ نماید
گروهی را که چون متفرق شوند نفع بخشد حق تعالی ایشان را بآن موعظه
و آن موعظه افضل است در پیش خدا از عبادت یکسال و ایضا در آن کتاب
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود احب المؤمنین الی الله
من نصب نفسه فی طاعة الله و نصح لامة نبیه و تفکر فی
عیوبه واصلحها وعلم فعمل وعلم یعنی محبوبترین مؤمنان نزد خدا
کسیست که مهیا کند خود را در فرمان برداری خدا و نصیحت کند مر امت
پیغمبر خود را و تفکر کند در عیوب خود و باصلاح آورد عیوب خود را
و علم بیاموزد پس عمل کند بعلم خود و تعلیم نماید جهال را مؤلف گوید اخبار
در فضیلت و ثواب امر بمعروف و نهی از منکر و نصیحت خلایق و دلالت کردن
بندگان بر خیر و ارشاد نمودن گمراهان و موعظه کردن خلقان بسیار و
بیشمار است شهید علیه الرحمه در منیة المرید فی آداب المفید والمستفید از
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود ان الله وملئکته و
اهل السموات والارض حتی النملة فی جحرها وحتی الحوت فی الماء
لیصلون علی معلم الناس الخیر یعنی بدرستیکه خدا و ملائکه و اهل آسمانها
و اهل زمین حتی مورچه در میان سوراخها و حتی ماهی در دریا صلوات و رحمت

مفید هستند برکسانیکه تعلیم میکنند مردمان را بخیر و ایضاً دران کتاب
از انجناب روایة میکند که فرمود من خرج یطلب باباً من العلم لیرد به باطلاً
الی الحق وضلالة الی هدی کان عمله کعبادة اربعین عاماً
یعنی کسیکه از منزل خود بیرون رود برای آنکه طلب نماید بابی از علم را تا آنکه
بسبب آن علم برگرداند باطلی را بسوی حق و گمشده را بسوی هدایة میباشد
ثواب عمل او مثل عبادة چهل سال و ایضاً دران کتاب از انجناب
روایة میکند که بمعاذ فرمود لان یهدی الله بک رجلاً واحداً خیر
لک من الدنیا وما فیها یعنی اگر بسبب تو خداوند تبارک و تعالی
هدایة کند مردی را هر آئینه بهتر است این برای تو از دنیا و آنچه در دنیاست
و ایضاً دران کتاب از انجناب روایة میکند که فرمود رحم الله خلفائی
فقیل یا رسول الله ومن خلفائک قال الذین یحیون سنتی
ویعلمونها عباد الله یعنی رحمت کند حق تعالی خلفاء مرا عرض کردند یا رسول الله
کیانند خلفاء شما فرمود کسانیکه احیا کنند سنت مرا و تعلیم نمایند او را
به بندگان خدا و ایضاً دران کتاب از انجناب روایة میکند که فرمود
من دعا الی هدی کان له من الاجر مثل اجر من تبعه لا ینقص ذلک
من اجورهم شیئاً ومن دعا الی ضلالة کان علیه من الاثم مثل
آثام من تبعه لا ینقص ذلک من آثامهم شیئاً یعنی آنکه کسیکه

بخواند

بخواند کسی را بسوی خیر میباشد برای او از اجر مثل اجرهای کسانیکه متابعة
او کردند و بسوی خیر رفتند و کم نمیشود از ثوابهای ایشان چیزی و هرگاه کسی
بخواند مردم را بسوی گمراهی و شر میباشد برای او از گناه مثل معاصی
کسانیکه متابعة او کردند و کم نمیشود از گناه ایشان چیزی و قریب باین
مضمون در این کتاب از حضرت باقر علیه السلام روایة کرده که فرمود من علّم
باب هدی فله مثل اجر من عمل به ولا ینقص اولئک من اجورهم
شیئاً ومن علّم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به
ولا ینقص اولئک من اوزارهم شیئاً و ایضاً قریب باین مضمون
دران کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود من علّم
خیراً فله مثل اجر من عمل به قلت فان علّمه غیره یجری ذلک
له قال ان علّمه الناس کلهم جری له قلت فان مات قال و
ان مات یعنی کسیکه تعلیم کند کسی را خیری را یکی از برای معلّم است ثواب
آن کسیکه عمل کند بآن خیر پرسیده که اگر خیری را تعلیم غیر خود کند ثواب عمل آن
خیر برای شما جاری است حضرت فرمود که اگر خیری را تعلیم تمام مردم کند ثواب
میشود برای او ثواب عمل آن خیر که همه بجا آورده باشند یعنی اگر خیری را به
جمیع مردم بیاموزد و تعلیم نماید و تمام خلایق بآن عمل نمایند ثواب عمل همه
برای او نوشته میشود سائل از روی تعجب عرض کرد که اگر معلم بمیرد حضرت فرمود

سائل از روی تعجب

بنا اگرچه معلم بمیرد ثواب برایش نوشته میشود حاصلش آنکه اگر کسی خیری بمردم تعلیم کند
وآن خیر در میان مردم شایع شود و بماند هر کس تا قیامت بآن خیر عمل نماید حق تعالی
از روی فضل و کرم خود اجر و ثواب عمل کردن آن خیر را در نامهٔ عمل آن معلم ثبت میکند اگرچه
آن معلم مرده باشد و ایضا در آن کتاب مستطاب از تفسیر عسکری علیه السلام
روایت میکند که حضرت فرمود الا من کان من شیعتنا عالما بعلومنا
فهدی الجاهل بشریعتنا المنقطع عن مشاهدتنا یتیم
فی حجره الا فمن هداه وارشده وعلمه شریعتنا کان
معنا فی الرفیق الاعلی حدثنی بذلک ابی عن ابیه عن آبائه عن رسول الله صلی الله علیه
حاصل معنی آنکه حضرت فرمود آگاه باشید هر کس از شیعیان ما که عالم باشد بعلوم ما
پس هدایت کند جاهل باحکام ما را آن جاهلیکه دست او از ما کوتاه است
و محروم است از دیدار ما مانند یتیمست در پیش او پس هر کس که هدایت کند
چنین ایتام را و ارشاد نماید ایشانرا باحکام ما و تعلیم کند ایشانرا بطریقهٔ
ما پس چنین شخص با ما است در رفیق اعلی و منازل علیا و خبر داد باین حدیث
پدرم و او از آبای کرام خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایضا در آن کتاب از
امیر مؤمنان علیه السلام روایت میکند که فرمود من کان من شیعتنا عالما
بشریعتنا فاخرج ضعفاء شیعتنا من ظلمة جهلهم الی نور
العلم الذی حبوناه به جاء یوم القیمة علی رأسه تاج من نور یضیء
لاهل تلک العرصات وحلة لا یقوم لاقل سلک منها الدنیا

بناه رت

بحذافیرها

بحذافیرها ثم ینادی مناد هذا عالم من بعض تلامذة آل محمد صلی الله
علیه وآله الا فمن اخرجه فی الدنیا من حیرة جهله فلیتشبث بنوره
لیخرجه من حیرة ظلمة هذه العرصات الی نزه الجنان فیخرج کل من کان
علمه فی الدنیا خیرا او فتح عن قلبه من الجهل قفلا او اوضح له عن
شبهة حاصل معنی کلمات شریفه آنکه هر کس از شیعیان ما که عالم باشد باحکام ما
پس بیرون کند ضعیفان از شیعیان ما را از وادی ضلالت و صحرای جهالت
و برساند او را بسر منزل علم و هدایت کند او را بنور معرفت و دانائی که ما
باو ارزانی داشتیم پس چنین کسی بیاید در قیامت در حالتیکه بر سر او تاجی باشد
از نور که از روشنائی آن و تابش نور آن تاج تمام عرصات محشر منور و روشن
بود و حلهٔ از حلهای بهشت در بر او باشد که نتوانند برابری کنند با کمترین تار او
تمام دنیا با جمیع آنچه در او است پس منادی ندا کند که این عالمیست از
شاگردهای آل محمد صلی الله علیه و آله پس آگاه باشید ای خلایق هر کس که
این عالم در دنیا او را از حیرت جهالت بیرون آورده امروز چنگ بزند
بنور این عالم و متوسل شود بنور او تا آنکه از ظلمات این عرصات
او را نجات دهد و بیرون آرد و برساند او را به بهشت نورانی پس در
آن روز خارج میشود از ظلمات قیامت هر کس که در دنیا این عالم او را تعلیم خیر
کرده بود و جهل را از قلبش بیرون برده بود و شبهات قلبیهٔ او را واضح کرده بود و برطرف نموده بود

و ایضا در ان کتاب مستطاب از حضرت مجتبی علیه السلام روایت کرده که فرمود
فضل کافل یتیم آل محمد عن موالیه الناشب فی الجهل یخرجه من
جهله و یوضح له ما اشتبه علیه و یطعمه و یسقیه کفضل
الشمس علی السها یعنی فضل کفالت کننده یتیم آل محمد صلی الله علیه و آله
که از دوستان آن بزرگواران باشد و آن یتیم کسی باشد که در دریای جهل و نادانی
فرو رفته باشد که تخلّص برایش ممکن نباشد و کفالت باین طریق کند که از
جهل او را بیرون آورد و واضح کند برای او امور مشتبهه برا او را و طعام
دهد او را از موائد حکمت و سیراب کند او را از چشمه علم بر فضل کسی که
بر سایر مردم شده فضل آفتاب است بر ستاره سها که از غایت کوچکی بر چشم او را
نمی بینند و ایضا در ان کتاب از حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام روایت میکند که
من کفل لنا یتیما قطعته عنا محنتنا باستتارنا فواساه من
علومنا التی سقطت الیه حتی ارشده و هداه قال الله عز و جل
یا ایها العبد الکریم المواسی انی اولی بهذا الکرم اجعلوا له یا
ملائکتی فی الجنان بعدد کل حرف علمه الف الف قصر و ضموا الیها
ما یلیق بها من سائر النعم حاصل معنی آنکه کسیکه کفالت کند یتیمی از ما را که
او را از حضور ما دور کرده و قطع نموده از او فتوحات ادراک حضور ما را و آن یتیم
از کثرت انتظار حضور ما و کشیدن بار فراق ما قد او خمیده شده پس اگر کسی که مواسات
کند با آن یتیم از علوم ما که باو افاضه شده و در خزانه قلب او ریخته شده تا آنکه
ارشاد کند آن یتیم را و هدایت نماید او را پس در حق چنین کسی حق تعالی میفرماید

ای بنده

ای بنده کریم من که مواسات کردی از دوستان کرم خود با این بنده جاهل گمراه شده من که او را
ارشاد کردی و براه هدایت آوردی پس سزاوار تر است که من سزاوار ترم بکرم از تو بخطاب فرماید
بملائکه که ای فرشتگان من بنا کنید در جنان از برای این بنده کریم من بعدد هر حرفی که
تعلیم کرده ایشان را یعنی جماعت شیعیان را قصری از قصور بهشت و منضم کنید بان قصرها
از نعمتهای بهشت بقدری که لایق آن قصرها است از فرشها و تختها و حلّه ها و لباسها
و زینتها و کنیزها و غلامها و حوریها و انواع زیورها و ایضا در ان کتاب از حضرت علی بن
الحسین علیهما السلام روایت میکند که فرمود اوحی الله عز و جل الی موسی علیه السلام
حببنی الی خلقی و حبب خلقی الیّ قال یا رب کیف افعل قال ذکرهم
آلائی و نعمائی لیحبونی فلان تردّ آبقا عن بابی او ضالا
عن فنائی افضل لک من عبادة مائة سنة صیام نهارها و قیام
لیلها قال موسی علیه السلام و من هذا العبد الآبق منک قال
العاصی المتمرد قال فمن الضال عن فنائک قال الجاهل بامام
زمانه یعرّفه الغائب عنه بعد ما عرفه الجاهل بشریعة دینه یعرّفه
شریعته و ما یعبد به ربه و یتوصل به الی مرضاته حاصل معنی
آنکه وحی کرد حق تعالی بموسی علیه السلام که ای موسی دوست بدار کن مرا که مرا دوست داشته
باشند و خلق را دوست بگردان بمن تا آنها مرا دوست داشته باشند عرض کرد که چگونه
ترا دوست خلق و ایشان را دوست تو گردانم و طرح دوستی میان شما اندازم خطاب

تذکره

آمد که بیا دلشاد باش بیاور نعمتهای مرا و احسانات مرا و محبتها و رحمتهای مرا
که نسبته بایشان مرعی داشتم تاانکه ایشان ان نعمتها و محبتها مرا دوست داشته
باشند پس امیدوارم هرگاه برگردانی یکنفر بنده را که از درگاه ما فرار کرده باشد
یا گم شده را راه نمائی کنی به باب رحمت ما این افضلست از برای تو
از عبادة صد سال که روزها روزه باشی و شبها مشغول بنماز باشی موسی عرض
کرد ان عبد آبق کیست که از جناب فرار کرده باشد خطاب آمد که ان
بندهٔ فراری بندهٔ گناهکار است که از فرمان من تمرد میکند موسی عرض کرد
که بندهٔ ضال کدام است خطاب آمد ان کسیکه جاهل باشد بامام زمان
خود و جاهل باشد باحکام دین او و ایضاً در ان کتاب از حضرت جواد
علیه السلام روایة میکند که فرمود عالمی که از نور علم او خارج شود جاهلی از
وادی ضلالت و جهالت پس ان جاهل را ازاد کرده ان عالمست که اولاد
را از اتش جهنم ازاد نمود و حق تعالی عوض میدهد بان عالم بعدد هر موئی
که در بدن ان ازاد کرده است چیزی که بالاتر است از صد هزار رکعة
نماز در پیش رو کعبه خوانده باشد و ایضاً در ان کتاب از حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام روایة میکند که فرمود علماء شیعیان ما که در حق ضعفاء
از دوستان ما احسان میکنند باقامهٔ ارشاد و موعظه و هدایة و نصیحت ایشان
در قیامت می آیند در حالیکه نور تاج ایشان میدرخشد در عرصات محشر
و فضای صحرای محشر و اطراف او مسیرة ثلثماة الف سنه فشعاع تیجانهم

یلبث

یلبث فی کلها یعنی وسعت صحرای محشر بمقدار سیصد هزار سال است و
شعاع و تابش ان تاجها تمام وسعت صحرای محشر را روشن و نورانی
میکند پس هر کس که در دنیا انعام اورا از زادی جهل و نادانی بیرون اورد
و احکام شریعه را باو تعلیم نمود ان جاهل در انروز میچسبد بلمعة از لمعات
انوار تاج ان عالم پس ان انوار تاج معلمین و تلامذه را بر میدارد از صحرای
محشر تاانکه میرساند ایشانرا به فوق غرفات بهشت بعد ایشانرا فرود
میاورند در منازلیکه برای ایشان مهیا شده است که در جوار معلمان ایشان
اسایند و معلمین ایشان ملیا شنند و چون امر معروف و نهی از منکر
را دانستی و منافع و عقاب ترک اورا فهمیدی پس بدانکه از برای
او چند مرتبه است اول انکار قلبی باین نحو که در دل منکر فاعل
معصیت باشی و از این جهت اورا دشمن داشته باشی و این مرتبه بر جمیع
ان شروط مذکوره در ان باب نیست بلکه بدو شرط از انها مشروط است یکی انکه
عالم باشد باینکه انچه را که شخص مرتکب شده معصیت است دیگر انکه ان شخص که
مرتکب معصیت شده نادم و پشیمان نشده باشد دوم ارشاد و هدایت
و شناسانیدن اینکه انچه را که معصیت است چه بسیاری مردم از راه جهل و
نادانی مرتکب بعضی معاصی میکردند سیم اظهار تنفر و اکراه از ان شخص

ثواب و فضیلت

شروط

عاصی و کناره جوئی و دوری کردن از او و ترک دوستی و آمیزش
با او چهارم بزبان نرم گفتن و انکار بر او نمودن ابتداء به پند
و نصیحت گفتن اگر مفید نشد تهدید و ترسانیدن و اگر آن نیز اثر
نکرد بدرشتی و سخنان خشن با او گفتن و دشنام دادن که باین
نوع که ای نادان و ای گمراه و ای احمق و ای فاسق و ای فاجر و امثال
این عبارات پنجم باز داشتن ایشان از معصیت بقهر و غلبه و تسلط
چون شکستن آلات لهو و لعب و ریختن شراب و گرفتن مال
مغصوب و بصاحب آن رد کردن و امثال اینها ششم زدن از
دلت و یا بدون اینکه منتهی شود بقتل و جراحت هفتم شمشیر
کشیدن و سلاح داشتن و این مرتبه در نزد اکثر علماء موقوفست
باذن امام علیه السلام و از برای رعیت بدون اذن امام جائز نمیدانند
و لیکن سید مرتضی و جماعتی از برای کسیکه متمکن باشد و موجب فساد نباشد
تجویز کرده اند اگرچه اذن امام در آن بخصوص نباشد و چون از مصباح
الشریعه و بعضی از روایات معتبره استفاده میشود که امر کننده بمعروف
و نهی کننده از منکر باید متصف باشد به بعضی از صفات حمیده و خصال سنیه
پس میگوئیم کسیکه اقامه امر بمعروف و نهی از منکر مینماید و در صدد اصلاح حال
مردم بر می آید سزاوارست که خوش خلق باشد و صاحب صبر و حلم و

قوة النفس

قوة النفس باشد که از سخن مردم مضطرب و اندوهناک نشود و اگر در حق
او چیزی گویند که لایق او نباشد متزلزل نگردد زیرا که مردم اهم تابع
هوا و هوس اند و در پی استیفای لذات خود اند پس اگر کسی ایشان را نهی
کند بر ایشان شاق و گران میآید و باین جهت زبان جفا را در
حق او میگشایند و نسبتها و سخنانی میگویند که لایق بشان او نیست
و بسا باشد که در مقابل او گفتار یا کردار خلاف ادب نسبت باو
عمل آرند پس باید دلی قوی داشته باشد که باینها مضطرب نگردد و
و از جا در نرود و باید با مردمان مهربان باشد و با ایشان برفق و
مدارا رفتار کند زیرا که پند و نصیحت برفق و ملایمت بهتر در دل
جا میکند و بیشتر تأثیر میکند و باید بی طمع از مردم باشد و قطع
و امید از ایشان نموده باشد زیرا کسیکه طمع بمال مردم دارد یا
امید ستایش و مدح با ایشان دارد نمیتواند اصلاح حال مردم کند
و امر بمعروف و نهی از منکر نماید گویند یکی از بزرگان در خانه گربه داشت
و قصابی در جوار او دکان داشت آن شخص هر روز از آن قصاب بجهت
گربه خود پاره گوشت میگرفت روزی از آن قصاب معصیتی دید اول
بخانه آمد و گربه را بیرون کرد و بعد از آن نزد قصاب آمد و او را از

لنزع صحبت منع کرد و نهی نمود و سخنان درشت باو گفت قصاب گفت دیگر گربه تو
چیزی نخورد الحمد گفت تا گربه ترا بیرون نکردم وطمع از تو نبریدم از مقام
نهی منع تو بر نیامدم و در معالم السعادة از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
میکند که فرمود که صاحب امر معروف باید عالم باشد بحلال و حرام و از آنچه متعلق
بنفس اوست و در آنچه امر و نهی میکند باید فارغ شده باشد و خیرخواه مردم
و مهربان بایشان باشد و ایشان را بلطف و گفتار نیک بخوبی بخواند
و معرفت به تفاوت اخلاق مردم داشته باشد تا با هر کسی بنوعیکه
باید رفتار کند و به مکرهای نفس مکاره و کید شیطان دانا و بینا باشد و
در اذیتی و آزاری که از مردم باو میرسد بران صابر باشد و در صدد
مکافات ایشان نباشد و شکایت از ایشان نکند و حمیت و عصبیت بکار
نبرد و از برای نفس خود بغیظ نیاید و نیت خود را خالص کرده از برای
حق تعالی و استعانت و یاری از او جوید پس اگر مردم با او مخالفت کنند و
با او جفا نمایند صبر کند و اگر فرمان او برند و سخن او را قبول کنند
شکر گذاری ایشان را کند و امر خود را بخدا واگذارد و بعیب خود
بینا باشد مؤلف گوید که اخبار و آثار در این باب بسیار است و در
ترغیب و تحریص و تاکید صاحبان بصیرت کفایت میکند ملاحظه حال انبیاء
و مرسلین و شدت اهتمام ایشان در نشر و ترویج امر معروف و نهی از منکر و سعیها
و جانفشانیها که کردند برای این امر شریف و هر چند با ایشان اذیت و
آزار

و آزار می‌نمودند دست برنمیداشتند و ترک نمی‌نمودند خصوصاً حضرت یحیی بن زکریا
علیهما السلام که آنقدر در امر معروف و نهی از منکر کوشید تا آنکه شربت شهادت نوشید
و بعد از شهادت هم کوتاهی نفرمود و پادشاه جابر زناکار را از زنا منع مینمود چنانچه
در حیوة القلوب روایت کرده که در زمان حضرت یحیی پادشاهی بود جابر که با زنی
از بنی اسرائیل زنا میکرد تا آن زن پیر شد و او را دختری بود از شوهر دیگر پس آن پادشاه
زن تلبیس کرد و تکلیف نمود او را که تزویج کند آن دختر را پادشاه گفت من از یحیی
میپرسم اگر اجازه داد او را تزویج نمایم چون از حضرت پرسید حضرت فرمود
آن دختر بر تو حرام است و آن پادشاه در روایت حیوة القلوب زنا میکرد با آن دختر و هر وقت
که حضرت میگذشت آنحضرت میفرمود که ای پادشاه از خدا بترس که حلال
نیست بر تو این کاری که میکنی و در روایت زبدة التصانیف آن زن فاجره
از این صورت برنجید و صبر کرد تا پادشاه مست شده بود دختر را بیاراست
و در نظر او جلوه در آورد ملک قصد دختر کرد گفت میسر نشود تا وقتیکه یحیی را
بکشی زیرا که تیر بلای دختر نمی تواند بخیر است و در روایت حیوة القلوب آن زن که
به دختر خود تعلیم کرد که چون پادشاه با تو نزدیکی کند و از تو بپرسد که چه حاجت
داری بگو حاجت من آن است که یحیی پیغمبر را بکشی چون دختر را بنزد
پادشاه برد و با او مقاربت کرد از او پرسید که چه حاجت داری گفت کشتن یحیی

تا سه مرتبه از او پرسید در هر مرتبه این جواب گفت و کشتن یحیی طلب نمود
پادشاه گفت که حاجت دیگر طلب دختر گفت مطلب دیگر ندارم
چون بسیار اهتمام کرد آن پادشاه لعین فرستاد حضرت را حاضر کرد و حکم
کرد که سر حضرت را در طشت برید مذهب اکثر علما آنست که گفته بودند که اگر
خون یحیی بر زمین ریزد گیاه نروید بروایة زبدة التفاسیر چون سر
مطهر حضرت را جدا کردند خون شریفش بجوش آمد آوازی از آن خون
می آمد که دختر زن بزنی نشاید و سر مطهر حضرت را در طشت طلا نهادند
بروایة حیوة القلوب
و در نزد پادشاه ملعون بردند چنین در حضور آن لعین گذاشتند آن سر
افتد در مقام نهی از منکر بر آمده فرمود ای پادشاه از خدا بترس که حلال
نیست آنچه تو میکنی و بنا بر بعضی از روایات فرمود ایها الملک لا تحل
ان عمر الخ قصه آن پادشاه بالغ حالت ستر حیوة این معجزه را
از آن سر انور دید و این کلام را شنید در دلش تاثیر کرد رقت نمود و
اشک چشمش جاری گردید آه آه ای دوستان چنین بابن سعد اسیر متذکر شدم
باحوال و مصائب یحیی صحرای کربلا حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام و [illegible]
اشک از چشمانم جاری شد چه قدر شباهت دارد حکایت این دو بزرگوار بیکدیگر
آن بزرگوار موسوم شد باسم بدیع که قبل از آن احدی بآن اسم موسوم نبود و
چنانچه بآن اشاره فرمود که لم نجعل له من قبل سمیا و هم چنین یحیی صحرای کربلا موسوم شد

بالجمله

بالجمله قبل از آنحضرت معروف نبود و احدی بآن موسوم نگردیده و آن بزرگوار
شش ماهه متولد شد و حضرت امام حسین علیه السلام نیز شش ماهه متولد گردید و آن جناب
را برای زن زانیه شهید کردند و یحیی صحرای کربلا را نیز برای فرزند زانیه شهید
نمودند و سر آن بزرگوار را در میان طشت نهادند و برای پادشاه جابر زناکار
شراب خوار پلید هدیه بردند و سر این یحیی را نیز در طشت گذاشته برای پادشاه
شرابخوار ظالم جابر زناکار پلید هدیه بردند و سر بریده شریف یحیی علیه السلام از
آن بزرگوار در حضور آن پادشاه زناکار بسخن آمد و پادشاه را توبیخ
فرمود و منع نمود و سر مطهر این یحیی نیز در حضور این پادشاه جابر زناکار
بسخن آمد و بآیات شافیه رد مزخرفات او نمود و خون شریف آن
بزرگوار بسخن آمد که دختر زن حلال نیست و هم چنین خون شریف یحیی ثانی
حضرت سید الشهداء قوه ناطقه بخشید بحیوانات زبان بسته تکلم بدن
شریف آن یحیی به تکلم نیامد و با احدی بسخن [illegible]
بسخن آمد و شکایت از ظلم بنی امیه نمود و بآنچه حرف بقلوب
شیعیان و [illegible] و اطلاع [illegible] بر مصائب سید مظلومان جمع
این موارد [illegible] که سر مطهر و بدن انور آن مظلوم ستم کشیده بتکلم آمد و قوه
ناطقه بمرغان و کبوتران بخشید بتفصیلی که بگویم اما تکلم کردن مرغان
از برکت خون شریف سید مظلومان پس بگویم که آن مرغان چند بودند

علیها السلام روایة کرده چنانچه یحیی از یحیی کسی بنام او مسمی نشده بود هم چنین بنام حضرت امام حسین

کم از برکت خون شریف آن امام مظلوم بخون آغشته اول مرغ سفیدی بود که خود را بخون شریف
آن بزرگوار آغشته نمود و خبر شهادت آن مظلوم را به سایر مرغان رسانید و چنانچه از
بحار و محرق و اسرار الشهادة از طریق اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند لما
استشهد الحسین علیه السلام بقی فی کربلا صریعا و دمه علی الارض مسفوحا
و اذا بطائر ابیض قد اتی و تلطخ بدمه و جاء و الدم یتقطر منه فرای
طیورا تحت الظلال علی الغصون و الاشجار و کل منهم یذکر الحب و العلف
و الماء فی زمانیکه اهل دغا و کوفیان بیحیا بارهٔ جور و جفا سر و بلند قامت
شهید کربلا را از پا در آوردند و داغ مصیبت بر دل عالم و عالمیان نهادند و بدن
انور او را در ارض ماریه افکندند و خون او جاری بود ناگاه مرغ سفیدی
در رسید و خود را بر آن جسد شریف افکند و در آن خون مبارک می غلطید و
خود را خون آلوده نمود پرواز نمود و خون از او می چکید و در اثنای پرواز
بر مرغانی رسید که بر شاخهای درختان نشسته اند و ابواب هموم بر روی
خود بسته اند و با لحان مختلفه نغمه پرداز بودند آن مرغ خون آلود چون
دید که ایشان از انواع مصائب و بلایا بیخبرند و با قسام عیش و لهو و
طرب مشغولند در مقام اخبار بر آمده بزبان فصیح گفت یا ویلکم أ تشتغلون
بالملاهی و ذکر الدنیا و المناهی و الحسین علیه السلام فی ارض کربلا فی
هذا الحر ملقی علی الرمضاء ظام مذبوح و دمه مسفوح فطارت
الطیور کلهم کل منهم قاصد کربلا فرأوا سیدنا الحسین علیه السلام
ملقی علی الرمضاء فی الارض جثة بلا رأس و لا غسل و لا کفن قد سفت

الحمد لله

علیه السوافی و بدنه مرضوض قد هشمته الخیل بحوافرها
زواره و وحوش القفار و نبت بدمه حتی السهول و الاوعار
و قد اضاء التراب من انواره و ازهر الجو من ازهاره فلما
رأت الطیور تصایحن و اعلن بالبکاء و الثبور و تواقعن
علی دمه یتمرغن فیه و طار کل واحد منهم یعلم اهلها عن
قتل الحسین علیه السلام حاصل سخن آنکه آن مرغ سفید خون آلود بآن مرغان
گفت ای وای بر شما که مشغول لهو و لعب و در فکر دنیا و امور باطله اید
و حال آنکه در این کربلا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را تشنه لب شهید
کردند و بدن او را بر ریگ تفتیده افکندند و خون از بدن جاری است پس آن
مرغان بجانب کربلا پرواز نمودند چون بآنجا رسیدند دیدند که آن مظلوم تشنه بر
روی زمین کربلا بی سر افتاده و بی غسل و کفن در آن صحرا مانده بادها بر جسد
شریفش میوزد و خار و خاک و خاشاک بر روی آن میریزد و دیدند که بدن
انورش پامال سم ستوران شده و وحشیان صحرا فوج فوج می آیند بزیارت وی
و جنیان صحراها و غیر صحراها بر دور او حلقهٔ ماتم زده نوحه و ندبه میکنند
و خاک کربلا از نور آن جسد منور از خورشید فلک امامت روشن شده
و هوا از تلألؤ و نور بدن مطهر آن ماه برج سعادت درخشنده گردیده
آه آه چون مرغان این حالت را مشاهده نمودند همه بیکبار بفریاد و
فغان آمدند و آغاز نوحه و زاری نمودند و ناله و افغان را بلند کردند
و خود را بر خاک و خون آن شهید مظلوم افکندند و در خون شریفش غلطیدند

و برا ازان هریک بناحیه از نواحی زمین پرواز نمودند تا اهل ان موضع را از شهادت
ان امام مظلوم خبر دهند دوم مرغ از همان مرغان مرغ خون آلود بود که آمده بود
در مدینه بزبان فصیح حضرت رسول را از شهادت سید مظلومان خبر داد چنانچه در ان
کتب مذکوره منقولست که از قضا یکی از ان مرغان خون آلود قصد مدینه رسول خدا
صلی الله علیه و اله نمود و جاء یرفرف و الدم یتقاطر من اجنحته و دار حول
قبر سیدنا و نبینا رسول الله صلی الله علیه و اله یعلن بالنداء الا قتل الحسین
بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا الا نهب الحسین بکربلا فاجتمعت
الطیور علیه و هم یبکون علیه و ینوحون فلما نظر اهل المدینة من
الطیور ذلک النوح و شاهدوا یتقاطر من الطیر و لم یعلموا ما
الخبر حتی انقضت مدة من الزمان و جاء خبر مقتل الحسین علیه السلام علموا
ان ذلک الطیر کان یخبر رسول الله بقتل ابن فاطمة البتول و قرة عین الرسول
یعنی یکی از ان مرغان خون آلود پرواز کرده خود را بحرم محترم رسول الله رسانید و بر گرد قبر
منور ان سرور میگردید و خون تازه از بال او میچکید و باواز بلند فریاد برکشید که
قتل الحسین بکربلا ذبح الحسین بکربلا نهب الحسین بکربلا یعنی حسین را در کربلا کشتند و مانند
گوسفند قربانی او را ذبح نمودند و اموالش را بغارت بردند پس مرغان بسیار برگرد او
جمع شدند و گریه میکردند بر ان مظلوم و نوحه می‌نمودند چون اهل مدینه نظر کردند
بر حالت گریه و نوحه ایشان و خونیکه از بر و بال ان مرغ میچکید دیدند دانستند که
واقعه حادث شده لیکن ندانستند که چه خبرست تا انکه بعد از چندی که خبر شهادت
حضرت سید الشهدا رسید دانستند که ان مرغ خبر شهادت ان مظلوم را برای جد بزرگوارش

آورده بود

آورده بود سیم مرغ از همین مرغان خون آلوده بود که برای خبر فاطمه صغری
بسخن آمده بود چنانچه در ان کتب مذکوره منقولست از حضرت صادق از
پدر بزرگوارش از علی بن حسین علیهم السلام که فرمود لما قتل الحسین بن علی علیهما السلام
جاء غراب فوقع فی دمه ثم تمرغ ثم طار فوقع بالمدینة علی جدار دار
فاطمة بنت الحسین بن علی علیهما السلام و هی الصغری فرفعت رأسها
فنظرت الیه فبکت بکاء شدیدا و انشأت تقول یعنی انکه آن حضرت
سید الشهدا علیه السلام شهید شد مرغی آمد خود را در خون شریف آن بزرگوار انداخت
و پر و بال خود را بان خون شریف آغشته کرده پرواز نمود و وارد مدینه شد بر
دیوار فاطمه صغری علیها السلام نشست و آغاز نوحه نمود فاطمه صغری سر بلند کرد
همینکه او را دید فریاد برکشید و زار زار میگریست و این ابیات خواند
نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب یعنی مرغ صیحه کشید گفتم وای
بر تو خبر مرگ که را آورده قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب
گفت مرگ امام را آورده ام گفتم کیست ان امام گفت امامیکه توفیق ثواب حسینی
یافت ان الحسین بکربلا بین الاسنة و الضراب یعنی بدرستیکه حسین
در کربلا در میان ضرب نیزه‌ها و شمشیرها واقع شد فابکی الحسین بعبرة
ترجی الاله مع الثواب یعنی گریه کن بر حسین اگر امید ثواب از خدا
داری قلت الحسین فقال لی حقا لقد سکن التراب گفتم ای مرغ
پس تو خبر مرگ حسین را آورده گفت آری بتحقیق که حسین در میان خاک و خون از اذان رفته

دو قطره

ثم استقل مع الجناح فلم یعلق علیه الجواب پس بال و پر آن مرغ بحسن حرکت
نه و دیگر طاقت نداشت که جواب گوید فبکیت بما حل بی بعد
الدعاء المستجاب پس سبب این مصیبت که بمن رسید از زاری کردنم
بعد از دعائیکه در درگاه الهی مستجاب شد پس فاطمه خبر مرگ پدر را با اهل مدینه
داد فقالوا قد جائتنا بسحر عبد المطلب فما کان باسرع
ان جائهم الخبر بقتل حسین بن علی علیهما السلام یعنی بعض از مخالفین
گفتند که این دختر سحر آل عبد المطلب را تازه کرد و بعد از اندک زمانی
از عراق آوازه شهادت آن زبده آفاق بدیار یثرب و حجاز رسید
مخالفین فهمیدند که اخبار فاطمه کشف راست بود چه آن مرغ از
آن مرغان خون آلود بود که در باغ یهودی اخبار کرد چنانچه در کتب مذکور
منقولست که مرغی از مرغان خون آلوده وارد یکی از بساتین مدینه شد
و بر درختی نشست و خون از او می چکید و با آواز حزین مینالید و آن بستان
از شخص یهودی بود و او دختری داشت کور و لنگ و زمین گیر و مجذومه
و با انواع مرضهای دیگر مبتلا بود او را با آن بستان آورده بود و خود باعتبار
عارضه که باو رو داده بود به مدینه رفت اندختر را در آنجا گذاشت و او را
میسر نشد که شب به بستان معاودت نماید اندختر تنها در آن
شب در بستان تنها ماند و شب تنهائی او را خواب نمی برد

زیرا

زیرا که در شبها پدر انیس او بود و برای او قصه نقل مینمود تا آنکه او را خواب می ربود
پس ناگاه آن دختر در وقت سحر گریه مرغ بگوشش رسید و آواز ناله مرغ را
شنید که بر بالای درختی با آواز حزین مینالد فبقیت تتقلب علی وجه الارض
الی ان صادفت تحت الشجرة التی علیها الطیر فصادفت کلما تحن
ذلک الطیر تجاوبه من قلب محزون فبینما هی کذلک اذ وقع
قطرة من الدم فوقعت علی عینها ففتحت ثم قطرت اخری علی
عینها الاخری فبرئت ثم قطرت علی یدیها فعوفیت ثم علی
رجلیها فبرئت ~~وصادفت~~ وصادفت کلما قطرت قطرة من الدم
جمیع تلطخ به علی جسدها فعوفیت من مرضها من برکات دم الحسین
یعنی اندختر چون ناله آن مرغ محزون شنید بر زمین میغلطید و خود را بجانب
آن درخت کشید که آن مرغ بر بالای آن مینالید و هر زمان که آن مرغ ناله میکرد
آن دختر نیز ناله میکرد ناگاه در اثنای ناله و زاری و گریه و بیقراری از آن
مرغ خونین قطره خونی چکید و بر چشم آن دختر رسید بینا شد قطره دیگر
بر چشم دیگر او چکید آن نیز بینا شد قطره بر دست او چکید صحت یافت
قطره دیگر بر پای او رسید شفا یافت و همچنین قطرات بسیار از آن
خون چکید و هر قطره بر عضوی از اعضای او رسید مجرد رسیدن آن عضو صحت
یافت تا جمیع اعضای او شفا یافت و همه مرضهای او رفع شد از برکت

خون زنیف المظلوم فلما اصبحت قبل ابوها الی البستان فرای بنتاً
قد ودو لم یعلم انها ابنته فسئلها انه کان لی فی البستان
ابنة علیلة لم تقدر ان تتحرک فقالت ابنته والله انا
ابنتک فلما سمع کلامها وقع مغشیاً علیه فلما افاق
قام علی قدمیه فاتی به الی ذلک الطیر فرآه یدور واکراً
علی الشجرة یان فی قلب حزین محترق مما رای مما فعل
بالحسین علیه السلام ~~فقال له الیهودی~~ یعنی چون صبح طالع شد
پدر او داخل باغ شد دختری دید دران باغ تفرج کنان مانند
سرو خرامان و ماه تابان لیکن یهودی ازو پرسید که مرا دختری بود علیله
و بیمار درین باغ و قدرت بر حرکت نداشت آیا خبر از او
داری اند ختر گفت والله منم دختر تو چون یهودی سخن او را شنید
افتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد کیفیت حال از او پرسید دختر
حقیقت احوال را بیان نمود پس آن یهودی و دختر به پای اندرخت آمد
مرغ را دید بر شاخ از آن درخت نشسته و از سوز دل مینالید از
جهت آن مصائب و بلایا که در دشت کربلا بر حضرت سید الشهدا وارد آمده
بود فقال له الیهودی اقسمت علیک بالله خلقک ایها
الطیر ان تکلمنی بقدرة الله تعالی فنطق الطیر مستعبراً

ثم قال انی کنت واکراً علی بعض الاشجار مع جملة الطیور
عند الظهیرة واذا بطیر ساقط علینا وهو یقول ایها
الطیور تاکلون و تتنعمون والحسین علیه السلام فی ارض کربلا
فی هذا الحر علی الرمضاء طریحاً ظامیاً والنحر دام و راسه
مقطوع علی الرمح مرفوع و نساؤها سبایا حفاة عرایا
فلما سمعن بذلک تطایرن الی کربلا فرأیناه فی ذلک
الوادی طریحاً لغسل ولا کفن الرمل السافی علیه فوقعنا
کلنا علیه ننوح و نتمرغ بدمه الشریف وکان کل منا
طار الی ناحیة فوقعت انا فی هذا المکان فلما سمع الیهودی
ذلک تعجب وقال لو لم یکن الحسین علیه السلام ذا قدر رفیع عند
الله ما کان دمه شفاء من کل داء ثم اسلم الیهودی واسلم
البنت واسلم خمسمأة فی قصه یعنی یهودی گفت ای مرغ فرخ فال
همایون پر و بال قسم میدهم ترا بخدائیکه ترا آفریده که با من تکلم نمائی کیفیت
حال خود را بیان فرمائی و بگو این واقعه چیست این خون زنیف از کیست
المرغ بقدرت الهی از جهت هدایت آن یهودی بتکلم آمده و بزبان فصیح
گفت من با جمعی دیگر از مرغان در وقت ظهر و شدت گرما بر درختی جا گرفته

بودیم که خبر در رسید و گفت ایشان شما در اکل و شرب مشغولید و حال آنکه حسین علیه السلام
در کربلا در این شب کرما بر زمین تفتیده افتاده و بر بدن مطهر او را بریده‌اند و سر او را
بالای نیزه کرده‌اند و زنان او را اسیر و دختران او را برهنه و عریان و دستگیر کرده‌اند
ما که این خبر وحشت اثر را شنیدیم بجانب کربلا پرواز نمودیم چون بآن
بیابان رسیدیم جسد شریف آن مظلوم را در میان خاک و خون افتاده دیدیم که بخون
خود غسل داده شده و کفن او ریگ بیابان بود و خاک کربلا کافور
او بود و محاسن مبارک او بسینه او بود پس افغان و فریاد بر آوردیم و خود
را بر خاک او افکندیم و بر او غلطیدیم و پر و بال خود بخون او آغشته
کردیم و هر یک بجانبی پرواز نمودیم من باین جا افتادم امید که این را
شنید تعجب نمود و گفت اگر حسین علیه السلام برحق نبود و جد بزرگوار او
پیغمبر برحق نبود این کرامت عظمی و معجزه کبری از خون او ظاهر نمیشد
پس آن یهودی شهادتین بر زبان جاری کرد و مسلمان شد و دختر او نیز مسلمان
شد و پانصد نفر از اقوام و عشیره و ارحام و قبیله او بسبب ملاحظه
این معجزه باهره بشرف اسلام مشرف شدند مؤلف گوید که چون
عالم و عالمیان فدای آن بزرگوار یا ابا عبد الله الشیعه ملاحظه نما تفاوت
مراتب یحیی بن زکریا و حضرت سید الشهداء را که مرتبه بزرگی و قدر و منزلت

حضرت یحیی

حضرت یحیی بحدی بود که خون شریفش بقوه روح القدسی بسخن آمد و پادشاه جابر
زناکار را هدایت نمود اما قدر و منزلت و درجه جلالت و شأن و
بزرگواری و مرتبه حضرت سید الشهدا علیه السلام بحدیست که خون شریفش از
قوه روح القدس قوه ناطقه بجمادات بخشیده و آثار نفس علیسوی
از او ظاهر گردید زیرا که نفس حضرت روح الله بمقتضای و ابرء الاکمه و
الابرص هر زمین گیر و کور و عاجز را شفا میداد هم چنین خون شریف این
ثار الله الاعظم هر مریضی که رسید شفا کرامت فرمود بلکه خون شریف این
ثار الله حقیقی در مقام قرب الهی بدرجه از شرافت رسید که قوه نفس علیسوی را
بجمادی بخشیده آیا نمیبینی که خاک کربلا از چهار فرسخ تا چهار فرسخ اکسیر اعظم گردید
و برای هر دردی دوا و هر مرضی شفا و حل هر حاجتی را روا میکند و ظهور این
آثار از آن خاک مبارک بواسطه خون شریف آن بزرگوار است چنانچه ذات
اقدس الهی بحضرت روح الله قوه کرامت فرمود که از نفس مقدسش بحق هر مرضی را دوا
و هر علتی را شفا میداد خون شریف این ثار الله اعظم خاک کربلا را قوه
روح اللهی کرامت فرمود و آنچه از نفس علیسوی ظاهر میشد از خاک کربلا ظاهر میشود
و آثار قدرت الهی از خون شریف آن بزرگوار ظاهر و هویدا است که بجمادی نفس
علیسوی کرامت میکند و بحیوانی قوه ناطقه عطا میفرماید و لیس جلاله فوق جلاله

وله صلى الله جل جلاله علاوه از این معجزات باهره وکرامات ظاهره که از خون شریف بجبری صحرای کربلا مشاهده شد از آن خون شریف بر روی زمین کربلا بعد از شهادت سید الشهدا نوشته شد چنانچه در محرق القلوب در مجلس مقدم از بعض مشایخ شیعه نقل نموده که در سال هزار و یکصد از هجرت در عصر شاه سلیمان صفوی در یکی از نهرهای شوشتر که موسوم بود بدارابی در وقت حفر آن سنگی رنگ بیرون آمد که طول آن بقدر هشت انگشت بود و به خطی که از رنگ آن سنگ بود و از خط آدمیان نبود بر آن نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لما قتل الحسین ابن علی بن ابی طالب بارض کربلا کتب بدمه علی الارض وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی بدرستیکه چون کشته شد حسین فرزند علی بن ابی طالب در زمین کربلا بخون او بر زمین نوشته شد وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس آن سنگ را و الی شوشتر بجانب پایتخت فرستاد اما تکلم نمودن سر بحری صحرای کربلا پس در موارد کثیره و مواضع عدیده بتکلم آمده اول در خانه خولی ولد الزنا وکیفیت این واقعه بروایت ابی مخنف باین طریق است که بعد از شهادت سید مظلوم عمر نحس ولد الزنا خولی لعین بیچارا طلبیده و قال له خذ

سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

هذا الراس

هذا الرأس حتى اسئلك عنه فاخذه وانطلق الی منزله وکان له زوجتان احدیهما مضریة والاخری تغلبیة فدخل به علی المضریة وقال لها خذی هذا الرأس فقالت له ما هذا الرأس فقال لها هذا رأس الحسین ع فقالت لعنک الله ابعد بر ثم انها اخذت عمودا واوجعته ضربا وقالت والله ما انا لک بزوجة وما انت لی ببعل فانصرف عنها ومضی الی التغلبیة فقالت له ما هذا الرأس فقال لعنه الله هذا رأس خارج خرج بارض العراق فقتله عبید الله بن زیاد لعنهما الله یعنی عمر نحس ملعون امر نمود بخولی که این سر را بگیر و ضبط نمو و نیکو محافظت نما تا اینکه از تو مطالبه نمایم پس خولی ملعون سر مظلوم را گرفته روانه منزل خود شد و او را دو زن بود یکی از مضریه و یکی از تغلبیه پس آن ملعون وارد شد بر آن زن مضریه و با او گفت بگیر این سر را آن زن پرسید این سر از کیست آن ولد الزنا گفت سر حسین علیه السلام است پس آن زن مؤمنه گفت ای لعین بیرون رو و سر را همراه خود ببر پس برخواست و چوبی را گرفته و آنقدر بر خولی زد که بدن نحس او را بدرد آورد و آن لعین را از خود بیرون کرد و گفت بعد ها از زوجیت تو بیزارم و ترا شوهر قبول ندارم پس خولی ملعون از آن منزل بیرون رفت و بمنزل آن زن تغلبیه آن زن نیز از او سؤال کرد که این سر از کیست آن ملعون از ترک گفت سر خارجی که در زمین عراق خروج کرد و ابن زیاد او را کشت فقالت ما اسمه یعنی زن پرسید که اسم این خارجی چیست فابی ان یعلمها یعنی آن لعین از تری

از خانه ام

اسم تریقش رانکف ثم تو کر عندها و بات ان سررا در نزد ان
زن گذاشت و بخواب مرگ رفت قالت ام مهند سمعت الراس
یقرء الی طلوع الفجر وکان اخر قرائته وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون ان زن میگوید که من شنیدم ان سر نور قرائت قرآن
میکرد تا طلوع صبح و اخر قرائت او این ایه شریفه بود وسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون ثم سمعت حوله دویا کدوی الرعد
فعلمت انه تسبیح الملائکة پس ان زن میگوید که من شنیدم در اطراف ان سر
صدائی مانند صدای رعد پس فهمیدم ان اواز تسبیح ملائکه است

۳ در خانه شمر ولد الزنا چو و کیف این حکایة بروایة مجالس المتقین در
مجلس ... بدین طریق است که شمر ملعون سر مبارک حضرت را در میان
توبره اسب گذاشته و بمنزل خود برد و از ترس زن خود در میان
خانه در زیر تغار جفت ... پنهان نمود چنین رسید شمر را زنی
بود مؤمنه از شیعیان بیرون امد و دید نوری عظیم از ان تغار بجانب
اسمان متصل میگشت متحیر مانده نزدیک آمد دید از زیر ان تغار و
اطراف ان نور میدرخشد و متصاعد بسمات فسمعت انینا
تحتها یعنی ان زن مؤمنه صدای ناله از زیر ان تغار شنید فجائت الی الشمر
لعنه الله و قالت رایت کذا و کذا پس زن امد به بالین شمر لعین و گفت که

حکایت عجبی دیدم

حکایت عجیبی دیدم و از زیر تغار صدای ناله شنیدم پس گفت شمر که ای
چه خبر است در زیر ان تغار لکن ولد الزنا گفت سر خارجی است که
کشته ام او را و نزد یزید پلید میبرم سر او را که جائزه بسیار و مال
بی شمار از او بستانم گفت خارجی کیست قال الحسین بن علی علیهما السلام
گفت حسین فرزند علی علیهما السلام است پس ان زن صالحه صیحه زد
افتاد و بیهوش شد چون بهوش امد گفت [illegible] آیا نه ترسیدی
از خدای اسمان و زمین پس گریه کنان از نزد ان ملعون بیرون امد پس
به نزدیک تغار آمد و انرا بالا گرفت دید سر منور فرزند فاطمه
زهرا علیها السلام است بی اختیار ان سر را بوسید و در اغوش کشید و
زنان مؤمنه را که در ان اطراف و جوانب بودند خبر کرد که سر منور
فرزند فاطمه در خانه ... است جمع شدند تعزیه عزیز فاطمه را در
خانه شمر ولد الزنا بر پا نمودند پس ان زنان با ان زن صالحه هم اواز
در گریه و ناله و نوحه بر ان مظلوم چون پاسی از شب گذشت و ظلمت شدید
شد ان زن مؤمنه را خواب ربود دید دیوار محوطه شق شد و نوری عظیم
ظاهر گردید و قطعه ابری نمایان شد و دو زن نورانی نازل شدند و سر را

زار و گریستند گریه و زاری بسیار نمودند سئوال نمودم از ایشان که کیستید
جواب گفت یکی خدیجه کبری دیگری فاطمه زهرا پس دیدم مردان چندی نازل
شدند سئوال نمودم جواب دادند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و از جانب راست او حمزه و جعفر و اصحاب آنجناب بعد لیکن گریه
بسیار نمودند و آن سر منور را می بوسیدند پس جناب خدیجه و فاطمه
بجانب زن شمر روانه شدند آنگاه زن شمر گوید چون نزدیک من رسیدند
فرمودند تمنی ما شئت فان لک عندنا منه عظیماً
بما فعلت یعنی ای زن شمر تمنا کن از ما آنچه خواهی و از ما بخواه
هر چه خواهش داری زیرا که ترا بر ما منتست که زنان را جمع کردی
تعزیه فرزند مظلوم ما را گرفته و براو گریه و نوحه نمودی از خدا خواسته
باشی که از رفیقان ما باشی در غرفهای بهشت مهیای اسباب آنجا
باش فانا منتظروک بدرستیکه ما انتظار تو میکشیم زن شمر
میگوید که بیدار شدم و سر آنجناب در دامن من بود شمر آمد که آن سر منور را
از من بگیرد ندادم و گفتم ای دشمن خدا طلاق من بگو که تو لایق من نباشی
والله هرگز با تو نخواهم بود پس طلاق گفت زن که والله نمیدهم سر را تو
تا آنکه حرا به قتل رسانید پس آن ملعون ضرب عظیمه با مؤنه زد و روحش
باشیان

بروایة ابی مخنف و اسرار و مجالس المتقین و دیگران با این طریق است که
سهل شهرزوری نقل میکند جمیع اهلبیت را در باب بنی خزیمه مدت طویله رسانیدند
نگاه داشتند و الراس علی قناة طویلة و هو یقرء سورة الکهف
الی ان بلغ الی ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم
کانوا من ایاتنا عجبا قال سهل فبکیت و قلت یا ابن رسول الله
صلی الله علیه و آله راسک اعجب ثم وقعت مغشیا علی
فلم افق حتی ختم السورة یعنی سر منور آن بزرگوار بر بالای نیزه نصب کرده
بودند و سوره کهف را شروع کرده به تلاوت تا آنکه رسید بآیه ام حسبت ان
اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من ایاتنا عجبا سهل گوید از گریه
بیطاقت شدم همین قدر گفتم بخدا قسم امر شما اعظم است از شنیدن
این احوال و آن صوت دلربا بیطاقت شده بزمین افتاده مدهوش
گشتم تا آنکه سوره را تمام کرده بعد بهوش آمدم ع ایضا در کوفه تلاوت
چنانچه در اسرار الشهادة از سلمة بن کهیل روایة میکند قال رایت
راس سید الشهداء علی قناة و هو یقرء فسیکفیکهم الله
و هو السمیع العلیم یعنی دیدم که سر منور حضرت را بر بالای نیزه که آیه

فسيكفيكهم الله را تلاوت ميفرمود ۵ در كو چهاى كوفه چنانچه در
ابرار التهاية و ابى مخنف و ديگران روايت كويند از زيد بن ارقم كه كفت
الله لما مرّ به على و هو على رمح و انا فى غرفة لى فلما حاذانى
سمعته يقرء يعنى زمانيكه سر آنجناب را بامر يزيد در كوچهاى كوفه ميكردانيدند
تا آنكه رسيد بمن و من در غرفه خود نشسته بودم و آن سر نورانى بر بالاى نيزه
نصب بود چون بمحاذى غرفه من رسيد شنيدم كه اين آيه تلاوت ميكرد
ام حسبت ان اصحاب الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجبا
فقف و الله شعرى على و ناديت و امرك يا ابن رسول الله اعجب
و اعجب يعنى تا اينكه صداى تلاوت قرآن از آن سر نور بكوشم رسيد موى بدنم
راست شد و ندا كردم سر بريده تو اى فرزند رسول خدا عجب‌تر است
از حكايت اصحاب كهف ۶ در بازار كوفه چنانچه در ابرار
التهاية و مجالس المتقين نقل كويند از شعبى كه آن سر مطهر را در بازار
صرافان كوفه آويختند فتنحنح الرأس و قرء سورة الكهف الى
قوله انهم فتية آمنوا بربهم فزدناهم هدى راوى كويد ديدم آن
سر منور تنحنح كرد و اين سوره مباركه را تلاوت فرمود تا
باين آيه شريفه ۷ ايضا در كوفه در بالاى درخت چنانچه در ابرار و مجالس
روايت كويند انهم لما صلبوا رأس الشريف و نحن له الفداء سمع
منه و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون يعنى سر آنجناب را زمانيكه

صرافان

فتية

در كوفه

و بر درخت

و بر درخت او بخيته را راوى كويد شنيدم كه تلاوت ميفرمود اين آيه شريفه را
و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون و در محرق نقل ميكند چون سر
نور المظلوم را در كوفه بر درخت آويخته راوى ميكويد رفتم نزديك
ايشان بودم ديدم لبهاى مباركش حركت ميكند كوش فرا داشتم ديدم تلاوت
ميفرمود فلا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون و سيعلم الذين ظلموا
اى منقلب ينقلبون ۸ ايضا در كوفه در بالاى نيزه چنانچه در
محرق القلوب از جمعى نقل ميكند كه چون سر حضرت را در بازار كوفه
بر بالاى نيزه كرده بودند شروع كرد باواز بلند سوره كهف خواندن و
تا اين آيه را خواند انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدى
۹ در كوفه هنگاميكه سرها را داخل در دروازه دار الاماره كرده بودند
چنانچه در مجالس المتقين در مجلس چهارم و بيستم منقولست كه ابن زياد
ولد الزنا در قصر الاماره نشست و اذن عام برد مردم داده بود سرها را
با اسيران بدر دروازه قصر نگاه داشتند امر كرد كه سرها را از نيزه‌ها
فرود آوردند در تحفة المجالس از بعض ثقات نقل شده كه در آن وقت
نزديك سر امام حسين عليه السلام رفتم ديدم لب مبارك آنحضرت حركت ميكند
كوش دادم تلاوت ميفرمود اين آيه و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون را

٥ ۱ ایضا در کوفه بوقوع پیوست چنانچه در اسرار الشهادة و در مجالس المتقین روایت کرده

که ابن وکیده گفت کنت فیمن حمل راس الحسین علیه السلام
فسمعته یقرء سورة الکهف فجعلت اشك فی نفسی وانا اسمع
نغمة ابی عبد الله فقال لی یا ابن وکیدة اما علمت انا معاشر
الائمة احیاء عند ربنا نرزق یعنی من لعجم در ریاح کردم که سر منور حضرت
را بر نیزه کرده بودند و میگردانیدند چنانچه دیدم لب مبارک را که سوره کهف تلاوت
مینماید متحیر شدم از این جهت که سر بریده چگونه تکلم میکند تا آنکه شنیدم
آواز از آن لب مبارک که مرا فرمود ای پسر وکیده آیا ندانسته که ما گروه
ائمه زنده میباشیم نزد خداوند و روزی میخوریم پس تعجب زیاده شد در
دل خود عزم کردم که سرقت بکنم این سر منور را تا از این کفار او را خلاص
نمایم فنادی یا ابن وکیدة لیس لك الی ذلك سبیل سفکهم دمی
عند الله اعظم من تسییرهم راسی فذرهم فسوف
یعلمون اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون یعنی
بمجرد قصد سرقت حضرت مطلع از ضمیر من گردید فرمود ای پسر وکیده ترا بایست
خیال راهی نیست ریختن ایشان خون مرا اعظم تر است از گردانیدن
سرم در شهرها و بازارها با این خواری که میبینی پس ایشان را واگذار بعمد ایشان

قال قلت فی نفسی [illegible]

که هرچه

خصوصا ظلمهائیکه

که هر چه خواهند بکنند نسبت بمن از ظلمها و بی ادبیها که در مجلس ابن زیاد
لعین و یزید ملعون بمن خواهند نمود مانند مدور گردن حجام سر و گردنم را
به بریدن گوشتهای زیادتی کردنم و گذاشتن ابن زیاد یا بخیس جفا را
بر دهانم برای خواهش زانیه و چوب خیزران بر لب و دندان
زدن و شکستن ثنایای من و ریختن شراب بر بالای سرم و
پهن کردن رقعه شطرنج بر بالای سرم و امثال اینکه این ظلمها و ستمها
که بمن خواهند کرد پس بگذار ایشان را که تا ایشان به آرزوهای خود برسند
که عنقریب خواهند دانست بدی عاقبت کار خود را زیراکه
بزودی عذاب الهی ایشان را فرا میگیرد و اکثر ایشان غلها

در گردن

آتشین کرده زنجیرهای آتش دست و پای ایشان را محکم بسته در آتش
جهنم اندازند

۱۱ در راه شام در شبی که جد بزرگوار نزد
سر بریده اش آمده و آن سر منور بجهت تعظیم جد بزرگوار باستقبال رفته
وکیفیت این واقعه بروایت محرق القلوب در مجلس هفتم بانطاق آیات
که بعضی از مشایخ نقل کرده اند که مردی را در طواف خانه کعبه دیدم نقاب
بر رو افکنده میگفت خدایا مرا بیامرز و میدانم که نخواهی آمرزید جمعی از

و حضرت را زیارت کردند پس گفت انزل یا خلیل الله فرود آی ای ابراهیم
خلیل خدا ناگاه ابراهیم و اسمعیل و اسحق فرود آمدند پس گفت انزل یا کلیم الله
فرود آی ای موسی کلیم خدا ناگاه حضرت موسی و هرون و یوشع و جمعی دیگر از
انبیاء فرود آمدند پس گفت انزل یا روح الله ناگاه حضرت عیسی و جمعی از
انبیاء فرود آمدند و هر یک که فرود میامدند نزدیک سر منور حضرت میرفتند و
میگفتند السلام علیک یا ابا عبد الله و آن سر مبارک را زیارت میکردند
و در آخر بار جبرئیل علیه السلام گفت انزل یا حبیب الله یعنی فرود آی ای حبیب خدا
ناگاه دیدم سید و سرور ما محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی علیهم السلام نزول اجلال
فرمودند جمیع حضرت رسول صلی الله علیه و اله در رسیدن سر ان بزرگوار از مقام قدم
از جای خود حرکت کرده باستقبال جد بزرگوار خود آمده و پیشانی نورانی آنجناب
آغشته بخون را بر لب مبارک آنحضرت نهاده و با آواز حزین گفت یا جداه
به بین که از شقاوت این امت پر جفا چه جور و جفا رسیده بخواص عالم و در روز از آدم
ان سر منور را بر داشته گاهی بر سینه میگذاشت گاهی روی خود را بر روی او میمالید
و زار زار میگریست و همه انبیاء بموافقت او میگریستند پس جبرئیل بحضرت
حضرت رسول صلی الله علیه و اله آمده و گفت اگر فرمائی باهل کوفه و شام ان کنم که

از شامی و اتقیا باو گفتند ای مرد نومیدی از رحمت الهی کفر است چرا این قسم سخنان
میگوئی آنمرد گفت بیائید و حکایت مرا بشنوید تا بدانید که نا امیدی من از
چیست گفتند بگو خبر خود را گفت بدانید که من رفیق ان گروهی بودم که سر
امام حسین علیه السلام را از کوفه بشام میبردند و ایشان پنجاه نفر بودند که
نگهبان ان سر مطهر بودند و در هر جا فرود میامدند آن سر منور را مینهادند و
گرد بر گردش حلقه زده شراب میخوردند و من در نزد ایشان نشستم و در
ایشان میزیستم و بروز سیاه خود ایشان میگریستم شبی از شبها بر همان
عادت خود شراب خوردند و مست شدند و بیهوش افتادند و من بیدار
بودم ناگاه آوازی برآمد از عقب ایشان دیدم در آسمان گشوده
شد و خیمه از نور فرود آمده و در برابر سر مبارک حضرت سید الشهداء
بایستاد و از انجا جمعی بیرون آمده ان سر منور را زیارت نمودند ناگاه بالای
سر خود مردی دیدم که با عمامه سفید و جامه سبز ایستاده پرسیدم که این
جماعت کیستند گفت اینها مقربان بارگاه احدیت میباشند یکی جبرئیل
دوم میکائیل سیم اسرافیل پس جبرئیل داخل خیمه شد گفت انزل یا صفی الله
فرود آی آدم صفی الله دیدم آدم و شیث و جمعی دیگر فرود آمدند

و حضرت

با قوم گفتم حضرت فرمودند که می‌خواهم که در قیامت با ایشان خصم گردم جز این عرض کردند که
جمعی از فرشتگان فرود آمدند و میگویند ما مأموریم که این پنجاه نفر را هلاک کنیم
حضرت فرمودند که آنچه مأمورید بکنید پس آن فرشتگان حربه‌های آتشین داشتند
هر یک را حربه زدند و بمجرد زدن آن حربه بدن ایشان سوختن و خاکستر شدند
و جمیع همین کس سوخته شدند نوبت بمن رسید من نعره زدم که الامان یا
رسول الله حضرت فرمودند که برو خدا ترا نیامرزد و من شک ندارم که دعای
آنحضرت مستجابست و من از هیبت آن واقعه بمجرد لرزیدم که صورت من
متغیر شده باین هیئت شد این را گفت و نقاب از روی خود گرفت چون
روی او را دیدند مانند روی خوک بود و اهل حرم او را از مکه معظمه بیرون کردند
۲ ۱ الکلمه گفتن ای عزیز لهو دن و جواب سلام حضرت موسی و هرون و اذن
و کیفیت این واقعه بروایت مجالس المتقین در مجلس بیست سیم باین طریق است
که در حمات حلب بر بالای کوه دهی بود بسیار آبادان و با حصار محکم که معمولا میکشند و
و جمیع اهل القریه یهود بودند و جامهای حریر خوب میبافتند که در حجاز
عراق و شام در حسن مشهور بود در پای آن کوه آب و علف بسیار بود چون
و لشکر مخالف اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله را در پای آن کوه فرود
آوردند چون شب شد شهربانو را کنیزی بود نیکو رو اسم او شیرین بود
در نزد شهربانو آمد چون نظر بجامهای بالا هایی خانم خفه و احوال

پریشان

پریشان دید و گریه آغاز کرد گفت سبب آن بود که چون شهربانو را
بمدینه آوردند صد کنیز همراه داشت آن شب که بزفاف حضرت
سید الشهدا علیه السلام مشرف شد پنجاه کنیز را آزاد کرد چنانچه حضرت سید الساجدین
علیه السلام متولد شد همین کنیز دیگر را آزاد کرد ده کنیز بر این ماند در میان
ایشان شیرین در حسن ممتاز بود حضرت سید الشهدا علیه السلام وقتی با شهربانو
نشسته بود نظر بر شیرین کرد و مطایبه با شهربانو گفت که شیرین عجب
صورت افروخته دارد شهربانو گمان کرد که حضرت را با و میلی است
عرض کرد یابن رسول الله او را اکنون بخشیدم حضرت گمان او را استدعا
کرده احوال فرمود که من او را آزاد کردم شهربانو برخاست و از صندوق
خود خلعت نفیس پر قیمتی بشیرین پوشید حضرت فرمود چندین کنیز آزاد
کردی هیچیک را چنین جامه نپوشیدی شهربانو عرض کرد یابن رسول الله
آنها خود آزاد کردم اما شیرین را آزاد کرده پسر رسول خدا است تا میان ایشان
فرق باشد حضرت او را دعا کرد شیرین هم چنین در ملازمت شهربانو بود
و در کربلا تا باین منزل معموره همراه بود و جمیع وقایع و مصائب را دیده بود

چون نظر بخاتون حضرت فرمود به یادش آمد آن جامهای مرصّع که در حضور حضرت
سیّد الشهدا ع باو پوشانیده بود بگریه درآمد عرض کرد ای خاتون رخصت بده
که باین قریه روم مقصود او این بود که اندکی چیزی که از غارت کربلا
باقی داشت از آنجا مهار لطیف این قریه بخرد شهربانو دمه بیبی [?]
شهربانو فرمود تو آزادی کسی ترا باسیری نمیکرد هر جا دلت میخواهد
برو شیرین روانه آن قریه شد چون از کوه بالا رفت بدر قلعه
رسید پاسی از شب گذشته بود در بسته بود دق الباب کرد
عزیز که بزرگ آن قلعه بود در پس در آمد انتظار او را میبرد آواز
داد ای کو بنده در آخرین کف بیا در بگشاد سلام کرد او را بسوی خود
برده تعظیم و تکریم نمود شیرین عزیز را پرسید نام مرا چگونه دانستی گفت
اول شب خوابیدم حضرت موسی و هرون را در خواب دیدم سرها و پاها
برهنه و آب از دیدگان ریزان با آثار مصیبت و تعزیت کانه
لباس سیاه پوشیده عرض کردم ای آقایان بنی اسرائیل و برگزیدگان
ملک جلیل چه واقع شده برشما سر و پا برهنه و نالان و گریان از راز
که هستید گفتند ای عزیز ندانسته که سبط پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و پرورده فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امام حسین را

ای شیرین

بظلم

بظلم و ستم تمام کشتند و اکنون سر او را با اهلبیت او اسیر کرده بشام میبرند
و امشب در زیر این کوه فرود آیند عرض کردم ای آقایان محمد مصطفی را میشناسید
و باو اعتقاد دارید گفتند ای عزیز چگونه نشناسیم که او پیغمبر بر حق است
و حق تعالی عهد ولایت و نبوت او از ما گرفته و باو ایمان آورده ایم
هر کس باو ایمان نیاورد بعذاب جهنم مخلّدست و ما همه انبیاء از او
بیزاریم عرض کردم مرا نشانه نمیدهید که در این کار یقین من بیفزاید
گفتند برخیز برو تا در قلعه چون آنجا رسی کنیزی شیرین نام که آزاد کرده حضرت
امام حسین است بیرون دروازه خواهد رسید دق الباب مینماید او شیرین
است متابعت او بکن او زوجه تو خواهد بود و بدین اسلام درآی و
نزدیک سر منور حضرت امام حسین علیه السلام برو و از ما سلام باین سر مطهر
برسان که جواب خواهی شنید پس ای شیرین من از خواب بیدار شدم فی
الحال بدر قلعه آمدم تو دق الباب نمودی دانستم که شیرین هستی و چون
گفتند که تو زوجه من خواهی بود راضی شو که حلال من باشی گفت روا کو
بشرطیکه مسلمان شوی و شهربانو را جا دهی [illegible] فرمید آنگاه شیرین بازگشت
نزد شهربانو آمد تمام قصه بیان کرد شهربانو متحیر گشته با اهل بیت اظهار
واقعه نمود چون صبح شد عزیز بیامد و هزار درهم رشوه بملوک کلاغ داد

تا رخصت دادند در حق اهل بیت خدمتی نماید الغرض برای هر یکی از خواتین
جامهٔ قیمتی بیاورد و هزار دینار نزد حضرت سید الساجدین بیاورد
و بدرگاه الجناب بشرف سلام مشرف شد الغرض نزد سر مطهر حضرت سید الشهداء
علیه السلام آمد و ندا کرد السلام علیک یا ابا عبد الله سلام موسی و آرزو
بشما آورده ام از سر منور صدا بلند شد که سلام خدا بر ایشان باد
عزیر گفت ای سید من خدمتی بفرما سر مطهر فرمود الحجة للذی بعد
بجا آوردی چون اسلام قبول کردی خدا و رسول از تو مسرور و خوشحال
شدند و چون در حق اهل بیت من احسان نمودی جد و پدر و برادرم
از تو مسرور شدند و چون سلام مرا به پیغمبر بنی اسرائیل رسانیدی اکنون آور در
رضامندی دریافتی در روز قیامت در میان اهل بیت من محشور خواهی
بود الغرض شهربانو نیز فرمود هر کار رضامندی خواهی عزیر را شوهر
قبول نما او را بعقد عزیر در آوردند جمیع یهود قلعه باین معجزهٔ
باهره اسلام اختیار کردند ۱۳ در راه شام در منزل
قنسرین تکلم کردن با راهب نصرانی و کیفیت این واقعه بروایت
اسرار الشهادة و در خاتمه قرار او اخر مجلس چهارم و محرق القلوب در مجلس
شانزدهم باین طریق است که چون لشکر شقاوت اثر بمنزل قنسرین
که در نزدیک دمشق است رسیدند در آنجا دیری بود از راهب نصرانی
لشکر در بالای آن دیر فرود آمدند و نیزهٔ که سر منور حضرت بود بر زمین

[illegible]

استوار کردند راهب از دیر ببام آمد چون نظر او بر سر حضرت افتاد دید نوری
عظیم از آن سر مبارک بجانب آسمان ساطع است و هیبتی عظیم از آن در دل
راهب افتاد پس آن راهب آن لشکر را ندا کرد و گفت شما از کجا میآئید
و این سر کیست گفتند ما از عراق میآئیم و بحرب خارجی از دشمنان والی
شام رفته بودیم و این سر همان خارجی است از جهت یزید می بریم گفت اسم
او چیست گفتند حسین راهب گفت این همان حسین است که پدرش ابن عم
پیغمبر شماست و مادرش دختر اوست گفتند آری گفت لعنت خدا بر شما
اگر عیسی را فرزندی بود ما او را بر دیدهای خود می نشاندیم پس گفت التماس
میدارم که سرکردهٔ خود را بگوئید که ده هزار درهم دارم از پدر میراث بمن رسیده
آن را از من بگیرد و این سر را بمن دهد که امشب نزد من باشد و چون وقت بار
کردن شود سر را باو رد نمایم لشکر بیامد شمر را از این سخن راهب خبردار کردند
از نوید زر بدادن آن سر منور راضی شد پس زر را گرفت صراف نمود و در
کیسه کرده مهر نمود و بیکی از معتمدان خود سپرد و آن سر منور را براهب داد
راهب چون آن سر را داخل دیر نمود از نور آن سر دیر او روشن شد و هاتفی
ندا داد که ای دیر خوشحال باش و خوشا بحال تو و حال هر کس که حرمت این
بزرگوار را داند پس راهب آن سر را غسل داد و بگلاب شست و بر سجادهٔ خود نهاد

گذاشت و در گوشه نهاد و خود بگوشه دیگر رفت و بعد از زمانی
دید که آن گوشه که سر مطهر در آن است روشن شده و هر ساعت روشنی آن
ملحق بعرش رسید که تمام صومعه راهب روشن شده و هیچ دیدها تاب مشاهده آن نور
نداشت ناگاه دید سقف آن گوشه شکافت و عماری فرود آمد و از آن
عماری خاتونی زیبا روئی بیرون آمد و حوریان بسیار از اطراف و جوانب
در فریاد میکردند که طرقوا طرقوا راه دهید که حوا مادر آدمیان میگذرد و
و بانی طریق ساره حرم محترم ابراهیم خلیل و هاجر مادر اسمعیل و صفورا
دختر شعیب و آسیه زن فرعون و مریم مادر عیسی فرود آمدند و هر یک
آن سر را زیارت کردند و احترام او را بجا آوردند ناگاه خروش و
فغانی برآمد و ~~ا...~~ و عماری نورانی پدید آمد و خدیجه کبری و بعضی
دیگر از زوجات طاهرات حضرت رسول فرود آمدند و آن سر را طواف و
زیارت کردند که ناگاه ناله و زاری عظیم پیدا شد و عماری نورانی
در رسید و یکی بانگ بر راهب زد که چشم بپوش که خداوند محشر
می آید پیر از حیرت و دهشت بیخود شده و حجاب بینی نظر وی پدید
آمد که کبری آمنه پیدا اما فریاد و خروش زنان بگوش وی میرسید و
از آن میان یکی میگفت السلام علیک ای مظلوم مادر ای شهید مادر
الغریب مادر ای نور دیده مادر ای سرور سینه غمدیده مادر مادرت

بغداد تو باد غم مخور که داد ترا از قاتلان تو بستانم پیر راهب از
استماع این سخنان بیهوش شد چون بهوش آمد اثری از آن مسافران
عالم بالا و عماریها نیافت پس برخاست باگریه و زاری بنزد
آن سر مقدس آمد و بزانوی ادب در آمد و گفت ای سرور عالم و
ای مهتر و بهتر بنی آدم یقین دارم که تو از آن جماعتی که وصف
ایشان را در تورات و انجیل خوانده ام بحق پروردگاری که ترا این جاه
و منزلت داد که مسافران ملاء اعلی بزیارت تو میآیند با من تکلم نما
و بزبان خود بگو که کیستی بفرمان الهی سر مطهر حضرت بسخن آمد و
گفت ای راهب انا المظلوم منم بیکس ستم دیده انا المغموم منم غمدیده انا الشهید
و انا الغریب منم کشته قوم نابکار منم آواره از خویش و تبار
انا المقتول منم کشته تیغ ستم راهب گفت ایها الرأس المبارک
زدنی بیان را زیاد کن که میخواهم بگوش خود از زبان مبارک
حسب و نسب ترا بشنوم سر مبارک گفت انا ابن محمد المصطفی انا ابن
علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهرا انا الشهید بکربلا نعم ترا
چون این سخنان از آن سر نورانی شنید خروش برآورد و بر جست و روی بر
روی مبارک او گذاشت و گفت ای سید و سرور عالمیان روی خود را بر عندالله

تا بفرمائی که فردای قیامت شفیع تو ام ناگاه آن سر مبارک بسخن در آمد
و گفت ای پیر ترسا بدین جدّم در آی تا فردای قیامت و روز جزا
ترا شفاعت کنم راهب گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً
رسول الله پس حضرت قبول شفاعت وی کرد و چون روز شد و لشکریان
سر مبارک را از راهب خواستند راهب ببام دیر بر آمد و
گفت با مهتر سپاه سخنی بگویم چون شمر بپای دیر آمد راهب گفت
ترا بجد صاحب این سر قسم میدهم که این سر را در صندوق بگذاری
و باهانت نزنی که از عقوبات بارگاه احدیت است شمر قبول کرد
و آن پیر با مریدان بخدمت حضرت سید الساجدین رسیدند و دست
و پای او را بوسیدند و خواستند با لشکر جهاد کنند حضرت ایشان
را ممانعت کرد چون نزدیک دروازهٔ دمشق رسیدند شمر ده هزار
درهم پول راهب را از صندوق خود طلبید چون همیان را آوردند
در آنرا گشودند همه آن زرها سفال شده بود و بر یک روی آن درهم
نقش بود و لا تحسبنّ الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی گمان مکن که
خدا غافلست از آنچه ظالمان میکنند و بر روی دیگر نقش بود و سیعلم الذین
ظلموا ایّ منقلب ینقلبون یعنی زود خواهند دانست ستمکاران که بازگشت ایشان بکجاست

۱۴ در راه شام در دیر راهب که با نصرانی تکلم فرمود
مجلسی علیه الرحمة در جلاء العیون از قطب راوندی از اعمش
روایت کرده که گفت در حرم دیدم مردی را از آنهائیکه همراه
سر مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام بشام رفته بودند
گفت در راه شام بدیر راهبی از نصرانی رسیدیم و سر
آن سرور بر نیزه بود و ما بر دور آن حراست میکردیم چون
شراب حاضر کردیم که بخوریم و بشادی مشغول شویم ناگاه
دیدم که دستی از دیوار دیر ظاهر شد و بقلم فولاد از مداد
خون بر دیوار دیر نوشت شعری که مفهوم او این بود که آیا
امید دارند امتی که حسین را شهید کردند شفاعت جد او را
در روز قیامت پس ما بسیار ترسیدیم و برخواستیم که آن دست
را بگیریم ناپیدا شد چون باز بکار خود مشغول شدیم
باز آن دست ظاهر شد و بیت دیگر نوشت باین مضمون
نه بخدا سوگند که ایشان را شفاعت کننده نخواهد بود و در روز
جزا در عذاب خدا مخلد خواهند بود باز یکی از ما اراده
کرد که او را بگیرد باز غائب شد و چون نشستیم باز پیدا شد
و بیت دیگر نوشت باین مضمون که کشتند حسین را بحکم
جور و مخالفت نمودند کتاب خدا را پس راهب از دیر

أترجوا امةٌ قتلت حسیناً
شفاعة جدّه یوم الحساب
فلا و الله لیس لهم شفیع
و هم یوم القیمة فی العذاب
لقد قتلوا الحسین بحکم جور
و خالف حکمهم حکم الکتاب

خود مشرف شده و دید نوری از سر آنجناب تا آسمان ساطع است
بان لشکر شقاوت اثر خطاب کرد که از کجا میائید
گفتند از عراق و بجنگ حسین رفته بودیم و این سر اوست
برای یزید می بریم راهب گفت حسین که پدر او پسر عم
پیغمبر شماست و مادر او دختر اوست گفتند بلی گفت
لعنت بر شما اگر عیسی را پسری می بود ما او را بر دیده ها
خود می نشاندیم پس راهب گفت که من التماس دارم
که شما سرکردهٔ خود بگوئید که من ده هزار درهم دارم
که از پدر بمن میراث رسیده او را از من بگیرید و این سر را بمن
بدهید که امشب نزد من باشد و چون وقت رحیل شود من
باو پس دهم چون بعمر سعد لعین گفتند گفت زر را بگیرید و
سر را بدهید که نزد او باشد تا هنگام رحیل پس راهب
همیان زر که ده هزار درهم بود از دیر بزیر انداخت و عمر
سعد حرام زاده آن زرها را صراف کرد بعضی را مهر کرده بخزانه
دار خود سپرده و آن سر مطهر را بان نیک اختر داد راهب
چون آن سر منور را بدیر خود برد و صومعه او از نور او روشن
شد صدای تکبیر را شنید که خوشا حالت و خوشا حال
کسیکه حرمت این سر را داند پس راهب آن سر مطهر را با گلاب
شست

شست و با مشک و کافور معطر گردانید و بر سجادهٔ خود گذاشت
و رو باسمان گردانید و گفت پروردگارا بحق عیسی علیه السلام
امر کن که این سر بزرگوار با من سخن گوید ناگاه سر مبارک به
سخن آمده گفت ای راهب چه میخواهی گفت تو کیستی ای سر
منور فرمود که منم فرزند دلبند محمد صلی الله علیه و آله و منم جگر
گوشهٔ علی مرتضی و منم نور دیده علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا و منم
شهید کربلا و منم تشنه لب مظلوم اهل جور و جفا راهب
چون این سخنان جانسوز را شنید خروش بر آورد و
رو بر روی مبارک آنحضرت گذاشت و گفت روی
خود را بر نمیدارم تا بگوئی که من فردا شفیع توام ناگاه
از سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام صدا بر آمد
که بدین جد من در آ تا ترا شفاعت کنم در روز جزا
راهب گفت اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمداً رسول الله پس سر مبارک حضرت
سید الشهدا علیه السلام مقبول شفاعت او نمود چون
صبح شد خواستند که سر را از راهب بگیرند راهب
بر بام دیر آمد و گفت میخواهم که سرکردهٔ شما را سخنی بگویم
عمر سعد بپای دیر آمد راهب گفت ترا بخدا و بجد صاحب

این سر مطهر قسم میدهم که این سر را در صندوقی بگذار دیگر باین
سر خفت و خواری مرسان آن ملعون قبول کرد ولیکن فائده
نکرد راهب از دیر فرود آمد و سر بیجا گذاشت و در آن کوهها
و بیابانها عبادت میکرد تا برحمت الهی واصل گردید و
آن لشکر چون نزدیک دمشق رسیدند عمر سعد حرام زاده
از خزانه دار خود سرها را طلبید و مهر خود را ملاحظه کرد و
سر همیان را گشود دید که زرها همه سفال گشته و بر یک روی
آنها نقش شده که ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل
الظالمون یعنی گمان مکن که خدا غافلست از آنچه میکنند
ظالمان و بر روی دیگر نقش بسته که وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود خواهند
دانست ستمکاران که بازگشت ایشان بکجا است
پس آن ملعون گفت که انا لله وانا الیه راجعون
زیان کار دنیا و آخرت شدم و امر کرد که آن سفالها را
در آب ریختند مؤلف گوید که بعضی گمان کردند که
این حکایت همان حکایت قنسرین است که مذکور شد و جمعی
آن کردند و بعض جمع برا اهل بصیرت معلوم است که این حکایة
غیر از آن حکایت است و داعی بر جمع هم نداریم والله اعلم

۵ ۱ در راه شام که با یهودی گفتگو فرمود آن یهود و جمیع اقوام و عشیره
او هم را مسلمان کرد چنانچه در بحار الانوار نقل کرده و روی انه لما حمل
رأسه الی الشام جن علیهم اللیل فنزلوا عند رجل من الیهود
فلما شربوا و سکروا قالوا عندنا راس الحسین علیه السلام یعنی
روایت شده که چون سر منور را بشام میبردند در بعضی منازل همینکه شب شد
لشکر شقاوت اثر فرود آمدند در نزد مردی از یهود منزل کردند چون
شراب خوردند و مست شدند به آن یهودی گفتند که در نزد ما سر منور
امام حسین علیه السلام است فقال أروه لی (جمع امر حاضر) فأروه (جمع ماضی) و هو فی
الصندوق یعنی آن یهودی به آن لشکر گفت آن سر منور را بمن بنمائید
تا او را ببینم پس به آن یهود نمودند آن سر مطهر را و آن سر در میان صندوق
بود نور از آن سر تا آسمان میکشید [illegible] فتعجب منه الیهودی
فاستودعه منهم یعنی آن یهود از مشاهده لمعان نور از آن سر تا باسمان در
تعجب افتاد و مشتاق زیارت آن سر گردید از ایشان خواهش کرد که این سر را
امشب بامانت بسپارید چونکه صبح کردند کوچ نمایند تسلیم کنم پس سر منور را
از ایشان گرفت و قال للراس اشفع لی عند جدک فانطق الله
الراس فقال انما شفاعتی للمحمدیین و لست بمحمدی یعنی آن

مرد یهودی بآن سر منور عرض کرد که برای من شفاعت کن در بهشت پس آن
سر منور بقدرة الله بزبان آمده فرمود شفاعت مخصوص کسانیست که بدین محمد صلی الله
علیه واله بوده باشند وتو بدین محمد نیستی فجمع الیهودی اقربائه ثم اخذ الرأس
ووضعه فی طست وصب علیه ماء الورد وطرح الکافور علیه
والمسک والعنبر ثم قال لاولاده واقربائه هذا راس ابن بنت
محمد یعنی آن مرد یهودی جمع کرد اقربای خود را وآن سر منور را گرفت در میان طشتی
گذاشت وبا گلاب آنرا شست وکافور ومشک وعنبر بر او ریخت بعد از آن با اولاد
واقربای خود گفت این سر پسر دختر محمد است ثم قال یا لهفاه حیث لم اجد
جدک محمدا فاسلم علی یدیه ثم یا لهفاه حیث لم اجدک حیا فاسلم
علی یدیک واقاتل بین یدیک فلو اسلمت الآن اتشفع لی یوم
القیمة یعنی افسوس که ادراک نکردم جد بزرگوارت را تا در دست او اسلام بیاورم
وافسوس که ترا در حیوة ادراک نکردم تا در دست تو اسلام بیاورم هرگاه
الآن اسلام بیاورم شفیع من میشوی در قیامت فانطق الله الرأس فقال
بلسان فصیح ان اسلمت فانا لک شفیع قال ثلث مرات وسکت
فاسلم الرجل واقربائه یعنی حق تعالی آن سر منور را بسخن آورد بزبان
فصیح فرمود اگر مسلمان شوی من شفیع تو میشوم این کلام را سه مرتبه (الآن اسلام بیاوری)
تکرار کرد آن وقت ساکت شد پس آن یهودی و جمیع اقربای او مسلمان شدند
مرحوم مجلسی قدس الله روحه بعد از ذکر این حکایة میفرماید که بدانکه یهودی را که
راهب قنسرین بیخ که ... سر منور مسلمان شد الکن مؤلف گوید ظاهر اینست
که این حکایة و این واقعه بیخ که جهت خلاف بسیاری که میان این دو واقعه است نداریم

چنانچه بتوجیه بیان حکایة شد ودو را بر حمل واقعتین بر واقعة واحدة

عـ ۱ در راه شام با یحیی یهودی و حکایة اینواقعه بروایة بحر
القلوب در مجلس یازدهم باین طریق است که چون سپاه کفر اهلبیت را از کوفه
بشام میبردند در یکی از منازل نزول کردند شخص یهودی که نام او یحیی بود در
آنجا سکنی داشت از خانه خود بیرون آمد تا تفرج آن لشکر کند چون سر مبارک
را دید متوجه تماشا شد و نظاره میکرد و قفا را نظر بر سر مبارک امام حسین علیه السلام
افتاد دید که لبهای مبارک او حرکت میکند یهودی متعجب شد بیش رفت و گوش
فرا داشت شنید که این آیه را تلاوت میکند وسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون یحیی را حیرت وتعجب زیاده شد پرسید که این
سر کیست با او گفتند سر حسین بن علی است گفت پدرش را شناختم
مادرش که بود گفتند فاطمه دختر محمد صلی الله علیه واله که پیغمبر ما است
یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
رسول الله اگر دین ومذهب حق نبود چنین معجزه از او صادر
نشد پس از روی اخلاص مسلمان شد اول عمامه که بر سر داشت بر
داشته قطعه قطعه نمود هر قطعه را به یکی از اهلبیت داد بعد از آن
بمنزل خود رفت آنچه لباس داشت به نزد ایشان آورد بعد از آن لشکریان

واین حکایة یحیی را احمد بن تاج الدین حسنی بن سیف الدین استرابادی در کتاب آثار احمدی نیز نقل کرده

[illegible]

بانگ بر زد که ای بدبخت چرا حمایت دشمنان وای ملکی از بنی...

در شنو والدین ... تیغ ترا باده بالا کنیم لحیرکه این را شنید ذوق محبت

و شهادت دریافته بانگ بر علدارمان زده که شمشیرها و نیزه‌ها مرا سیاه رسید

علدار شمشیر و نیزه اورا در ربودو بر ایشان حمله کرد چند نفر را بکشت و ارضعف

اخر در محبت حضرت شربت شهادت نوشید و حال شربت ان در ان موضع

که بحجرانه مولود مشهور و معروفست و انرا مزار بحیرالشهید گویند

و در ان موضع دعا مستجابست ۲ ۱۸ و در شام چنانچه در ابرار

الشهادة در مجلس ... از ابی شهر الثوب روایة کرده که در دمشق از سر نور

حضرت شنیده شد لا قوة الا بالله و در محرق القلوب ۳ ان اصحاب

الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا ۱۰۹ ایضا در شام

چنانچه در محرق در مجلس مقدم و در ابرار در مجلس تاسع و عشرون

از منهال بن عمر نقل میکند که میگوید انا والله رایت راس الحسین

علیه السلام حین حمل و انا بدمشق و بین یدیه رجل

یقرء الکهف حتی بلغ قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب

الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا یعنی قسم بخدا دیدم سر نور

حضرت سید الشهدا را انطا میکه میگردانیدند و در شام بودم و در ان بلدی اول

[illegible]

این سر مطهر کسی سورهٔ مبارکهٔ کهف تلاوت میکرد تا رسید باین آیه ام حسبت ان

اصحاب الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا فانطق الله تعالی بلسان

ذرب ذلق فقال اعجب من اصحاب الکهف قتلی وحملی یعنی بقدرت

خدا سر مبارک حضرت سید الشهداء بتکلم آمده و بزبان فصیح فرمود امر من از

قصهٔ اصحاب کهف عجیب ترست بلیستم در بازار شام چنانچه

در مجالس المتقین در مجلس رابع از سهل بن سعد روایة میکند که رفیق داشتم نصرانی

همراه من بود و ملاحظه میکرد ظلم وستم اهل شام را البته با اهل بیت و نظر نمود

بسر منور حضرت امام حسین علیه السلام که در بالای نیزه تلاوت میکرد ولا

تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون شهادتین جاری کرد و شمشیر

حق کشید و با انقوم جهاد کرد تا شربت شهادت نوشید ام کلثوم سلام الله علیها

فرمود ان صیحة و فریاد از حبیب حکایة باو عرض کردند فقالت واعجباه النصاری

یحتشمون لدین الاسلام و کسانیکه گمان میکنند مسلمانند اولاد اولاد

او را میکشند و حرم او را اسیر مینمایند ۲۱ در مجلس یزید چنانچه

در بحار و مجالس المتقین منقولست از ابن طاوس از حضرت سید الساجدین که فرمود در

مجلس شرب یزید در حضور سر مطهر حضرت رسول ایلچی روم حاضر بود و ان رسول

از بزرگان ان شیخ بود فقال یا ملک العرب هذا راس من فقال الیزید

مالک ولهذا الراس فقال اذا رجعت الی ملکنا یسئلنی عن کل شیء

ذلک

رأیته فاحببت ان اخبره بقصة هذا الرأس وصاحبه حتی یشارکه

فی الفرح والسرور یعنی امروز مرا بسیار پادشاه عرب ابن کبیر یزید

گفت ترا چه کارست با این سر گفت میخواهم خبر دهم پادشاه خودرا تا شریک

شود با تو در این سرور فقال له یزید هذا رأس حسین بن علی بن ابیطالب

فقال الرومی ومن امه فقال فاطمة بنت رسول الله فقال النصرانی

اما تری اذا حققت النظر الیه یقشعر جسمی واسمع یقرء آیات

من کتابکم اف لک ولدینک لی دین احسن من دینک اعلم

انی من حوافد داود علیه السلام وبینی وبینه آباء کثیرة و

النصاری یعظمونی ویأخذون من تراب قدمی تبرکا بانی من

حوافد داود یعنی یزید پلید گفت این سر حسین بن علی بن ابیطالب است رومی

گفت مادر او کیست گفت فاطمه زهرا بنت محمد رسول الله نصرانی گفت آیا

نمی بینی که چون درست نظر میکنم با جسم من میلرزد و استماع قرائت آیات

کتاب شما ازو میکنم اف بر تو و بر دین تو باد دین من بهتر است از دین تو

بدان بدرستیکه من از نوادهای داود علیه السلام میباشم و در میان من و داود پدران

بسیارست ونصاری مرا تعظیم مینمایند وخاک پای مرا به تبرک برمیدارند و

شما میکشید پسر دختر پیغمبر خودرا و ما بینه و بینی نبیکم الا ام واحدة و

آنکه میانه او و پیغمبر شما کمتر یک مادر ۲۲ در مجلس یزید پلید

ولدالزنا

پلید ولدالزنا که گاهی با خدا در مناجات و گاهی با یزید عنید عتاب میفرمود

وکیفیة الواقعة جانسوز بروایة مجالس المتقین در مجلس سیزدهم بیان خطاب

است که چون بروایة ابرار الشهادة در مجلس سابع وثلثون و محرق در مجلس دوم

زمانیکه اسیران آل محمد صلی الله علیه واله در شام بودند آنحضرت را دختری بود

سه ساله از روزیکه پدر وی شهید شده از اشتیاق ملاقات پدر ناله میکرد

واز مفارقت آن سرور بیطاقتی مینمود و مکرر از زنان می پرسید که پدر من

کجاست ایشان در جواب گفتندی که فردا می آید تا آنکه شبی پدر خود را در خواب

دید چون بیدار شد گریه آغاز کرد و ناله میکرد وصیحه میکشید و قالوا اما

هذا البکاء والعویل فقالت ائتونی بوالدی وقرة عینی از او پرسیدند

سبب این گریه و بیقراری چیست آن دختر گفت پدر مرا بیاورید نور دیده مرا

بیاورید که او را ببینم که دیگر طاقت مفارقت او را ندارم هر چند

اهلبیت او را تسلی میدادند آرام نمیگرفت گریه و افغان او زیاده میشد

و میگفت پدرم حال در نزد من بود بکجا رفت اهلبیت که اینحال از او مشاهده

کردند تجدید ماتم نمودند و رویهای خود را خراشیدند و مقنعها از سر کشیدند

و مویهای سر خود کندند و خاک بر سر میریختند و زاری و فغان میکردند در این

اثنا بروایت مجالس المتقین از بعضی کتب معتبره [illegible] یزید شقی

که میگوید در همین شب که اهل بیت در خرابه شام صدا ایشان بلند گردید
من در نزد یزید لعین بودم چنین خواب بر آن لعین مستولی شد که گفت الهی بیا
بر حضور را بدامنی تو انهم لیس نشستیم و ان ولدان از نا سرکشی حضور را بدامن افتاد
بخواب رفت اما سر مبارک مظلوم کربلا در میان طشت طلا پیش یزید بود
چون بعضی از شب گذشت که به یکبار صدای غلغله و فریاد و صیحه زنان از اهل
خرابه و زنان و اطفال حضرت سید الشهداء علیه السلام بلند شد از صدای
ناله جانسوز که از ان مظلومان چنان لرزه بر آن سر بریده در طشت نهاده
افتاد که بمقدار چهار ذرع بلند شد و در هوا ایستاد و خطاب بر ان ابرار
کریه با ناله حزین رو بخداوند عرض نمود اللهم هؤلاء اولادنا
و اکبادنا و هؤلاء احبابنا از این حالت وحشت و اضطراب
بر ان ملعون مستولی شد میگوید من افتادم و اغاز گریه بلند نمودم و چون از
در دیدم گویا خرابه نزدیک بارگاه یزید بود و الصدای بلند با اهل بیت
و با سران گفتم ای مظلومان بر شما چه حادثه روداد لیکن اهل بیت
ان مظلوم آواز بلند نمودند گفتند که حضرت امام حسین علیه السلام را دختر
صغیره ایست سه ساله و ان جناب او را بسیار دوست میداشت
و شوق ملاقات پدر او را بشدت بر سر افتاده و حال میگوید پدر من
کجاست پدرم را میخواهم و از فریاد و شیون اسیران در خرابه یزید

ملعون

ملعون از خواب بیدار شد و سر حضرت امام را دید هم در هوا ایستاده بود رو
به یزید لعین عرض نمود پس بمعاویه در حق تو چه بد کرده بودم که تو با من
این همه ظلم و ستم نموده نفس بدن مرا در خاک کربلا انداختی و سر مرا بخواری تا
شام آوردی و پرده گیان حرم مرا اسیر نمودی و خیمهای مرا غارت کردی
پس متوجه خداوند شد عرض نمود الها داد مرا از ین بستان پس لرزه
بر اندام آن نحس اللعین افتاد و بروایه منتخب یزید پرسید چه حرفی است این
ناله‌ها گفتند که حضرت سید الشهدا را دختر صغیره ایست پدر خود را بخواب
دیده چون بیدار شد پدر بزرگوار صیحه میکشد و پدر میطلبد لیکن این لعین امر
نمود که سر مطهر حضرت را نزد اهل بیت ببرند و نزد ان صغیره بگذارند تا ببیند
تا بدیده آن سر تسلی یابد پس ملازمان یزید آن سر منور را بر طبق زر
نهادند پارچه بر روی آن افکنده بردند برای اسیران و در نزد آن طفل گذاشتند
گفت ای عمه این چیست گفتند این آن حضرت است که تو طلب میکردی چون
منادیل را برداشتند سری دید مانند آفتاب تابان که گفت این سر از
کیست اهل بیت با ناله و زاری فریاد بر آوردند که سر پدر تو است
آن طفل نگاه کرد سر پدر خود را شناخت بر فرق خود ردوان سر را
برداشت و بر سینه خود چسبانید گفت یا ابتاه من ذا الذی

ایتمنی علی صغر سنی ای پدر که در این کودکی مرا یتیم کردی یا ابتاه من
بقی بعدک ملجاء لنا ای پدر بعد از تو که خواهد بود که پناه و ملجاء ما باشد
یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر ای پدر که بعد از تو دختر یتیم را تا بزرگ خواهد کرد
یا ابتاه من للنساء الحاسرات ای پدر که یاور زنان برهنه خواهد بود
یا ابتاه من للارامل المسبیات ای پدر که معین زنان بیوه اسیر شده خواهد بود
یا ابتاه من للعیون الباکیات والشعور الناشرات که بعد از تو فریاد
دیده‌های گریان و موهای پریشان خواهد شد یا ابتاه من للضائعات الغریبات
ای پدر که بعد از تو دریابنده زنان بیکس غریب خواهد بود یا ابتاه من بعدک
واخیبتاه یا ابتاه من بعدک واغربتاه ای پدر بعد از تو که خواهد
بود وای بر بیکسی وای بر غریبی ما یا ابتاه لیتنی کنت لک الفداء
یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا ای پدر کاش من فدای تو
میشدم و کاش پیش از این من کور میشدم یا ابتاه لیتنی وسدت
الثری ولا اری شیبک مخضبا بالدماء ای پدر کاش مرا بقبر
گذاشته بودند و محاسن ترا بخون آلوده نمیدیدم ثم انها وضعت فمها
علی فمه الشریف وبکت بکاء شدیدا حتی غشی علیها
فلما حرکوها فاذا قد فارقت روحها الدنیا پس آن طفل دامن

مبارک

مبارک خود را بر دهن مبارک حضرت گذاشت و [illegible] افتاد و وجود
اهلبیت او را حرکت دادند دیدند جان را تسلیم کرده بود و روحش از بدن
مفارقت کرده و اهلبیت که این حال را مشاهده کردند تجدید عزا و ماتم
کردند و صداها بناله و زاری بلند کردند مؤلف گوید که بعضی نقل
کرده‌اند که تمام اهلبیت در مصیبت آن طفل گریستند و ناله نمودند خصوصا
حضرت ام کلثوم از همه اهلبیت بیشتر ناله و شیون و گریه مینمود و تا بحدی از
جمیع اهلبیت بیطاقتی مینمود علیا مکرمه حضرت زینب خاتون از او
پرسید ای خواهر اگر چه همه ما در این مصیبت شریکیم لکن سبب بیطاقتی
تو چیست که از همه بیشتر گریه میکنی ای خواهر دیروز مقارن غروب
این طفل صغیر یک سخنی گفت که از تذکر آن بیطاقت [illegible]
خواهر بگو یتیم برادرم چه سخنی گفت عرض کرد دیروز مقارن این طفل ای خواهر
صغیر عرض کرد ای عمه ایا در دنیا طفلی باشد که بقدر من گرسنه باشد ای
عمه وقت که این سخن بخاطرم میاید عنان اختیار از دستم ربوده میشود
الا لعنة الله علی القوم الظالمین فی الدولین والدخرین الی ابد الابدین
۲۳ در مجلس یزید پلید که با بیمار کربلا تکلم فرمود و کیفیت ابیات
واقعه بروایت ابرار در مجلس [illegible] از خاتمه کتاب [illegible] القلوب در مجلس

اینجا هم با نظر رسیده است که بعد از انکه اهلبیت در شام عزاداری کردند
و یزید پلید با ایشان نوازشهای بسیار کرد و عذرخواهی زیاد نمود ایشان
را تکلیف ماندن در شام نمود اهلبیت فرمودند میخواهیم بسوی مدینه روی
یم یزید پلید با امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد هر حاجت داری بطلب
حضرت فرمودند از یزید سه حاجت دارم اول انکه سر پدرم را بمن بنمائی که
تا نظر بر رخساره مبارک او کنم و با او وداع باز پسین نمایم و دویم
انکه جامهای برادرم سوم انکه انچه از ما غارت کرده اند بما رد نمائید
سیم انکه اگر اراده کشتن من داری کسی را همراه این زنان و طفلان
بیکس نما که ایشان را بحرم رسول خدا برساند انملعون گفت اما در
خصوص سر پدرت امر است محال که انرا بتو دهم و دیگر هرگز تو سر
پدرت را نخواهی دید وقتیکه یزید این سخن را گفت حضرت فرمود ای
یزید تو خیال میکنی که سر پدرم از من پنهان است در حالی که من او را حضرت
ببینم و من توانم دید و با او تکلم نمی توانم نمود در انوقت سر بابا
در طشت طلا بود و بر روی ان مندیل افکنده بودند و در جائی از
حجره بود بروایت محرق اول امام بیمار عرض کرد السلام علیک یا ابا عبد الله
ناگاه ان مندیل از روی سر مبارک بر کنار افتاد و از سر مبارک اواز
برامد که علیک السلام یا ولدی و بروایت اسرار اول مندیل از

اول طشت

روایت است یکبار افتاد پس حضرت فرمود السلام علیک یا ولداه السلام
علیک یا علی پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام صیحه زد و عرض
کرد علیک السلام و رحمة الله و برکاته بعد از جواب سلام پدر
بزرگوار خود عرض کرد ایتمتنی و ذهبت عنی یا ابتاه لعن الله
من فرق بینی و بینک ای پدر رفتی و مرا یتیم کردی خدا لعنت کند
کسی را که مرا یتیم کرد و میان من و تو جدائی افکند و ها انا راجع الی
حرم جدی اودعک الله و استودعک و اقرء علیک السلام
ایپدر بزرگوار در مدینه جدم پدرم پس وداع میکنم ترا وداع
باز پسین و سلام میرسانم پس خروش و فغان از حاضرین بر امد
مؤلف گوید که اگر سر بریده یحیی بن زکریا در یکموضع تکلم کرد بنازم بکرامات
و شرافت و مرتبه سر بریده یحیی صحرای کربلا که بیشتر مرتبه سخن امده
بکلمات کافیه همه را هدایت فرموده علاوه از این کرامات جوار
که برای یحیی بن زکریا نشنیده انکه یحیی با سخن نگفت لکن سر بریده برای بزرگوار
نیز در موارد عدیده تکلم کرده تا زمانیکه علیا جناب عصمت کبری
حضرت زینب خاتون سر برادر را گفت که اواز از حلقوم سر بریده برادر
را نمائی خواهر برادر ده که ای خواهر بیا که من در این مکان افتاده ام

که بیست و سه مرتبه

[illegible]

چنانچه کیفیت این واقعه را مرحوم وصال بنظم در آورده و نعم ما قال نظم

اندم که بست راه فلک از هجوم آه
کافتاد راه قافله غم نقلقله

زینب چه دید پیکری اندر میان خون | چون اختر از زخم تن از انجمش فزون
بجد جراحتی نتوان گفتش که چند | پامال پیکری نتوان دیدنش که چون
خنجر دراو نشسته چه شهپر که در هما | پیکان از او دمیده چه مژگان که از جنون (از خون)
کف ای کجون طپیده نیامده جنین من | این تیت آنکه دربرش بود تا کنون
یکدم فزون نرفت که رفت از گمان من | این زخمها به پیکر او چون رسیده چون
گر این حسین قامت او از چه بر زمین | ور این حسین رایت او از چه سرنگون
گر این حسین من سر او از چه بر سنان | ور این حسین من تن او از چه غرقه خون
یا خواب بود ام من و گم گشته است راه | یا خواب بود آنکه مرا بود رهنمون
ای کف و ای لب که چه [illegible] نامه | امد ز حنجر [illegible] لب تشنگان برون

که عندلیب گلشن [illegible] امدی بیا
ره گم نگشته خوش بخت امدی بیا

آمد بگوش دختر زهرا چه این خطاب | از ناقه خویش را بزمین زد از اضطراب

ششم دوم تکلم نمودن بدن بی سران بزرگوار با سکینه داغدار چنانچه در مجالس المتقین
در مجلس هشتم و در محرق در مجلس ۱۲ از سکینه خواتون سلام الله علیها روایت کرده‌اند که

فرمو

فرمو وقتیکه پدر مرا شهید کردند و ما را اسیر کردند و از راه قتلگاه روانه
کوفه نمودند چون بقتلگاه رسیدیم و نظر بنعش شهدا افتاد خود را
از شتر بزمین افکندیم و می دویدیم تا بنعش پدر بزرگوار خود رفتم
و او را در بغل کشیدم و بیهوش شدم چون بهوش آمدم شنیدم که بزبان
بی‌زبانی میگوید شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی یعنی ای شیعیان من در
وقتیکه آب خوشگوار نوشید یاد از لب تشنه من نمائید و هرگاه
غریبی یا شهیدی را ببینید بر غریبی و تنهائی من گریه نمائید
و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد
الخیل بعد القتل عمداً سحقونی یعنی منم سبط پیغمبر که بی جرم
و گناه مرا کشتند و بعد از کشتن از راه عداوت بدن مرا
پامال سم ستوران کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً
تنظرونی کیف استسقی لطفلی فأبوا ان یرحمونی
کاش ای شیعیان در روز عاشورا در صحرای کربلا میبودید و میدیدید
که من چگونه از برای طفل شیرخوار خود علی اصغر طلب آب میکردم و ایشان

رحم بر منبر و بر طفل نمی کردند وَسَقَوْهُ سَهْمَ بَغْیٍ عِوَضَ الْمَاءِ
الْمَعِینِ یَا لَلرَّزِیَّةِ وَمُصَابٍ هَدَّ أَرْکَانَ الْحُجُونِ
ای ارکانی مسود دیده و میدیدید که در عوض آب تیر عدوان بر گلوی
آن طفل تشنه جگر زدند ایوای از این بلیّه و ایوای از این مصیبت
عظمی که خراب کرد ارکان مکّه را وَیْلَهُمْ قَدْ جَرَحُوا قَلْبَ رَسُولِ
الثَّقَلَیْنِ فَالْعَنُوهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ شِیعَتِی فِی کُلِّ حِینٍ
وای بر ایشان که دل سید آخر الزمان را مجروح کردند پس ای
شیعیان باید در هر وقت که توانید بر ایشان لعنت کنید
و بروایت مجالس این ندا در عالم بیهوشی بگوش آن مخدره رسید
سیم تکلم کردن بدن بی سر مظلوم در قتلگاه با شتر که ای شتر
بخواب تا خواهرم بر تو سوار شود چنانچه بعضی نقل کرده‌اند
چهارم تکلم نمودن آن بدن بی سر در قتلگاه هنگامیکه اهل بیت
مانند اسیران بر شتران برهنه سوار شده از قتلگاه بیرون رفته
روانه کوفه شدند چنانچه بعضی نقل کرده‌اند که همین که اهل بیت از
قتلگاه دور شدند ندای یا اباه یا اماه آن مظلوم بر جوارت بدن و زانو
نشست صدا با الله اکبر بلند کرد در پشت سر مسافران کوفه

وان

و شام اذان کف مؤلف گوید علاوه از کلمه
سر مطهر آن مظلوم تکلم کرد و بدن اطهر او تکلم نمود و حرکت
زلفش که ثار الله حقیقت اعضا قوه ناطقه بخود انا
محضه بعد از شهادت مکرر بر منبر لبان سید مظلوم آبدار زلف خلق
شد و تکلم فرمود یا در عصر روز عاشورا چنانچه در اسرار الشهادة
از کتاب تظلم الزهراء علیها السلام از حضرت صادق علیه السلام
سکینه حدیث طویلی که حاصلش این است که در روز عاشورا
بعد از آنکه حضرت سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء
شهید شد و واقع شد آنچه واقع شد مقارن غروب روز دوم
حضرت سید الشهداء علیه السلام از میان خاک و خون برخواسته و نشسته
و هر یک از اصحاب و یاران و جوانان کشته بخون آغشته
حق را نام برده هر یک را بنام او و بنام پدر او خوانده مثل
آنکه فرمود یا حبیب بن مظاهر یا حر بن یزید یا وهب بن عبد الله
یا قاسم بن حسن یا عون بن علی علیه السلام و هکذا تا آخر شهداء
یک یک را بنام او و بنام پدر او خواند پس هر یک از شهداء
که حضرت ایشان را صدا میزد آنجناب را جواب میدادند
و لبیک گویان با بدن غرقه در خون لب از آن بزرگوار شتافتند

ودر اطراف آنحضرت اذن جلوس گرفته می نشستند بعد از آنکه
تمام شهدا مانند ستارگان در اطراف آن آفتاب مرکز
شهامت دائره وار قرار گرفتند با مر آن صاحب ولایت مطلقه
از مطبخ خانه غیب انواع طعامها و اقسام مائده ها
حاضر شد پس جمیع شهداء از لذت طعامهای بهشتی تناول
کرده و از شرابهای بهشت بالا آشامیدند تا آنکه
از آن طعامها سیر شده و از آن شرابها سیراب گشتند و بعد از
آنکه سیر و سیراب شدند هر یک از آن ابدان طیبه تمام و مقتول
خفته عود کرده بهمان حالت اولی برگشتند یعنی بخون خود
آغشته شده در میان خاک بها غلطیدند و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که ظهور این حکایت از آنجناب و بروز این
کرامت از آنحضرت مخفی و پنهان نبود بلکه علانیه و آشکارا
۲۰
برای اتمام حجت ظاهر و هویدا این واقعه را اظهار نمود
تا آنکه مضمون حقیقت مقرون آیه شریفه و لا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
بر آن فئه باغیه طاغیه معلوم و محسوس گردیده و موجب
حسرت و ندامت ایشان گردید دوم در شب یازدهم

بود

ان [illegible] بود [illegible]

[illegible]

بود که با جد بزرگوار خود ملاقات نمود چنانچه در اسرار الشهادة از منتخب از
سعید بن مسیب نقل نموده که سعید میگوید که در سالی بعد از شهادت
حضرت سید الشهداء علیه السلام مردم بحج رفتند و من رفتم خدمت
حضرت سید الساجدین علیه السلام عرض کردم ای سید و مولای من زمان
اعمال حج نزدیک شده چه میفرمائید آنحضرت فرمود برو و حج کن
و اعمال و مناسک حج را بجا بیاور سعید میگوید که حسب الامر حضرت
رفتم و حج کردم پس در هنگامیکه طواف خانه میکردم ناگاه دیدم
مردیرا که دستهای او قطع شده بود و روی او مانند شب تاریک سیاه
بود و هو متعلق باستار الکعبة و هو یقول اللهم
رب هذا البیت الحرام اغفر لی و ما احسبک تفعل حتی
لو تشفع لی سکان سمواتک و ارضک و جمیع ما خلقت لعظم جرمی
بود و هو متعلق باستار الکعبه و هو یقول اللهم
رب هذا البیت الحرام اغفر لی و ما احسبک تفعل حتی
حف به الناس و اجتمعنا علیه یعنی آن مرد رو سیاه دست
بجامه کعبه زده بود و عرض میکرد ای پروردگار کعبه بیامرز مرا و از
گناهم درگذر اگر چه گمان ندارم مرا بیامرزی پس مردم بدور او جمع شدند
فقلنا یا ویلک لو کنت ابلیس ما ینبغی لک ان تیئس
من رحمة الله فمن انت و ما ذنبک فبکی و قال یا قوم
انا اعرف بنفسی و ذنبی و ما جنیت یعنی با مردم گفتم

و اذا برجل مقطوع الیدین [illegible] مقطوع [illegible]

وای بر تو اگر تو شیطان هم بودی سزاوار نبود برای تو که چنین با کس
شوی از رحمت حق تعالی پس تو کیستی و گناه تو چیست پس از آن
مرا دو روسیاه کرد و کشف الغمة من کتاب حضرت وانا ترجم
وکنا حضرا بمحضر سید الجم وقلنا له تذکره لنا فقال انا
کنت جمالاً لابی عبد الله الحسین علیه السلام
لما خرج من المدینة الی العراق وکنت اراه اذا اراد
الوضوء للصلوة یضع سراویله عندی فاری تکة
تغشی الابصار بحسن اشراقها وکنت اتمناها تکون
لی الی ان صرنا بکربلا وقتل الحسین علیه السلام وهی معه
یعنی از آن لعین سؤال کردم که بگو چه گناه کردی پس آن ملعون گفت که
من جمال حضرت سید الشهداء علیه السلام بودم زمانیکه حضرت از مدینه
بسمت کوفه می آمد و در این راه هر وقت که آنجناب اراده
وضو میکرد سرشلوار خود را بمن میداد که نگاه میداشتم پس دیدم
در آن سرشلوار بندی که قیمتی و بر اهل چشم از دیدن او خیره
میشد از بسکه نیکو بود و تلألؤ داشت و همیشه آرزو میکردم
که کاش این بند از من بود تا آنکه وارد کربلا شدیم و آنجناب

شهید شد

شهید شد این بند در سرشلوار آنجناب بود فدفنت نفسی
فی مکان من الارض فلما جن اللیل خرجت من مکانی
فرایت فی تلک المعرکة نوراً لا ظلمة ونهاراً لا لیلاً
والقتلی مطرحین علی وجه الارض فذکرت لخبثی
وشقائی التکة فقلت والله لاطلبن الحسین عم
وارجوا ان تکون التکة معه فی سراویله فاخذها
فلم ازل انظر فی وجوه القتلی حتی اتیت الحسین علیه السلام
یعنی پس من در کربلا در مکانی مخفی و پنهان شدم چون شب شد از مکان
خود بیرون آمدم پس دیدم که در قتلگاه نور عالم را فرا گرفته بنحویکه
هنگام شب تاریک مانند روز روشن شده و کشتگان را دیدم که در
میان خاک و خون غلطیده بودند پس از کثرت خباثت باطن خود
و شدت شقاوت متذکر آن بند شدم با خود گفتم بخدا قسم در
تفحص آن بزرگوار بر می آیم و آن بند را از او میربایم پس در تفحص
بدن مطهر آن بزرگوار بر آمدم و در میان کشتگان آن مظلوم را یافتم فوجدته
مکبوباً علی وجهه وهو جثة بلا رأس ونوره مشرق
مرمل بدمائه والریاح سافیة علیه فقلت هذا والله

الی التکة

محسین فنظرت الی السراویل کما کنت اراها فدنوت منه
وضربت بیدی لاخذها فاذا هو قد عقدها عقداً
کثیراً فلم ازل احلها حتی حللت عقدة منها فمد یده الیمنی
فقبض علی التکة فلم اقدر علی اخذه عنها ولا اصل الیها
یعنی یا ختم الجناب را که بروا قتاکه تو در حالیکه سر در بدن نداشت
و دور از بدن نفس تنق میکشید در حالیکه تمام بدن بخون اغشته بود پس
چون بان حالت اورا دیدم گفتم و الله این بدن حسین است پس نگاه کردم به
زرشلوار او دیدم که ان بند در دست نزدیک رفتم و دست بیحرمتی
بسوی ان بند دراز کردم که بگیرم دیدم که گرههای بسیار و عقدهای بیشمار
بر او زده پس از بی حیائی همه ان گرهها را باز کردم تا انکه یک گره باقی
ماند ان گره را نیز باز کردم ناگاه ان دست مبارک خود را دراز کرده
بر روی بند گذاشته و ان را محکم نگاه داشت بنوعیکه قادر نبودم
که بند را بگیرم فدعتنی النفس الملعونة الی ان اطلب شیئا
اقطع به یده فوجدت قطعة سیف مطروح فاخذتها
وانتکیت علی یده ولم ازل احزها حتی فصلتها عن
زنده ثم نحیتها عن التکة ومددت یدی الی التکة

رالت

لاحلها

لاحلها فمد یده الیسری فقبض علیها فلم اقدر علی اخذها
فاخذت قطعة السیف فلم ازل احزها حتی فصلتها
عن التکة ومددت یدی الی التکة لاخذها یعنی پس نفس
ملعون من مرا وا داشت که چیزی از حربه پیدا کنم تا دست مبارک
انحضرت را قطع نمایم پس جستجو کردم در ان معرکه شمشیر شکسته
پیدا کردم آه آه از ریختن خون بسیار در این مصیبت گویم بعرض
دوستان میرسانم ان حربه شکسته قابل نبود که او را بکار برند
ان ملعون بیحیای سنگین دل بزور تمام و قوت تمام ان حربه
شکسته را ان قدر بر بند دست المظلوم مالید و مانند سالور
کوبید تا رگها را قطع کرده و استخوانها را ریزه ریزه نموده دست
مبارک ان ید الله را از بدن جدا کرده بدور انداخته پس از
ان دست بیحرمتی بسوی بند دراز کرد تا او را بگیرد و به ارزوی خود
برسد ناگاه ان امام مظلوم دست چپ خود را بلند کرده بر روی
بند گذاشته ان ملعون هرچه قوت کرد نتوانست که بند را
از دست انحضرت بگیرد اخ الدمران و لدا از نابی رحم خود بالا
ان حربه شکسته را گرفته مانند مرتبه اولی او را بکار برد و مانند

بازگیره

وکشش داد

سا بور القدر ما لبید بر دست الخبا بے زد تا آنکہ او را نیز از تنہ
جدا کرد و دست بے حرمتی دراز کرد تا تنبدرا بردارد فاذا الارض
ترجف والسماء تقطر و اذا بغلبة عظمة وبكاء وندا
وقائل يقول وا ابناه وامقتولاه واذبيحاه واحسيناه
واغريباه يا بني قتلوك وما عرفوك ومن شرب الماء منعوك
يعنی ناگاه دیدم که زمین بحرکت آمده متزلزل شد و آسمان بلرزه آمد
وصدای ناله و گریه و غوغا بلند شد و گوینده که فریاد میکشد وای
ذبح شده وای حسین غریب ای فرزند کشته مرا و نشناختند قدر ترا
وصیت
و ترا از آب فرات منع کردند فلما رأيت ذلك صعقت و
نفسي بين القتلى چون این عجائب را دیدم از خوف بر خود لرزیدم
و بیهوشانه خود را در میان کشتگان انداختم و اذا بثلثة نفر
وامرأة وحولهم خلائق وقوف وقد امتلأت الارض
بصور الناس واجنحة الملائكة بناگاه سه نفر مرد و یک
زن را دیدم که در اطراف ایشان جماعت بسیار و خلق بیشمار ایستاده
بودند و زمین پر شده از صورت خلایق و بالهای ملائکه و اذا
بواحد منهم يقول يا حسين فداك جدك وابوك وامك يا ابناه
واخوك واذا بالحسين عليه السلام قد جلس ورأسه
على بدنه وهو يقول لبيك يا جداه يا رسول الله صلى الله
علیه

عليه وآله ويا ابتاه يا امير المؤمنين ويا اماه يا فاطمة الزهراء
ويا اخاه المقتول بالسم عليكم مني السلام ثم انه بكى وقال
يا جداه قتلوا والله رجالنا يا جداه سلبوا والله نساءنا
يا جداه نهبوا والله رحالنا يا جداه ذبحوا والله اطفالنا
يا جداه يعز والله عليك ان ترى حالنا وما فعل الكفار بنا
واذا هم جلسوا يبكون حوله على ما اصابه يعنی ناگاه دیدم یکی از
آن خلایق میگفت ای فرزند عزیز ای حسین فدای تو باد جد تو و پدر
و مادر و برادر تو پس ناگاه دیدم که آنحضرت حضرت سید الشهداء
علیه السلام برخواست و نشست و سر منور او بر بدن او بود و عرض
میکند لبیک ای جد بزرگوار ای رسول خدا وای پدر عالیمقدار ای امیر المؤمنین علیه السلام
وای مادر مهربان فاطمه زهرا وای برادر جان ای کشته بزهر جفا
بر شما باد ~~از من سلام~~ پس این مظلوم گریست و گفت یا جداه بخدا که کشتند مردان
ما را یا جداه بخدا قسم برهنه کردند زنان ما را و بعد از آن ربودند
یا جداه بخدا که غارت کردند اموال ما را یا جداه بخدا قسم ذبح نمودند
اطفال ما را ای جد بزرگوار بخدا که بر تو دشوار است که ما را با این
حالت ببینی که این کفار چه قدر ظلمها بر ما کردند پس آن جماعت نشستند

در اطراف او و گریستند بر احوال او و فاطمة تقول یا ابا
یا رسول الله اما تری ما فعلت امتک بولدی اتاذن لی ان
اخذ من دم شیبة الحسین واخضب به ناصیتی والقی
الله عز وجل مختضبة بدم ولدی الحسین وقال لها خذی ونأخذ
یا فاطمة فرایتهم یاخذون من دم شیبة الحسین علیه السلام
ویمسح من فاطمة ع ناصیتها والنبی صلی الله علیه واله و علی
والحسن یمسحون به نحورهم وصدورهم وایدیهم الی المرافق
یعنی فاطمه علیها السلام عرض کرد یا ابه یا رسول الله ایا می بینی که امت تو
بفرزند من چه ظلمها و ستمها نمودند آیا اذن میدهی که از خون ریش حسین
بردارم و پیشانی خود را بان رنگین نمایم و حق تعالی را ملاقات
کنم در حالتیکه بخون حسین خضاب کرده باشم پس حضرت رسول صلی الله
علیه واله فرمود بفاطمه سلام الله علیها که بگیر و ما هم میگیریم ای فاطمه
پس دیدم ایشان را که میگرفتند از خون ریش برادرم حسین علیه السلام
و فاطمه علیها السلام از آن خون پیشانی خویش رنگین نمود و رسول خدا
صلی الله علیه واله و امیرمومنان و حسن مجتبی علیهما السلام گلو و سینه و دستهای خود
تا مرفق را از آن خون مبارک رنگین نمودند و سمعت رسول الله
صلی الله علیه واله یقول فدیتک یا حسین یعز والله

علی ان اراک

علی ان اراک مقطوع الراس مرمل الجبینین دامی النحر مکبوبا
علی قفاک قد کساک الذاری من الرمول وانت طریح مقتول
مقطوع الکفین یعنی شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود ای
نور دیده حسین بخدا قسم بسیار گران است بر من که ترا به بینم سر در خاک
و خون طپیده در حالتیکه خون حلقوم تو جاری است و برو افتاده
کشته و — و خار و خاشاک کربلا ترا پوشانیده و ترا انداخته اند در میان
صحرا و دستهای نازنین ترا از تنه بریده اند پس فرمود یا بنی قطع
یدک الیمنی وثنی بالیسری ای پسر کدام سنگدل دست راست ترا
بریده و کدام بی شرم و حیا از راه جفا دست چپ ترا نیز جدا کرد
فقال یا صالح کان معی جمال من الجمال فی المدینة وکان یرانی اذا صنعت
سراویلی للوضوء فیعجبه ان تکون تکة له فما منعنی ان ادفعها
الیه الا لعلمی انه صاحب هذه الفعلة یعنی حضرت سید الشهداء ع
عرض کرد ای جد بزرگوار جمالی داشتم که از مدینه با من امده بود و در راه
هنگامیکه وضو میگرفتم دیده بود بند شلوار مرا و ارزو میکرد که این
بند مال او می بود و من حیف میدانستم که باید از او این عمل قبیح وقوع
سر بزند بند را باو نداده بودم فلما قتلت خرج یطلبنی بین القتلی فوجدنی
جثة بلا راس فتفقد سراویلی فرءا التکة وکنت عقدتها عقدا

کثیرا فضربت بیدی الی التکة فحللت عقدة منها فمددت یدی الیمنی فقبضت علی التکة
یعنی چون کشته شد آن مظلوم آمدم برابر آنکه در نقص آن شلوار بر آمدم و دیدم آن بند در شلوار آن حضرت
که گوهرهای بسیار بر او زده بود پس دست بردم که گوهرها را باز کنم پس من دست راست آن حضرت بند را گرفته
فطلبت فی المعرکة فظفرت بسیف مکسور پس در جنگگاه گردیدم که بالا از شمشیر شکسته
گرفته فقطعت به یمینه دست راست مرا قطع نمود فحللت عقدة اخری فقبضت علی التکة
بیده الیسری کیلا احلها فتکشفت عورته فحرکت یده الیسری فلما اراد حل التکة
حتی حرکت فرجعت نفسی بین القتلی یعنی پس گره دیگر را باز کردم پس دست چپ آن حضرت گرد
آن بند را گرفت تا آنکه مکشوف العورة نگردد پس آن لعین به این دست چپ را قطع
خواست که آن بند را باز کند پس دید که شاید از بعض خوف خود را در میان کشتگان
انداخت فلما سمع النبی صلی الله علیه و آله کلام الحسین علیه السلام بکا بکاء شدید
و اتی الی بین القتلی الی ان وقف نحوی فقال مالی و مالک یا جمال تقطع یدین
طالما قبلهما جبرئیل و ملئکة الله السموات اجمعون و تبارکت بهما اهل السموات
والارضین اما کفاک ما صنع به الملاعین من الذل و الهوان هتکوا نساء
من بعد الخدور و اسدال الستور سود الله وجهک یا جمال فی الدنیا و
الاخرة و قطع الله یدیک و رجلیک و جعلک فی حزب من سفک دمائنا
و تجرأ علی الله یعنی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله کلام مظلوم را شنید گریست گریستن
شدیدی و آمد در نزد من و نزدیک من ایستاد و فرمود ای جمال مرا با تو چه کار است چرا بریدی دستهای
کسی را که مدتها جبرئیل و ملائکه آسمانها همه او را میبوسیدند و تبرک می جستند با او و اهل آسمانها
و زمینها آیا کفایت نکرد ترا آنچه آن گروه اشرار با او کردند پرده عصمت حرم او را پاره کردند
و آن حضرت را برهنه نمودند خدا روی ترا سیاه کناد در دنیا و آخرت و قطع نماید دستها و پاهای ترا
و در زمره کسانیکه ریختند خون ما را داخل نماید و بگرداند ترا از کسانیکه جرئت کردند بر خدا

در ظلم و بی

در ظلم و ستم بر ما فما استتم دعائه حتی شلت یدای
و حسست بوجهی کانه البس قطعا من اللیل
مظلما و بقیت علی هذه الحالة فجئت الی هذا البیت
استشفع و انا اعلم انه لا یغفر لی ابدا فلم یبق فی مکة
احد الا و سمع حدیثه و تقرب الی الله بلعنه و کل
یقول حسبک ما جنیت یا لعین یعنی
هنوز دعای آن بزرگوار تمام نشده که دستهایم شل شد و
صورتم مانند شب تار شد و به همین حال باقی ماندم پس آمدم
بسوی این خانه مبارکه و او را شفیع خود قرار دادم و حال آنکه
علم قطعی دارم که هرگز خدا مرا نخواهد آمرزید پس راوی گوید باقی نماند
در مکه کسی مگر آنکه شنید این حدیث را و تقرب جست بسوی خدا بلعن
نمودن بر او و همه گفتند باد که بس است ترا ای لعین آنچه از
تو سرزد و ظلم و ستمیکه کردی در عذاب تو و خلود تو در آتش
الا لعنة الله علی القوم الظالمین من الاولین و الاخرین
تمام شد روز دوشنبه بیستم شهر شوال المکرم سنه ۱۳۱۰

٤٧

في البحار

دعوات الراوندي ورووا انه لما حمل علي بن الحسين عليهما السلام الى يزيد لعنه الله هم ان يضرب عنقه فوقفه بين يديه وهو يكلمه ليستنطقه بكلمة توجب بها قتله وعلي عليه السلام يجيبه حسب ما يكلمه وفي يده سبحة صغيرة يديرها باصابعه وهو يتكلم فقال له يزيد انا اكلمك وانت تجيبني وتدير اصابعك بسبحة في يدك فكيف يجوز ذلك فقال حدثني ابي عن جدي انه كان اذا صلى الغداة وانفتل لا يتكلم حتى يأخذ سبحة بين يديه فيقول اللهم اني اصبحت اسبحك وامجدك واحمدك واهللك بعدد ما ادير به سبحتي ويأخذ السبحة ويديرها وهو يتكلم بما يريد من غير ان يتكلم بالتسبيح وذكر ان ذلك محتسب له وهو حرز الى ان ياوي الى فراشه فاذا اوى الى فراشه قال مثل ذلك القول ووضع سبحته تحت راسه فهو محسوب له من الوقت الى الوقت ففعلت هذا اقتداء بجدي فقال له يزيد لست اكلم احدا منكم الا ويجيبني بما يعود به وعفا عنه ووصله وامر باطلاقه